۲۳۵۳

این کتاب مال میرزا آقا فرزانه [illegible]

۱۳۰۳

کتابخانه طهران با پست بعنوان
من فرستاده است یازدهم تیر ۱۳۰۸
ملایر - [illegible]





۲۳۵۳

این کتاب مال محمد آقا افشار یزدی است ع

۱۲۳۰۱

کتابخانه طهران بابت بعنوان
فرستاده هشت یازدهم تیر ۱۳۰۸
ملایر - مدارس



ح ۶۸۲ م

فهرست کتاب

حقوق بین الملل عمومی

ترجمه و تألیف آقای صدیق حضرت

چاپ اول - سنه ۱۳۳۰

محل فروش در کتابخانه و مغازهٔ علمیهٔ مظفریه خیابان ناصریه مقابل تلگرافخانهٔ طهران

فهرست

فهرست

فهرست

فهرست

فهرست

فهرست

فهرست

فهرست

فهرست



حقوق بین الملل عمومی

تألیف آقای صدیق حضرت

چاپ اول سنهٔ ١٣٢٩

محل فروش در کتابخانه و مغازهٔ علمیهٔ مظفریه خیابان ناصریه مقابل تلگرافخانهٔ طهران

بسم الله الرحمن الرحیم

حقوق بین الملل عمومی

(مقدمه)

تعریف و تقسیم علم حقوق خصوصاً حقوق بین الملل — علم حقوق علمی است که قواعدی را بیان میکند که بواسطهٔ آن قواعد میتوان حق را از باطل تمیز داد قواعدی که حق را از باطل تمیز میدهد بر دو نوع است اول قواعد طبیعیه ثانی قواعد موضوعه قواعد طبیعیه آنست که از طرف خداوند وضع شده و طبیعت بشر آنرا تعلیم و ارائه میکند و این قواعد در طبیعت انسان فطریست و قابل تغییر نمیباشد قواعد موضوعه آنست که از طرف انسان وضع شده و بمناسبت اختلاف عقل و ادراک بشری و عادات مختلفهٔ هیئات جامعهٔ انسانی تغییرپذیر میباشند و مقصود از آنها محدود نمودن حقوق و تکالیف افراد نوع بشر نسبت بیکدیگر بنابراین علم حقوق نیز از حیث هیئت یعنی از حیث قواعدیکه از آن بحث میکند بحقوق طبیعیه و بحقوق موضوعه منقسم میشود

حقوق خصوصیه و حقوق عمومیه — زندگانی نوع انسان بطور اجتماع متوقف بوجود حکومتی است که از افراد هیئت جامعه قانون میباشد و کیفیت تأسیس حکومت و محافظت حسن انتظام هیئت جامعه و بیان روابطی که فیمابین حکومت و افراد ناس حاصل میشود مستند بیک نوع قواعدیست که علم حقوق نیز از آن قواعد صحبت میدارد علاوه براین نوع بشر خواه باسم دولت و ملت خواه بنام جمعیت سیاسیه هیئت های متعدد تشکیل داده و این هیئتها با یکدیگر بعضی روابط و مناسبات خواهند داشت مثلاً گاه در صلح و گاه در جنگ و گاه در نفاق و گاه در اتفاق خواهند بود و افراد آن نیز بجهت تجارت بممالک یکدیگر تردد کرده و از این باب معاملات زیاد مابین آنان پیدا خواهد شد تمام قواعدیکه هر یک از این روابط و مناسبات بآنها مستند است از جملهٔ مباحث علم حقوق

محسوب میشود پس این علم از حیث موضوع نیز بدو قسم منقسم است قسم اول که راجع بقواعد متعلقه بروابط افراد ناس است حقوق خصوصیه خوانده شده و قسم دوم که متعلق بصورت تشکیل حکومت و روابط افراد ناس با حکومت و مناسبات حکومتهای مختلفه با همدیگر است حقوق عمومیه نامیده میشود و مقصود حقوق خصوصیه محافظهٔ منافع خاصه و مقصود حقوق عمومیه تأسیس و محافظهٔ منافع عامه است

حقوق خصوصیه نیز بر سه قسم منقسم میشود . اول حقوق مدنیه . ثانی اصول محاکمه مدنیه . ثالث حقوق تجارتی .

حقوق مدنیه قواعدیست که مناسبات افراد اهالی یک مملکت را با یکدیگر معین میکند اصول محاکمه مدنیه عبارت از قواعدیست که باید در حضور محکمه برای اثبات و استحصال یک حق بطور جبر مرعی شود حقوق تجارتی قسمتی از حقوق مدنیه است که راجع بمعاملات تجارتی میباشد

حقوق عمومیه نیز بر دو قسم منقسم میشود اول حقوق عمومیه داخلیه ثانی حقوق خارجیه حقوق داخلیه عبارتست از قواعدی که در داخلهٔ مملکت هر دولتی تمام رعایای آن دولت مطیع آن قواعد میباشند حقوق خارجیه عبارت از قواعدیست که روابط دول مختلفه و یا روابطی را که فیمابین اتباع دول مختلفه پیدا میشود تعیین مینماید

حقوق داخلیه بر سه قسم منقسم است اول حقوق اساسیه ثانی حقوق اداره ثالث حقوق جزائیه

حقوق اساسی مشتمل بر قواعدیست که صورت تأسیس یک حکومت و روابط آنرا با افراد اهالی معین میکند

حقوق اداره مشتمل بر قواعدیست که روابطی را که فیمابین منافع شخصی افراد اهالی و منافع عمومی هیئت دولت پیدا میشود معین میکند

حقوق جزائی قسمت حقوقی است که درجات مجازات اشخاصی را که برخلاف قواعد حسن انتظام هیئت جامعه رفتار میکنند و قواعدیرا که باید برای ترتیب و اجرای این مجازات مرعی شود معین مینماید

حقوق خارجیه بمناسبت اینکه بروابط دول و بمعاملات افراد ملل مختلفه راجع است حقوق بین الملل یا حقوق بین الدول خوانده میشود و خود آن نیز منقسم بدو قسمت اول حقوق بین الملل عمومی ثانی حقوق بین الملل خصوصی حقوق بین الملل عمومی عبارتست از قواعدیکه پایهٔ روابط متقابلهٔ دول در آن مستند است حقوق بین الملل خصوصی مشتمل بر قواعدیست که باید در معاملاتیکه بین اتباع دول مختلفه و یا در خاک دول خارجه بوقوع میرسد مرعی شوند

موضوع حقوق بین الملل عمومی و حقوق بین الملل خصوصی —— موضوع حقوق بین الملل عمومی عبارتست اولاً از بیان کیفیت تأسیس و تشکیل دول ثانیاً از شرح طریقه ایجاد و اضمحلال آنها ثالثاً از تعیین حقوق و تکالیف متقابله آنها رابعاً از ذکر اسباب و وسایلی که موجب آن دولتها با یکدیگر روابط پلتیکی و تجارتی و غیره پیدا نموده و بانعقاد عهدنامجات و تسویه اختلافاتیکه بواسطه همین روابط فیمابین آنها بوقوع میرسد مباشرت مینمایند

موضوع حقوق بین الملل خصوصی عبارت است اولاً از بیان قوانین تابعیت یعنی قوانینی که تبعه داخله را از تبعه خارجه فرق داده و طریقه ترک تابعیت اصلیه و تحصیل تابعیت جدیده را معین میکند ثانیاً از تعیین و تحدید حقوق اتباع خارجه یعنی از بیان نمودن حقوقی که اتباع خارجه دارای آن میباشند و حقوقی که آنها از آن حقوق محروم هستند ثالثاً از تصفیه اختلافاتی که مابین قوانین دول اتفاق میافتد یعنی از تعیین قوانینی که باید در معاملات اتباع خارجه در داخله یک مملکت و یا اتباع داخله در خارج آن مملکت مرعی شود پس از این مطالب چنان معلوم میشود که حقوق بین الملل عمومی از دول و حقوق بین الملل خصوصی از افراد ناس که دولتها از آن تشکیل یافته اند بحث مینماید

حقوق بین الملل موضوعه و حقوق بین الملل طبیعی —— حقوق بین الملل موضوعه کلیه قواعدی را گویند که خواه بواسطه عاداتی که مصدق علیه تمام دول است و خواه بواسطه مندرج بودن آنها در عهدنامجات صریحه در روابط جاریه فیمابین دول مرعی میشود حقوق بین الملل طبیعی عبارت از کلیه قواعدیست که مصدق علیه تمام دول نبوده ولی بنا بعقیده علمای حقوق میبایستی در روابط مابین دول بموقع اجرا گذارده شود زیرا بموجب اظهار علمای مذکور این قواعد مقرون بعقل سلیم و موافق عین عدالت است

اساس حقوق بین الملل —— اساس حقوق خصوصیه و حقوق عمومیه داخلیه مبنی بر قوانینی است که از طرف حکومتی وضع شده و بواسطه قوه جبریه آن حکومت بموقع اجرا گذارده میشود ولی حقوق عمومیه خارجه یعنی حقوق بین الملل را نه چنین استنادگاهی موجود و نه قوه اجرائیه مهیا است زیرا دول روی زمین بقوه مرکزیه که یک نوع فضیلت و حکمرانی بتمام آنها داشته باشد مطیع نبوده و هر یک از آنها در داخله مملکت خود آزاد و مستقل میباشند بعبارة اخری حکومتی بالاتر و قوی تر نیست که در حق آنها قانونی وضع و جبر کند پس بنا بر این وجود حقوق بین الملل بکلی عاری از حکم و خالی از تأثیر بنظر میآید

علمای حقوق در خصوص این مسئله گفتگوهای زیاد کرده و بالاخره متفق الرأی بر این گشته اند که مستند بودن پایه حقوق بین الملل بقوانین صحیحه و وجود نداشتن قوه اجرائیه بجهت اجرا و نفاذ آن قوانین نباید مخل اساس حقوق مذکوره گردد زیرا چنانکه منشأ حقوق خصوصیه روابطی باشد که افراد ناس با یکدیگر دارند شخصی که منفرداً و خارج از هر گونه جمعیت بشریه زندگی میکند دارای حقی نبوده و برادای وظیفه مجبور نمیباشد ولی همینکه دو نفر با یکدیگر معاشرت نمودند لابد فیمابین آنها باب معاملات و روابط مفتوح و در مقابل یکدیگر دارای حقوق و تکالیف خواهند بود بناءً علیه اگر افراد ناس منفرداً و بدون هیچگونه رابطه تصور شوند فکر حقوق نیز بکلی سلب میشود ولی بمحض اینکه هیئت جامعه مرکب از اشخاص متعدده فرض شد بالطبع خیال حقوق و وظایف نیز بذهن انسان خطور میکند همین طور منشأ حقوق بین الملل مناسبات و روابطیست که دول روی زمین باعتبار شخصیت معنویه خود با یکدیگر دارند اگرچه مادامیکه یک دولت با دول دیگر ابواب معاملات و روابط را نگشوده و با اتباع او بممالک و دول دیگر و نه اتباع سایر دول بمملکت او مراوده نمیکنند وجود حقوق دول را بالنسبه بآن دولت تصور نمیتوان کرد ولی هیچیک از دول روی زمین چنین حالی را نداشته و تمامی آنها مثل افراد ناس بیکدیگر محتاج و از باز نمودن ابواب معاملات تجارتی و یا روابط پلتیکی مجبور میباشند و بنا بر این مابین آنها نیز حقوق و تکالیف زیاد بهم رسیده و وجود حقوق بین الملل لازم میآید بعبارة اخری چنانکه برای احقاق حق بین دو یا چند نفر از بنی نوع انسان وجود قانونی لازم است بجهت تشخیص دولت محق از دولت غیر محق نیز احتیاج بقانون میباشد

اگرچه حقوق بین الملل مثل سایر شعبات حقوق بشکل قانون در نیامده و در تحت ضمانت اجرائیه نمیباشد ولکن آنرا بکلی عاری از حکم و خالی از تأثیر نمیتوان دانست زیرا هیچ دولت نباید در روابطی که با سایر دول دارد فقط منافع شخصی خود را ملاحظه کرده و از ادای تکالیف خویش صرف نظر نماید علاوه بر این بعضی از قواعد این حقوق حکم قانون را پیدا کرده است و دولتی که برخلاف آنها رفتار کند جلب مسئولیت بزرگ نموده و بلکه حیات و پلتیک خود را در معرض خطر و تهلکه میاندازد مثلاً دولتیکه ادعای حکومت و مالکیت بحر محیطی را کرده و در آنجا از سیر سفاین سایر دول ممانعت کند تمام دولی که در آن دریا علاقه تجارتی و یا پلتیکی دارند دولت مذکور را از این حرکت مسئول داشته و در صورت لزوم او را بالقوه قهریه بمراعات حقوق کشتی رانی

ملزم می کنند

از این قبیل منافع مشترکه فیمابین ملل مختلفه بسیار است و چنانکه ذکر شد تمام دول خود در اتفاق برعایت قواعد بین الدول که راجع بمنافع مذکوره میباشند مجبور میشمارند و اتحاد آنها در اینخصوص بدرجه ایست که حکم آن قواعد مثل قوّه قوانین موضوعه در داخلهٔ یک مملکت است

بحالة حقوق بین المللی که کلیهٔ قواعد آن مصدّق علیه تمام دول کرهٔ ارض باشد وجود ندارد ولی هر ملت و یا هر قوم چنان حقوق را شناخته و دارای آن هستند منتها مراتب قواعد آن بالنسبه بدرجهٔ مدنیت و اندازهٔ ترقی هر ملت مختلف است عقیدهٔ بعضی از علمای حقوق بر آنست که وجود این علم در یک مملکت بسته بتمدن آن مملکت است و بنابراین اقوام و قبائل وحشی حقوق بین الملل را نداشته و نمی شناسند ولکن این عقیده صحیح نیست و چنانکه منتسکیو مؤلف و فیلسوف مشهور فرانسه مینویسد تمام اقوام حتی قبائلی که هنوز گوشت آدم را میخورند حقوق بین الملل را دارا و قواعد آنرا در معاملات و روابط خود با قبائل دیگر رعایت میکنند فقط این قواعد را اساسی و پایهٔ صحیحی نیست

بدواً قواعد حقوق بین الملل در اروپ ایجاد شده و مدتی فقط مابین دول آنقطعه زمین مرعی و حتی بحقوق دول اروپا موسوم بود بعد حکومتهای امریک نیز آنرا قبول کرده و امروزه در تمام عالم معروف و منتشر است

فرق مابین حقوق بین الملل و حقوق داخلیه —— مابین حقوق بین الملل و حقوق داخلیه چندین فرق عمده میباشد

اوّل حقوق داخلیه در داخلهٔ هر مملکت مجری بوده و حقوق بین الملل فقط در روابط خارجی آن دولت با دول دیگر رعایت میشود

ثانی موضوع حقوق داخلیه افراد ناس است که اجتماع آنها باعث تشکیل هر یک از دول میشود و حال آنکه موضوع حقوق بین الملل عمومی خود آن دول باعتبار شخصیت معنویه میباشند

ثالث در داخلهٔ هر مملکت یک قوهٔ مقننه و یک قوهٔ عدلیه و یک قوهٔ اجرائیه وجود دارد قوهٔ مقننه قوانین را وضع میکند قوهٔ عدلیه اختلافات و دعاوی را که بین آحاد اهالی مملکت بوقوع میرسد و موجب قوانینی که قوهٔ مقننه وضع کرده است تصفیه میکند و قوهٔ اجرائیه قوانین مذکوره و احکامیکه از قوهٔ عدلیه

صادر میشود موقع اجرا میگذارد اما در خصوص حقوق بین الملل هیچیک از این قوای سه گانه موجود نیست و با وجود استقلال شخصی هر دولت ممکن نیست که یک اقتدار عالی و قوهٔ مرکزیهٔ بالاتری بوده و تمام دول باطاعت احکام و اوامر آن قوه مجبور باشند

رابع تمام اهالی یک مملکت فرداً فرد بطور مساوات تابع قوانین حقوق داخلیهٔ آن مملکت میباشند و حال آنکه قواعد حقوق بین الملل نسبت بدرجهٔ مدنیت و عادات هیئت جامعهٔ هر مملکت فرق دارد قواعد حقوق بین الملل که در روابط متقابلهٔ دول متمدنه معمول است در روابط متقابلهٔ قبایل وحشی و یا در روابطی که مابین دول متمدنه و دول غیر متمدنه بوقوع میرسد و حتی فیمابین دولیکه درجهٔ تمدن واحد داشته هم عادات و هم اخلاق میباشند ممکن است که قواعد حقوق بین الملل فرق داشته باشد مثلاً چنانکه خواهیم دید اگر محاربه فیمابین دولت فرانسه و دولت آلمان اتفاق افتد هیچیک از آنها حق نخواهند داشت که کشتیهای تجارتی یکدیگر را در روی دریا ضبط نموده و بار آنها را تصاحب کند زیرا دولتین مذکورتین بموجب عهدنامهٔ ۱۸۵۶ که در پاریس منعقد شده است از حق مذکور صرف نظر نموده اند و حال آنکه اگر یکی از آن دو دولت با دولت اتازونی جنگ نماید حق مزبور را خواهد داشت چه دولت اتازونی عهدنامهٔ پاریس را امضا و قبول ننموده است

حمیت یا پاداش عدم مراعات قواعد حقوق بین الملل —— چنانکه ذکر نمودیم قوهٔ جابره که بتواند قواعد حقوق بین الملل را بموقع اجرا گذارد وجود ندارد ولی با وجود این تمام دول قواعد مذکوره را مراعات مینمایند زیرا عدم مراعات آنها برای دولتی که بر خلاف مدلول این قواعد رفتار میکند عاقبت بسیار وخیم خواهد داشت و در حقیقت میتوان گفت که قواعد حقوق بین الملل مثل قواعد راجعه بحفظ الصحه است چه انسان بمراعات قواعد حفظ الصحه مجبور نمیباشد ولی در صورت عدم مراعات آنها دچار امراضی شدید شده و حیات خود را در معرض خطر خواهد گذاشت و همینطور هیچیک از دول بواسطهٔ استقلال شخصی خود باحترام و مراعات قواعد حقوق بین الملل مجبور نیست لکن عدم مراعات آنها موجب آن میشود که سایر دول فرداً فرد یا مجتمعاً او را باحترام آن قواعد مجبور کنند بعضیها گفته اند که خود محاربه پاداش عدم مراعات قواعد حقوق بین الملل است ولی این عقیده صحیح نیست بعلت آنکه از نتیجهٔ جنگ خاطر جمع نمیتوان شد و بسا اتفاق میافتد که دولت ذیحق بواسطهٔ نداشتن قوهٔ نظامی مغلوب

شده و حقوق او از میان میرود

منابع حقوق بین الملل — چنانکه ذکر نمودیم حقوق بین الملل دارای قوانین صحیحه نمیباشد و قواعد آن خواه از معاهدات و خواه از عادات بین الملل و خواه از قوانین داخله دول اخذ میشود و منابع آن عبارت است اولاً از معاهدات و قرارنامه هائی که فیمابین دول منعقد شده است ثانیاً از عادات بین الملل ثالثاً از قوانین داخلی دول و فتاوای دیوانخانه های عدلیه آنها

اولاً معاهدات و قرارنامه ها — در حقیقت معاهدات و قرارنامه ها حکم حقوق بین الملل مدون را دارند و کلیه آنها بر سه قسم منقسم میشود قسم اول معاهداتی هستند که مقصود از انعقاد آنها حل بعضی مسائل پلتیکی یا تجارتی فیمابین دو یا چند دولت است مثلاً معاهدات صلحی و تجارتی قسم دوم تعهداتی هستند که مظهر قواعد حقوق بین الملل بوده و یا قاعده جدیدی از آن حقوق را تأسیس میکند مثلاً اعلامنامه پاریس که در سال ۱۸۵۶ درباب بیطرفی و قرارنامه ژنو ۱۸۶۵ راجع بمجروحین جنگ و کنفرانس صلح لاهه Confrence dela Haye در سال ۱۸۹۹ از این قبیل معاهدات میباشند

شباهت این دو قسم قرارداد و معاهدات آنست که فقط دول معاهده باجرای مدلول آنها مجبور میباشند ولی اغلب اوقات در اینگونه معاهدات مندرج است که سایر دول نیز میتوانند آنها را امضا نموده و مراعات مفاد آن ملزم باشند Clause d'accession

قسم ثالث معاهداتیست که فیمابین دو یا چند دولت منعقد شده و مقصود از انعقاد آن استحکام عاداتیست که سابقاً در روابط متقابله دول مجرا میشد بنابراین اجرای مفاد این معاهدات نه فقط برای دول متعاهده بلکه برای تمام دول جاریست

ثانیاً عادات بین المللی — اهمیت عادات از سایر منابع حقوق زیادتر است زیرا امروز اغلب قواعد بین الملل از عادات تولید شده است ولی بواسطه اینکه عادات باقتضای زمان تغییر مییابد این منشاء را هیچگونه ثباتی نیست

عادات بین المللی کلیه قواعد حقوقی است که مدتهای مدید در روابط خارجه دول معمول بوده و بعلت اینکه تمام دول خود در ضمن مراعات آنها مجبور نموده اند حکم قانون را پیدا کرده است و حتی این عادات باید در روابط

دولی که بعدها تشکیل یافته و بتازگی داخل هیئت جامعه بین الملل شده اند مراعات شود چه دول جدید التأسیس بمحض ورود خود در حوزه هیئت جامعه مذکوره آنها را ضمناً قبول مینمایند

کتابیکه دارای تمام عادات بین المللی باشد وجود ندارد ولی اغلب آنها در متحدالمآل Circulaire و یادداشتهای حکومات و در صورت مجالس کنگره یا کنفرانسها و یا اینکه در تاریخ عمومی یا تاریخ معاهدات مندرج است و بمعاونت این اسناد میتوان بعاداتی که در روابط متقابله دول معمول است پی برده و آنها را از جمله قواعد حقوق بین الملل دانست

ثالثاً قوانین داخلی دول و فتاوای دیوانخانه های عدلیه آنها — بعضی از مواد قواعد حقوق بین الملل از قوانین داخلی دولتها مأخوذ شده است مثلاً قواعد راجعه بنمایندگان سیاسی و نیز فتاوای دیوانخانه های غنایم که در وقت جنگ دول محارب تشکیل داده و بغنایم جنگی رسیدگی مینمایند و فتاوای محکمه های مختلطه که از سال ۱۸۷۹ در مصر ایجاد شده است از جمله منابع حقوق بین الملل محسوب میشود

تاریخ حقوق بین الملل — تاریخ حقوق بین الملل را میتوان بچهار قسمت منقسم نمود قسمت اول از ازمنه قدیمه تا قرون وسطی قسمت دوم از قرون وسطی تا معاهده وستفالی Westphalie (۱۶۴۸) قسمت سوم از معاهده وستفالی تا شورش بزرگ فرانسه ۱۷۸۹ قسمت چهارم از شورش فرانسه تا زمان حاضر

قسمت اول - ازمنه قدیمه — در عصر قدیم قوی تر و معروف ترین دول روی زمین دولت روم و یونان بود و از روابط این دو دولت با سایر ملل مطالب ذیل را میتوان استنباط نمود

اولاً در آنعصر هیئت جامعه دول وجود نداشته و هر ملت فقط خود را دارای حقوق میدانست مثلاً رومیها هر کرا که خارج از ملت آنها بود دشمن خود پنداشته و تمام معاملاتی را که در حق دشمن میتوان مجری داشت در حق آنها نیز معمول میداشته اند

ثانیاً حالت طبیعی و معمولی در روابط بین المللی حالت جنگ بود و بنابراین فقط عادات بین المللی که در آن عصر وجود داشت همان عادات متعلق بجنگ بود مثلاً ایجاد فسیوها Feciaux در رم (کسانی را میگفتند که باعلان جنگ و انعقاد صلح مکلف بودند)

قسمت دویم - قرون وسطی تا معاهدهٔ وستفالی — چنانکه ذکر شد در عهود عتیقه هیئت جامعهٔ بین المللی وجود نداشت ولی در قرون وسطی بواسطهٔ تشکیل یافتن دول متعدده هر یک از آنها میخواست که سایر دول حقوق او را پامال نکرده و احترام حریت و استقلال آنرا مراعات نماید و بنابراین شالودهٔ هیئت جامعهٔ مذکوره ریخته شد و در روابط بین المللی تغییرات بزرگ بعمل آمد

در حقیقت هیئت جامعه که بدواً فیمابین دول اروپ تشکیل یافت هیئت جامعهٔ مذهبیه بود چه تمام دول هم مذهب در تحت اقتدار پاپ که فی الواقع سلطان السلاطین آن عصر بود درآمده و اوامر او را واجب الاطاعه میدانستند لکن در قرن شانزدهم خیالات و ملاحظات مذهبی سست شده و روابط بین الدول بکلی تغییر یافت و این تغییر نتیجهٔ دو امر مهم بود که در آن عصر اتفاق افتاد اولاً اصلاحات مذهبی و ثانیاً ترقی علوم و صنایع و موجب اصلاحات مذکوره اتحاد مذهبی دول اروپا بهم خورده ملاحظات دینی که در واقع اس اساس روابط بین المللی بود برطرف گردید و بواسطهٔ ترقی علوم حوزهٔ خیالات مردم وسیع شده و پایهٔ روابط بین المللی یک ترتیب جدیدی که از هرگونه ملاحظات مذهبی خارج بود برقرار گشت و ترتیب مذکور که بعدها بقاعدهٔ موازنهٔ سیاسیهٔ اروپا منجر شد عبارت از آن بود که دول بمنافع عمومی خود پی برده و فهمیده بودند که باید تمامی آنها با تسویه مراقب استقلال همدیگر و حفظ حقوق و روابط متقابلهٔ خود باشند و نیز در همان عصر بواسطهٔ اکتشاف امریکا مسئلهٔ آزادی دریاها مطرح مذاکره گردید و گرسیوس grotius که یکی از مشاهیر علمای حقوق هلاند و بلکه موجد علم حقوق بین الملل است کتابی موسوم به مارلی برُم Mare liberum تألیف نمود و در آن کتاب ثابت میکند که هیچ دولتی حاکم و یا مالک دریاها نبوده و تمامی آنها دارای حق کشتی رانی میباشند و در رد مذکور سلدن Selden یکی از محققین انگلیسی کتابی موسوم به مارکلوزوم Mare clausum نوشته و در سال ۱۶۳۵ منتشر نمود

قسمت سوم از معاهدهٔ وستفالی تا شورش بزرگ فرانسه ۱۶۴۸ - ۱۷۸۹ — در این قسمت از تاریخ حقوق بین الملل دول اروپا پایهٔ روابط متقابلهٔ خود را بموازنهٔ سیاسیه برقرار نموده و چند معاهدهٔ مهمی که در حقیقت اساس حقوق بین الملل حالیه است منعقد داشتند معاهدات مذکوره عبارت است اولاً از معاهدهٔ وستفالی ثانیاً از معاهدهٔ پیرنه ثالثاً از معاهدهٔ اوتریخ

موازنهٔ سیاسیهٔ اروپ — چنانکه ذکر شد دول اروپ بمنافع عمومی خود پی برده و فهمیده بودند که با قدرت فرد آنها ضامن استقلال یکدیگر شده و نگذارند که دولتی باعلی درجهٔ اقتدار رسیده و استقلال دول دیگر را بمعرض خطر اندازد این نکته را موازنهٔ سیاسیهٔ اروپ گویند و بنابراین است که فرانسوای اول پادشاه فرانسه سالهای دراز با شارلکن دعوا نموده و نگذاشت که دولت حریف بواسطهٔ اقتدار کاملی که پیدا نموده بود بممالک دول دیگر که بالنسبه کوچکتر و ضعیف تر بودند دست تعدی دراز نماید

در قرن هفدهم بواسطهٔ تشکیل چند دولت بزرگ قاعدهٔ موازنهٔ سیاسیه قوت زیاد گرفته و بیشتر از پیشتر استنادگاه پایهٔ روابط بین الملل گردید چه در هر یک از دول جدید التأسیس احساسات ملیه بهیجان آمده و فرد افراد آنها کمال جهد را داشتند که در نهایت استقلال و حریت نشو و نما کرده و باصلاحات و ترقی ممالک خود بپردازند لهذا همینکه یکی از دول اروپ دارای اقتدار فوق العاده میشد سایر دول متحد شده از آن دولت جلوگیری مینمودند و نیز بواسطهٔ همین خیال موازنهٔ سیاسیه بود Richelieu که ریشلیو دولت فرانسه را وادار کرده بود که با دولت حریف محاربه نموده و بدرجهٔ اقتدار و شوکت کاملی که دولت مزبوره داشته شکست وارد آورد و علاوه براین اتحادی که در زمان سلطنت لوئی شانزدهم دول اروپا بر ضد دولت فرانسه نمودند از جمله نتایج موازنهٔ سیاسیه است

معاهدهٔ وستفالی (Westphalie) — این معاهده مرکب از دو قرارداد است که در سال ۱۶۴۸ یکی در مونستر (Munster) و دیگر در اسنابروک Osnabruck که هر دو از شهرهای مملکت وستفالی است منعقد گردید که بنکات معاهدات مذکوره بطور کامل پی برده شود معلوم خواهد شد که اهمیت آن خیلی زیاد است زیرا تا آن زمان تاریخ یاد نداشت که عدهٔ کثیری از سلاطین و شاهزادگان در یک جا جمع شده و از کارهای عمومی ممالک خود مذاکره کنند و دلیل این جز آن نیست که در قرن هفدهم دول اروپ خود را از یک حوزهٔ تمدن دانسته و بعمومیت منافع خودشان کما هو حقه و حقیقته ملتفت شده بودند چه در مونستر نمایندگان دول نه فقط از کارهای خود مباحثه میکردند بلکه کارهای داخلهٔ دول مختلفه مثل سویس و هلاند نیز در آنجا مطرح مذاکره گردید نتایج عمدهٔ معاهدهٔ وستفالی از اینقرار است اولاً آزادی مذهب اعلان شده و پرتستانها Le prostestants که تا آنوقت از خود

حقوق بین الملل خارج بودند مثل کاتولیکها داخل حوزهٔ مزبوره میشوند
ثانیاً اتحاد مذهبی دول اروپ بهم خورد و باین نتیجه اقتدار پاپها از میان رفت
ثالثاً استقلال دولت هلاند و دولت سویس مقرر شد
رابعاً شالودهٔ ترقی خانوادهٔ براندبورگ Brandebourg که بعدها مؤسس سلطنت پروس گردید ریخته شد

معاهدهٔ پیرنه (Pyrénées) ۱۶۵۹ — از حیث حقوق بین الملل مهمترین مطلبی که در این معاهده مندرج است آنست که لوئی چهاردهم دختر پادشاه اسپانی را ازدواج نمود ولی بشرط اینکه قبل از وقت دختر پادشاه اسپانی از حقوقی که احتمال میرفت بسلطنت پدر خود داشته باشد صرف نظر کند و این شرط از جملهٔ نتایج موازنهٔ سیاسیه است زیرا اگر سلطنت اسپانی بزن لوئی چهاردهم میرسید دولت فرانسه مقتدر گشته و موازنهٔ مذکوره از میان میرفت

معاهدهٔ اوتریخ (Utrecht) ۱۷۱۳ — از حیث اهمیت این معاهده کمتر از معاهدهٔ وستفالی نیست زیرا موجب آن تغییرات بزرگ که در ممالک بعمل آمد مثلاً بلژیک از دولت اسپانی مجزی شده و بدولت اطریش داده شد و همچنین دولت اسپانی بندر جبل الطارق را و دولت فرانسه بعضی از متصرفات امریکائی خود را بدولت انگلیس واگذار نمودند و به الکتر براندبورگ Brandebourg رسماً عنوان پادشاه پروس داده شد و علاوه براین تغییرات دول قاعدهٔ موازنهٔ سیاسیه را از دست نداده و مقرر داشتند که هیچوقت شخص واحد نمیتواند هم پادشاه فرانسه و هم پادشاه اسپانی شود
اتفاقاتی که بعد از معاهدهٔ اوتریخ بوقوع رسیده است عبارت است
اولاً از ظهور دولت روسیه و داخل شدن آن بحوزهٔ دول اروپ
ثانیاً از ترقی لاینقطع دولت پروس که در زمان سلطنت فردریک باعلی درجهٔ اقتدار رسید
ثالثاً از تنزل دولت سوئد و اسپانی درجه[illegible]
رابعاً از اعلان استقلال اتازونی آمریک

قسمت چهارم از شورش فرانسه تا زمان حاضر ۱۷۸۹ — از حیث حقوق بین الملل

شورش بزرگ فرانسه منتج نتایج زیاد شده و بعد از آن در علم مذکور چند قواعد جدید بظهور رسید مثلاً رضامندی اهالی بجهت صحت تصرف یک مملکت و مسئلهٔ تابعیت وغیره
اتفاقات مهمه که از ۱۷۸۹ باینطرف بوقوع رسیده است از قرار ذیل است اولاً کنگرهٔ وین ۱۸۱۵ — بعد از شکست ناپلیون دول اروپا کنگرهٔ در وین تشکیل داده و از روی موازنه کاملی نقشهٔ اروپا را بکلی تغییر دادند بنحوی که در آنجا پنج دولت بزرگ وجود داشته که آنها را انتارشی Pentarchie میگفتند (انگلیس اطریش فرانسه پروس و روسیه)
و کلیهٔ این پنج دولت متعهد شدند که من بعد ولو باستعمال قوهٔ جابره باشد نگذارند که سایر ملل برضد ترتیبات جدیده که بواسطهٔ کنگرهٔ وین داده میشد حرکت نمایند
مسائل عمده که در آن کنگره حل گشته و از حیث حقوق بین الملل اهمیت دارد عبارت است اولاً از نظامنامه که برای نمایندگان سیاسی دول ترتیب یافت بموجب نظامنامهٔ مذکوره حقوق و تکالیف ایشان معین شد تا اینکه من بعد گفتگوئی در خصوص پیش قدمی بوقوع نرسد ثانیاً برای تسهیل روابط تجارتی و آمیزش بین الملل مقرر شد که تمام رودخانه های معظم اروپ برای سیر سفاین کلیهٔ ملل آزاد باشد ثالثاً خرید و فروش برده منافی اقتضای انسانیت بود منع گردید

استقلال دولت یونان — در سال ۱۸۲۹ اهالی یونان بدولت عثمانی شوریده و بمعاونت دولتین انگلیس و فرانسه مستقل شدند

استقلال دولت بلژیک — و نیز در سال ۱۸۳۰ دولت بلژیک از دولت هلاند مجزی شده و مملکت مستقلی تشکیل داد

کنگرهٔ پاریس در ۱۸۵۶ — در سال ۱۸۵۴ جنگی فیمابین دولت روس از یکطرف و دولت فرانسه و عثمانی و انگلیس و ساردنی از طرف دیگر اتفاق افتاده و تا سال ۱۸۵۶ طول کشید در تاریخ مذکور کنگره بجهت انعقاد صلح در پاریس تشکیل یافته و علاوه بر معاهده مسائل بین الملل ذیل را حل نمودند.
اولاً قدغن شد که من بعد در هنگام محاربهٔ دو یا چند دولت کورسی Course ممنوع باشد یعنی هیچیک از دول محاربه حق نداشته باشد که کشتیهای تجارتی یکدیگر را ضبط کرده و بار آنرا تصاحب نمایند

ثانیاً مال التجاره و اموال رعایای دولت خصم درصورتیکه در کشتیهای دول بیطرف باشد که دارای بیرق یکی از دول بیطرف است از ضبط و توقیف محفوظ خواهد بود مگر آنکه اشیاء محموله از جمله قاچاق نظامی باشد (*Contre bande de guerre*) آلات و ادوات جنگی

ثالثاً مال التجاره رعایای دول بیطرف ولو اینکه در سفاین دولت خصم باشد از توقیف و تصاحب آزاد است مگر درصورتیکه از جمله قاچاق نظامی باشد

رابعاً *Le blocus* برای لازم الرعایه بودن قواعد محاصره بندر یا جزیره طرف دریا باید خود محاصره حقیقی باشد یعنی دولت محاصره کننده باید باندازه قوه بحریه داشته باشد که در حقیقت بتواند از هرگونه آمد و شد به بندر یا جزیره محصوره ممانعت کند

خامساً دولت عثمانی داخل هیئت جامعه بین المللی اروپ شده و از تمام حقوق عمومیه دول اروپا مستفیع خواهد شد

اتفاقات مهمه که از کنگره پاریس باینطرف بوقوع رسیده است —— اولاً تشکیل دولت ایطالیا در سال ۱۸۵۹ بواسطه این تشکیل عده دول معظمه اروپ که پنج بود به شش رسید

La pentarchie en exarchie

ثانیاً جنگ فیمابین دولت پروس و اطریش در سال ۱۸۶۴ که نتیجه این جنگ شکست دولت اطریش در سادووا *Sadowa* و خارج شدن آن از حوزه دول آلمان گردید

ثالثاً جنگ فیمابین فرانسه و پروس ۱۸۷۰ در اینجنگ دولت فرانسه مغلوب شده و بموجب عهدنامه فرانکفورت *Francfort* تمام دول کوچک آلمان در تحت ریاست پادشاه پروس که من بعد عنوان امپراطوری آلمان را دارد جمع شده و دولت آلمان حالیه را تشکیل دادند

رابعاً جنگ فیمابین عثمانی و روسیه در ۱۸۷۸ بموجب عهدنامه که بعد از این جنگ در برلن منعقد گردید به بلغارستان استقلال داخلی (استقلال ناقص) و به دول صربستان و رومانی و قراطاق استقلال تام داده شد

خامساً انعقاد کنفرانس صلح لاهه در ۱۸۹۹ در این کنفرانس که اغلب دول اروپا و امریکا و آسیا شریک بودند قرارهای چند در خصوص جنگ و حکمیت بین الملل داده شد

سادساً جنگ فیمابین ترانسوال و انگلیس در ۱۸۹۹ نتیجه این جنگ آن شد که بعد از دو سال مقاومت شجاعانه

جمهوریهای ترانسوال و اورانج منضم بدولت انگلیس گردیدند

سابعاً قشون کشی دول معظمه اروپ و امریکا به چین در ۱۹۰۰

ثامناً جنگ فیمابین روس و ژاپن در ۱۹۰۴

بسم الله الرحمن الرحیم

(قسمت اول)

باب اول اسباب تشکیل دهندهٔ دولت باب دوم تقسیم دول باب سیم تشکیل و توسعه و انقراض دول

باب اول — در خصوص اسباب تشکیل دهندهٔ دولت

تعریف دولت — از حیث حقوق بین الملل میتوان گفت که دولت عبارتست از اجتماعی از نوع بشر که بطور دایم در اراضی معینهٔ محدوده اقامت یافته و مطیع حکومت مستقله و حکمران باشد

اسباب تشکیل دهندهٔ دولت — موافق تعریف فوق اسباب تشکیل دهندهٔ دولت چهار است اول اجتماع از نوع بشر ثانی اقامت آنها در اراضی معینهٔ محدوده ثالث مطیع بودن بحکومتی رابع مستقل و حکمران بودن حکومت مذکوره

اول اجتماع نوع بشر — عدهٔ اشخاصیکه از اجتماع آنها دولت تشکیل مییابد تغییر می پذیرد و عدهٔ اقل برای آن معین نشده است چیزی که میتوان گفت اینست که باید عدهٔ آنها از عدهٔ اجزای یک خانواده بیشتر باشد در اوایل مدنیت دولت عبارت بود از عده معدودی از نوع بشر عدهٔ مذکوره نسبت بترقی و پیشرفت عالم مدنیت در تزاید است

ثانی اقامت در اراضی معینهٔ محدوده — گرچه اجتماع نوع بشر در تحت ادارهٔ یک رئیس درآمده باشد و موافق قوانین حقوق اداره شده باشد تا زمانیکه مکان تغییر ناپذیری در اراضی محدوده معینه برای اقامت خود انتخاب ننموده اند نمیتوانند دولت تشکیل بدهند بلکه جزو قبایل و عشایر که باندازهٔ مرتبت و داخل رشتهٔ مدنیت شده باشند محسوب میشوند ولی برای وجود یافتن دولت اراضی متصله لازم نیست چنانکه اراضی دولت انگلیس و ژاپن عبارت از چند جزیره و جزو دول محسوب میشوند بعلاوه باید دانست که مستملکات دولتی خواه در همان قطعهٔ کره واقع شده باشد که خود آن دولت آنجا واقعست خواه در قطعهٔ دیگر حکم مملکت

اصلیه و متبوعهٔ خود را داشته در زوال آن دولت محسوب میشود

ثالث اطاعت بحکومت — تا زمانیکه حکومت منظم و مطاعی برقرار نشود دولت تشکیل نمییابد و هر وقت حکومتی منقرض شود تا زمانیکه حکومت جدیدی بعوض آن برقرار نشود که اسباب برقراری نظم امور داخله و حفظ و حراست حدود و ثغور گردد وجود و هستی دولت از میان میرود و اغتشاش و هرج و مرج باعث اضمحلال دولت میشود ولی باید دانست که وضع سابق الذکر بیش از اندک مدتی طول نمیکشد و حکومت جدیدی ولو اینکه نامتبوع و غیر مشروع و مبنی بر ظلم باشد برقرار شده اهالی را مجبور باطاعت میسازد

رابع مستقل و حکمران بودن حکومت — مستقل حکومتی را گویند که در تحت حکومت عالی تری واقع نباشد (۲) و حکمران حکومتی است که بموجب حق مخصوصی که دارد در تمام مسائلی که احتمال فایده برای خود میدهد در کمال آزادی رای داده و اقدام نماید چنانکه بعدها نیز مذکور خواهد شد حکمرانی دول بر دو قسم است حکمرانی داخلی و حکمرانی خارجی

حکمرانی خارجی عبارت است از حق برقرار نمودن روابط با دول دیگر یعنی حقوق سفارت و مقرر داشتن عهدنامه و اعلان جنگ

حکمرانی داخلی یعنی حق منظم نمودن و با آزادی اداره کردن داخلهٔ مملکت

برای آنکه اجتماعی از نوع بشر جزو ارباب حقوق محسوب شوند باید دارای حق حکمرانی خارجی باشند پس هر یک از دولی که متفق گشته و دولت متصله تشکیل داده اند مانند ایالاتی که دولت سویس را تشکیل میدهند یا اطریش و مجارستان که دو بدو متحد گشته اتصال حقیقی تشکیل داده اند فرداً فرد جزو ارباب حقوق محسوب نمیشوند دولی که دارای استقلال ناقص هستند (Mi-souderain) چنانکه بعدها ذکر خواهد شد اختیارات حکمرانی خارجی را نمیتوانند مجری دارند و فقط اجرای آنرا در ممالک خود میتوانند بپذیرند و برای اینکه آنها نیز جزو ارباب حقوق محسوب شوند همینقدر کفایت میکند دول مذکوره حکم صغاری را دارند که بموجب قانون مدنی بعضی اختیارات از آنها سلب شده باشد

---

(۲) مستملکات ولو اینکه آزاد باشند مانند مستملکات دولت انگلیس دولت محسوب نشده از اجزای دولت محسوب میگردند زیرا آنها حق اداره کردن خود را بواسطهٔ امتیازی از دولت اصلیه و متبوعه دارا بوده حق مذکور را دارا نیستند

تعریف ملت —— ملت اجتماعی از نوع بشر است که اصل و نسب و رسوم متداوله و عادات و آرزوی آنها از هر حیث یکی باشد معمولاً اجزای تشکیل دهنده یک ملت بیک زبان متکلم و در یک خاک سکنی دارند ولی خلاف اینهم ممکن است مثلاً ایالاتی که دولت جمهوری سویس را تشکیل داده اند همه دارای زبان واحد نیستند چه در ژنو genève زبان فرانسه و در زوریخ Zurich زبان آلمان و در گریزن grison بایطالیائی حرف میزنند و نیز ممکن است اجزای یک ملت در اراضی مختلفه متفرق شوند ولی در اینصورت اگر کلیه آنها در تحت حکومت واحد نباشند موافق عقاید فونک برنتانو و سورل (Funck-Brentano - Sorel) رفته رفته اخلاق جدیده کسب کرده ملیت قدیمه خود را از دست میدهند

فرق مابین دولت و ملت —— از آنچه در فوق ذکر شد معلوم میشود که دولت و ملت بکلی از یکدیگر متفاوت هستند غرض از دولت اتحاد و ارتباط رشته پلتیکی است و ملت ارتباط و اتحاد خیالی و معنوی

ممکن است دولتی وجود داشته باشد بدون وجود ملت مخصوصی مثلاً اطریش و مجارستان دولت است نه ملت زیرا مرکب است از چند ملت مختلفه و نیز بالعکس ممکن است ملتی وجود داشته باشد بدون وجود دولت مخصوصی مثل لهستان که دولت نیست ولی ملت است و شبه جزیره ایطالیا قبل از سنه ۱۸۶۰ دولت واحدی نبوده و فقط ملتی واحد بود

ارباب حقوق مصنوعی —— نظیر دول که ارباب حقیقی حقوق بین الملل میباشند و این حق را بموجب وضع و ترتیب مخصوص خود دارا شده اند ادارات و تاسیسات دیگری نیز هستند که بپاره ملاحظات سیاسی جزو ارباب حقوق بین الملل محسوب میشوند و آنها را ارباب مصنوعی حقوق مینامند مثل اداره پاپ که در آخر کتاب در آن خصوص سخن رانده خواهد شد و مجلس اروپائی رود دانوب که در جزو مسائل متعلقه بانهار بین الملل ذکر آن خواهد شد

باب دوم —— تقسیم دول

ملاحظات مختلفه —— در ترتیب و تقسیم دول چهار ملاحظه را میتوان منظور داشت اولی ترکیب دول ثانیه استقلال آنها ثالثه وضع حکومت آنها رابعه اقتدار آنها برای هر یک از این ملاحظات شرح مخصوصی بتفصیل ذکر خواهد شد

(اولی تقسیم دول نظر بترکیب آنها (I))

دول بسیطه و دول مرکبه —— دول یا بسیط اند یا مرکب بسیط دولتی را گویند که دارای اساس و وجود تام بوده اجزای آن متجانس و غیر قابل تقسیم باشد مثل فرانسه و ایطالیا و اسپانی دول مرکبه آنهائی هستند

که از اتحاد و اتصال دو یا چند دولت بعمل آمده اند

اقسام مختلفه دول مرکبه —— دول مرکبه اشکال مختلفه پیدا میکنند و ممکن است بچندین وسیله تشکیل یافته باشند اولاً بواسطه اتصال شخصی Union personnelle ثانیاً بواسطه اتصال حقیقی Union réelle ثالثاً بواسطه اتصال منضمی Union incorporelle رابعاً بواسطه اجتماع دول یا تشکیل دول مجتمعه Confédération d'état ou état confédéré خامساً بواسطه اتحاد یا تشکیل دول متحده Fédération d'état ou etat fédéré

(اولاً اتصال شخصی)

اتصال شخصی —— وقتیکه دو دولت برای زمان معین یا تا مدت سلطنت یک سلطان یا خانواده آن در تحت اداره سلطان واحد باشند در صورتیکه در داخله و خارجه هر یک شخصیت خود را محفوظ دارند اتصال آن دول را شخصی مینامند

صفات اتصال شخصی —— موافق تعریفی که در فوق ذکر شد اتصال شخصی دو نکته عمده ممیزه دارد اولاً موقتی بودن وضع و ترتیب آن زیرا که پس از انقراض سلطنت یا خانواده آن اتصال از میان میرود ثانیاً شخصیت مخصوص هر یک از دول خواه در ترتیبات ادارات داخلی خواه در روابط خارجی برقرار مانده هر یک از آنها حکومت مخصوصه خود را دارا و نمایندگان سیاسی بخارجه میفرستند و اشتراک آنها فقط در شخص سلطانست

نمونه اتصال شخصی —— تا ۲۳ نوامبر ۱۸۹۰ یعنی تا فوت گیوم ثالث پادشاه هلند مابین این دولت و گراند دوشه لوکزامبورگ اتصال شخصی برقرار بود و بعد گراندوک آدلف دوناسو حکومت لوکزامبورگ را دارا شد و بواسطه فوت گیوم این اتصال موقوف شد و امروز اتصال شخصی فقط میان بلژیک و ممالک آزاد کنگو میباشد در ۱۸۸۵ لئوپلد دویم پادشاه بلژیک مجاز گردید که امپراطوری کنگو را نیز قبول نماید و در مدت حیات پادشاه مذکور این اتصال باقی خواهد بود ولی عنقریب اتصال بهم خورده دولت کنگو جزو بلژیک خواهد شد ۱۹۰۸

ثانیاً اتصال حقیقی - تعریف اتصال حقیقی —— هرگاه دو دولت بطور دایم و قطعی در تحت اداره یک سلطان درآمده در صورتیکه در داخله هر یک حکومت و قانون و شخصیت مخصوصه خود را دارا باشند ولی در روابط با خارجه حکم دولت واحده داشته باشند اتصال ایشان را حقیقی گویند

صفات اتصال حقیقی و تفاوت آن با اتصال شخصی —— اولاً اتصال حقیقی دائمی است برخلاف اتصال

شخصی

شخصی که موقتی میباشد ثانیاً در اتصال حقیقی مانند اتصال شخصی دول شخصیت داخلی هریک از آنها ثابت و برقرار
بماند ولی در روابط خارجی دو دولت که اتصال حقیقی داشته باشند هیئت واحده پیدا میکنند در صورتیکه در اتصال شخصی چنین
نیست بعبارة اخری در اتصال شخصی شخصیت دولتین در امور داخله و روابط خارجه از یکدیگر مشخص و مجزی میباشد در
اتصال حقیقی شخصیت دولتین در امور داخله مجزی است ولی دولتین در روابط خارجه حکم دولت واحده دارند
نمونه از اتصال حقیقی —— اطریش و مجارستان فعلاً دولت حقیقی الاتصال میباشد

اطریش و مجارستان —— نظر بامورات داخله اطریش و مجارستان دو دولت مستقل میباشند و هر کدام
پارلمنت و حکومت مخصوصی دارند ولی در تحت اداره سلطان واحد واقعند و در روابط با خارجه دولتین مذکورتین
دارای هیئت واحده میباشند یعنی وزیر امور خارجه و نمایندگان سیاسی و وزیر جنگ آنها یکی است
(قانون اساسیه حالیه امپراطوری دولت اطریش و مجارستان نتیجه قرار دادیست compromis که مابین دولتین
مقرر شده است و مبنی بر اساس دوگانگی میباشد dualisme دو قانون اساسی آنرا معین کرده اند
یکی قانون مورخه بیست و یکم دسامبر ۱۸۶۷ که در پارلمان اطریش مقرر گردیده دیگری قانونیکه در همان اوقات
در پارلمان مجارستان بعرصه ظهور در آمد

اعضای سلطنت اطریش و مجارستان —— اولاً شخص سلطان است که از سنه ۱۸۶۷ بملاحظه دوگانگی دولت
دارای لقب امپراطور اطریش و پادشاه مجارستان میباشد ثانیاً وزارت مشترکه که حق اداره کردن کارهای
خصوصی دولتین را بهیچوجه دارا نیست و مرکب است از وزارت امور خارجه توام وزارت دربار وزارت
مالیه وزارت جنگ ثالثاً نمایندگان delegation که نماینده پارلمانهای دو قسمت دولت
میباشند یکی ریشرات اطریش reichsrat دیگری مجلس دی یت diete مجارستان میباشد
مجلس نمایندگان دو تا هستند یکی مخصوص اطریش و دیگری مخصوص مجارستان و هریک از آنها مرکب
از شصت اعضا هستند که ثلث آنرا شامبر هوت Chambre haute و دو ثلث دیگر را شامبر باس
Chambre basse هریک از پارلمانهای دولتین انتخاب مینمایند
قانوناً مجلسین بوجه جداگانه اجلاس مینمایند و رای موافق دو مجلس با تصدیق امپراطور برای مجری و برقرار شدن
قوانین در دولت امپراطوری اطریش و مجارستان لازم است

ثالثاً اتصال منضمی —— وقتیکه چند دولت باهم اتصال پیدا میکنند بطوریکه شخصیت داخله و خارجه
آنها بکلی معدوم شود و شخصیت مخصوص دولتی شود که از اتصال حاصل شده است این اتصال را منضمی گویند
صفات اتصال منضمی —— روابط اتصالها بین دولی که اتصال منضمی تشکیل داده اند محکمتر از اتصال حقیقی
بوده در امورات داخلی و خارجی شخصیت هریک از دول معدوم فقط شخصیت دولتی که از اتصال بوجود
آمده است باقی میماند آزادی و شخصیتی که برای دول جزو اتحاد باقی میماند در بعضی مسائل راجعه باداره داخلی و قوانین
مدنی میباشد

نمونه از اتصال منضمی —— دولت برطانی کبیر حالیه نمونه اتصال منضمی میباشد زیرا که از
اتصال دول انگلیس و اکس و آیرلند تشکیل یافته است

رابعاً اجتماع دولها دول متحده —— تعریف —— اجتماع دول و دول متحده دو نوع شرکت
سیاسی است که چندین دولت برای حفظ منافع مشترکه خود مقرر میدارند
فرق مابین اتفاق و دول مجتمعه —— وضع اتفاق شباهت زیادی بدول مجتمعه دارد و فقط در سه نقطه
تفاوتی پیدا میشود اولاً مقصود از اتفاق مدافعه در مقابل حرکات خصمانه سایر دول میباشد و مقصود از دول
مجتمعه خیلی از این بسیط تر است ثانیاً اتحاد برای وضع و ترتیب مخصوصی مقرر شده مدت محدودی دارد در
صورتیکه دول مجتمعه چون بملاحظه بعضی حوائج دائمی برقرار گردیده اند بطور دائم برقرار میباشند ثالثاً
اتحاد Alliance هیچ عضو جدیدی که برای مجرا داشتن آن لازم باشد تولید نمی نماید در صورتیکه در
دول مجتمعه عضو دائمی که عبارت از مجلس دیت diète یا کنگره Congrès باشد برقرار شده است
صفات ممیزه دول مجتمعه —— اجتماع دول یا دول مجتمعه دارای صفات ذیل میباشند اولاً هریک از
دول جزو اجتماع در استقلال داخلی و خارجی خود باقیمانده میتوانند در خارج نمایندگان سیاسی مخصوصی داشته و عهد
نامه مقرر دارند ثانیاً دول مجتمعه دارای اداره و حکومت مخصوصه که تفوق بر حکومتهای دول تشکیل دهنده اجتماع
داشته باشد و مامور اجرای شرایط اتحاد در داخله و خارجه باشد نیست مادامیکه اجتماع دول برای انجام آنها
مقرر شده است بواسطه مجمعی که دیت یا کنگره نامیده میشود قطع و فصل میگردد و باید دانست که مجلس مذکور شبیه مجالس
قانونی Assemble legislative از قبیل مجلس مبعوثان و سنا و پارلمان نیست بلکه اجتماعی

از مامورا

از مأمورین سیاسی است و مرکب از نمایندگان هریک از دول جزو دولت مجتمعه میباشد و مثل سایر مجالس
معموله سیاسی diplomatique قرار دادهای این مجلس را باید تمام اعضای آن قبول نمایند و نمیتوان
آن قرار دادها را مستقیماً در دول جزو اجتماع مجری داشت بلکه اجرای آنها باید بواسطه حکومتهای دول
تشکیل دهنده دولت مجتمعه بعمل آید

صفات ممیزه دول متحده état fédéré —— رشته اتحاد در دول متحده محکم تر از
دول مجتمعه میباشد و دو صفت ذیل از مختصات آن است
اولاً شخصیت دول تشکیل دهنده اتحاد در روابط با خارجه معدوم شده و منحصر بدولتی خواهد بود که از آن
اتحاد حاصل شده است و در انظار دول خارجه دولت متحده نماینده دول جزو اتحاد میشود در امورات
داخله هریک از دول در اقتدار و حکمرانی خود باقی مانده ولی برای اجرای قرار دادها و عهود و پیمان
اتحاد تا اندازه که لازم است از آن کاسته میشود ثانیاً دولت متحده حکومت مخصوصی دارد که بر
حکومتهای دول جزو اتحاد تفوق دارد و نمایندگی دول مذکوره در خارجه بعهده حکومت مذکور است
در داخله بسا امیکه قطع و فصل آنها موافق قرارداد اتحاد بعهده آن حکومت محول گردیده است میپردازد
احکام حکومت دول متحده مستقیماً و حتماً در تمام اراضی دول جزو اتحاد واجب الاجرا میباشد و بهمین ملاحظات
که از استقلال داخلی دول جزو کاسته میشود

میل دول مجتمعه —— دول مجتمعه خیلی میل دارند که وضع خود را تغییر داده حال دول متحده را
کسب نمایند و شرحیکه ذیلاً در خصوص دول متحده آلمان و سویس و اتازونی ذکر میشود این مسئله را خوب توضیح میکند

اولاً اتازونی

تاریخ —— دو دوره معین در تاریخ دول متحده اتازونی مشاهده میشود در دوره اول یعنی از سنه ۱۷۷۶
که سنه استقلال اتازونی است تا سنه ۱۷۸۷ این دولت جزو دول مجتمعه محسوب میشد و در سنه ۱۷۸۷ قانون
اساسیه آن اصلاح شده و از آن تاریخ ببعد وضع دول متحده را پیدا کرد و میتوان گفت که اکنون کاملترین
دول متحده میباشد بطور اختصار اداره و حکومت اتازونی را که بعد از سنه ۱۷۸۷ مقرر گردیده است ذیلاً بیان میکنیم
وضع اداره و حکومت حالیه اتازونی موافق قانون اساسیه ۱۷۸۷ —— دولت متحده اتازونی

مرکب است

مرکب است از چهل و پنج حکومت که بواسطه قرارداد اتحاد با یکدیگر اتصال پیدا کرده اند هریک از این
حکومتها در داخله دارای استقلال و قانون و بودجه مخصوصی میباشند ولی ما فوق تمام این حکومتهای جزو
حکومت دولت متحده است که بر تمام آنها تفوق دارد و ریاست روابط با خارجه و انجام تمام کارهائیکه نفع
کلیه دول جزو اتحاد در آنست موافق قرارداد اتحاد بعهده دولت متحده میباشد

ترتیب تشکیل و تأسیس حکومت متحده ینگی دنیای شمالی —— حکومت متحده اتازونی مرکب است
از حکومت اجرائیه (pouvoir executif) و حکومت قانونیه (p. legislatif)
و حکومت عدلیه (judicier)
حکومت اجرائیه بعهده رئیس جمهوری محول است و این رئیس برای مدت چهار سال منتخب میشود انتخاب
آن بواسطه مجلسی است که عده اجزای آن مطابق است با عده سناتورها یا نماینده هائی که حکومتهای جزو
بکنگره دولت متحده میفرستند هر حکومتی باید مطابق عده سناتوری که بکنگره میفرستد برای انتخاب رئیس
جمهوری نیز بآرای عمومی نماینده معین کند (حالیه عده نمایندگان مذکور ۴۷۶ نفر میباشند) و نمایندگان
مذکور رئیس جمهوری را منتخب مینمایند Chambre de représentant
حکومت قانونیه بعهده دو مجلس محول است اولاً مجلس مبعوثان ثانیاً مجلس سنا مجلس مبعوثان مستقیماً بصوابدید
عامه برای مدت دو سال منتخب میشوند و این مجلس نماینده رعایای دولت اتازونی است اجزای مجلس سنا را مجالس
مقننه هریک از حکومتهای تشکیل کننده دولت متحده منتخب نموده مدت مأموریت آنها شش سال است و هر حکومت
حق انتخاب دو سناتور دارد مجلس مذکور emanation نماینده دول جزو دولت متحده میباشد
مجلس سنا علاوه بر حق وضع قانون بعضی حقوق مهمه در باب روابط بین المللی دارد و یک نوع مجلس شورای عالی دولتی
تشکیل میدهد برای انتخاب و تعیین وزراء و مأمورین سیاسی و رؤسای ادارات تصدیق و تصویب این مجلس لازم است
و عهدنامه جات را رئیس جمهوری مقرر داشته ولی باید اقلاً دو ثلث اجزای سنا آنرا قبول نمایند
حکومت عدلیه بعهده یک مجلس دیوانخانه عالی محول است که در روابط حکومتها با یکدیگر و با خارجه بطوریکه
منافع عموم حکومتها منظور شود رسیدگی مینماید

ثانیاً سویس

تاریخ — تا سنهٔ ۱۸۴۸ سویس دولت دول مجتمعه را داشت از آن تاریخ ببعد دولت متحده تشکیل داده است قانون اساسیه دوازدهم سپتامبر ۱۸۴۸ اصلاح شده و بواسطه قانون اساسیه بیست و نهم مه ۱۸۷۴ بسط یافته است

وضع ادارهٔ حکومت حالیهٔ سویس موافق قانون اساسی ۱۸۷۴ — سویس یکی از دول متحده مرکب از بیست و دو ناحیه میباشد هر ناحیه حکومت و قوانین مخصوصه دارد و تا اندازه که در قانون اساسی اتحاد معین شده است دارای استقلال میباشد در روابط با خارجه تمام این نواحی یک دولت تشکیل میدهند و حکومت دولت متحده که در شهر برن مقیم است بر حکومتهای سایر نواحی تفوق دارد

تشکیل و تأسیس حکومت متحدهٔ سویس — حکومت متحدهٔ سویس مرکب است از حکومت قانونیه و حکومت اجرائیه و حکومت عدلیه حکومت قانونیه بعهدهٔ مجلس دیت diete محول است و آن مجلس مرکب از دو جزو است یکی دار الشورای ملی Conseil National دیگر دار الشورای نواحی Conseil des etats

و دار الشورای ملی مستقیماً بواسطه اشخاصی که در نواحی مختلفه حق انتخاب دارند بصوابدید عامه برای مدت سه سال منتخب میشوند و دار الشورای نواحی بواسطه انجمنهای ملی از قرار هر ناحیه دو نماینده برای سه سال منتخب میگردند

حکومت اجرائیه بعهدهٔ مجلس دولت متحده موسوم بکنسی فدرال محول است Conseil Federal و این مجلس مرکب از هفت نفر اجزا است که آنها را مجلس دیت برای سه سال منتخب مینماید رئیس دار الشورای دولت متحده که برای یک سال منتخب شده و سال بعد دیگر منتخب نمی تواند شد دارای ریاست دولت متحده است

حکومت عدلیه بعهدهٔ محکمهٔ دولت متحده که مرکز آن در شهر لوزانست محول میباشد این محکمه بمنازعات مابین نواحی یا مابین دولت متحده و نواحی یا مابین اشخاص مختلفه و در مسائل استرداد مقصرین رسیدگی مینماید

مشاغل محوله بمجلس دولت متحده — ارتباطات دولت متحدهٔ سویس با سایر ممالک بعهدهٔ مجلس دولت متحده محول است و فقط این مجلس حق اعلان جنگ و انعقاد صلح و مقرر داشتن عهدنامه مخصوصاً عهدنامه های تجارتی و گمرکی را دارد ولی چون دولت سویس جزو دول بیطرف دائمی محسوب میشود اعلان جنگ و انعقاد صلح وقتی واقع خواهد شد که دولت دیگری برخلاف شرایط بیطرفی او رفتاری کرده باشد

در خصوص ادارهٔ داخله مملکت حکومت دولت متحده حق دارد در چند مسئله مختصر که در قانون اساسی آن دولت مقید است وضع قانون نموده مداخله در آن امور نماید در ۳۰ ژوئن ۱۸۶۴ مابین دولت متحدهٔ سویس

و دولت فرانسه قرارنامه در باب حق مصنفین و ارباب صنایع مقرر گردید ولی چون در قانون نامه اساسیه دولت سویس حق مداخله در این مسائل در داخله نواحی با و واگذار نشده بود این مطلب مطرح مذاکره شد که آیا دولت متحده در مسائلی که در داخله حق مداخله در اجرای آن ندارد حق انعقاد قرارنامه خواهد داشت یا خیر علمای علم حقوق این حق را بدولت متحده دادند نواحی میتوانند در خصوص مسائل راجعه بثروت Econo. politique یا امر ادارات ساکنین خود با دول همجوار یا در امورات متعلقه بنظمیه با دول خارجه بواسطه حکومت دولت متحده عهدنامه مقرر دارند مشروط براینکه عهدنامه مذکوره برخلاف دولت متحده و سایر نواحی نباشد

ثالثاً آلمان

تاریخ — در مائهٔ نوزدهم دولت آلمان سه دفعه تغییر پیدا کرده است بموجب عهدنامهٔ وینه ۱۸۱۵ دولت مجتمعهٔ آلمان یعنی کنفدراسیون ژرمانیک تشکیل یافت در ۱۸۶۶ این ترتیب منسوخ شده و دولت مجتمعهٔ آلمان شمالی بجای آن برقرار گردید ترتیب اخیر نیز در سال ۱۸۷۱ از میان رفته دولت آلمان حالیه بجای آن تشکیل یافت

(۱) ترتیب دولت مجتمعهٔ آلمان موافق عهدنامه جات ۱۸۱۵ — دولت مجتمعهٔ آلمان که بموجب عهدنامه جات ۱۸۱۵ برقرار گردید مرکب از سی و نه دولت مستقلهٔ ذیل بود یک دولت امپراطوری یعنی اطریش پنج سلطنت هفت گراندوشه ده دوشه یازده شاهزاده نشین و چهار شهر آزاد

بعضی از این دول فقط بقسمت از اراضی خود را جزو دولت مجتمعه نموده بودند مثلاً دولت اطریش ولایات ایطالیائی خود و مجارستان را از جزو اجتماع خارج کرده و دولت هلند فقط ایالت لمبورک و لوگزامبورک را جزو اجتماع کرده بود دولت انگلیس تا سنهٔ ۱۸۳۷ ولایات هانور را جزو اجتماع کرده بود دانمارک تا سنهٔ ۱۸۶۴ دوشه های شلزویک و هلشتن و البوئنبورک Lauenbourg را جزو اجتماع کرده بود

ریاست دائمی دولت مجتمعه بعهدهٔ اطریش محول بود نمایندهٔ دولت مجتمعه مجلس دیتی بود که در فرانکفورت سور لمایتن منعقد شده بود معمولاً این مجلس هفده نفر اجزا داشته انتخاب آنها بواسطه عموم اهالی بود بلکه حکومتهای دول جزو دولت مجتمعه آنها را منتخب مینمودند دول کوچک با یکدیگر دسته شده و هر دسته یک نماینده بمجلس مذکور میفرستاد این مجلس مانند مجالس مبعوثان حالیه پلتیکی نبود بلکه مجلسی بود سیاسی و مرکب از نمایندگان سیاسی

confederation germanique

دول تشکیل دهندهٔ دولت مجتمعه

احکام و مقررات مجلس مذکور در تمام حکومتهای جزو اتحاد واجب الاجرا بود و آنها مجبور بوده اند که احکام مذکوره را در قلمرو خود بموقع اجرا در آورند ولی برای اینکه رعایای هریک از دول تشکیل دهندهٔ اجتماع مجبور باطاعت آن احکام باشند لازم بود که حکومتهای هریک از دول جزو احکام مذکوره را در داخله قلمرو خود مقرر داشته و اعلام بنمایند

دول تشکیل دهندهٔ دولت مجتمعه در استقلال و حکمرانی خود باقیمانده (Independance حکمرانی souverinité استقلال) میتوانستند قشون نظامی مخصوص داشته نمایندگان سیاسی بدربار دول خارجه بفرستند ولی خود حق انعقاد قرارداد اجتماعیه که مخالف قرارداد اساسی دولت مجتمعه و بر ضد منافع و آسایش اجتماع باشد نداشتند

دولت مجتمعه مذکوره بواسطهٔ شورش ۱۸۴۸ و جنگ دانمارک با پروس و اطریش که نتیجهٔ آن مجزی شدن دوشه های الب و سلزویک و هلستین و لمبورگ از دانمارک گردید متزلزل شده و بعد از مغلوب شدن دولت اطریش در سادوا sadowa اجتماع مذکور بواسطهٔ عهدنامهٔ پراگ ۲۴ اوت ۱۸۶۶ بر هم خورد

(۲) دولت مجتمعهٔ آلمان شمالی ۱۸۶۷ — دولت مجتمعهٔ جدیده مرکب بود از دول واقعه در شمال رود ماین و ریاست آن با دولت پروس دولت اطریش بکلی از جزو آلمان خارج شد وضع اتحاد این دولت آلمان شمالی محکمتر از وضع سابق بود اداره مرکزیه را ابد و مجلس محول کرده بودند یکی دار الشورای اتحادی Conseil fédéral که مثل دیت ژرمانیک سابق مجلسی سیاسی بود و مرکب از ۴۳ نفر اجزا که هفده نفر آنها نمایندهٔ دولت پروس بودند دیگری مجلس رشتاخ reichstag که اجزای آن نمایندهٔ عموم رعایا بوده و بتصویب عامهٔ ساکنین دول جزو اتحاد منتخب میشدند

ریاست دولت مجتمعهٔ آلمان شمالی و حق فرستادن نمایندگان سیاسی بدولت پروس واگذار گردید اما دول دیگر که در جنوب رود ماین واقع بودند یعنی هس و باد و ورتامبرگ و باویر قانوناً مستقل و حکمران بودند ولی استقلالشان ظاهری بود زیرا دولت پروس آنها را وادار بانعقاد عهدنامهٔ تعرضی و تدافعی با خود نموده بود و بموجب آن عهدنامه تمام قوای حربی دولت مذکوره را در تحت فرمان خود قرار داده بود

(۳) دولت آلمان از ۱۸۷۱ — بعد از وقایع ۱۸۷۰ تا ۱۸۷۱ اتحاد و یگانگی حالیهٔ دولت آلمان

بطور قطعی مقرر گردید و پادشاه پروس باسم گیوم اول در شهر ورسای در ۱۸ ژانویه ۱۸۷۱ امپراطور آلمان شد و در شانزدهم آوریل همان سنه قانون اساسی دولت آلمان ختم شده از پنج مطلب ذیل در آن قانون سخن رانده شده اولاً اراضی دولت متحده ثانیاً ریاست دولت مذکوره ثالثاً رئیس وزراء دولت رابعاً دار الشورای دولت متحده خامساً مجلس رشتاخ

اولاً اراضی دولت متحدهٔ آلمان — دولت امپراطوری آلمان عبارت است از تمام دول آلمان بعلاوهٔ آلزاس و لرن ولی این دو ایالات اخیره دارای وضع و ترتیب مخصوصی بوده هیچیک از دول جزو دولت امپراطوری آلمان منضم نیستند و بعنوان ولایت امپراطوری Pays d'empire بممالک متحده ملحق شدند بنسبت سکنهٔ خود نماینده بمجلس رشتاخ میفرستند ولی در دار الشورای دولت متحده نماینده ندارند حاکم و مامورین آنجا را امپراطور معین میکند و مجلسی که در شهر استراسبورگ منعقد است در باب منافع داخلی آن ایالات مذاکره مینماید ولی مجلس رشتاخ دائماً حق وضع قانون برای ایالات مذکوره دارد

ثانیاً ریاست دولت متحده — ریاست این دولت بعهدهٔ پادشاه پروس بوده باسم امپراطور آلمان سلطنت میکند و موافق قانون اساسی دولت پروس این ریاست با ریاست آن دولت توأماً تغییر مینماید در روابط با خارجه نمایندهٔ دولت امپراطوری آلمان شخص امپراطور است و سفرای خود را بدربار خارجه فرستاده و سفرای دول متحابه را نیز می پذیرد انعقاد عهدنامه ها نیز با اوست ولی در این مسئله بعضی اوقات تصدیق مجلس دولت متحده نیز لازم است در داخله امپراطور قوانین متعلقه به امپراطوری را اعلان نموده رسیدگی در اجرای آنها مینماید

ثالثاً رئیس وزرای امپراطوری Chancelier de l'empire — رئیس وزرای دولت امپراطوری معاون بلا واسطه امپراطور است و دارای اقتدارات فوق العاده و وسیعه میباشد ریاست دار الشورای دولت متحده و ریاست وزرای دولت پروس نیز با اوست تمام احکام امپراطور را امضا نموده و مسئولیت آنها را بعهده میگیرد

رابعاً دار الشورای دولت متحده — بطوریکه ذکر شد رئیس این دار الشورا رئیس وزرا میباشد و اجزای این مجلس نمایندگان سیاسی دول تشکیل دهندهٔ اتحاد هستند هریک از دول جزو باید اقلاً یک نفر نماینده در مجلس مذکور داشته باشد و بعضی از آنها بیش از یک نفر میفرستند چنانکه از ۵۸ نفر اجزای مجلس هفده نفر نمایندهٔ دولت پروس هستند مشاغل این مجلس زیاد و مختلف است اولاً مجلس عالی Chambre haute که در مقرر داشتن

احکام و قوانین بارشتاخ همراهی و معاونت مینماید ثانیاً مجلس شورای دولتی که در اعلان جنگ و اجرای
قوانین دخالت دارد ثالثاً محکمهٔ عدالت Tribunal که باختلافات مابین دول جزو اتحاد رسیدگی مینماید
خامساً مجلس رشتاخ — این مجلس مجلسی است ملتی و مرکب از وکلائیکه اهالی دولت امپراطوری آلمان
به اکثریت آرا مستقیماً انتخاب مینمایند هر صد هزار نفر حق فرستادن یکنفر وکیل یا نماینده از جانب خود دارند
مشاغل این مجلس فقط قانونیت législatif و بودجه و سایر قوانین دولت در اینجا معین میشود

وضع قانونی دولت آلمان — دولت امپراطوری آلمان را جزو هیچیک از اقسام دول که تاکنون
ذکر شده است نمیتوان محسوب داشت چه دولتی است مرکب که شباهت با دول مجتمعه و متحده هر دو دارد از حیث
اینکه دارای حکومتی است که مافوق حکومتهای دول جزء میباشد دولت متحده محسوب میشود ولی نظر بدو مسئلهٔ ذیل
میتوان گفت دولت مجتمعه است اولاً چون اجزای مجلس دولت متحده را حکومتهای دول جزو اتحاد مأمور مینمایند
و دارای صفات نمایندگان سیاسی میباشند ثانیاً چون دول آلمان جنوبی استقلال خارجی خود را دارا هستند و فقط
قدری از آنها کاسته شده است چنانکه حق فرستادن و پذیرفتن نمایندگان سیاسی را داشته تا اندازهٔ هم حق انعقاد عهد
نامه را دارند مثلاً دولت باویر نماینده سیاسی بدربار دول فرستاده و نماینده آنها را نیز پذیرفته و با دولت
روسیه عهدنامه در خصوص استرداد مقصرین مقرر داشته است

(ثانیاً تقسیم دول نظر باستقلال آنها (II))

از حیث استقلال دول را بچهار قسمت منقسم نموده اند دول مستقله دول ناقص الاستقلال دول حمایت شده
دول خراج دهنده ناقص الاستقلال mi-souverain

دول ناقص الاستقلال — دول ناقص الاستقلال دولی میباشند که استقلال آنها مخصوصاً در مسائل
راجعه بروابط خارجه کامل نیست

صفات ممیزهٔ دول ناقص الاستقلال — مابین دول ناقص الاستقلال و دولیکه جزو دولت متحده میشوند
فرق کلی است چه قسم اخیر بهیچوجه حق اجرای حکمرانی خارجی و انتفاع از آن ندارد و جزو ارباب حقوق محسوب نمیشود
ولی دولت ناقص الاستقلال شخصیت قانونی داشته و میتواند از حق حکمرانی خارجی منتفع شود نهایت مثل
صغاریست که بعضی اختیارات از آنان سلب شده باشد سلب اختیارات یا در کلیهٔ استقلال آنها است یا در قسمتی

از آن مثلاً گاهی دولت ناقص الاستقلال میتواند با دول دیگر رابطه پیدا کند ولی باید قبل از وقت اجازه و تصدیق
از دولت مطاع خود تحصیل نماید در اینصورت حکم صغیر را دارد که تا اندازهٔ دارای استقلال بوده باشد
و گاهی بدون مداخله و اطلاع و توسط دولت مطاع خود حق مذاکرات بین المللی را ندارد در اینصورت نمایندگان
او در خارجه همان نمایندههای دولت مطاع میباشند و حق مذاکرات و انعقاد عهدنامهها را بتوسط آنها مجری
میدارد در اینصورت حکم صغیری دارد که مطیع ولی خود میباشد

امثلهٔ دول ناقص الاستقلال

(۱) بلغارستان — بموجب عهدنامهٔ برلن ۱۸۷۸ امارت بلغارستان آزاد ولی ناقص
الاستقلال و تابع دولت عثمانی گردید در امورات داخله استقلال بلغارستان تقریباً کامل است و دولت
عثمانی در تعیین شاهزاده فرمانفرمای آن فقط حق مداخله دارد باین معنی که هر شاهزاده را که رعایا انتخاب مینمایند
بعد از تصویب دول امضاکنندهٔ عهدنامهٔ سابق الذکر باید سلطان نیز بپذیرد و علاوه باید این شاهزاده
از خانواده هیچیک از سلاطین دول امضاکنندهٔ عهدنامهٔ برلین نباشد
در روابط خارجه استقلال امارت بلغارستان نسبتاً ناقص است زیرا که حق پذیرفتن مأمورین سیاسی و قونسولهای
دول را دارد ولی حق فرستادن نمایندگان سیاسی بدربار دول ندارد و بدون اطلاع و وساطت دولت عثمانی
حق انعقاد هیچگونه عهدنامه ندارد و بالاخره اعلان جنگ از طرف امارت بلغارستان بسایر دول یا بالعکس
باید بتوسط دولت عثمانی باشد در عهدنامهٔ برلن ولایت روملی شرقی از بلغارستان مجزی و جزو ایالات
عثمانی محسوب گردید مشروط براینکه حاکم آنجا عیسوی و مقبول دول امضاکننده باشد لکن این ترتیب بواسطه
شورش هیجدهم سپتامبر ۱۸۸۵ برهم خورده ولایت مذکور مجدداً منضم به بلغارستان شد

(۲) مصر — مبنای وضع قانونی حکومت مصر بر دو چیز است اولاً معاهدهٔ لندن ۱۵ ژوئیه
۱۸۴۰ که دولت عثمانی با دولت انگلیس و اطریش و پروس و روسیه مقرر داشته است و در سنه ۱۸۴۱
دولت فرانسه نیز آنرا مجبوراً قبول نموده است ثانیاً فرامینی که بموجب آن سلطان عثمانی تعیین هر خدیو جدید را
تصویب مینماید موافق معاهدهٔ ۱۸۴۰ خدیو مصر بنام سلطان عثمانی حکومت میکند و نظام بری و بحری مصر جزو
قوای عثمانی محسوب میشود در یکطرف مسکوکات مصر اسم خدیو و در طرف دیگر اسم سلطان عثمانی نقش است و خراج

نقدی بدولت عثمانی میدهد روابط او با دول خارجه نیز بتوسط سلطان بوده معاهده نامه هائیکه مابین دولت عثمانی و سایر دول مقرر شده است در مصر نیز واجب الاجراست بعدها بواسطهٔ فرامین متعددهٔ سلطان عثمانی مخصوصاً در فرمان ۸ ژوئن ۱۸۷۳ بر استقلال و آزادی مصر افزوده شد بموجب این فرمان آخر سلطان اجازه داد که خدیو عقد استقراضی کند و عدهٔ قوای بری و بحری را تعیین کرده و در باب مسائل تجارتی و صنایعی و گمرکی بدون تفتیش و مداخلهٔ دولت عثمانی با سایر دول عهدنامه مقرر یا تجدید نماید و در این مسئلهٔ اخیر باثر زوال قنسولهای دول که در قاهره اقامت داشتند و نسبت بمامورین سیاسی شناخته میشدند اثرات لازمه بعمل آرد اما بعد از ۱۸۷۳ دولت عثمانی بواسطهٔ دو فرمان مورخهٔ دویم اوت ۱۸۷۹ و ۲۷ مارس ۱۸۹۲ قدری از آن اختیارات را مجدداً بخود برگردانده اند مثلاً حق عقد استقراض را از خدیو سلب نموده مگر برای تسویهٔ وضع مالیهٔ مصر و در تاریخ صدور فرمان سابق الذکر سکه هم بنام سلطان زده شد و خراج سالیانه که بدولت عثمانی میداد (۷۵۰۰۰۰) لیرهٔ انگلیسی معین گردید و نیز حق انعقاد عهدنامهٔ بلاواسطه سلطان از خدیو مصر سلب شد

وضع قانونی دولت مصر — حال اگر بخواهیم موافق حقوق بین الملل وضع حکومت مصر را معین کنیم اختلاف آرا دست داده محل مباحثه میشود بعضی را عقیده اینست که مصر فقط ایالتی است متعلق بدولت عثمانی و مثل بعضی متملکات انگلیس حکومت آن دارای ترتیبات مخصوصه و امتیازات مهمه میباشد و بعقیدهٔ برخی دیگر دولت مصر دولتی است ناقص الاستقلال که در تحت تحکم عثمانی واقع است در هر حال مصر خواه ایالتی متعلق بعثمانی باشد خواه دولتی ناقص الاستقلال در این سنوات اخیره دول اروپا در ادارات داخلی آن خیلی مداخله کرده اند از جمله تأسیس مجالس محاکمات مختلطه که فقط حق رسیدگی بدعاوی اتباع خارجه دارند و مجلس بین الملل برای تسویهٔ قرض مصر و تعیین مفتشی از طرف دولت انگلیس و فرانسه پس از شورش اعرابی پاشا یعنی بعد از ۱۸۸۲ قوای نظامی دولت انگلیس در مصر متوقف شده و این دولت یک نوع حق حمایتی در آن سامان پیدا کرده است این ترتیب بکلی بر خلاف قاعده است زیرا که باستقلال دولت عثمانی که بموجب عهدنامهٔ پاریس ۱۸۵۶ و عهدنامهٔ برلن ۱۸۷۸ نمیبایستی بهیچوجه از آن کاسته شود نقص وارد آورده و توقف قشون انگلیس بر خلاف قرارداد لندن ۱۸۴۰ میباشد

بواسطهٔ معاهدهٔ هشتم آوریل ۱۹۰۴ که مابین دولتین فرانسه و انگلیس مقرر شده است دولت فرانسه متعهد گردید که

بهیچوجه در اقدامات دولت انگلیس در مصر مداخله ننموده و دولت انگلیس را در اجرای خیالات خود بکلی آزاد گذارد و تخلیهٔ مصر را از او مطالبه نکند در عوض دولت انگلیس متقبل گردید که در مراکش بهیچوجه اقدامی ننموده دولت فرانسه را برای اجرای مقاصد خود در آن سامان و توسعهٔ تسلط او آزاد گذارد بواسطهٔ این قرارداد احتمال میرود که حق حمایت قطعی دولت انگلیس در مصر برقرار گردد

دول حمایت شده Etas protegés

تعریف و صفات مخصصه — حمایت رشته ایست که دولتی را مطیع دولت دیگر میسازد (آثار حمایت نظر باهمیت دولتین و بوضع پلیتیکی دولت حمایت کننده تغییر میکند) گاهی رشتهٔ اتحاد بقدری محکم است که فرقی با حال انضمام ندارد و گاهی برخلاف بقدری سست است که دولت حمایت شده حکم دولت مستقله را دارد

محسنات حمایت — رشتهٔ حمایت فواید زیاد دارد و کمتر دول آنرا بر انضمام حقیقی ترجیح میدهند زیرا که ابداً عموم ناس و سکنه آن ترتیب را زودتر قبول میکنند چه در قوانین و عادات و ادارات ملتی آنها بهیچوجه نقصی وارد نمیآورد بعلاوه بواسطهٔ حکام و قضات بومی بهتر میتوان بر اهالی بلاد تسلط یافت تا بواسطهٔ مامورین که بهیچوجه علم در وضع ادارهٔ آنسامان ندارند و اغلب از زبان و رسوم و عادات ساکنین بلاد بکلی عاری هستند بالاخره مخارج حمایت کمتر از تملک و تسلط است زیرا عدهٔ مامورین دولت حمایت کننده برای ادارهٔ دولت حمایت شده کمتر لازم میشود و باین ملاحظه مواجب و مرسوم کمتر میدهند

شرایط برقرار کردن حمایت بطور مطبوع — برای اینکه حمایت بطور شایسته برقرار شود رعایت شرایط مفصلهٔ ذیل لازم است اولاً باید استقلال و حکمرانی خارجی دولت حمایت شده مثل دول ناقص الاستقلال سلب گشته و روابط آن با دول خارجه بتوسط دولت حمایت کننده باشد ثانیاً دولت حامی حق نگاهداشتن قوای نظامی در اراضی دولت حمایت شده داشته باشد ثالثاً دولت حامی حق تأسیس محکمه های لازمه برای رسیدگی بدعاوی اروپائیها داشته باشد رابعاً دولت حامی یکنفر مامور سیاسی که حق دخالت در کارهای داخله داشته باشد برای تفتیش ادارات بمقر حکومت حمایت شده بفرستد حالیه دولت فرانسه حامی دول تونس و آنام و تونکن و کامبج میباشد

(۱) مملکت تونس

موافق عهدنامهٔ باردو Bardo ۱۳ مه ۱۸۸۱ مقرر مابین ژنرال برار نمایندهٔ دولت فرانسه و بیگ تونس دولت مذکور در تحت حمایت دولت فرانسه درآمد و قرارداد ۸ ژوئن ۱۸۸۳ عهدنامهٔ مذکوره را تکمیل نموده و بر تسلط فرانسه در آن سامان میافزود و برای اینکه وضع حالیهٔ دولت تونس خوب مفهوم کرده باید دانست که این دولت از ارباب حقوق محسوب میشود و از این حیث بکلی از دولت فرانسه مجزی میباشد منتها قدری از استقلال داخلی و خارجی آن را دولت فرانسه برای صرفهٔ خود کاسته است

وضع تونس در روابط با دول خارجه — بعد از انعقاد عهدنامهٔ سابق الذکر واسطهٔ روابط تونس با دول خارجه دولت فرانسه گردید و نمایندهٔ این دولت نزد بیگ تونس دارای لقب رزیدان ژنرال بوده و وزارت امور خارجهٔ تونس بعهدهٔ مشارالیه محول است بیگ تونس نمیتواند مامور سیاسی بخارجه بفرستد (حق سفارت متعدی از او سلب شده است legation active) نمایندگان سیاسی دولت فرانسه حقوق دولت تونس را در خارجه محفوظ میدارند ولی حق پذیرفتن مامورین سیاسی دول را دارد (حقوق سفارت لازم را دارا است legation passive)

ادارهٔ داخلهٔ تونس — ادارات نظامی و عدلیه و مالیهٔ تونس در ید قدرت دولت فرانسه است و بعلاوه این دولت حق دارد در بعضی نقاط اراضی تونس قوای نظامی نگاهدارد توقف قشون فرانسه را در اراضی تونس در وقت حکومت تونس و ادارهٔ نظامی فرانسه توأماً مقرر دارند موقوف میشود لهذا تصرف نظامی نقاط مذکوره دائمی خواهد بود بیگ تونس فرماندهٔ کل قشون فرانسه را وزیر جنگ خود قرار داده است در عمل مالیه دولت فرانسه مجلس مختلط بین المللی را که دول در سنهٔ ۱۸۶۸ برای اصلاح قروض تونس مقرر داشته بودند موقوف نمود و برای انجام آن امر دولت مذکوره برحسب قانون ۹ آوریل ۱۸۸۴ بضمانت خود استقراض کرده و بدان واسطه مجلس بین المللی را موقوف ساخت در ادارهٔ عدلیه بموجب عهدنامه های کاپیتولاسیون مقرر مابین بیگ تونس و سایر دول قنسولها در داخلهٔ مملکت حق رسیدگی بدعاوی اتباع خود را داشتند دولت فرانسه بموجب عهدنامه ۲۷ مارس ۱۸۸۳ محکمهٔ بدایتی در شهر تونس (trib. de prem. instance) و چند محکمهٔ ژوستیس دو په در چند نقاط عمدهٔ آن سرزمین تشکیل داد (justice de paix) ولی برای مجری داشتن این اساس جدید دولت فرانسه مجبور بود که

بادول شد تا عهدنامه های کاپیتولاسیون را موقوف و منسوخ دارد تمام دول باستثنای ایطالیا با خیالات دولت فرانسه همراهی و موافقت نمودند و دولت ایطالیا در ماه ژانویه ۱۸۸۴ دست از کاپیتولاسیون کشیده و محکمه های دولت فرانسه را قبول کرد از آن تاریخ ببعد دعاوی رعایای خارجه با یکدیگر یا با اتباع تونس در محاکمات فرانسوی تونس و دعاوی اهالی تونس با یکدیگر در محاکمات محلی رسیدگی میشود

(۲) ممالک آنام و تونکن و کامبج

بواسطهٔ معاهدهٔ پانزدهم مارس ۱۸۷۴ دولت آنام در تحت حمایت دولت فرانسه درآمد ولی چون پادشاه آنجا برخلاف شرایط عهدنامهٔ مذکوره رفتار کرد دولت فرانسه مجبور بجنگ شد و نتیجهٔ آن مصالحه نامهٔ ۱۴ مه ۱۸۸۴ گردید و سال بعد قرارنامهٔ ۹ ژوئن ۱۸۸۵ بر تصدیق مصالحه نامهٔ سابق الذکر مقرر شد

برحسب مصالحه نامهٔ ۱۸۸۴ دولت آنام بطور قطعی در تحت حمایت دولت فرانسه درآمد و پادشاه آنام متقبل گردید که پلتیک خارجهٔ خود را با پلتیک فرانسه وفق دهد و بدون واسطهٔ نمایندگان سیاسی دولت فرانسه با سایر دول مربوط نگردد دولت فرانسه نیز متعهد گردید که اگر در داخله یا خارجه اتفاقی برای دولت آنام رخ دهد و اسباب خطر برای دولت مذکوره شود از آن حمایت کرده دفاع کند لهذا دولت فرانسه محق گردید که در قسمتی یا کلیهٔ آن سامان قوای نظامی داشته باشد ادارهٔ داخلهٔ دولت آنام با سلطان آن مملکت که در شهر هوئه (Hué) اقامت دارد و وزرائی که سلطان مذکور تعیین میکند محول است یکنفر رزیدان ژنرال از طرف دولت فرانسه مامور باقامت در دربار سلطان مذکور میباشد و حق تفتیش کارهای حکومت محلی را دارد اتباع خارجه فقط در قسمتی از سواحل و بنادر آنام که در سنهٔ ۱۸۷۴ برای اقامت و مراودهٔ آنها مفتوح گردیده است حق اقامت دارند دولت فرانسه حق داشتن قوای نظامی در تمام نقاط دولت آنام و رسیدگی بدعاوی عموم اتباع خارجه را دارا است

مامورین فرانسه حق رسیدگی باعمال مامورین کامبج را دارند اخذ مالیات و اداره کردن گمرکات و وزارت فوائد و طرق و شوارع و کلیهٔ ادارات ملی و عمومی که محتاج بیک رئیس کل یا استخدام نمودن مهندسین و مامورین اروپائی میباشد دولت فرانسه در ید تصرف خود درآورده است رشتهٔ ارتباط تونکن با دولت فرانسه محکمتر از رشتهٔ است که سایر حکومتهای آن سامان را بدولت فرانسه مربوط میسازد اقتدارات مامورین آنام در حوزهٔ حکومتشان باقی و برقرار مانده ولی در تحت تفتیش دقیق مامورین فرانسه هستند و کلیهٔ این دولت برای مراودهٔ اتباع خارجه مفتوح است

دولت کامبج بموجب عهدنامهٔ ۱۱ اوت ۱۸۶۳ در تحت حمایت دولت فرانسه واقع شده و این اوضاع بموجب قرارنامهٔ ۱۷ ژوئن ۱۸۸۴ عهدنامهٔ سابقه مجدداً تصدیق شده است دولت فرانسه مأموری ملقب به رزیدان ژنرال در دربار دولت کامبج دارد و تسلط سلطان کامبج بر رعایای خود فقط ظاهری است و دولت فرانسه میتواند هرگونه اصلاحاتیکه در ادارات عدلیه وغیره لازم بداند بگردن سلطان آنجا تحمیل کند

جزیرهٔ ماداگاسکار — از سنهٔ ۱۸۸۵ این جزیره در تحت حمایت فرانسه واقع شد ولی در سال ۱۸۹۶ ترتیب مذکور از میان رفته و ماداگاسکار منضم بفرانسه گردید

ترتیب مخصوصهٔ جمهوری آندر

دولت جمهوری آندر ما بین فرانسه و اسپانی و در تحت حمایت مشترکهٔ دولت فرانسه و اوک شهر اورژل واقعست Urgel عدهٔ نفوس آن ۱۲۰۰۰ نفر و سطح آن ۴۶۰ کیلومتر مربع است حکومت و ادارهٔ مملکت بعهدهٔ مجلسی است مرکب از ۲۴ نفر اجزاء و این اجزاء از جانب اشخاصی که حق انتخاب دارند برای مادام العمر انتخاب میشوند و یک نفر وکیل سن دیک Syndic که مجلس مذکور انتخاب نموده و مادام العمر این شغل با و محول است ریاست ادارهٔ عدلیه بعهدهٔ یکنفر قاضی که متناوباً از طرف دولت فرانسه و اوک اورژل تعیین میشود و دو نفر ویگیه (قسمی از قضات Viguier) که یکی از طرف دولت فرانسه برای مدت غیر معینه انتخاب میشود و باید از اهالی آریژ (Ariège) که تعلق بدولت فرانسه دارد باشد دیگری از میان اهالی آندر از طرف اوک اورژل برای مدت سه سال منتخب میشود جمهوری آندر سالی ۹۶۰ فرانک بفرانسه و ۸۴۱ فرانک به اوک اورژل Urgel خراج میدهد

شاهزاده نشین مناکو (Principauté de Momaco)

اینمملکت از ۱۶۴۱ تا ۱۷۹۲ در تحت حمایت دولت فرانسه بوده و در زمان شورش فرانسه جزو آن دولت شد بعد بموجب عهدنامهٔ ۱۸۱۶ در تحت حمایت ساردنی واقع گردید و از سنهٔ ۱۸۶۰ دولتی مستقل گردیده است شاهزادهٔ مناکو حق دارد نمایندگان سیاسی دول خارجه را پذیرفته خود نیز بدربار آنها نماینده بفرستد و عهدنامها با دول مقرر دارد چنانکه در سنهٔ ۱۸۶۱ در عوض مبلغ چهار ملیون فرانک قصبه‌های مانتن menton و رک برون Roquebrune را بدولت فرانسه واگذار کرد و حال آنکه قصبه‌های مذکوره از سنهٔ ۱۸۴۸

جزو پیه مُن Piemant شده بودند و نیز در سنهٔ ۱۸۶۵ با فرانسه عهدنامهٔ اتحاد گمرکی مقرر داشت

وضع دول خراج دهنده

دول خراج دهنده دولی را گویند که در سال وجه نقدی بدولت دیگر میدهند و دادن این خراج را میتوان علامت اطاعت این دولت بدولت خراج گیرنده فرض کرد و نیز ممکن است دادن خراج هیچ خللی در استقلال دولت خراج دهنده وارد نیاورد مثلاً دول بحری یعنی آنهائیکه صاحب سواحل و سفاین بودند سابقاً خراجی بممالک باربارسک میدادند که از شر دزدان دریائی مصون باشند

(ثالثاً تقسیم دول نظر بوضع حکومت آنها (III))

دول را نظر بحکومت آن بدو قسمت اصلی منقسم نموده اند سلطنتی و جمهوری سلطنتی حکومتی را گویند که شخص واحد در آنجا دارای اقتدارات تامه و عالی شده و آنشخص را پادشاه یا امپراطور یا سلطان یا شاهزاده مینامند سلطنت ممکن است دو حالت پیدا کند مستقله و مشروطه Monarchie Absolue et Monarchie Constitutionelle سلطنت را مستقله گویند در صورتیکه سلطان آن اقتدار تامه و غیر محدود در ادارهٔ دولت داشته باشد و مشروطه گویند در صورتیکه اقتدارات سلطان بواسطهٔ قوانین اساسیه دولتی یا عادات و رسوم معموله Charte محدود و معین شده و بواسطهٔ تأسیس بعضی مجالس پلیتیکی از قبیل پارلمان و مجلس مبعوثان و مجلس سنا که با سلطان در ادارهٔ مملکت معاونت مینمایند بیک اندازه از اعمال سلطان جلوگیری شود

جمهوری حکومتی را گویند که اقتدار و ادارهٔ آن بدست عموم اهالی میباشد و ایشان مستقیماً یا بتوسط وکلای خود حکمرانی میکنند در مملکت جمهوری اگر بعضی مشاغل عمده منحصر بطبقهٔ نجبا و اشخاص ممتاز باشد آن جمهوری را جمهوری نجبا نامند Repulique Aristocratique ولی اگر عموم اهالی بتمام کارها دسترس داشته باشند آنرا دمکراتیک Rep. democratique جمهوری ملی نامند در اروپای حالیه هیچ دولت مستقله نیست و فقط دولتین فرانسه و سویس دارای حکومت جمهوری هستند

(رابعاً تقسیم دول نظر باقتدارشان (IV))

از حیث اقتدار دول را بدول معظمه و غیر معظمه تقسیم کرده اند Grande puissance. Etats Secondaires این تقسیم وقتی دارای اهمیت زیاد بوده چنانکه در تواریخ دیده شده است در ۲۶ سپتامبر ۱۸۱۵ دول روسیه

و پروس و اطریش عهدنامهٔ اتحاد مقدسی را منعقد داشته Sainte Alliance و حق تسویهٔ کلیهٔ امور دول اروپا را حتی امور راجعه به پلتیک داخلی دول را بعهدهٔ خود محول داشتند در کنگرهٔ اکس لاشاپل ۱۸۱۸ دولت فرانسه نیز داخل اتحاد مقدس گردید بالاخره دولت انگلیس نیز با چهار دولت سابق الذکر اتحاد پیدا کرده اتحاد پنجگانه تشکیل یافت (Pentarchie)

اتحاد دول اروپائی چون امروز برقرار نیست باین ملاحظه تعیین دول معظم نیز اهمیتی ندارد ولی معمولا این تشخیص باقیست امروز چون دولت ایطالیا را جزو دول معظم محسوب داشته اند اتحاد پنجگانه بواسطهٔ اتحاد دولت مذکور اتحاد ششگانه شده است exarchie و بهمین ملاحظه دولت ایطالیا در ۱۸۶۷ داخل کنگرهٔ لندن برای تسویه کار لوکزامبورگ شده و در ۱۸۷۸ جزو کنگرهٔ برلن قبول شد دولت اسپانی با وجود اهتمامات زیاد نتوانست باین افتخار نایل شود فقط این دولت و دولت هلاند در امضای قرارنامهٔ کانال ۱۸۸۸ دخالت دادند

باب سیم — تشکیل و توسعه و انقراض دول

دولت که شخص قانونی حساب میشود مانند اشخاص تولید و نمو و وفات دارد و این سه هنگام را در سه بند ذکر خواهیم کرد بند اول تشکیل و توسعه و انقراض دول بند دوم قواعدی که مبنای تشکیل و توسعه و انقراض دول میشود بند سیم نتایج قانونی تشکیل و توسعه و انقراض دول

بند اول — تشکیل و توسعه و انقراض دول

تشکیل دول — دولت جدید بدو شکل مختلف تشکیل مییابد اولاً ممکن است بعضی انقلابات جزئی یا کلی در تشکیل و ترتیب دول قدیمه رخ نموده و قدری از آن دول بکاهد و بواسطهٔ این تغییرات دولت جدیدی تشکیل یابد ثانیاً ممکن است بدون کاسته شدن از دولت دیگر دولت جدیدی تشکیل یابد باین معنی که در اراضی غیر مسکون یا اراضی که محل سکنای قبایل وحشی بوده است ترتیبات قانونی معمول و مجری شده و بدان واسطه دولت جدیدی تشکیل یابد

تشکیل دولت جدید بواسطهٔ کاسته شدن از دولت قدیم — این ایام دولت اغلب از کاسته شدن اراضی دول قدیمه حاصل میشود و این ترتیب در چند موارد که ذیلاً مندرج خواهد شد رخ مینماید

اولاً ایالات یا مستملکات دولتی شوریده و دولت مستقلی تشکیل میدهند

مثال تاریخی — دولت متحدهٔ امریکای شمالی در ۱۷۷۶ از اطاعت انگلیس خارج شده استقلال

خود را اعلان نمود دولت یونان در سال ۱۸۲۹ از اطاعت عثمانی بیرون رفته دولتی مستقل گردید دولت بلژیک که بموجب عهدنامه های ۱۸۱۵ خود را با دولت هلاند مربوط ساخته بود در سنهٔ ۱۸۳۰ از آن مجزی گردید بالاخره مستملکات اسپانی واقع در امریکای جنوبی از سنهٔ ۱۸۱۰ تا ۱۸۲۶ استقلال خود را تحصیل نموده دول مکزیک و پرو و برزیل و غیره را تشکیل دادند

ثانیاً دولت ناقص الاستقلال تحصیل استقلال مینماید

مثال تاریخی — دول صربستان و رومانی سابقاً امارتی بودند تابع دولت عثمانی و حالیه مستقل شده اند

ثالثاً بواسطهٔ معدوم شدن دولت متحدهٔ قدیم دولت متحدهٔ جدیدی تشکیل مییابد

در این صورت دو اتفاق متضاد بروز میکند یکی انهدام دولت قدیم دیگری تشکیل دولت جدید

مثال تاریخی — در سنوات اخیره دولت آلمان دو تغییر یافت در سنهٔ ۱۸۶۶ دولت مجتمعهٔ آلمان که بموجب عهدنامهٔ وین تشکیل یافته بود معدوم گشته جای آن دولت مجتمعهٔ آلمان شمالی برقرار شد در سنهٔ ۱۸۷۱ دولت مجتمعهٔ آلمان شمالی نیز از میان رفته و بجای آن دولت امپراطوری آلمان حالیه تشکیل یافت

رابعاً — چندین دولت متفرقه متصل و متفق گشته دولتی تشکیل میدهند — در اینصورت تاسیس و تشکیل دولت جدید ممکن است بسه وضع مختلف بشود

(۱) ممکن است چندین دولت باهم کاملاً متفق و متحد گشته فقط دولت واحدی تشکیل دهند از آن جمله دولت ایطالیا است که از اتحاد چندین دولت که شبه جزیرهٔ ایطالیا را متصرف بودند تشکیل یافته است در این مورد نیز چنانکه سابقاً ذکر شد دو مسئله متضاد اتفاق افتاده است اولاً انقراض دول سابقه ثانیاً تشکیل دولت واحدهٔ جدیده

(۲) دو دولت ممکن است با یکدیگر فقط در عمل روابط خارجه اتفاق و اتحاد پیدا کنند و بعبارهٔ اخری در این مسئله دو دولت واحده میشوند مثل اطریش و مجارستان

(۳) چندین دولت با یکدیگر متفق شده دولت مجتمعه تشکیل دهند مثل دول باویر و ورتمبورگ و گراندوشه باد که در سال ۱۸۷۱ با دولت مجتمعهٔ آلمان شمالی متحد گشته و دولت امپراطوری آلمان را تشکیل دادند

(۴) ۲ تشکیل دولت جدید بدون کاسته شدن از دولت قدیمه یعنی بواسطهٔ اجرای ترتیبات قانونی در اراضی غیر مسکونه یا اراضی که محل سکنای قبایل وحشی باشد این شکل اخیر ندرتاً اتفاق میافتد ولی در این عصر دو

مثل برای آن داریم یکی جمهوری لی بریا Liberia دیگری کنگو آزاد

دولت جمهوری لی بریا که در ساحل غربی افریقا واقعست مرکب از دستهٔ غلامهای سیاه آزاد شده که بواسطهٔ انجمنی که برای آزادی غلامهای سیاه تأسیس شده بود از امریکا مهاجرت کرده با فریقا آمدند جمهوری مذکور بقدری توسعه پیدا کرده و ترقی نموده که در سال ۱۸۴۷ دولت انازونی استقلال و حکمرانی آنرا برسمیت پذیرفت

کنگو آزاد — منشأ این دولت شرکت بین المللی افریقائیست که در سنهٔ ۱۸۷۶ تأسیس یافته مؤسس آن لئوپلد ثانی پادشاه بلژیک بود بدواً این شرکت خود را بعنوان شرکت علمی ظاهر ساخت ولی چندی بعد ببعضی اقدامات که مخصوص ارباب حقوق است قیام نموده بیرقی برای خود برقرار کرد و با سلاطین سیاه افریقا عهد نامهٔ مودت و اتحاد و حمایت مقرر داشت

در سال ۱۸۸۴ دولت انازونی استقلال کنگو را برسمیت پذیرفت و در سال ۱۸۸۵ دولت مذکور را مابند سایر دول به پذیرفتن قرار نامهٔ کنفرانس برلن دعوت نمودند بالاخره در اواخر همان سال مجالس دولت بلژیک یعنی مجلس مبعوثان و مجلس سنا پادشاه بلژیک را مجاز داشتند که لقب امپراطوری کنگو را نیز قبول نماید سابقاً ذکر شد که این دو دولت با یکدیگر اتحاد شخصی دارند و این اتحاد تا زمان سلطنت لئوپل ثانی پادشاه حالیهٔ بلژیک برقرار خواهد بود ولی عنقریب کنگو آزاد از زمرهٔ دول مستقله خارج شده منضم بدولت بلژیک خواهد شد در سنهٔ ۱۳۲۶ هجری مطابق سنهٔ ۱۹۰۸ مسیحی جزو دولت بلژیک شد

شناسائی دول جدیده — شناسائی دول جدیده عملی است که بواسطهٔ آن دول قدیمه رسماً تشکیل دولت جدیده را بپذیرند (بعقیدهٔ بونفیس شناسائی دولت سه درجه دارد برحسب درجات ثلاثهٔ عالم انسانیت و آن عبارتست از مدنیت و جهالت و وحشیگری ممالک متمدنه که عبارت از ممالک مسیحیه باشند حق شناسائی کامله دارند و ممالک جاهله (عثمانی چین وغیره) حق شناسائی ناقص دارند و قبایل وحشی و غیاب صحراگرد فقط حق شناسائی طبیعی دارند که عبارتست از رعایت حقوق انسانیت) دول قدیمه مختارند که هر وقت میل داشته باشند دول جدیده را بشناسند زیرا که این اعتراف فقط عمل پلتیکی میباشد که کاملاً بمیل دول واگذار شده است ولی قواعد مذکورهٔ ذیل را باید در موقع شناسائی رعایت نمود

اولاً مواردیکه شناسائی دول جدیده ممکن نیست تا زمانیکه نزاع مابین ملت و حکومتی که ملت مذکوره میخواهد از قید آن رهائی یابد برقرار باشد شناسائی دول جدیده صحیح نیست و نباید بعمل آید شناسائی دولتی در چنین موقع حکم مداخله

در کارها

در کارهای داخلی دولت دیگر را دارد و در حقیقت با ملتی که برای تحصیل استقلال با دولت متبوعهٔ خود در زد و خورد است همراهی شده و دولتیکه چنین رفتاری نماید ممکن است گرفتار اعلان جنگ دولتی که برضد منافع او این مداخله را نموده است بشود در سنهٔ ۱۷۷۸ همین واقعه رخ نمود دولت فرانسه دولت متحدهٔ امریکای شمالی را رسماً شناخت و با او عهد نامهٔ تجارتی و مودت مقرر نمود ولی دولت انگلیس بفرانسه از این بابت اعلان جنگ نمود

ثانیاً مواردیکه شناسائی دول برای دول قدیمه مجبوری نبوده بلکه اختیاریست وقتی که جنگ مابین دولت جدیده و دولتیکه از آن مجزی شده است ختم نشود ولی دولت چیره دست از دعاوی خود برنداشته است و معلوم هم نیست که وضع جدید چندی بعد از میان نخواهد رفت شناسائی دول جدیده بواسطهٔ دول قدیمه مجبوری نیست بلکه اختیاریست

ثالثاً مواردیکه دول قدیمه مکلف بشناسائی دول جدیده هستند (مسیو بونفیس این عقیده را قبول ندارد و برای او هیچگونه مجبوریت در این امر نیست زیرا وقتی که ماهیت پلتیکی متحد شده و تمام صفات مؤسسهٔ دولت آزاد ظاهر گردید لوازم شناسائی در او موجود و مهیا خواهد بود ولی این استعداد تولید جبار بر ذمهٔ دولت دیگر نمیکند و سایر دول میتوانند از شناسائی آن مضایقه نمایند ولو اینکه اسباب مخاطره هم باشد) وقتیکه دولت جدیده حکومتی تشکیل دهد که در داخله مستقل و مقتدر و سرحدات آن در خارجه محفوظ باشد دول قدیمه مکلف بشناسائی آن هستند و دولتی که از این شناسائی امتناع نماید دچار مخاطرات عظیمه از طرف دولتی که از شناختن آن امتناع ورزیده است خواهد گردید

ترتیب شناسائی — شناسائی دولت جدیده ممکن است بواسطهٔ اظهاریت مجموعهٔ دول که برای وضع اساس و بنیان دولت جدیده کنگره یا کنفرانس تشکیل داده اند بعمل آید چنانکه در سنهٔ ۱۸۲۹ بواسطهٔ عهدنامهٔ آندری نپل Andrinople دولت یونان شناخته شد و نیز بموجب کنفرانس لندن ۱۸۳۰ شناسائی دولت بلژیک بعمل آمد ممکن است دول قدیمه هر یک جداگانه شناسائی را بعمل آورند و نیز ممکن است شناسائی ضمناً بعمل آید باین قسم که دولت قدیمه محض برقرار کردن روابط با دولت جدیده مأمورین سیاسی او را قبول کرده و خود مأمورین سیاسی بان دربار بفرستد

توسعهٔ دُوَل

توسعهٔ دول دو شکل مختلف دارد اوّل بواسطهٔ ضمیمه و جزو کردن دولت دیگر دوّم بواسطهٔ ضمیمه و جزو کردن قسمتی از اراضی

اوّل ضمیمه و جزو کردن دولتی —— در این مسئله دو اتفاق ضد یکدیگر رخ مینماید توسعهٔ دولت انضمام کننده و انقراض دولت منضم شده مثلاً در سال ۱۸۶۶ دولت پروس هانور و هس و الکترال و دوشهٔ ناسو شهر آزاد فرانکفورت را منضم بخود نمود و همچنین در سنهٔ ۱۸۷۰ دولت ایطالیا دولت پاپ را جزو خود کرد

دوّم جزو کردن قسمتی از اراضی متعلق بدولت دیگر —— در اینصورت دولت انضمام کننده وسعت یافته ولی بوجود و هستی و شخصیت دولتیکه از اراضی آن کسر شده است نقصی وارد نمیآید مثلاً در سال ۱۸۶۰ دولت فرانسه کنت نشین نیس و ساوا را جزو خود نمود و دولت آلمان در ۱۸۷۱ ایالت آلزاس و لرن را بخود افزود

انقراض دُوَل

چنانکه سابقاً ذکر شد بعضی اتفاقات که سبب تشکیل و توسعهٔ دولتی میگردد اسباب انقراض دولت دیگر میشود در این صورت فقط تذکار آن اتفاقات کفایت میکند اوّلاً انقراض دول ثانیاً اتصال چند دولت برای تشکیل دادن دولت واحده ثالثاً منضم شدن دولتی بدولت دیگر

(بند دوّم —— قواعد تشکیل و توسعه و انقراض دول)

در ازمنهٔ مختلفهٔ تاریخی تغییرات در دول در تحت دو قاعده بعمل میآید اوّلاً نظر بقانون موازنهٔ اروپائی equilibre européen ثانیاً باصول ملیت le principe des nationalités

اوّلاً قانون موازنهٔ اروپائی —— بموجب این قاعده قوای دول اروپائی باید حتی الامکان با یکدیگر مساوی باشد تا هیچیک از آنها بر دیگران تسلط پیدا نکند که بواسطهٔ قوهٔ جبریه میل و ارادهٔ خود را بر آنها تحمیل نماید این قاعده بهیچوجه ملاحظهٔ میل ملل را نمیکند و فقط برای حفظ دول معمول میگردد و میتوان گفت که قاعدهٔ مذکوره قانونی نبوده بلکه عقیدهٔ دولتی میباشد بطوریکه در تاریخ حقوق بین الملل دیده شده این قاعده مخصوصاً در مائهٔ هفدهم معمول و مجری شده پلتیک ریشلیو نسبت بخانوادهٔ سلطنتی اطریش و بعد پلتیک اتفاق اروپا نسبت به لوئی چهاردهم که اقتدار او از حد اعتدال تجاوز نموده مبنی بر این قاعده بود و بملاحظهٔ موازنهٔ اروپائیست که در عهدنامهٔ پیرنه ۱۶۵۹ شاهزاده خانم ماری ترز Marie Thérèse عیال لوئی چهاردهم مجبور شد

که از حقوق خود بر تخت و تاج اسپانی دست بکشد و در عهدنامهٔ اوترخت ۱۷۱۳ نیز مجدداً قید شده که تخت و تاج دولتین اسپانی و فرانسه بهیچوجه تعلق بسلطان واحد نخواهد گرفت عقیدهٔ موازنهٔ اروپائی بود که تمام دول اروپا را وادار بجنگ با ناپلئون اوّل نمود و نیز بهمان ملاحظه است که در عهدنامهٔ وینه هیچ ملاحظه از میل ملل نشد برقراری وجود دولت عثمانی حفظ موازنهٔ اروپائیست زیرا که هیچ دولتی راضی نمیشود که دولت دیگری قسطنطنیه را متصرف شود (در این اواخر این قاعده منجر بقاعدهٔ تلافی شده است (Compensation تلافی) باین معنی که هرگاه دولتی مقداری خاکی را تصرف نموده دولت دیگر هم خود را محق با دعای همان مقدار خاک میداند این ترتیب در کنگرهٔ برلن ۱۸۷۸ معمول و مجری شد که بسنی و هرزگوین را باطریش سپردند دولت یونان خط سرحدی خود را تصحیح کرد دولت انگلیس جزیرهٔ قبرس را مالک شد و دولت فرانسه مطمئن گردید که اقداماتش در تونس مانعی نخواهد داشت) بواسطهٔ موازنهٔ اروپائیست که دولت روسیه با فرانسه عقد اتحاد نمود تا در مقابل اتحاد مثلثهٔ اطریش و آلمان و ایطالیا بتواند مقاومت نماید

ثانیاً اصول ملیت —— بموجب این قاعده باید دول با ملل توافق داشته باشند یعنی دول باید مرکب از دسته اشخاصی باشند که متجانس بوده اخلاق و عادات و خیالات و آرزوی آنها یکی باشد

منبع اساس ملیت —— این قاعده جدید الاحداث است و منبع آن در عقاید جدیده که بعد از شورش فرانسه انتشار یافته میباشد شورش فرانسه حق قطعی و دائمی آزادی و استقلال تمام ملل را اعلان نموده و حق منضم و مربوط شدن ملل را بدول موافق میل ملی برقرار کرده است ولی قاعدهٔ ملیت در قسمت ثانوی مائهٔ نوزدهم منتشر و منبسط شده بموقع اجری در آمده است اوّل کسی که این عقیده را صریحاً در تحت قاعده اظهار نمود مانسینی (mancini) نام ایطالیائی بود که معلم حقوق کلی از روسای انجمنی که برای اتحاد دول شبه جزیرهٔ ایطالیا و تشکیل دول مطلقهٔ ایطالیا تأسیس شده بود میباشد معلم مذکور در تاریخ ۲۲ ژانویهٔ ۱۸۵۱ در موقع شروع تدریس حقوق بین الملل در دار الفنون تورن این قاعده را بیان کرد

مواد تشکیل دهندهٔ ملیت —— بعضی را عقیده بر اینست که مواد تشکیل دهندهٔ ملیت سرحدات طبیعی و مجانست و توافق اخلاق و رسوم و عادات و لسان واحد میباشد ولی این شرایط برای تشکیل ملیت کفایت نمیکند سرحدات طبیعیه مأخذ مشکوک نامعینی میباشد زیرا هر دولتی سرحدات طبیعیهٔ خود را در نقاطی که منافع خود را میداند قرار میدهد مثلاً دولت فرانسه رود رن را سرحد طبیعی خود میداند و حال آنکه دولت آلمان

ذراحی خود میدانند سرحدات طبیعیه بملاحظهٔ سرعت و سهولت وسایل حمل و نقل امروز چندان اهمیتی ندارد

مجانست — که یکی از مواد تشکیل دهندهٔ ملت است قابل ملاحظه میباشد ولی برای تشکیل ملت کافی نیست زیراکه بسا دیده میشود که ملل مرکبه از اجناس مختلفه مثل اهالی سویس با کمال اتحاد و خوشی با هم بسر میبرند و حال آنکه بعضی ملل متجانسه از قبیل اهالی روسیه و لهستان همیشه با هم در زد و خورد میباشند علاوه اگر بنا باشد که طوایف متجانس با یکدیگر دسته شده و دولت مشخص معینی تشکیل دهند وضع حالیهٔ اروپا تغییر کرده زیر و زبر میشود آنوقت وضع دولت طریش و مجارستان که مرکب از طوایف و اجناس مختلفه میباشد چه خواهد شد یا آنکه دولت فرانسه بایستی قدری از بلژیک را متصرف گردد و دولت سویس میان فرانسه و ایطالیا و آلمان تقسیم شود همچنین اگر قرار میشد که نوع بشر را بملاحظه همزبانی یا موافقت اخلاق و عادات و رسوم جمع نموده و از روی آن اساس حکومتهای مختلف تشکیل داده شود همان اشکال فوق پیش میآید و وضع دولت سویس و بلژیک منقلب شده و دول مذکوره بایستی ما بین چند دولت تقسیم شود و همچنین دول متفقهٔ امریکای شمالی در تحت طاعت دولت انگلیس و دول امریکای جنوبی مجدداً در ید تصرف دولت اسپانی و پرتغال درآید

مادهٔ مهمهٔ اساسیهٔ ملیت — میل نوع بشر و موافقت خیالات و آرزو است خواه از مجانست تولید شود خواه از همزبانی و موافقت اخلاق و عادات و رسوم زیراکه وقتیکه میل و حسیات و آرزوی دستهٔ از نوع بشر موافق هم باشد بهمین قدر که متحد شدند جان خود را امید هند که اتحاد شان از میان نرود و اگر روزی از وطن اصلی خود دور بیفتد حتی الامکان سعی میکند تا دو مرتبه بانجا معاودت نماید و بهمان جهت است که مفارقت از وطن مألوف برای ایشان ناگوار است

اجرای قاعدهٔ ملیت — سابقاً ذکر شد که قواعد ملیت جدید الاحداث است و در عهدنامهٔ وینه سنهٔ ۱۸۱۵ هیچ رعایتی از این قاعده نشده است چه مقصود عمدهٔ آن عهدنامه برقراری سلطنت مستقله و موازنهٔ اروپائی بوده و بهیچوجه ملاحظهٔ میل ملی اهالی ممالک را نکرده اند مثلاً یونانیها و اسلاوهای شمالی یعنی بلغارستان و صربستان و رومانی مطیع دولت عثمانی و بلژیکها در تحت تصرف هلاند و آلمانهای ایالات هلشتین مطیع دانمارک و اهل مجارستان مطیع دولت طریش بودند بالاخره دولت آلمان و ایطالیا منقسم بممالک عدیده شده بودند بالعکس از سنهٔ ۱۸۱۵ تمام تغییرات و انقلابات پلتیکی مبنی بر قاعدهٔ جدیدهٔ اصول ملیت بوده است اول وهله یونانیها بواسطه احساسات و خیالات ملی بر دولت عثمانی شوریده در سنهٔ ۱۸۲۹ بتحصیل استقلال و آزادی موفق گردیدند بعد دولت بلژیک در سنهٔ ۱۸۳۰

خود را از دولت هلاند مجزی کرد در سنهٔ ۱۸۶۴ دوشهٔ هلشتین از دولت دانمارک منتزع شده اما در همانوقت شلزویخ را هم که دانمارکی بود از آن دولت بواسطهٔ پروس تصرف شد در سنهٔ ۱۸۵۹ دولت ایطالیا تشکیل یافت و یگانگی دولت آلمان که از سنهٔ ۱۸۵۷ شروع شده بود در سنهٔ ۱۸۷۱ ختم گردید بالاخره شبه جزیرهٔ بالکان که چند امارت از اسلاوها بود خود را از قید اطاعت دولت عثمانی رهانیده سلطنتهای رومانی و صربستان و امارات قرطاق و بلغارستان را تشکیل دادند فقط لهستانیها از این آزادی بی بهره ماندند و هنوز بین روسیه و طریش و پروس منقسم است

بند سیم — نتایج قانونی تشکیل و توسعه و انقراض دول

آثار قانونی تشکیل و توسعه و انقراض دول را در چند مسئلهٔ مفصلهٔ ذیل باید تفحص و تدقیق کرد
اولاً در قرض دولت ثانیاً در عهدنامه‌جات ثالثاً در قوانین سیاسیهٔ اساسیه رابعاً در املاک ملتی و دولتی خامساً در اجرای احکام دیوانخانه‌ها سادساً در تعاقب مرتکبین جنایت و جنحه سابعاً در تابعیت اهالی

اولا اثر قانونی تشکیل و توسعه و انقراض دول در قرض دولت — این مسئله را بر سه قسم میتوان تصور کرد

(۱) هرگاه دولتی از اتحاد و اتصال و اجتماع چند دولت دیگر تشکیل یابد تمام تعهدات دول قدیمه بعهدهٔ دولت جدیده میباشد چنانکه در ۱۸۵۹ همین مسئله برای دولت ایطالیا اتفاق افتاد

(۲) اگر دولتی دولت دیگر را تصرف نموده منضم بممالک خود نماید مثل شق اول تمام تعهدات و قروض دولت منضمه بعهدهٔ دولت انضمام کننده خواهد بود چنانکه دولت پروس در ۱۸۶۶ در موقعی که دول مختلفهٔ آلمان را جزو خود نمود این قاعده را مجری داشت

(۳) هرگاه قطعهٔ از دولت مجزی شود خواه برای اینکه دولت جدیدی تشکیل دهد خواه بجهت منضم شدن بدولت دیگر محققاً دولتی که قطعهٔ از اراضی خود را از دست داده است مدیون قرض خود میباشد و این اتفاق او را از ادای دین معاف نمیکند مثل اینکه هرگاه شخص مدیونی کلیه یا قسمتی از اموالش تلف شود دین از گردنش ساقط نمیگردد نکتهٔ دیگر که مقبول علمای حقوق شده است این است که دولتی که از مجزی شدن قطعهٔ از دولت دیگر تشکیل یافته است یا دولتی که آن قطعه را تصاحب نموده است باید تا یک اندازه در قرض دولتی که سابقاً صاحب آن قطعه زمین بود اشتراک نماید این حکم از روی کمال انصاف و عدالت است زیرا دولتی چون اقدام باستقراض مینماید برای منافع

کلیهٔ نقاط ممالک خود میباشد و تمام آن سامان از آن استقراض بهره مند میشوند و منتهای عدل و انصاف همین است که کلیهٔ آن مملکت متحمل آن بار گران شود و در تأدیه و تقبلات دولت اشتراک نماید ولی مسئله که حل آن بی اشکال نیست اینست که آیا این قرض بچه نسبت مابین دولتین قسمت میشود مباحثات زیاد در این مسئله شده است و ما فقط بذکر عمدهٔ عقاید علمای حقوق اکتفا خواهیم کرد

عقیدهٔ اُولی ـــ مأخذ تقسیم قرض باید سطح اراضی باشد یعنی قرض باید بنسبت سطح اراضی مجزی شده و سطح کلیهٔ اراضی دولتی که قسمتی از آن را منضم کرده اند بین دولتین تقسیم شود این رای قابل اعتنا نیست زیرا که تقسیم از روی این مأخذ همیشه موافق عدالت نخواهد بود و ممکن است اراضی مجزی شده بکلی غیر مسکون و غیر معمور بوده کارهای عمده در آن سامان صورت داده نشده باشد

عقیدهٔ ثانیه ـــ مأخذ تقسیم قروض باید عده سکنه باشد این عقیده از عقیدهٔ اولی صحیح تر بنظر میاید ولی در این مورد هم ممکن است بعضی معایب ظاهر شده و بی عدالتی شود مثلاً ساکنین اراضی مجزی شده فقیر و بی بضاعت باشند در صورتیکه سکنهٔ سایر نقاط دولت متمول و صاحب ثروت باشند در اینصورت اگر قرض بنسبت اشخاص تأدیه شود بر ساکنین قسمت اولی تعدی و ظلم شده در حالتیکه بر رفاهیت قسمت ثانیه افزوده خواهد شد و این مسئله ممکن است اسباب خسارت طلبکاران نیز بشود

عقیدهٔ ثالث ـــ مأخذ تقسیم قرض مابین دولتین باید بنسبت مالیاتی که اراضی منضمه سابقاً برای تأدیهٔ قرض دولتی میداده اند باشد بلونچلی *bluntchli* فرقی مابین قروض با گرو *hejpothecaire* و سایر قروض میگذارد و عقیده اش این است که باید قروض گرو دار بعهدهٔ دولتی گذارده شود که گرو در اراضی آن واقع شده است و سایر قروض موافق عقیدهٔ سیم مابین دولتین منقسم گردد و نیز بعضی میگویند که قروض شخصی ایالات منضمه باید جدا شده که متعلق بمنافع محلی میباشد باید بعهدهٔ همین ایالات باقیمانده و دولت منضم کننده یا دولت جدیدی که تشکیل یافته است از عهدهٔ آن بر آید این عقیده بنظر صحیح تر و بانصاف نزدیکتر است

مسئلهٔ تأدیهٔ قرض دولتی معمولاً بواسطهٔ قرارداد بین المللی انجام می پذیرد ولی باید دانست وقتی که اقتدار دولت بانداره باشد که بتواند ایالتی را تصرف نموده منضم باراضی خود نماید ادای قرض سابق ایالات مذکوره را بعهده میگیرد در سنهٔ ۱۸۷۱ دولت آلمان بموجب عهدنامهٔ فرانکفورت آلزاس و لورن را بدون هیچ قرض تصرف نموده ولی در صورتیکه ترک اراضی

دوستانه واقع شود و یا بواسطهٔ اتحاد دول قرار تملک و تصرف ایالتی بدهد قرض آن خزینه بنسبت تقسیم مینمایند مثلاً وقتی دولت بلژیک در سنهٔ ۱۸۳۰ از دولت هلند مجزی گردید دول اروپائی قسمتی از قروض دولت پی با *Pays Bas* یعنی (هلاند) که دولت بلژیک میبایست بدهد معین کردند و مبلغ مذکور معادل وجهی بود که دولت بلژیک در دو سال متوالی پرداخته بود

در سال ۱۸۵۹ وقتی که دولت پیه مُن *Piemont* قدری از لمباردی را متصرف شد مجبور گردید که سه خمس قرض او را نیز بعهده بگیرد و همچنین وقتی دولت ایطالیا در سنهٔ ۱۸۶۶ ممالک پاپ را منضم بممالک خود نمود عهدنامه مقرر گردید و مقدار قرضی که ادای آن بعهدهٔ دولت ایطالیا شد از روی نسبت سکنهٔ آن ممالک معین گردید ولی یونان و ایتالیونی وقتیکه از عثمانی و انگلیس مجزی شدند هیچوجه قسمتی از قروض دولتین مذکورتین را متقبل نشدند

ثانیاً اثر قانونی تشکیل و توسعه و انقراض دول در عهدنامه جات ـــ در این مسئله نیز میتوان چندین تصور نمود (۱) دولتی از مجزی شدن قسمتی از اراضی دولت دیگر تشکیل میباید مثلاً ایالت یا یکی از مستملکات دولتی خود را مستقل نماید و دولتی تشکیل دهد این دولت جدید نمیتواند عهدنامه هائی را که دولت متبوعهٔ سابقهٔ خود با سایر دول مقرر داشته است تصاحب نموده و از آن قرار رفتار نماید و دول هم حق ندارند او را مقید بآن عهدنامه ها نمایند مگر قراردادهای متعلقه و مخصوصه بآن قسمت اراضی که دولت جدیده را تشکیل داده است و نیز بر عهدنامه های دولتی که قسمتی از اراضی آن مجزی شده دولت جدیدی تشکیل داده اند که با سایر دول مقرر داشته است از این انفصال خللی وارد نخواهد آمد و مخصوصاً در سنهٔ ۱۸۳۰ این قاعده در خصوص دولت بلژیک مجری گردید و بالعکس از سنهٔ ۱۸۷۸ مفاد نامهٔ برلن عهدنامه های کاپیتولاسیون را که دول اروپائی با دولت عثمانی منعقد نموده بودند در دول جدیدهٔ بلغارستان و صربستان و رومانی معمول و واجب الاجرا دانستند (۲) دولت جدیدی بواسطهٔ اتحاد چندین دولت مجزی از یکدیگر تشکیل میباید در اینصورت قاعدهٔ عهدنامه جات دول معدوم شده برای دولتی که تازه از اتحاد آنها حاصل شده است واجب الاجرا نیست و فقط عهدنامه های متعلقه بتعیین حدودها (اگزرسیس دو سرویتود) (حق المارّه) *Exerciece de servitude* و تفویض بعضی حقوق و امتیازات و تقبلات مخصوصه از این قاعده مستثنی میشود و دولت جدیده مجبور و مقید بعهدنامه جات سابق الذکر میباشد چنانکه ملکی را نمیتوان تحصیل و ابتیاع نمود مگر با تحمیلات و تقبلات حقیقی که سابقاً در آن ملک مجری بوده است این ترتیب می بایستی در دولت

ایطالیا مجری شود ولی چون در آن دولت بعضی اشکالات تولید نموده و محظورات عمده بمیان میآمد دولت جدید بعد از تأسیس Regione conventionnelle بدون عهدنامه و قرارداد با سایر دول میگردید لهذا برای رفع این محظور دولت ایطالیا از سایر دول خواهش نمود که آنرا نتیجهٔ اتحاد دول مختلفهٔ شبه جزیره ندانند بلکه نتیجه و تبعیه دولت ساردنی بواسطهٔ انضمام دولت ناپل و سایر دولتهای ایطالیائی فرض کردند پس بدین واسطه عهدنامجات مقرره با دولت ساردنی برقرار مانده بسایر نقاط جدیده نیز تعلق گرفت و عهدنامه‌های مقرره با سایر ایالات شبه جزیره ساقط گردید (۳) دولتی قسمتی از اراضی دولت دیگر را تصرف و منضم بدولت خود مینماید در اینصورت بر عهدنامه‌جات دولتی که قسمتی از اراضی آنرا دولت دیگر متصرف شده که با سایر دول مقرر داشته است خللی وارد نخواهد آمد و در دیگر بعهدنامه‌های متعلقه بقسمت اراضی تصرف شده اراضی تصرف شده نیز چون بتصرف دولت دیگر در آمد عهدنامه‌هائیکه دولت متبوعهٔ سابقهٔ آن با سایر دول مقرر داشته است در آن سامان مجری نمیگردد مگر عهدنامه‌های متعلقه بتعیین حدود و تفویض بعضی امتیازات و حقوق چنانکه در فوق ذکر شد و اراضی مذکوره مقید بعهدنامه‌های دول تصرف کننده میباشد (۴) دولتی که بواسطهٔ منضم شدن بدولت دیگر منقرض میشود در اینصورت قواعد مذکورهٔ فوق (۳) در حق آن ملحوظ میشود

ثالثاً اثر قانونی تشکیل و توسعه و انقراض دولت در قوانین سیاسی اساسیه و ترتیبات حکومتی Institution politique — در این مسئله دو شق میتوان تصور کرد (۱) دولت جدیدی تشکیل میابد در چنین صورت معمولاً دولت جدیده میتواند قوانین اساسیه و ترتیب حکومتی که میخواهد برای خود انتخاب نماید چنانکه دول متفقهٔ ینگه دنیای شمالی در کمال آزادی و استقلال قانون اساسی و ترتیب حکومتی خود را مقرر داشته است ولی بعضی اوقات سایر دول در تعیین وضع و ترتیب حکومت دولت جدیده مداخله کرده موافق میل خودشان آنها را معین مینمایند و حتی انتخاب سلطان جدید را هم برای ساکنین دولت جدیده محدود میکنند چنانکه در سنهٔ ۱۸۲۹ با دولت یونان و در سنهٔ ۱۸۳۰ با بلژیک دول این رفتار را نموده و در عهدنامهٔ برلن ۱۸۷۸ نیز شرحی در وضع حکومت و قوانین اساسیهٔ دولتیکه استقلال آنها مقرر شده بود مندرج گردید (۲) دولتی که دولت دیگر را بخود منضم مینماید یا قسمتی از اراضی دولت دیگر را متصرف میشود دولتیکه بچنین ترتیب توسعه پیدا میکند میتواند دست بقوانین اساسیه و سیاسیه اراضی متصرفه نزده آنها را برقرار گذارد و یا در آن سامان قوانین سیاسیه و اساسیه خود را مجری داشته و آنها را مانند سایر نقاط اراضی خود اداره نماید ترتیب ثانی بیشتر معمول است

چنانکه در سنهٔ ۱۸۶۰ دولت فرانسه در ایالات نیس و ساوا موافق آن رفتار نمود در اراضی منضم شده میتوان قانون متوسطی مجری داشت یعنی قانونی برقرار نمود که حد وسط قانون اساسی دولت قدیم و قانون اساسی دولت تصرف کننده باشد چنانکه وضع حالیهٔ آلزاس و لرن مبنی بر این ترتیب است ایالات مذکوره باسم ایالات امپراطوری جزو دولت آلمان شده مبعوثان بمجلس رایشتاخ میفرستند ولی در مجلس دول متحده Conseil fédéral نماینده ندارند

رابعاً اثر قانونی تشکیل و توسعه و انقراض دولت در املاک ملتی و دولتی — تصور نماید دولتی قسمتی از اراضی دولت دیگر را تصرف کرد دولت متصرف املاک ملتی و دولتی (Les bien du domaine public) واقعه در اراضی مذکوره را نیز مالک میگردد و این قاعده با ابنیهٔ عمومی و تأسیسات خیریه از قبیل مریضخانه و غیره تعلق میگیرد ولی در صورتیکه بواسطهٔ ابنیهٔ مذکورهٔ فوق رفع حوائج بعضی از ایالات که در تحت تصرف دولت قدیمه باقی مانده است میشد دولتیکه قسمت دیگر اراضی را بعلاوه ابنیهٔ مذکوره واقعه در آن سامان متصرف گردیده است باید رفع خسارت ایالات مذکوره را بنماید اشیاء منقوله از قبیل اسلحه و غیرها واقعه در ابنیهٔ سابق الذکر حکم بنا را دارد اما در خصوص راه آهن باید فرقی مابین رشته‌های متعلقه بدولت و رشته‌های متعلق بشرکتهای خصوصی گذاشت رشته‌های متعلقه بدولتی که از اراضی آن کاسته شده و در اراضی مذکوره واقع میباشد بدون تأدیهٔ هیچ وجه غرامتی متعلق بدولت تصرف کننده میگردد ولی رشته‌هائی که در دست شرکتهای خصوصی میباشد دولت متصرف نمیتواند آنها را تصاحب نماید مگر رفع خسارتهای شرکتهای مذکوره را بنماید این ترتیب در سنهٔ ۱۸۷۱ در قسمت راه آهن کمپانی شرقی که به آلمان واگذار شد مرعی گردید

خامساً اثر قانونی تشکیل و توسعه و انقراض دولت در اجرای احکام دیوانخانه‌های عدلیه — فرض کنیم اراضی دولتی منضم بدولت دیگر گردد در اینصورت چندین فرض میتوان کرد

(۱) حکمی از دیوانخانهٔ واقعه در اراضی منضم شده قبل از انضمام اراضی مذکوره صادر گردیده است چنین حکمی در دولت منضم کننده واجب الاجرا نیست زیرا که در موقع صدور حکم محکمهٔ صادر کنندهٔ آن در تحت تحکم دولت خارجه بوده است چنانکه احکامیکه در دیوانخانهٔ ساوا و قبل از انضمام آن بفرانسه صادر شده بود پس از انضمام در دولت فرانسه مجری نشد

(۲) حکمی از دیوانخانهٔ دول منضم کننده قبل از منضم کردن اراضی دولت دیگر صادر شده است این حکم در اراضی منضم

شده

شده واجب‌الاجرا است یا خیر ج چنین حکمی البته در اراضی منضم شده واجب‌الاجرا است زیرا که اراضی مذکوره در تحت
تحکم و مطیع قوانین دولتی است که آنها را منضم بخود نموده و متصرف شده است چنانکه احکامیکه در دیوانخانه‌های فرانسه
قبل از انضمام ساوو و اصادر گردیده بود بعد از انضمام در آن سامان واجب‌الاجرا گردید
(۳) حکمی از دیوانخانه واقعه در اراضی منضم شده قبل از انضمام صادر شده است حکم مذکور بعد از انضمام در دولتیکه
سابقاً اراضی مذکوره تعلق بآن داشت واجب‌الاجرا است یا خیر ج چنین حکمی در قلمرو دولتیکه سابقاً اراضی منضم شده
تعلق بآن داشته است واجب‌الاجرا است زیرا محکمهٔ صادر کنندهٔ آن حکم در تحت تحکم سلطانی بوده است که حالیه حکمران
دولتی است که در آن حکم سابق باید مجری گردد چنانکه احکام صادره در ساوو قبل از انضمام بفرانسه پس از انضمام در شهر
تورن و برن مجری گردید
(۴) حکمی از دیوانخانه‌های دولتی که قسمتی از اراضی آنرا دولت دیگر منضم کرده است قبل از انضمام اراضی مذکوره
صادر شده است چنین حکمی در اراضی منضم شده بعد از انضمام واجب‌الاجرا است یا خیر ج چنین حکمی مجری نخواهد بود
زیرا که اراضی منضم شده بعد از اینکه در تصرف دولت دیگر در آمد نسبت بدولت مجزی منها حکم دولت خارجه را
پیدا میکند چنانکه حکمی که از دیوانخانه‌های ژن و تورن قبل از انضمام ساوو بفرانسه صادر شد بعد از انضمام ایالت
مذکوره در آن سامان مجری نگردید این مسئله را معمولاً در قرارنامهٔ انضمام اراضی دولتی بدولت دیگر حل مینمایند چنانکه
در فصل سیم عهدنامهٔ منضم بعهدنامهٔ فرانکفورت مورخه ۱۱ دسامبر ۱۸۷۱ قید کرده اند که احکام صادره از دیوانخانه فرانسه
در خصوص دعاوی و تبعهٔ فرانسه در صورتیکه قبل از ۲۰ ماه مه ۱۸۷۱ واجب‌الاجرا شده باشد در ایالت الزاس
و لرن من بعد مجری خواهد گردید
سادساً اثر قانونی تشکیل و توسعه و انقراض دول در تعاقب مرتکبین جنحه و جنایت — در صورتیکه
دولتی اراضی دولت دیگر را منضم بخود کند باید قواعد و قوانینی که برای اجرای احکام عدلیه ذکر شده است در خصوص
تعاقب مرتکبین جنایت و جنحه نیز ملحوظ گردد
(۱) شخصی در ایالت ساوو امرتکب جنایتی شده قبل از آنکه ایالت مذکوره منضم بفرانسه شود بشهر ژن فرار مینماید
چنین شخصی را ادارهٔ عدلیهٔ ساوو بعد از انضمام آن میتوانند مستقیماً تعاقب و دستگیر نمایند یا خیر ج خیر نمیتوانند باید ترتیبات
و معاملات راجعه باسترداد مقصرین در حق او منظور شود زیرا پس از تصرف دولت فرانسه ساوو را نسبت به ژن حکم

دول خارجه را دارد
(۲) شخصی در فرانسه مرتکب جنایت شده قبل از انضمام ایالت مذکوره بفرانسه بآن ایالت فرار مینماید چنین مقصر را
دیوانخانه‌های فرانسه میتوانند بعد از انضمام بدون رعایت ترتیبات استرداد مقصرین تعاقب و دستگیر نمایند

سابعاً اثر قانونی تشکیل و توسعه و انقراض دول در تابعیت اهالی — در بعضی موارد تغییرات
و انقلابات حاصله در دول تابعیت اهالی آنرا تغییر نمیدهد و در بعضی موارد بالعکس تابعیت اهالی را نیز بر هم میزند

اولاً تغییرات و انقلاباتیکه در دولت واقع شده تابعیت اهالی را تغییر نمیدهد

(۱) دولت متحده از اتصال چند دولت تشکیل میابد — چون دولت متحده فقط تفوق بر سایر حکومتهای
دول تشکیل دهندهٔ آن دارد و آنها را جزو خود نکرده وجود و شخصیت مخصوصهٔ آنها سلب نمیشود لهذا سکنهٔ دول جزو
در تابعیت اصلی خود باقی میمانند و فقط تابعیتی را که نتیجهٔ تأسیس دولت متحده میباشد کسب مینمایند مثلاً در سنهٔ ۱۸۷۱
باویر و گراندوشه باد و ورتمبرگ با دول شمالی آلمان اجتماع پیدا کردند و دولت امپراطوری آلمان را تشکیل دادند
ولی سکنهٔ آن دول تابعیت اصلی خود باقیمانده بعلاوه تابعیت آلمان را نیز دارا شدند
(۲) دو دولت دارای اتصال حقیقی یا شخصی میشوند در اینصورت تابعیت اهالی تغییر نمیکند زیرا فقط ارتباطی بین دولتین حاصل
شده است چنانکه در اتصال اطریش و مجارستان یا هلاند و لوکزامبورگ تابعیت اهالی دست نخورده سکنهٔ آن دو دول دارای
تابعیت قدیمهٔ خود میباشند
(۳) دولتی در تحت حمایت دولت مقتدرتری واقع میشود اهالی دولت حمایت شده در تابعیت اصلی خود باقی میمانند
مثل اهالی آنام و تونس که در تحت حمایت فرانسه ولی تبعهٔ دول متبوعهٔ خود میباشند

ثانیاً تغییرات و انقلابات واقعه در دولت که تابعیت سکنه را تغییر میدهد

(۱) چند دولت کوچک متفق شده دولت واحد جدیدی تشکیل میدهند در این مورد تابعیت اصلی اهالی دول کوچک
از میان رفته اخذ تابعیت دولت جدیده را مینمایند مثلاً پس از تشکیل دولت ایطالیا تابعیت اهالی دولت ناپل و پیه‌مون
و تسکان از میان رفته سکنهٔ مذکوره تبعهٔ دولت ایطالیا گردیدند
(۲) دولتی منضم بدولت دیگر شود تابعیت اهالی آن از میان رفته آنها تبعهٔ دولت انضمام کننده میشوند ولی معمولاً
فرجه و مهلتی بسکنه داده میشود تا کسانیکه میل بتابعیت دولت متصرفه ندارند بتوانند از آنجا نقل مکان کرده بجای دیگر

ادز

روند مثلاً در عهدنامهٔ مقرره بین جمهوری فرانسه و جمهوری ژنو در ۲۱ آوریل ۱۷۹۸ قید شده است که تمام سکنهٔ دولت ژنو غیر از کسانیکه در مدت سه سال محل اقامت خود را تغییر داده از آنجا خارج میشوند تبعهٔ فرانسه خواهند بود

(۳) دولتی قسمتی از اراضی دولت دیگر را تصرف مینماید اول اثر تصرف اینست که تابعیت سابقهٔ اهالی آنجا سلب شده تبعهٔ دولت متصرف میگردند اگر غیر از این بود تسلط و اقتدار دولت متصرف در اراضی تصرف شده ادعای اسمی بوده و اکثراوقات حقوق خود را در آن اراضی نمیتواند بموقع اجرا درآورد چه اهالی آن مطیع حکومت و قوانین خارجه میباشند ولی چون احدی را بر خلاف میل خود نمیتوان مجبور بتحصیل تابعیتی نمود به اهالی اختیار داده میشود تا کسانیکه میخواهند بتوانند تابعیت قدیمهٔ خود را مجدداً تحصیل کنند لهذا در انضمام اراضی دولتی بدولت دیگر بملاحظهٔ تابعیت اهالی سه مسئلهٔ ذیل که خیلی دقیق و مهم است بمیان میآید مسئلهٔ اول پس از تصرف اراضی دولتی در تابعیت چه قبیل اشخاص تغییر پیدا میکند مسئلهٔ دویم اشخاصیکه بواسطهٔ تصرف اراضی از تابعیت اصلیهٔ خود محروم شده اند بچه شرایط میتوانند مجدداً آنرا تحصیل کنند مسئلهٔ سیم اشخاصیکه بواسطهٔ تصرف اراضی از تابعیت اصلی خود خارج شده اند آیا میتوانند بدون ملاحظهٔ سن و اناث و ذکوری تحصیل تابعیت قدیمهٔ خود را نمایند یا خیر؟ ج

شرح مسئلهٔ اول — در این مسئله اتباع دول خارجه را که در موقع تصرف اراضی در آنجا اقامت و مسکن داشتند باید استثنا نمود و گفتگو فقط در خصوص دولتی است که مقداری از اراضی آنرا دولت دیگر تصرف نموده است حال باید دانست که در این قسمت جزء از چه قبیل اشخاص سلب تابعیت میشود در این خصوص چهار ترتیب عمده بیان شده است

ترتیب اول در باب محل سکنی بوده بموجب آن تمام اتباع دولتیکه قسمتی از آنرا دولت دیگر تصرف کرده و در زمان تصرف در آن قسمت اقامت داشته تابعیتشان سلب میشود علماء هواخواهان این ترتیب زیاد هستند و محض تقویت این عقیده میگویند دولت متصرفه باید تمام اشخاصی را که بطور قطعی در اراضی مذکوره سکنی دارند بدون ملاحظهٔ محل تولد و اصل و نسب در تحت تابعیت خود درآورد تا تسلط و تحکم او بطور محکم برقرار و مجری شود زیرا که در حقوق حالیه محل سکنی محکمتر رشتهٔ قانونیست که شخصی را در سرزمینی مقید میسازد و در آن محل است که شخص تمام حقوق خود را مجری میدارد و بعلاوه ساکن بودن در محلی اهمیت زیاد در مسئلهٔ تحصیل تابعیت دارد چنانکه بموجب قانون فرانسه اگر کسی بخواهد تحصیل تابعیت آن دولت را نماید باید بدواً مسکن خود را در فرانسه قرار دهد و قانون تابعیت دولت مذکوره مورخه ۲۷ ژوئن سنهٔ ۱۸۸۹ در خصوص تابعیت مقرر میدارد که هرگاه شخصی در خاک فرانسه تولد شود و در سن رشد و حد بلوغ در خاک فرانسه سکنی داشته باشد حق تحصیل

تابعیت فرانسه را دارد

ترتیب ثانی — متعلق باصل و نسب و نسل بوده بموجب آن تمام اتباع دولتیکه قسمتی از آنرا دولت دیگر منضم بخود نموده در صورتیکه در قسمت اراضی تصرف شده تولد شده باشند بدون ملاحظهٔ محل اقامت در موقع تصرف تابعیت اصلی خود را از دست داده جزو اتباع دولت متصرفه محسوب میشوند

ترتیب ثالث — مسکن و اصل و نسب و نسل را متفقاً لازم میدانند بموجب آن تمام اتباع دولتیکه قسمتی از آنرا دولت دیگری تصرف کرده است در صورتیکه در زمان تصرف در اراضی مذکوره سکنی داشته و در همان جا هم تولد شده باشند تابعیت قدیمهٔ آنها سلب و تبعهٔ دولت متصرفه میشوند

ترتیب رابع — یکی از دو ترتیب اول یا دویم را برای تحصیل تابعیت کافی میدانند بموجب آن هرگاه اراضی دولتی را دولت دیگر تصرف نمود اتباع دولت مجزی منها که در زمان تصرف اراضی در آنجا سکنی داشتند یا در آن اراضی تولد شده اند از تابعیت اولی خود خارج و تابع دولت متصرفه میشوند

مسیو کوشی (Cauwes) ترتیب خامسی ذکر کرده میگوید اراضی تصرف شده اگر متعلق بدولت واحدی مانند فرانسه و اسپانی بوده باشد ترتیب سکنی را باید منظور داشت ولی اگر متعلق بدولت مرکبی مثل سویس یا آلمان باشد باید ملاحظهٔ اصل و نسب و نسل را نمود (امثلهٔ ذیل را برای توضیح مطلب ذکر میکنیم)

(۱) عهدنامهٔ مقررهٔ بین فرانسه و ساردنی در سنهٔ ۱۸۶۰ در باب انضمام ایالت ساووا و کنت نیس بفرانسه در این عهدنامه ترتیب چهارم منظور شده است در فصل ششم آن قید شده است که تمام اتباع دولت ساردنی که اصلاً اهل نیس و ساووا بوده یا حالیه در آنجا سکنی دارند اگر خواهش تبعیت ساردنی را نکنند تبعهٔ دولت فرانسه محسوب خواهند شد

(۲) عهدنامهٔ فرانکفورت ۱۰ مه ۱۸۷۱ در باب واگذار کردن آلزاس و لرن بدولت آلمان در فصل دویم عهدنامهٔ مذکور چنین نگاشته است اتباع فرانسه که اصلاً از ایالات مزبوره هستند و فعلاً هم در آنجا سکنی دارند تبعهٔ آلمان محسوب میشوند اگر اینجا بخواهیم کلمه بکلمه این جمله را معنی کنیم چنین مفهوم میشود که ترتیب سیم میبایست در این موقع مجری شود یعنی فقط اشخاصیکه اصلاً از ایالات آلزاس و لرن بوده و در موقع تصرف آن نیز در آن ایالات سکنی داشتند از تابعیت فرانسه خارج و تبعهٔ آلمان محسوب میشوند ولی قرارنامهٔ منضمهٔ ۱۱ دسامبر ۱۸۷۱ این فصل را بطور دیگر معنی کرده و فقط اصل و نسب را بمیان آورده میگوید تمام اتباع فرانسه که اصلاً از ایالات آلزاس و لرن بوده اند بدون ملاحظهٔ محل سکنی در وقت تصرف ایالات

مذکوره جزو تبعهٔ آلمان محسوب میشوند در اینجا ترتیب دویم را منظور داشته اند ولی دولت آلمان باین تعبیر مربوط
بفصل عهدنامه قناعت نکرده و بعد از تصرف آلزاس و لرن فقط اتباع فرانسه را که اصلاً از ایالات مذکوره بودند و لو
اینکه در زمان تصرف در آن سامان مسکنی نداشتند تبعهٔ خود دیده اند بلکه فرانسویهائی را که در زمان تصرف در آن سامان
سکنی داشتند و اصلاً از آن ایالات نبودند نیز تبعهٔ خود دیده اند دولت فرانسه این تعبیر را خلاف قانون و عدالت دانسته
قبول نمیکند و اکنون تمام اتباع فرانسه که در زمان تصرف آلزاس و لرن در آنجا سکنی داشتند ولی اصلاً از آن سامان نیستند
و در موقع تصرف خواهش تبعهٔ فرانسه را نموده اند در خاک فرانسه تبعهٔ فرانسه و در خاک آلمان تبعهٔ آلمان محسوب میشوند این
اختلاف بملاحظهٔ خدمت نظامی باعث محظورات زیاد میشود

مسئلهٔ دویم — اشخاصیکه بواسطهٔ تصرف اراضی از تابعیت اصلیهٔ خود محروم شده اند بچه شرط میتوانند مجدداً
آنرا تحصیل نمایند اشخاصیکه بترتیب مذکور از تابعیت اصلیهٔ خود محروم شده اند حق اختیار آن تابعیت را دارند ولی با
ملاحظهٔ دو شرط اولاً شخصیکه تابعیت قدیم خود را بعد از تصرف اراضی اختیار مینماید باید از اراضی تصرف شده
مهاجرت نماید ثانیاً صراحةً میل خود را در اختیار تابعیت قدیمه اظهار دارد بعضیها فقط اجرای شرط اول را
کافی دانسته اند برای توضیح امثلهٔ ذیل را ذکر میکنیم

(۱) عهدنامهٔ ۱۸۶۰ مقرره مابین دولتین ساردنی و فرانسه حق اختیار تابعیت قدیمه را منوط باجرای دو شرط
نموده است شرط اول کسانیکه میخواهند از تابعیت دولت ساردنی خارج نشوند باید از روز امضای تصدیق تا
الی مدت یکسال میل خود را در اختیار دولت قدیمه بادارات لازمه اظهار نمایند یعنی در خاک ایطالیا بادارهٔ
بلدیهٔ مسکن خواهش کننده و در خارج بقونسولهای دولت ساردنی شرط دویم مسکن خود را در اراضی
متعلقه بدولت ایطالیا قرار دهند

(۲) عهدنامهٔ فرانکفورت ۱۸۷۱ اگر مضامین عهدنامهٔ مذکوره و عهدنامهٔ منضمهٔ آن و قانون دولت آلمان را
باهم ترکیب کنیم سه ترکیب ذیل دست میدهد اولاً اشخاصیکه در ایالات آلزاس و لرن متولد شده و یکنی اند
باید بدواً میل خود را در اختیار تابعیت دولت قدیمه قبل از اول اکتبر ۱۸۷۲ بادارات لازمه یعنی در خاک آلمان
برئیس حوزه اقامتگاهشان و در خاک فرانسه در حضور کدخدای محل اقامتشان و در خاک خارجه در حضور مامورین سیاسی
و قونسولهای دولت فرانسه اظهار داشته بعلاوه محل سکنای خود را در خاک فرانسه قرار دهند ثانیاً اشخاصی که در ایالات

آلزاس و لرن متولد شده ولی در آنجا مسکن ندارند فقط اظهارشان در اختیار تابعیت قدیمه بطوریکه در فوق ذکر شد
کفایت میکند و تغییر مسکن لازم نیست ثالثاً اشخاصی که در ایالات آلزاس و لرن مسکن داشتند ولی اصلاً و نسباً از
آنجا نیستند برای کسب تابعیت قدیمه همین قدر کافیست که مسکن خود را در خاک فرانسه قرار دهند

مسئلهٔ سیم — اشخاصی که بواسطهٔ تصرف اراضی از تابعیت اصلیهٔ خود محروم شده اند آیا میتوانند بدون ملاحظهٔ سن
واناث و ذکوری تحصیل تابعیت قدیمهٔ خود را نمایند یا خیر حل این مسئله متعلق بزن شوهردار و صغار میباشد علما عقیده
که بر سایر عقاید تفوق دارد اینست که زن شوهردار و صغیر شخصاً حق اختیار تابعیت قدیمهٔ خود را باید دارا باشد یعنی
زن شوهردار باجازهٔ شوهر خود و صغیر یکسال پس از حد بلوغ شخصاً این حق را مجری دارد امثلهٔ ذیل محض توضیح بیان میکنیم

(۱) عهدنامهٔ مقرره بین فرانسه و ساردنی در سنهٔ ۱۸۶۰ بزن شوهردار حق اختیار تابعیت قدیمهٔ خود را میدهد
ولی با حضور و همراهی شوهرش اما در باب صغار حرفی نزده است و سکوت او را باقسام مختلفه تعبیر کرده اند علمای
حقوق فرانسه مدعی هستند که صغیر باید تابع پدر خود شود حکم عدالتخانهٔ شامبری Chambery مورخهٔ ۲۲
دسامبر ۱۸۶۲ ولی علمای حقوق ایطالیا میگویند که صغیر یکسال بعد از رسیدن بحد بلوغ شخصاً حق اختیار تابعیت
قدیمه را دارد حکم عدالتخانهٔ تورن ۱۴ ژانویه ۱۸۷۴

(۲) در عهدنامهٔ فرانکفورت ۱۸۷۱ از زن شوهردار و صغیر سخن رانده نشده است و وضع و ترتیب این اشخاص که
از اجرای قسمتی از حقوق محروم میباشند بواسطهٔ قوانین معین گردیده است حال ملاحظه خواهید نمود که در این مسئله قانون دولت
آلمان با قانون دولت فرانسه موافقت مینماید بموجب قوانین فرانسه زن میتواند شخصاً ولی با حضور و همراهی شوهرش
تابعیت دولت قدیمه را قبول کند در صورتیکه بموجب قوانین آلمان این حق از زن سلب شده مطیع تابعیت شوهر خود میباشد
مثلاً اگر مردی تابعیت فرانسه را قبول نماید زوجهٔ آن نیز فرانسوی است و اگر اظهاری از برای تحصیل تابعیت قدیمه نکرده است
خود و عیالش تبعهٔ آلمان خواهند بود

در باب صغار قانون آلمان سه شق مختلف تصور میکند اولاً هرگاه صغیر در آلزاس و لرن مسکن داشته باشد ولی اصل او
از جای دیگر باشد در صورتیکه بموجب قانون از تحت تحکم ولی یا وصی یا قیم یا ابوین خود خارج شده باشد حق اختیار
تابعیت قدیمهٔ خود را شخصاً دارا است ولی در صورتیکه هنوز در تحت تحکم ابوین بوده باشد مطیع تابعیت پدر خود خواهد بود
ثانیاً صغیر در آلزاس و لرن یا در محل دیگر متولد شده و ابوین آن اصلاً و نسباً از اهالی ایالات مذکوره نباشند ولی در آن

سامان سکنی ندارند در اینصورت هم در بعضی موارد صغیر مطیع تابعیت پدر خود میگردد **ثالثاً** طفلی در آلزاس و لرن متولد شده و ابوین آن در آنجا سکنی داشته ولی اصلاً از آن سامان نیستند در اینصورت هم در بعضی موارد صغیر مطیع تابعیت پدر خود میگردد اما بموجب قانون فرانسه در تمام موارد صغیر با حضور ولی و وصی شخصاً حق اختیارات تابعیت قدیمه را دارد و بعلاوه در شق ثانی مذکور فوق قانون فرانسه این طور حکم میدهد صغیر که خارج از آلزاس و لرن تولد شده و ابوین او اصلاً از اهالی این ایالات هستند ولی در جای دیگر سکنی داشته باشند بواسطه تصرف ایالات مذکوره تابعیت قدیمه از آنها سلب میشود عهدنامه هائیکه در خصوص اراضی متصرفه و ساکنین آن پس از تصرف مقرر میدارند اغلب اوقات برای اظهار همراهی و جذب قلوب ساکنین اراضی متصرف شده میباشد و محض اینکه وضع جدید بر آنها شاق نباید بعضی فصول و شرایط مخصوصه و مفیده در عهدنامه که تصرف را برقرار میدارد در خصوص ایشان درج مینمایند و بدینواسطه بعضی امتیازات بآنها میدهند این شرایط تولید دو مسئله مهمه مینماید یکی آنکه معلوم نیست شرایط مذکوره در عهدنامه همیشه مرعی و مجری است یا خیر کلیه مقرر میدارند تا زمانیکه اتحاد ایالات تصرف شده با دولت متصرفه تکمیل نیست شرایط مذکوره ملحوظ و مجری خواهند بود ولی از روزیکه این اتحاد بحد کمال رسید دیگر اجرای آن شرایط لزومی نخواهد داشت زیرا چون اتحاد بین سکنه اراضی متصرفه و سایر نقاط دولت متصرف بحد کمال رسید شرایط مذکوره و امتیازات دیگر لزومی ندارد دیگر آنکه فرض میکنیم دولت متصرفه یکی از آن شرایط را رعایت نکرده و مجری ندارد آیا کی باید اعتراض نماید تا مجری شود این تکلیف بعهده دولت متبوعه قبل است یا دول ضامن اجرای عهدنامه ولی اگر سکنه مداخله دول خارجه را بخواهند غالباً سبب رنجش دولت متصرفه میشود

تغییر وضع حکومت و اثر آن در مسائل حقوق ملل — تغییر وضع حکومت بملاحظات مختلفه هم بحقوق سلطنتی و هم بحقوق ملل متعلق و مربوط میگردد تعلق آن بحقوق سلطنت از اینجهت است که در اداره و تأسیسات داخلی دولت تغییر وارد میآورد و رابطه آن بحقوق ملل از این بابت است که حکومت جدیده را باید دول بشناسند تا بتواند رابطه دوستانه با آنها برقرار دارد

شناسائی حکومت جدیده — همان قواعدیکه در خصوص شناسائی دول جدیده مذکور گردید در شناسائی حکومتهای جدیده نیز مرعی خواهند بود تا زمانیکه وضع حکومت جدیده بطور قطعی در داخله برقرار نشده است و نزاع بین فرق مختلفه سیاسی برای تصاحب حکومت ختم نگردیده است شناسائی نباید وقوع یابد زیرا

حکم مداخله در کارهای داخلی دولت دیگر را خواهد داشت اما پس از اینکه وضع حکومت جدیده را اکثر رعایا پذیرفتند و حکومت جدیده مقتدر و قادر به برقرار نمودن نظم و آسایش داخله شد باید دول خارجه آن حکومت را بشناسند زیرا که مضایقه و امتناع از این شناسائی را میتوان حرکت خصمانه تصور نمود. و سبب و وسیله اعلان جنگ نمود

ترتیب شناسائی حکومتهای جدیده — همان ترتیبی که در شناسائی دول جدیده معمول میباشد در شناسائی حکومتهای جدیده نیز مجری باید گردد یعنی دول یا حکومت جدیده را صراحةً بپذیرند یعنی بطور قطعی شناسائی خود را اظهار بدارند و یا شناسائی ضمنی بوده یعنی بواسطه فرستادن یا پذیرفتن نمایندگان سیاسی و یا بواسطه انعقاد عهدنامه اتحاد و مودت و تجارت حکومت جدیده شناخته شود

نتایج حاصله از تغییر وضع حکومت — تغییر وضع حکومت هیچ خللی بر عهدنامه که حکومتهای سابقه با سایر دول منعقد داشته اند وارد نیاورده حکومت جدیده باید آنها را محترم و واجب الاجرا بدانند و سایر دول هم باید همین ملاحظه را درباره حکومت جدیده داشته باشند ولی معمولاً حکومتهای جدیده رسماً اظهار میدارند که رعایت عهدنامه های سابقه را لازم دانسته محترم خواهند داشت چنانکه ناپلیون سیم در موقع جلوس تخت امپراطوری و حکومت جمهوریه فرانسه در ۱۸۷۰ این اظهار را نمود غرض از این اظهار جلب دوستی سایر دول است تا آنها را هرچه زودتر وادار بشناسائی حکومت جدیده نماید

قسمت ثانی

حقوق و تکالیف دول

از حیث حقوق بین الملل و حقوق داخلی دولت دارای شخصیت معنوی بوده و نماینده قانونی ملت یا ملل تشکیل دهنده خود میباشد شخصیت هر دولتی بواسطه اسم و بیرق و علائم مخصوصه و القاب و عناوین آن ظاهر میگردد چون دولت دارای شخصیت معنوی میباشد باید از عهده بعضی تکالیف برآید و پاره حقوق خود را مجری دارد دولت دارای ملک مخصوصی (DOMAINE) بوده و میتواند با سایر دول رابطه پیدا کند و بواسطه انعقاد عهدنامه جات بعضی تعهدات را متقبل شود

فرق بین حقوق و تکالیف دول — دول دو قسم حقوق و دو قسم تکلیف دارند **اولاً** حقوق و تکالیف طبیعیه یا مطلقه و یا اساسیه که از وجود و هستی دولت ناشی میشود **ثانیاً** حقوق و تکالیف عارضی (مشروطی)

(conventionnel) و یا نسبی relatif یعنی حقوق و تکالیفی که از مقررات عهدنامجات حاصل میشود در این کتاب فقط از قسمت اول گفتگو خواهد شد

تقسیم قسمت ثانی کتاب — قسمت ثانی این کتاب را بچهار باب قسمت کرده اند باب اول حقوق مطلقهٔ دول باب دویم تکالیف مطلقهٔ آن باب سیم قواعد و نظریات مداخله باب چهارم در بیطرفی ابدی

باب اول — حقوق مطلقهٔ دول

حقوق مطلقهٔ دول از اینقرار است اولاً حق حکمرانی و استقلال ثانیاً حق محافظت و مدافعه و انبساط و توسعه ثالثاً حق مساوات رابعاً حق تجارت خامساً حق احترام متقابل برای هریک از این حقوق شرح علیحده ذکر میشود

اولاً — حق حکمرانی و استقلال

تعریف — حکمرانی حقی است که بدانواسطه دولت در رفتار داخله و خارجهٔ خود آزاد و مختار باشد استقلال عبارت است از حق قبول نکردن مداخلهٔ دولت دیگر در کارهای داخله و ارتباطات خارجه مقصود از استقلال و حکمرانی یکی است ولی باشکال مختلفه ظاهر میشود

حکمرانی بر دو قسمت داخلی و خارجی حکمرانی داخلی عبارت است از رفتار و حرکات دول در داخل حدود ممالک خود حکمرانی خارجی یعنی رفتار و حرکات دولت در مراودات با سایر دول

حکمرانی داخلی

حکمرانی داخلی و نتایج آن — حکمرانی داخلی دول دارای چندین اثر و نتیجه بوده و موافق تفصیل ذیل در آنها تعمق خواهیم نمود (۱) در قانون اساسی و وضع حکومت و پلتیک (۲) در اجرای قوانین مجازاتی (۳) در اجرای قوانین مدنی (۴) در اجرای احکام صادره از محکمه های دول خارجه (۵) در معاف بودن دول از احضار بمحاکمات

(۱) اثر حکمرانی در قانون اساسی و وضع حکومت و پلتیک دول — هر دولت مختار است که بدون ملاحظه از عقیده و رای سایر دول قوانین اساسیه و سیاسیه و وضع و شکل حکومت خود را انتخاب نموده و ادارات خود را موافق میل خود ترتیب دهد دولت میتواند قوانین و احکام و نظامنامه های لازمه و واجب الاجرا برای ساکنین اراضی خود مقرر داشته تا بدان واسطه از اعمالیکه برخلاف اخلاق حسنه است جلوگیری کند ولی نمیتواند سایر دول را مجبور کند که چنین قوانین را در اراضی خود مجری دارند مثلاً دولت فرانسه حق دارد که مانع قمارخانه در خاک خود شود ولی دولت

مناکو را که آزاد و مستقل است نمیتواند مجبور باجرای آن کند

هر دولتی محق است که قوانین و شرایط و ترتیبات لازمه برای تحصیل تابعیت خود یا فقدان آن مقرر دارد و بدین جهت ممکن است مابین قوانین دول مختلفه اختلافات عدیده در خصوص تابعیت اتباع آنها فراهم آید مثلاً فرض کنیم در وِنِزوِلا venezuela طفلی از والدین فرانسوی متولد شد برحسب قوانین وِنِزوِلا طفل تبعهٔ آن دولت محسوب میشود در صورتیکه بموجب قانون فرانسه تبعهٔ فرانسه خواهد بود لهذا مابین دو قانون اختلاف پیدا شده اسباب گفتگو فراهم میشود برای رفع این نوع اشکالات دول مجبور بانعقاد عهدنامه میباشند

(۲) اثر حکمرانی در اجرای قوانین مجازاتی — دولت محق است که قوانین مجازاتی برای سیاست مرتکبین جنایت و جنحه مقرر دارد تا بدانواسطه اسباب امنیت و رفاهیت عامه فراهم شود قوانین مذکوره بدون استثنا درباره تمام ساکنین دولت مجری میگردد بدون اینکه ملاحظهٔ تبعهٔ داخله یا خارجه بودن آنها بشود پس اگر شخص خارجی در قلمرو دولت فرانسه برخلاف قانون نامهٔ جزائیه رفتار نماید میتوان او را موافق قوانین فرانسه تعاقب کرده و سیاست نمود اما اگر مقصر تبعهٔ فرانسه یا خارجه پس از ارتکاب جنایت در خاک فرانسه از آنجا فرار کرده بیکی از دول همجوار پناه ببرد آیا مأمورین فرانسه میتوانند او را تعاقب نمایند یا خیر؟ مسلماً در چنین صورت مأمورین نظمیهٔ فرانسه حق تعاقب مقصر را ندارند زیرا حق حکمرانی دولت از سرحد آن تجاوز نمیکند برای دستگیر کردن چنین مقصر دولت فرانسه باید استرداد او را از دولتیکه مقصر بخاک او فرار کرده بخواهد و این دولت هم بملاحظهٔ حق حکمرانی خود میتواند باقتضای وقت استرداد مقصر را قبول یا رد کند

در این مسئله فرض ثالثی هم میتوان کرد ممکنست شخص فرانسوی در دولت خارجه مرتکب جنایتی شده بعد بوطن خود مراجعت نماید بموجب آنچه در فوق ذکر شد اجرای نظمیهٔ دولتیکه جنایت در قلمرو آن واقع شده است حق تعاقب کردن مقصر را در خاک فرانسه ندارد بلکه دولتیکه در ملک آن شخص فرانسوی مذکور مرتکب جنایت شده است نمیتواند استرداد او را از دولت فرانسه هم بخواهد زیرا استرداد او درباره اتباع خود دولت مجری نشده و هیچ دولتی نمیتواند تبعهٔ خود را بدولت دیگر تسلیم کند آیا چنین مقصری مورد سیاست نخواهد شد؟ موافق فصل پنجم و ششم و هفتم قانون اصول محاکمات جزائیه که در ۱۸۶۶ تغییر پذیرفت محاکمات فرانسه چنین شخصی را دستگیر و تنبیه خواهند نمود علی العجاله باین اطلاعات مختصر قناعت کرده شرح مبسوط این مسئله را در ضمیمهٔ این کتاب که متعلق باختلافات قوانین مجازاتی میباشد درج خواهیم نمود

(۳) اثر حکمرانی دول در اجرای قوانین مدنی — بدواً چنین بنظر میاید که یکی از نتایج حکمرانی دولت این است

که فقط قوانین مدنی خود را بطور انحصار در قلمرو خود مجری و معمول داشته و اعتنائی بقوانین مدنی سایر دول ننمائید
و همچنین قوانین مدنی دولت در حوزهٔ حکومت آن معتبر بوده و خارج از سرحد باتباع آن دولت که در خارجه اقامت
دارند بهیچوجه تعلق نمیگیرد لهذا قوانین مدنی فرانسه در داخل خاک آن دولت باتباع فرانسه و یا سایر دول تعلق میگیرد
ولی فرانسویانی که از وطن خود خارج شده اند مطیع قوانین مدنی دول متوقف فیها میباشند و قوانین مدنی فرانسه
هیچ اثری دربارهٔ آنها نمیتواند داشته باشد محسنات عمدهٔ این ترتیب این است که خیلی ساده بوده اختلافات ما بین
قوانین مختلفهٔ دول را رفع مینماید ولی چون در مقابل معایب زیادی نیز دارد لهذا موقع اجرا گذاشته نشده است زیرا
در صورتیکه چنین ترتیب مجری میگردید وضع و حقوق هر شخصی نظر بمحل اقامت و اعمال قانونی جاریه در آن محل تغییر مینمود
مثلاً بموجب قانون اسپانی حد رشد و بلوغ مرد در ۲۵ سالگی است و حال آنکه قانون فرانسه در ۲۱ سالگی پس اگر
شخص اسپانیولی در ۲۲ سالگی از دولت خود خارج شده بفرانسه برود کبیر محسوب گردیده و بدین واسطه دارای
بعضی حقوق میگردد و حال آنکه اگر در وطن خود مانده بود هنوز جزو صغار و بموجب قانون از اجرای حقوق خود محروم
بود همین اختلاف هم برای تبعهٔ فرانسه که داخل خاک اسپانیا میشوند پیش میآید این ترتیب را نمیتوان قبول کرد زیرا
وضع و اقتدار و صلاحیت قانونی شخص بملاحظهٔ ممالکی که از آنجا عبور مینماید نمیتواند تغییر کند و اشخاص باید بطور
تغییر ناپذیر مطیع قانون واحد باشند اینست که بعضی اوقات قوانین دولت خارج در اراضی دولت دیگر قابل اجرا
میشوند ولی پس از تعیین این نکته دو مسئلهٔ مهم میماند که آنها را نیز باید حل نمود اول تا چه اندازه قانون محلی و قانون
دولت متبوعهٔ اشخاص دربارهٔ آنها باید مجری گردد دویم اجرای قانون دولتی در خاک دولت دیگر بر روی چه
اساس قانونی میتوان قرار داد

مسئلهٔ اول قانون محلی و قانون دولت متبوعهٔ اشخاص تا چه حدی باید دربارهٔ آنها مجری گردد

این مسئله راجع باختلاف قوانین است اگر قواعد قانون مدنی را با قواعدیکه بواسطهٔ تعبیرات علمای حقوق مقبول شده است
ترکیب نمائیم قوانین اصلیه و اساسیه ذیل بدست میآید
(۱) ساکنین هر دولت حتی اتباع خارجه باید مطیع قوانین نظمیه و کلیه قوانین راجعه بنظم عمومی و برقرار داشتن
امنیت و آسایش بوده باشند قوانین متعلقه بنظم عمومی را میتوان بدو قسمت منقسم نمود و باید آنها را از یکدیگر تمیز داد
اولاً قوانین نظم عمومی مطلقهٔ ما بین المللی که در هر دولتی در حق سکنهٔ آن بدون ملاحظهٔ تابعیت مرعی خواهد بود مثل

LA MONOGAMIE

قانون ازدواج در ممالک مسیحیه که بموجب آن شخص نمیتواند بیش از یک عیال بگیرد و ممانعت تجسس پدر برای
اطفال حرامزاده و غیره ثانیاً قوانین نظم عمومی غیر مطلقه یا داخله که فقط دربارهٔ اتباع دولت ملحوظ و مرعی است
بدون اینکه ایشان بتوانند بواسطهٔ مقاولات مخصوصه خللی در آن قوانین وارد بیاورند قوانین مذکوره بهیچوجه باتباع
خارجه تعلق نمیگیرد این قوانین عبارت است از قواعد متعلقه بارباب اهلیت و اقتدار و وصول بحد بلوغ و تشکیل
فامیل و غیره اطاعت قوانین مذکوره برای اتباع دولت واجب است زیرا بواسطهٔ مقاولات مخصوصه نمیتوان
از اطاعت آن قوانین سر پیچید ولی قوانین مذکوره بطوریکه ذیلاً ذکر میشود باتباع خارجه تعلق نخواهد گرفت
(۲) اموال غیر منقوله در خاک فرانسه اگرچه متعلق باتباع خارجه هم باشد موافق قوانین فرانسه اداره میشود
این قانون را مقننین فرانسه مطابق حقوق قدیمه وضع نموده و قانون نظامنامهٔ حقیقی نامیده statue reel
در قانون فرانسه هرچند در باب اموال منقوله چیزی قید نشده است ولی در علم حقوق ما بین کلیهٔ اموال منقولهٔ اتباع
خارجه تفاوتی گذارده شده و برای آنها شرایط مخصوصه مقرر داشته‌اند مثلاً اگر اموال منقولهٔ تبعهٔ خارجه را در فرانسه
جزو اموال شخصیه منظور دارند باید موافق قانون فرانسه با آنها رفتار شود و موافق فصل ۲۲۷۹ (که میگوید در اموال
منقوله تصرف حکم تملک را دارد) دربارهٔ آنها رفتار خواهد شد بالعکس در خصوص اشیاء منقوله که جزو ترکه باشد قانون
ملی شخص متوفی برای انتقال و وراثت اموال مذکوره ملحوظ خواهد بود
(۳) قوانین متعلقه بوضع و اقتدار و اهلیت قانونی بعموم فرانسویها تعلق میگیرد اگرچه در خارج اقامت و مسکن داشته باشند
و این قانون را قانون نظامنامهٔ شخصی مینامند statue personel لکن در قانون فرانسه قید نشده
که اتباع خارجه در خاک فرانسه در مسائل اهلیت و اقتدار قانونی مطیع کدام قانون میباشند تمام علمای حقوق متفقند
براینکه قوانین متبوعهٔ خودشان در حقشان باید مجری شود ولی موافق آنچه ذکر شد تمام قواعد و ترتیبات قانون دولت
متبوعهٔ آنها که ممکن است موافق عقیدهٔ اول خلل بر نظم عمومی بین المللی یا نظم عمومی مطلقه وارد آورد
از این قاعده استثنا میشود
(۴) ترتیبات ظاهری اسناد و معاملات و نوشتجات قانونی باید موافق قوانین محلی که معامله در آنجا گذشته است
بموجب حکم (locus regit actum) (لاکوز رژیت آکتیون) قوانین مطیع محل میباشند مثلاً هرگاه
شخصی فرانسوی در خاک خارجه چیزی را بفرانسوی دیگر ببخشد در صورتیکه در محل سکنای ایشان یک نوشتهٔ مخصوصی برای صحت

معامله کتبی باشد اسنادیکه بدان ترتیب داده شده است صحیح و محاکمات فرانسه باید موافق قانون محلی که معامله در آنجا واقع شده است معتبر بدانند

(۵) مقررات مقاولات (قرارنامه‌ها) موافق میل صریح یا مظنونی طرفین مطیع قوانین ملتی و محلی یا قوانین خارجه میباشند این قانون را قاعدهٔ استقلال مشیت مینامند (Autonomie de la volonté)

مسئلهٔ دویم — اجرای قوانین دولتی را در خاک دولت دیگر بر روی چه اساس قانونی میتوان قرارداد در این مسئله علمای حقوق دو شق متضاد ذکر کرده اند

شق اوّل — محقق است که بموجب حقوق صحیحه اجرای قانون دولتی در قلمرو دولت دیگر مخالف حقوق حکمرانی و استقلال دولت ثانی میگردد و اگر گاهی از اوقات قوانین خارجه در خاک دولتی مجری شود بواسطهٔ مساعدت و همراهی دولتی است که اجرای قانون خارجه را در خاک خود مجاز داشته است و این همراهی فقط بملاحظهٔ آداب و رسوم بین الملل میباشد و سبب عمدهٔ آن همراهی معاونت اینست که اگر فقط قوانین محلی مجری و معمول باشد در معاملات متعلقه باتباع خارجه بعضی محظورات تولید میشود

شق دویم — بموجب عقیدهٔ جدیده که ترتیب شخصیت قانونیه معروف است personnalité des droits اجرای قوانین خارجه در دولتی بملاحظهٔ آداب و رسوم همراهی کمیتاز ژنتیوم Comitas gentium نبوده بلکه اینمسئله بموجب قانون و حقوق مخصوص میباشد بر حسب این عقیده حکمرانی دولت در شخص اتباع خود حتمی و لی اجرای آن در اراضی خود فرعی است

حکمرانی شخصی حقوقی را گویند که بموجب آن هر دولتی حق وضع قوانین مخصوصه برای اتباع خود دارد این حقوق باید از قید سرحدات خارج شود غرض از قانون همیشه فایدهٔ اشخاص است لهذا قانون دربارهٔ اشخاصی مجری میگردد که برای آنها وضع شده است و باید اساساً در هر محل و نقطه با آن اشخاص تعلق بگیرد پس اگر برای اتباع دولتی که در خارجه سکنی دارند قانونی غیر از قانون دولت متبوعهٔ آنها معمول شود بر خلاف حقوق حکمرانی شخصی دولت متبوعهٔ آنها رفتار شده است اما حقوق دول متعلق بحکمرانی در اراضی بملاحظهٔ ترتیب ذیل حفظ میشود که هر دولتی حق دارد قوانین دول خارجه که مخالف نظم و آسایش عمومی مطلقه یا بین المللی است در خاک خود ممانعت نموده و موقوف دارد

(۴) اثر حکمرانی در اجرای احکام صادره از محاکمات دول خارجه — احکام صادره از دیوانخانه‌های بلدیهٔ فرانسه در خاک آن دولت سه اثر ذیل را می بخشد اوّلاً واجب الاجرا بودن

force exécutoire ثانیاً رهن قانونی (hypothèque judiciaire)
ثالثاً اعتبار قضیهٔ محکوم بها (autorité de chose jugée) حال باید دانست که آثار احکام صادره از محکمه‌های دول خارجه دارا میباشند یا خیر

اوّلاً واجب الاجرا بودن — احکام صادره از دیوانخانه‌های خارجه در خاک فرانسه واجب الاجرا نیستند و اینمسئله یکی از نتایج حکمرانی و استقلال متقابلهٔ دول است زیرا ادارهٔ عدلیهٔ دولت خارجه حق حکم دادن بمامورین نظمیهٔ دولت فرانسه ندارد و نمیتواند آنها را وادار باجرای احکام خود نماید

ثانیاً رهن قانونی — احکام صادره از دیوانخانه‌های خارجه حق حتمی رهن قانونی را ندارد زیرا که این رهن متضمن اجرای احکام است برای اینکه احکام صادره از محاکمات خارجه در دولت فرانسه مجری شده و سبب رهن قانونی گردد باید تصدیق یکی از محکمه‌های فرانسه را دارا باشد

ثالثاً اعتبار قضیهٔ محکوم بها (aut. de chose jugée) — در خصوص اینکه احکام صادره از محکمه‌های خارجه در خاک فرانسه دارای حق مذکور هستند یا نه گفتگوهای زیاد بمیان آمده اینمسئله وقتی بمیان میآید که از محکمه‌های فرانسه اجرای حکم محکمهٔ خارجه را بخواهند اگر حکم مذکور صفت (aut. de chose jugée) را در فرانسه داشته باشد محکمه‌های فرانسه نمیتوانند در حکم مذکور تدقیق نموده آنرا اصلاح نمایند ولی در صورتیکه دارای صفت مذکور نیست محکمه‌های فرانسه میتوانند تحقیق نمایند که آیا حکم مذکور عملاً و قانوناً صحیح میباشد یا نه و اگر تصور سهو یا خللی در آن حکم بکنند حق دارند بعوض آن حکم دیگری صادر نمایند

در این مسئله دو عقیده در میان است

عقیدهٔ اوّل — بموجب این عقیده اتوریتهٔ دوشز ژوژه را با وجوب اجرای احکام تشبیه نموده و میگویند احکام دیوانخانه‌های خارجه در فرانسه هیچیک از آن دو اثر و حق را نمیتوانند داشته باشند زیرا احکام هر دولت بنام سلطان آنجا صادر شده و خارج از قلمرو و حکمرانی آن سلطان نمیتوانند موثر واقع شود

عقیدهٔ دویم — بموجب این عقیده احکام دیوانخانه‌های خارجه در فرانسه دارای صفت و حق اتوریتهٔ دوشز ژوژه میباشند بنحویکه دیوانخانه‌های عدلیهٔ فرانسه که تصدیق حکم مذکور را از او خواسته اند باید فقط بدو مسئله رسیدگی نمایند اوّلاً قضاتیکه حق رسیدگی بآن نوع دعاوی دارند حکم را صادر کرده باشند ثانیاً حکم مذکور بهیچوجه مخالف نظم عمومی مطلقهٔ فرانسه نباشد در صورتیکه این دو مسئله محققاً در حکم مذکور موجود باشد محکمهٔ فرانسه تصدیق خود را باید بدهد و اگر موجود

نشد

سند فقط از دادن تصدیق اجتناب خواهد نمود زیرا موجب این عقیده وجوب اجرای احکام و اتوریته دشز ژوژه در دو حیز مختلف میباشد صحیح است که وجوب اجرای احکام نتیجهٔ استقلال و حکمرانی دولتی است که حکم بنام آن صادر شده و باین سبب است که خارج از قلمرو دول مذکوره وجوب اجرای احکام معدوم میشود بالعکس اتوریته دشز ژوژه نتیجهٔ استقلال و حکمرانی دول نبوده بلکه نتیجهٔ میل مدعی و مدعی علیه میباشد زیرا در موقع محاکمه طرفین یکنوع قرارداد قانونی مقرر داشته و بموجب آن متقبل میشوند که حکم قاضی را محترم بدارند و بواسطه حکم در دست شخصی که بحقانیت آن صادر شده است سندیت پیدا نمود و در همه جا میتواند برای رد دعاوی مدعی آنرا ابراز نماید و مدعی مذکور نمیتواند تدقیق و تصحیح قرارداد مذکور را بخواهد چنانکه ممکن نیست تصحیح و تدقیق قراردادهای معمولی را درخواست نمود علماء حقوق فرانسه مطلب اول را پسندیده اند ولی در این سنوات اخیره مشاهده میشود که میل محکمه های بدایت دولت مذکوره بر رجحان عقیدهٔ دویم است در اینخصوص دولت فرانسه در ازمنهٔ مختلفه چهار عهدنامه با دول همجوار خود منعقد داشته است (۱) عهدنامه ۲۴ مارس ۱۷۶۰ با ساردنی که با ایطالیا نیز تعلق گرفت (۲) عهدنامه ۱۶ آوریل ۱۸۴۶ مقرره مابین فرانسه و گراندوشه باد که بموجب فصل هیجدهم مادهٔ منضمهٔ عهدنامهٔ فرانکفورت مورخه ۱۱ دسامبر ۱۸۷۱ در آلزاس و لرن نیز مجری شد (۳) عهدنامهٔ ۱۵ ژوئن ۱۸۶۹ مقرره مابین فرانسه و سویس (۴) عهدنامه ۸ ژوئیه ۱۸۹۹ مقرره مابین فرانسه و بلژیک که بواسطهٔ این عهدنامه جات دول متعاهده احکام صادره از دیوانخانه های یکدیگر را دارای صفت و حق اتوریته دشز ژوژه دانسته اند مشروط بر اینکه قواعد معمولهٔ محاکمات و قوانین راجعه بصلاحیت و حق رسیدگی محکمه ها محفوظ شده باشد و احکام صادره برخلاف نظم عمومی بین المللی نباشد

آنچه تا کنون در باب اجرای احکام دیوانخانه های خارجه ذکر کردیم باحکام حکمیت که در خارجه صادر شده است و به نوشته جات رسمی که بدست مامورین عمومی عدالت خارجه از قبیل avoue و notaire آووئه و نوتر گرفته شده باشد نیز تعلق میگیرد نوشته جات اخیره در فرانسه واجب الاجرا نیستند ولی مانند اسنادیکه در فرانسه مرتب میشود دارای force probante فرس پربانت میباشد

(۵) نتیجهٔ حکمرانی در معافیت دول از احضار بمحکمه های خارجه

— یکی از نتایج حکمرانی این است که محکمهٔ هیچ دولتی حق احضار دولت دیگر را ندارد ولی بملاحظهٔ نوع مطلبی که بواسطهٔ آن دولت خارج بمحکمهٔ دولت دیگر احضار میشود این مسئله بدو شق منقسم میشود

شق اول — درصورتیکه بواسطهٔ اقدامات حکومتی دولتی خسارتی بتبعهٔ فرانسه وارد آید و دولت خارجه بمحاکمات فرانسه احضار شود عموم علمای حقوق متفق الرأی هستند که در اینصورت محاکمات دولت فرانسه صلاحیت لازمه را برای رسیدگی باین ادعا ندارند زیرا رسیدگی بکارهای رسمی و حکومتی دولتی اسباب نقصان حق استقلال و حکمرانی آن دولت خارج میشود

شق ثانی — هرگاه دولت خارج با یکنفر تبعهٔ فرانسه قراردادی مقرر دارد از قبیل استقراض و مبایعهٔ بعضی اشیاء و ساختن ابنیه وغیره و برای اجرای آن قرارداد دولت مذکور بمحاکمات فرانسه احضار شود در اینصورت بعضی از علمای حقوق را عقیده بر اینست که محکمه های فرانسه حق و صلاحیت لازمه برای رسیدگی باین دعاوی دارا زیرا که موافق عقیدهٔ آنها در اینموقع دولت مستقله جزو ارباب حقوق ملل بمحکمهٔ دولت خارجه احضار نشده است بلکه چون احضار شده را شخص معنوی تصور کرده شخص مذکور را برای اجرای قراردادیکه با شخص دیگر مقرر داشته احضار کرده اند و مسئله که در محاکمات مطرح خواهد بود بهیچوجه مربوط به پلتیک و حکومت دولت نیست و جزو مسائل نظم شخصی و خصوصی محسوب میشود ولی محاکمات فرانسه در شق ثانی هم خود را دارای صلاحیت لازمه برای احضار دول نمیدانند و از رسیدگی باینکارها امتناع میورزند این عقیدهٔ محکمه های فرانسه با عقیده موافق میباشد زیرا بدواً میتوان گفت که در داخلهٔ هر دولت و نظر بقواعد و قوانین داخلی آنها ممکن است تفاوتی مابین دولت نظر باینکه آنرا شخص مستقل تصور نمائیم یا آنرا شخص معنوی که مانند اشخاص مختلفه قرارداد منعقد میدارد فرض کنیم ولی در روابط بین الملل نمیتوان این تفاوت و تمیز را بمیان آورد زیرا هر دولت در معاملات و روابط با سایر دول با صفات استقلال و حکمرانی خود ظاهر میشود و در اینصورت احضار نمودن و مطیع داشتن دولتی باحکام محکمه های دولت دیگر برخلاف استقلال و حکمرانی دولت مذکوره خواهد بود

یکی از حقوق عمدهٔ استقلال حق قاضی (قضاوت) است و باتباع دولت و اتباع خارجه که در آنخاک سکنی دارند تعلق میگیرد ولی این حق را دولت نمیتواند در حق دولت دیگر مجری دارد زیرا دول مجبور باطاعت دولت دیگر نیستند و هیچ دولتی حق تحکم بدولت دیگر را ندارد

بعلاوه چگونه محکمه های فرانسه میتوانند حق داشته باشند که رسیدگی نمایند آیا دولت خارجه موافق قوانین و قواعد ادارهٔ خود بواسطهٔ دخالت بامُوری که تحمل حق انعقاد هیچ نوع قراردادی را نداشته است قانوناً مسئول میباشد

درصورتیکه در محکمه های فرانسه ادعائی در خصوص اجرای قراردادهای مقرره دولت فرانسه از قبیل فروش آذوقه و ادوات جنگی وغیره بمیان آورند محکمه های مذکوره بملاحظه مسائلی که از این ادعا تولید میشود باید خود را دارای حق رسیدگی نداند درصورتیکه مدعی علیه دولت خارجه باشد و باید بقواعد و قوانین اداره و اساسیه که در محکمه های مذکوره مجهول است رسیدگی شود

نمیتوان قبول کرد که محاکمات فرانسه در چنین دعاوی حکم صادر نمایند و نیز نمیتوان گفت درصورتیکه مخالف آنچه فوق ذکر شد عقیده معمول بود دولتی میتوانست دولت دیگر را از تصرف وجوهی که برای ادای مخارج ادارات عمومی تهیه دیده بود محروم نموده بدانواسطه دولت مذکوره را متضرر سازد مثلاً فرض کنیم دولتی وجهی در یکی از بانکهای فرانسه داشته باشد اگر شخصی دولت مذکوره را برای اجرای قرارداد بمحکمه فرانسه احضار نماید در این محاکمات دولت سابق الذکر محکوم واقع میشود بموجب آن حکم میتوان وجه موجودی در بانک فرانسه را توقیف نمود بدینواسطه دولت از وجوهیکه تحمیل برای دادن بمامورین تهیه نموده بود محروم میشود درصورتیکه بموجب قاعده کلی و مسلم وجوه متعلقه بدولتی را نمیتوان توقیف نمود زیرا آنرا برای پرداختن مخارج عمومی تهیه نموده و نمیتوان آنرا بمصرف دیگر رسانید

اما اگر از دست دولتی که از عهده تعهدات و تقبلات خود برنیامده است بمحکمه های فرانسه نمیتوان عارض شد پس شخص بچه وسیله میتواند تحصیل حق خود را بنماید . چاره اشخاصی که با دول خارجه معاهده بسته و از آن بابت متظلم میباشند اینست که بدولت متبوعه خود عرض نموده و دولت متبوعه نیز عرض خود را بواسطه مامورین سیاسی بدولت خارجه اظهار نماید از این ترتیب چندان اطمینانی برای عارض حاصل نمیشود زیرا دولت خارجه میتواند زیر بار اجرای تقبلات خود نرود و این حق یکی از نتایج حق استقلال و حکمرانی آن میباشد

استثناء در معاف بودن از احضار بمحکمه های دول خارجه

— استثناء بعضی اوقات دولتی در خصوص عمل راجعه باملاکی که در دولت دیگر دارد مطیع احکام محاکمات این دولت میشود زیرا درصورتیکه دولتی خارج از خاک خود ملکی تحصیل و ابتیاع نماید از روی میل و رضا در باب مسائل راجعه بآن املاک خود را مطیع قوانین محلی که ملک در آنجا واقع است مینماید

حکمرانی خارجی

تعریف — چنانکه ذکر شد حکمرانی خارجی حقی است که دولت بموجب آن روابط با سایر دول بکلی آزاد و مستقل میباشد نتایج حاصله از استقلال خارجی دول بموافق تفصیل ذیل است : **اولاً** حق سفارت چه لازم و چه متعدی —

حق سفارت متعدی عبارت از حقی است که بموجب آن دولتی میتواند بدربار دول دیگر نماینده سیاسی بفرستد حق سفارت لازم حق پذیرفتن نمایندگان سیاسی سایر دول است **ثانیاً** حق انعقاد عهدنامه با سایر دول **ثالثاً** حق اعلان جنگ

فرق مابین حکمرانی داخلی و حکمرانی خارجی

— اولاً حق حکمرانی داخلی و خارجی دول همیشه مساوی نیست زیرا که بعضی از دول دارای حق حکمرانی داخلی میباشند ولی از کلیه یا از قسمتی از حق حکمرانی خارجی محروم میباشند چنانکه سابقاً گفته شد دولتیکه دارای اتصال حقیقی میباشند و دول جزو دولت متحده و مجتمعه و دول حمایت شده از این قبیل است ثانیاً پس از اینکه حکومتی تشکیل یافت و برای برقراری نظم و آسایش داخله و محافظت سرحدات اقتدار کامل پیدا کرد دولت مذکور مستقیماً دارای حق حکمرانی داخلی میگردد درصورتیکه تا دولتی را دول دیگر نشناخته باشند دارای حق حکمرانی خارجی نمیباشد کالو (Calvo) در اینخصوص میگوید حق حکمرانی داخلی دول امریکای شمالی از روز اعلان رسمی استقلالشان یعنی از ۴ ژوئیه ۱۷۷۶ بوده ولی حق حکمرانی خارجی از روزی برقرار شد که دول اروپا متدرجاً آنها را دولت جدید شناختند و بعقیده بسیاری صحیح است

حصر و تحدید در حقوق استقلال و حکمرانی دول

مسائل مشروحه ذیل نتیجه حصر و تحدید در حقوق استقلال و حکمرانی دول میباشد

اولاً — حق خارج مملکت و معافیت از احضار بمحاکمات (۱) بطوریکه بعد اسم ذکر خواهد کرد دیده سفاین نظامی دول چون در یکی از بنادر دول دیگر لنگر بیندازد دارای حق خارج مملکت بوده و بدانواسطه از تحکم قوانین محلی معاف میباشد (۲) سلاطین یا نمایندگان سیاسی که در دول خارجه اقامت دارند دارای بعضی امتیازات مخصوصه و حق معافیت میباشند که بدانواسطه خود و اجزای آنها از تحکم محکمه های مدنی و جنایتی معاف میشوند و قونسولها در ممالک غیرمسیحیه دارای وضع مخصوصی میباشند یعنی در عوض محکمه های محلی حق رسیدگی بدعاوی اتباع خود را دارا هستند (۳) در موقع صلح هرگاه دسته قشون دولتی در خاک دولت دیگر باشد (خواه برای اجبار در اجرای معاهده خواه بموجب حق عبور) از تحکم محاکمات محلی خارج و محکمه های مذکوره حق رسیدگی بمقاولات رؤسای قشون مذکور ندارند و اگرچه سربازها رفتاری بر خلاف قانون بکنند و لو اینکه نسبت بیکی از اتباع دولت محلی باشد یا یکی از اتباع حکومت محلی نسبت بسربازان خارجه مرتکب حرکت بر خلاف قانون شود حق رسیدگی آن بعهده محاکمات محلی نیست **ثانیاً** مجبور کردن دولتی به بیطرفی ابدی **ثالثاً** استرقاق بین الملل (servitude internationale) شرح بیطرفی ابدی در باب چهارم و استرقاق

بین الملل

بین الملل را در قسمت سیم ذکر خواهیم کرد

ثانیاً — حق محافظت و مدافعه و انبساط و توسعه

نتایج حقوق محافظت و مدافعه — چون دولت از ارباب حقوق محسوب میشود مانند کلیه موجودات ذیحق است که اقدامات لازمه برای محافظت و مدافعه خود بنماید بعلاوه باید بتوانین سیاسی و محکمه های مجازاتی و کارگران نظمیه و محبسها ترتیب دهد تا از دشمنان داخلی خود را حفظ نماید و حق دارد اتباع خارجه را که وجودشان منافی و مخالف آسایش عامه میباشد از اراضی خود خارج کند و در صورت انقلاب و شورش حق دارد که بواسطه اقدامات فوق العاده که وقت و موقع اقتضا نماید نظم و آسایش را در امور مملکت خود و احترام قوانین اساسیه را برقرار دارد

درباره دشمنان خارجه دولت حق دارد که در حدود خود قلاع مستحکمه بسازد و سواحل خود را بواسطه قوه بحریه محفوظ دارد و سفاین جنگی تجهیز نماید و بالاخره تمام اشخاص سالم و صحیح البنیه که از اتباع او میباشند داخل در قشون و نظام نماید

ترک اسلحه عمومی — دول اروپا با کمال مواظبت در محافظت خود میکوشند و برای نایل شدن باین مقصد دارائی خود را بمصرف خرید اسلحه گرانبها میرسانند برای رفع این خسارت و موقوف داشتن این مخارج فوق العاده بعضی از دول ترک اسلحه عمومی را مطرح مذاکره نمودند فایده عمده این خیال موقوف داشتن مخارج وزارت جنگ است که بار گرانی برای نوع بشر میباشد ولی در عوض منقصت بزرگی در کار است باینمعنی که در موقع عمل دچار اشکالات و محظورات صعب میشود اول اشکال اینست که این خیال و عقیده را دولتیکه قسمتی از آنرا دولت دیگر تصرف نموده نپذیرد زیرا دولت مجزّی منها همیشه درصدد است که اراضی که بقوه قهریه از او ربوده شده است مجدداً متصرف شود پس برای اینکه چنین دولت ترک اسلحه را قبول کند لازم است که دولت فاتح فتوحات خود را رد نماید و این مسئله بهیچوجه امکان وقوع ندارد زیرا که معمولاً دول فاتح برای اینکه منظماً فتوحات خود را متصرف شوند و بیم از دست دادن آنها را نداشته باشند ترک اسلحه عمومی را تکلیف کرده و این مسئله را مطرح مذاکره مینمایند اشکالات مذکوره منحصر بهمین نیست مثلاً اگر فرض کنیم تمام دول متفقاً ترک اسلحه را کردند مسئله دقیق و مهمی بمیان میآید باینمعنی که کدام یک از دول بدواً شروع باجرای این امر خواهد نمود هر دولتی که ابتدا اقدام نماید بی تدبیری و بی احتیاطی خود را آشکار کرده است زیرا که بیم آنست که سایر دول موقع را مغتنم شمرده و حمله بآن برند بطوریکه تکلیف نموده اند آیا میتوان بدواً در قسمتی از قوای نظامی اقدام بترک اسلحه نمود تا بعد ترک اسلحه عمومی حاصل شده و دول بعقیده خود نایل گردند در اینحال هم دچار اشکال دیگر خواهیم شد و آن عبارت است از تعیین عده

قوه نظامی که هر دولتی مجاز بنگاهداشتن آن خواهد بود زیرا که عده سربازی که هر دولت لازم خواهد داشت مختلف بوده و احتیاجات دول نظر بوسعت خاک و وضع مملکت مختلف است یعنی در بعضی زیاد و برخی کمتر است حل این مسئله مابین دول مستقله و حکمران خیلی مشکل است زیرا تولید بعضی اختلافات مینماید که حل آنها بدون اقدام بجنگ ممکن نمیشود لهذا عقیده ترک اسلحه عمومی مانند خیال صلح ابدی خیالی است واهی که بهیچوجه سر نخواهد گرفت ولی با وجود این امپراطور روس نیکلای دویم قدم پیش نهاده و اقدام در این امر کرده است و بواسطه مراسله ۲۴ اوت ۱۸۹۸ دول را دعوت بمجلس کنفرانس نموده تا در آنجا این مسئله مهمه حل شود لهذا در ماه مه ۱۸۹۹ مجلس کنفرانسی در شهر لاهه منعقد شده و نتایج آن صحت عقیده ما را معلوم ساخت یعنی مذاکرات کنفرانس تازه باتمام رسیده بود که جنگی مابین دولت انگلیس و جمهوریهای ترانسوال و اورانژ در ماه اکتبر ۱۸۹۹ در گرفت و چندی بعد یعنی در ماه اوت ۱۹۰۰ دول اروپائی دسته جات قشون بچین فرستادند تا تلافی قتل و غارتهائیکه طایفه بکسرها نسبت باتباع خارجه مرتکب شده بودند تلافی نمایند

حدود حق محافظت و مدافعه — حق محافظت و مدافعه هر دولتی بواسطه حق محافظت و مدافعه که سایر دول نیز بهمان درجه دارا هستند محدود میشود لهذا هیچ دولتی نباید برای رفع اغتشاش داخله مملکت خود بدولت همجوار اعلان جنگ نماید تا بدانواسطه انظار عامه را از شورش داخلی منحرف ساخته اسباب مغلطه فراهم آید و نیز هیچ دولتی نباید حکم نفی بلد در حق مقصرین خود صادر نموده بدانواسطه آنها را وادار نماید بدولت دیگر پناه برند و خود را بدانوسیله از شر آنها نجات دهد حکم نفی بلد فقط در حق مقصرین دولتی و مرتکبین جنایت پلتیکی باید صادر شود زیرا وجود این قبیل اشخاص خارج از وطن مألوف برای آسایش عامه چندان ضرر ندارد و بدبختی است که حکومت موقتی فرانسه را که در ۱۸۴۸ حکم نفی بلد درباره فرانسویهائیکه خرید و فروش غلام میکردند داده بود تقبیح نمودند بالاخره هیچ دولتی حق ندارد به بهانه برقرار کردن وسائل دفاعیه خود در مقابل دشمنان خارجی قسمتی از اراضی دولت همجوار را تصرف نموده دولت خود را توسعه دهد یا دولتی را که بیم حمله از آن دارد یا ممکن است قوای نظامی آن روزی اسباب زحمت آنرا فراهم آورد ضعیف نموده و از اقتدار آن بکاهد و این رفتار را مصنفین سابق حق ضرورت نامیده اند ولی امروز چنین اقدام سوء استعمال قدرت محسوب میشود

حق توسعه و انبساط — حق توسعه و انبساط نتیجه طبیعی حق محافظت و مدافعه میباشد و بموجب این حق هر دولتی میتواند بدون اینکه دولت دیگر بتواند ممانعت نماید خود را توسعه دهد مشروط براینکه این توسعه مشروعه باشد

مثلاً اگر دولتی بواسطهٔ ترویج صنایع و تجارت بر قدرت خود بیفزاید بدون اینکه تغییری در اراضی خود بدهد یا بواسطه تأسیس کوچ‌نشین و مستعمرات در ممالکیکه خارج از اقدامات صنایعی و تجارتی دول متمدنه است بر اراضی و متملکات خود توسعه دهد این نوع انبساط مشروع محسوب میشود ولی اگر دولتی قسمتی از اراضی دولت دیگر را جبراً تصرف نماید توسعهٔ غیر مشروعه است

ثالثاً — حق مساوات

مساوات دول از حیث حقوق — تمام دول از نقطهٔ نظر حقوق ملل مساوی و برابرند چنانکه اتباع یکدولت در مقابل قوانین داخلی دولت خود مساوی میباشند یعنی بدون ملاحظهٔ وسعت یا اقتدار دول قاعدةً و اساساً همه دارای یک حقوق میباشند و تکالیفشان مساویست این قاعده را بطور واضح سیو سومنر Sumner در ۲۳ مارس در مجلس سنای اتازونی اظهار داشته است مشارالیه میگوید (همان قسمی که یکی از نتایج اعلان استقلال با تساوی اتباع اتازونی میباشد تساوی ملل هم اساس حقوق ملل است پس نباید با دولت ضعیف و کوچکی رفتاری نمود که با دولت بزرگ نمیتوان کرد آنچه بر خود نمی‌پسندی با دیگری مپسند.) لکن باید دانست که حق مساوات فقط مابین دول متمدنه که ترقی علمی و اخلاقی آنها باهم مساوی و قوانینی که روابط آنها را بایکدیگر معین مینماید بیک نوع و یک قسم است وجود دارد و دول شرق زمینی و شرق اقصی که حقوق و تکالیف خود را نسبت بسایر دول بخلاف ترتیب و اصولیکه در ممالک متمدنهٔ اروپا و امریکا معمول است درک مینمایند نمیتوان دارای حق مساوات دانست موافق عقیدهٔ بنفیس (bonfils)

عدم تساوی واقعی مابین دول — چنانکه در داخلهٔ مملکت تساوی در مقابل قانون مانع عدم مساوات در وضع زندگانی و معیشت و ثروت نمیشود همچنین قانون تساوی دول مانع عدم مساوات واقعی آنها که نتیجهٔ وسعت ملکی و ثروت صناعتی و زراعتی و قوای نظامی آنها میباشد نمیگردد و بدین سبب است که ما فرق و تمیزی مابین دول معظمه و غیر معظمه گذارده‌ایم

رابعاً — حق تجارت

تعریف — حق تجارت حقی است که بموجب آن هر دولتی میتواند با سایر دول برای معاوضهٔ متقابلهٔ محصولات رابطه پیدا نموده و برای نیل باین مقصود راههای طبیعی از قبیل رودخانه و دریاها که آنها را بیکدیگر مربوط میسازد بکار برند و بعلاوه حق تجارت اتباع دول را مجاز میدارد که از وطن خود مهاجرت نموده در اراضی دولت دیگر سکنی جویند بدینواسطه اگر دولتی بستن سرحدات خود را بروی اتباع خارجه و تجار سایر دول پیشنهاد خود قرار دهد چنانکه تا چندی قبل دولتین چین و ژاپون کرده بودند خود را از حوزهٔ ارباب حقوق ملل خارج کرده است در روابط دول بایکدیگر حدیست که باید رعایت

نموده

نمود والا دولت از مجمع بین‌الملل خارج میشود

حدود حق تجارت — باید دانست که حق تجارت مطلقه نیست و بواسطهٔ حقوق محافظت و قوانین حکمرانی محدود میگردد و از اینجهت است که هر دولتی برای ترویج و حمایت از تجارت خود میتواند بر مال‌التجارهٔ دول خارجه حقوق گمرکی قرار دهد و نیز میتواند دخول بعضی اجناس را موقتاً یا بطور قطعی ممنوع دارد و انحصار حق تجارت قسمتی از اراضی و متملکات خود را با تباعش واگذار نماید چنانکه متملکات و مستعمرات دولت فرانسه بواسطهٔ پاکت کلنیل Pacte colonial (قرارداد متملکات) که در زمان وزارت کلبر colber مقرر داشتند و در سال ۱۸۶۶ منسوخ داشتند متعهد شدند که فقط با دولت متبوعهٔ خود تجارت نمایند بالاخره دولت میتواند از محصول تمام دول یک اندازه حقوق اخذ نماید یا پاره‌ای اختصاصات و امتیازات به بعضی از دول داده و از اعطای آن بسایر دول امتناع ورزد اما در خصوص مهاجرت اتباع خارجه هر دولتی میتواند برای اقامت آنها در خاک خود بعضی شرایط قرار دهد از قبیل داشتن تذکره و یا اعلان نمودن قصد اقامت خود را بمأمورین محلی

خامساً — حق احترام متقابله

احترام متقابله احترامی است که هر دولتی در خصوص شخصیت ظاهری یا پلتیکی یا حیثیت معنویهٔ خود میتواند از دولت دیگر متوقع باشد اما در خصوص شخصیت ظاهری باید سرحدات دولت محفوظ و محترم مانده دول دیگر از آن تجاوز ننمایند هر دولت میتواند از هر نوع دست‌اندازیهای دول دیگر در اراضی خود از قبیل تغییر دادن علامات سرحدیه یا حرکت دادن قشون نظامی در آن نقاط و یا بهر قسم دیگر که باشد ممانعت نماید بالاخره عموم دول بموجب حق احترام متقابله میتوانند در کمال آزادی در راه ترقی و تمدن پیش رفته و ترتیبات لازمه برای آسایش زندگی خود فراهم کرده و بواسطهٔ تجارت و کار و بکار بردن منافع ثروت طبیعی و ملی تحصیل نمایند

در باب شخصیت پلتیکی دول تمام قوانین اساسیه و ترکیبات حکومتی و ادارهٔ دولت و قواعدیکه تأسیس مینماید بعبارة اخری تمام مسائل راجعه بگردش ادارات عمومی باید محترم باشد مثلاً اگر دولتی علناً اظهار نفرت و عداوت و بی‌اعتنائی از وضع حکومت دولت دیگر بنماید برخلاف حق احترام دولت مذکوره رفتار نموده است همچنین تحریک کردن اتباع دولتی بر ضد ادارات منظمهٔ آن برخلاف احترامی است که باید نسبت بآن دولت اظهار شود لکن حق احترامات متقابله باندازه‌ای نیست که دولت از بعضی رفتار و حرکات که اتباعش میتوانند بنمایند دولت دیگر را ممانعت کند مثلاً اگر دولتی در روزنامه‌های خود

جار

اخبار راجعه بوقایع پلتیکی که در داخلهٔ دولت دیگر رخ نموده است درج نماید و در آن باب شرح و تفصیل داده آن وقایع را بمقام مباحثه درآورد مخالف حق احترام متقابله نخواهد بود مشروط براینکه آن مذاکرات از روی صداقت باشد و عداوت باطنی در کار نباشد و نیز نمیتوان روزنامه‌جات دول خارجه را منع کرد که رفتار ناشیهٔ از دولت دیگر را که مخالف (حقوق احترام) و انسانیت و حقوق بین الملل است سرزنش و توهین نماید در خصوص حیثیت معنویهٔ دول تمام علامات رسمی دول و مظاهر ملتی و بیرقهای آن باید محترم باشد هر دولتی میتواند از دولت دیگر احترامات و تشریفات مقرره که لازمهٔ شأن و مرتبه و مقام اوست متوقع باشد و توقع داشته باشد که نسبت بسلطان و نمایندگان سیاسی و قونسولها که بدول خارجه میفرستد احترامات لازمه و مقتضیه بعمل آورند

باب دوم — تکالیف مطلقهٔ دول

این باب را بدو قسمت منقسم مینمائیم قسمت اول تکالیف مطلقهٔ دول قسمت دوم مسئولیت دول

قسمت اولی — تکالیف مطلقهٔ دول (۱)

کلیةً میتوان گفت که تکالیف و حقوق دول با یکدیگر مربوط هستند تکالیف دول اجبار حتمی هر دولتی است در محترم داشتن حقوق مطلقهٔ دول دیگر اگرچه این مختصر تعریف کافی است و از مراجعت باب قبل بهتر میتوان مطلب را فهمید ولی لازم میدانیم که بواسطهٔ بعضی امثله رابطه هریک از حقوق مختلفهٔ دول را که شرح آن سابقاً داده شد با تکالیف دول آشکار و واضح سازیم

اولاً تکالیفی که برای هر دولت از حق حکمرانی و استقلال سایر دول حاصل میشود —— هر دولتی باید از اقدام بعضی ترتیبات حکومتی در اراضی دولت دیگر اجتناب نماید مثلاً اگر مقصری بخاک دولت همجوار پناه برد مأمورین نظمیهٔ دولت متبوعهٔ مقصر نباید برای دستگیر کردن مقصر از سرحد دولت متبوعهٔ خود تجاوز نمایند و داخل دولت همجوار شوند چنانکه سابقاً مذکور گردید هر دولتی میتواند در قلمرو خود رفتاری را که مخالف اخلاق حسنه میداند از قبیل قمار و تأسیس لاتار و غیره ممانعت نماید

(۱) علاوه بر تکالیف مذکورهٔ ذیل که دول مجبور برعایت آنها میباشند بعضی تکالیف معنوی نیز هست که مستقیماً رابطه بحقوق ندارد بلکه شبیه بتکالیف بین اشخاص متفرقه میباشد و آنها را میتوان تکالیف امداد و همراهی متقابله نامید تکالیف مذکوره تولید بعضی نتایج میکند از قبیل اجبار دول در همراهی با یکدیگر در موقع قحط و غلا و حوادث فوق العاده از آن قبیل و اجبار دول در پذیرفتن سفاین دولت دیگر که بواسطه طوفان به بنادر او پناه میبرند و اجبار در امداد و همراهی با یکدیگر در خصوص اداره و اجرای قوانین عدالتی و نظمیه (استرداد مقصرین و استنطاق شهود و غیره) در این خصوص رجوع بکتاب نفیس شود (Bonfils)

ولی حق ندارد دولت دیگر را وادار کند تا آن رفتار را در خاک خود قدغن نماید ولی دولت انگلیس و ایطالیا و این اواخر دولت فرانسه چنین ادعائی را در خصوص دولت موناکو بمیان آوردند در ۲ مارس ۱۸۹۱ یکی از اجزای مجلس سنای فرانسه در مجلس این مطلب را عنوان کرده از وزرای دولت خواهش کرد که دولت موناکو را مجبور به بستن قمارخانه نماید چنین خواهش ممکن نبود نتیجه بخشد چه دولت موناکو چون مستقل و حکمران است میتواند با کمال آزادی در خاک خود تأسیس قمارخانه را مجاز دارد و تکلیف دولت فرانسه اینست که بواسطهٔ صدور حکم بستن آنها بر استقلال و حکمرانی دولت موناکو خلل وارد نیاورد

ثانیاً تکالیفی که برای هر دولت از حق محافظت و مدافعهٔ سایر دول حاصل میشود —— هیچ دولتی نباید اجازه بدهد که در ممالک او مجالس شورش انگیز که بر ضد دولت دیگر است تشکیل و تأسیس شود یا مقصرین و فراریان دول خارجه که بخاک او پناه برده‌اند رخصت دهد تا اجتماع مسلحی تشکیل داده و با دولت متبوعهٔ خود در مقام مجادله برآید از این جهت است که دولت فرانسه در موقع شورشی که در آن سامان واقع شد از روی کمال استحقاق برفتار فراریان دولتی پلتیکی که باراضی دولت دیگر پناه برده و آن دول با خیالات آنها همراهی مینمودند اعتراض نمود همچنین دولت فرانسه در موقعیکه حکم توقیف کارلیستهای (carlistes) اسپانیولی را که باراضی آن پناه برده بودند صادر نمود موافق تکلیف خود رفتار کرد بعلاوه هیچ دولتی نمیتواند دولت دیگر را از فراهم کردن اسباب و لوازم دفاعیهٔ سرحدی و سواحل خود از قبیل ساختن قلاع و استحکامات و افزودن بر عدهٔ ساخلو سرحدی منع نماید بسا اتفاق افتاده است که دولتی دولت دیگر را بواسطهٔ تهدید بجنگ وادار نموده است که تهیه و تدارک نظامی خود را موقوف سازد ولی چنین رفتار از روی قاعده نیست و سوء استعمال اقتدار است و نیز باید گفت که هیچ دولتی نباید ببهانهٔ محفوظ داشتن خود از دشمنان خارجی پاره اقدامات کند که اسباب وحشت دول همجوار گردد مثلاً عدهٔ قوای نظامی که برای دفاع سرحدات خود فراهم میکند بیش از اندازهٔ معمول باشد

ثالثاً تکالیفی که برای هریک از دول از حق تجارت سایر دول حاصل میشود —— حق تجارت متقابله که امروزه مابین دول برقرار و معمول است آنها را وادار میکند که بروابط تجارتی که مابین دو دولت برقرار است خللی وارد نیاورد

رابعاً تکالیفی که برای هر دولت از حق مساوات سایر دول حاصل میشود —— مساوات حقوق که مابین دول برقرار میباشد آنها را مجبور میکند که با یکدیگر بدرستی و صداقت رفتار نموده در اقدامات و معاملات خود ملاحظهٔ قوت و اقتدار طرف را بهیچوجه ننماید بعقیده مسیو سومنر (Summer) در سنه ۱۸۷۱ در مجلس سنای اتازونی اظهار نموده و گفته است (چیزی را که بدولت بزرگ و قوی روا نمیدارید بدولت کوچک و ضعیف هم نباید روا داشت

خامساً تکالیفی که برای هریک از دول از حق احترام متقابله سایر دول حاصل میشود — دول مجبورند که شخصیت ظاهری و قانونی سایر دول را محترم داشته بشئونات معنوی آنها خللی وارد نیاورند و اتباع خود را نیز وادار کنند تا رعایت این قانون را منظور دارند و کسانیرا که برخلاف قاعدهٔ مذکوره رفتار کنند تنبیه و سیاست نمایند حال باید دانست که این حق احترام باید بدرجهٔ باشد که محکمه های دولتی را وادار نماید تا معاملاتی را که اتباع این دولت برای فراهم کردن اسباب قاچاق گمرکی (contrebande) و خسارت رسانیدن به دولت دیگر منعقد داشته‌اند از درجهٔ اعتبار ساقط بدانند یا خیر عقیدهٔ بعضی علمای حقوق بر اینست که محکمه‌های مذکوره چنین معامله را بی اعتبار شمارند ولی عقیدهٔ مقننین فرانسه برخلاف اینست

قسمت دوم — مسئولیت دول

قاعده و اصول مسئولیت — بعضی اظهار کرده‌اند که چون دول اشخاص مستقل و حکمران میباشند نمیتوانند مسئول حرکات و رفتار خود باشند زیرا که میگویند عدالتخانه و محاکماتیکه تفوق بر دولت داشته و دارای حق مؤاخذه باشند نیست درینصورت چگونه میتوان چنین مسئولیت را معمول داشت این عقیده صحیح نیست زیرا که هرچند دول مستقل و حکمران میباشند ولی وقتیکه برخلاف تکالیف خود رفتار کنند مسئول واقع میشوند چنانکه نوع انسان بملاحظهٔ اینکه دارای ارادهٔ مطلقه و فاعل مختار است مسئول حرکات و رفتار خود میباشد فقط تفاوتیکه دارد این است که مسئولیت دول دارای (sanction directe) نمیباشد زیرا که هیچ قوهٔ جبریه دربارهٔ آنها معمول و مجری نخواهد بود ولی میدانیم که تمام قوانین حقوق ملل این صفت را دارند با وجود این یکی از شعب عمدهٔ حقوق و قانون را تشکیل میدهند

وسعت و اندازهٔ مسئولیت دول — مسئولیت دول نظر باینکه اعمال خلاف قاعده و قانون از مأمورین آن دولت یا اشخاص مختلفه ناشی شده باشد و یا نتیجهٔ انقلاب و شورش باشد تغییر میکند

اعمال ناشی از مأمورین دولت — هرگاه مأمورین دولت مرتکب عمل مخالف قانون ملل شوند دولت متبوعه مسئول میباشد لهذا باید در مقام ترضیهٔ خاطر برآید و رفع خسارت دولتیکه از این حرکت متضرر شده است نماید رفع خسارت یعنی اداکردن وجه نقد در صورتیکه ضرر نقدی وارد آمده باشد و ترضیهٔ خاطر یعنی تلافی معنوی در صورتیکه بشئونات و شرف آن خللی وارد آید و بی احترامی نسبت بآن شده باشد ترضیهٔ خاطر نظر باهمیت رفتار تغییر میکند یعنی میتوان مأمور مرتکب را عوض نمود یا مأموریت او را تغییر داد و یا او را وادار بخواستن ترضیه نمود

برای مسئولیتی که از اعمال مأمورین برای هر دولتی حاصل میشود دو واقعهٔ سرحدی ذیل را میتوان بطور مثال ذکر نمود وقعتین مذکورتین در سال ۱۸۸۷ پی درپی واقع شده و چیزی نمانده بود که اسباب جنگ بین فرانسه و آلمان شود در ۲۰ آوریل ۱۸۸۷ کمیسر پلیس آلمان commissaire de police میوشنبل M. Schenoeble کمیسر پلیس دهکدهٔ پانی سور مزل Pagny sur mosel را برای بعضی مذاکرات نظمیه دعوت نمود مشارالیه قبول دعوت کرده و از سرحد گذشت ولی مأمورین نظمیهٔ دولت آلمان که در مزرعه پنهان شده بودند غفلةً بر سر او ریخته و بموجب حکمی که از دیوانخانه در دست داشتند خواستند در صدد توقیف او برآیند مسیو شنوبل خود را در برده و از سرحد عبور کرده داخل خاک فرانسه شد ولی مأمورین نظمیهٔ دولت آلمان دست برنداشته او را تعاقب و دستگیر میکنند و در شهر متز محبوس و توقیف ساختند دولت فرانسه در مقام مؤاخذه برآمد دولت آلمان بموجب مراسلهٔ پرنس بیزمارک در ۲۸ آوریل سنهٔ ۱۸۸۷ اعتراف نمود که این رفتار برخلاف قانون واقع شده و توقیف کمیسر پلیس فرانسه خارج از قاعده بوده است و او را رها کردند

چندی بعد اتفاق سرحدی جدیدی روی داده چند نفر شکارچی فرانسوی نزدیک سرحد آلمان در خاک فرانسه ایستاده بودند ناگاه یکنفر سرباز آلمانی تیری بسمت آنها خالی کرد یکی از مأمورین بلدیه که همراه شکارچیان بود مقتول گردید و یکنفر شکارچی که جزو قشون فرانسه صاحب منصب بود مجروح گردید دولت فرانسه برای هتک احترام سرحدش ادعای ترضیه کرد دولت آلمان در هفتم اکتبر اطلاع داد که مقصر تنبیه خواهد شد و مبلغی هم نقد برای مخارج خانوادهٔ مأمور بلدیه فرستاد لکن صاحب منصب مجروح بعنوان رفع خسارت چیزی قبول نکرد

اعمال ناشیه از اشخاص متفرقه — کلیةً میتوان گفت هرگاه اتباع دولتی در داخله یا خارجهٔ دولت دیگر رفتاری نمایند که برضد آن باشد دولت متبوعهٔ ایشان مسئول حرکات و رفتار آنها نمیباشد ولی در بعضی مواقع استثنائیه اگر حرکات و رفتاری که سبب شکوه شده است بهمراهی ادارات دولتی یا بواسطهٔ عدم مواظبت مأمورین آنها وقوع یافته باشد دولت مسئول خواهد بود از اینجهت است که ممالک شرق اقصی مسئول قتل و غارتهائیکه در اراضی آنها واقع شده و خسارت باتباع اروپائی رسانده است میباشند

انقلاب و شورش — آیا در موقع شورش و انقلاب هرگاه باتباع خارجه که در دولتی سکنی دارند خساراتی وارد بیاید آن دولت مسئول خواهد بود یا خیر در اینمسئله عموماً میگویند دولت مذکور مسئول نیست زیرا در اینموقع دولت خود جا

حوادث و خسارات و صدماتی شده است که بقوهٔ قهریه بمیان آمده است پس نمیتوان دولت را مسئول دانسته و رفع خسارات اشخاص متفرقه را که از آن حادثه متضرر شده اند از او خواست و نیز نمیتوان گفت دول در اینموقع هیچ اسم و رسم حق ادعای وجه باتباع خود نمیدهند و اگر اتباع دول خارجه تفوقی برای خود قرار داده و مساعدت فوق العاده مطالبه نمایند بیجا خواهد بود ولی معمول است که دولت بعنوان همراهی باشخاصیکه از شورش یا جنگ داخلی در آنخاک متضرر شده اند وجهی میدهد حال میخواهیم بدانیم اگر قوانین داخلهٔ دولتی ناقص باشد رفع مسئولیت از آن میشود یا خیر؟ یعنی آیا دولتی میتواند نقص قوانین داخلی خود را متمسک قرار داده مسئولیت کلیه رفتار و حرکاتی را که اتباع آن برخلاف حقوق دول میدانند از گردن خود ساقط نماید این مسئله در خصوص کار عمده که معروف بکار آلاباما میباشد بمیان آمده مطرح مذاکره گردید در موقع جنگ مابین دول امریکای شمالی و امریکای جنوبی برای مسئلهٔ آزادی غلامان بعضی سفاین که در بنادر انگلیس تجهیز شده بودند خسارت عمده بر دولت متحدهٔ امریکای شمالی وارد آوردند معروف ترین آن سفاین آلاباما نام داشت دولت اتازونی از دولت انگلیس مطالبهٔ وجه خسارت نمود قطع دعوی را بمحکمهٔ حکمیت رجوع نمودند وسیلهٔ دفاعیهٔ دولت انگلیس این بود که بموجب قوانین مقررهٔ خود برای ممانعت این رفتار مخالف بی طرفی دولت هیچ اقتداری ندارد لکن محکمهٔ حکمیت این جواب را مکفی ندانسته دولت انگلیس را محکوم ساخت که وجه گزافی بدولت اتازونی بدهد و دولت انگلیس از این جهت مسئول نقص قوانین داخلی خود دانست

در سال ۱۸۷۸ دولت مذکوره قانونی در خصوص بیطرفی مقرر داشته و بدینواسطه رفع نقص از قوانین خود نمود

باب سیم — قاعده نظریات دخالت و وساطت

تعریف — هرگاه دولتی بدون حق و خودسرانه در کارهای دولت مستقلهٔ دیگری دخالت نماید برای اینکه دولت مذکور را مجبور نماید که در مسئلهٔ متعلقه بپلتیک خارجی یا داخلی موافق عقیدهٔ دولت مداخله کننده رفتار نماید در کارهای دولت مذکوره مداخله کرده است

عناصر تشکیل دهنده دخالت — برای اینکه دخالت بطور صحیح عمل آید سه شرط لازم است **اولاً** باید دخالت در کارهای دولتی که صاحب استقلال و حکمرانی کامل باشد بشود لکن در صورتیکه دخالت نتیجهٔ رابطهٔ اتحاد یا محکومیت باشد دخالت محسوب نمیشود این مسئله در دول متحده اتفاق میافتد زیرا حکومت دولت متحده متعهد میشود که اراضی و وضع حکومت و قوانین اساسیه دولی که جزء اتحاد شده اند بحالت عدلیه نگاه داشته نگذارد خلل و نقصی بر آنها وارد بیاورد و هرگاه اراضی و مملکت و قوانین اساسیه یکی از دول مذکوره در معرض خطر باشد مداخله نه فقط تکلیف حکومت دولت متحده است بلکه حق آن میباشد

بالجمله

intervention

همچنین در صورتیکه در بیطرفی دولتی که سایر دول ضمانت بیطرفی آنرا کرده اند خلل وارد بیاورد تکلیف و حق دول حمایت کننده اینست که دخالت نموده بیطرفی را برقرار دارند و نگذارند خللی بر آن وارد آید **ثانیاً** مداخله برحسب خواهش دولت دیگر شده یا موافق میل آن بعمل آمده باشد مداخله محسوب نمیشود **ثالثاً** باید غرض از دخالت این باشد که دولتی را مجبور بقبول کردن عقیده و قرار مخصوص در کار معینی نماید و اگر دولت دخالت کننده فقط رائی اظهار نموده و طرف در قبول یا رد آن مختار باشد مداخله بوقوع نیامده است

اشکال مختلفهٔ مداخله — مداخله ممکن است اشکال مختلفه پیدا کند یا بمعنی که مفرد باشد یا مرکب سیاسی باشد یا مسلح مداخلهٔ سیاسی نیز بر دو قسم است رسمی و غیر رسمی یا دوستانه مداخلهٔ سیاسی و دوستانه همان است که در ۱۸۵۱ دولتین پروس و اطریش در کارهای ویکترامانوئل پادشاه پیه من نمودند باین قسم که یکنفر مامور نیم رسمی از طرف دولتین مذکورتین بدربار پادشاه مذکور رفت تا عقاید آنها را در خصوص وضع سلطنت و حکومت کردن آن سلطان را اظهار نموده و بفهماند که اصرار در این رفتار اسباب رنجش خاطر دولتین مذکورتین خواهد شد و از ویکترامانوئل خواهش نماید که وضع و ترتیب و سلطنت کردن خود را تغییر دهد ولی پادشاه پیه من اعتنائی باین اظهارات ننمود در سنهٔ ۱۸۵۶ بالعکس دولت فرانسه و انگلیس مداخلهٔ رسمی در کارهای دولت ناپل نمودند تا او را وادار نمایند وضع و ترتیب حکومت خود را که مخالف میل دولتین مذکورتین بود تغییر دهد دولت ناپل این اظهارات و اقدامات دولتین را رد نموده و قبول نکرد لهذا دولت فرانسه و انگلیس وزرا مختار خود را از دربار سلطان ناپل احضار نمودند معمولاً مداخلهٔ سیاسی مقدمات مداخلهٔ مسلح است دولت مداخله کننده اول با وسائل صلح و دوستی اقدامات مینماید و چون آنها را بی نتیجه یافت با قوای نظامی خود دخالت مینماید

تقسیمات مداخله

قواعد و قوانین مداخله را در سه قسمت جداگانه ذکر خواهیم نمود **قسمت اولی** مداخله نظر باصول قواعد قانونی **قسمت دویم** مداخله نظر بوقایع تاریخی **قسمت سیم** مداخله اروپا در کارهای دولت عثمانی

قسمت اولی — مداخله نظر باصول قواعد قانونی

قاعدهٔ کلیه — قاعدةً نمیتوان مداخله را یکی از حقوق دولتی نسبت بدولت دیگر دانست زیرا با حقوق اصلی و اساسیه دول که حقوق استقلال و حکمرانی دول باشد منافات دارد و باین ملاحظه گفته اند حق مداخله وجود نداشته بلکه تکلیف دول اینست که در کارهای دولت دیگر مداخله ننمایند پس هر دولتی مختار است که در کمال استقلال و آزادی کارهای داخلی خود را ترتیب

داده

داده و موافق میل حکومت خود و اقتضای زمان پلتیک خارجه خود را اداره کند در صورتیکه دولتی مجاز بمجبور نمودن
دولت دیگر در قبول کردن قواعد و قوانین و پلتیک خود باشد مثل اینست که بآن دولت حق پایمال کردن حقوق
استقلال و آزادی دولت دیگر داده شده باشد و حال آنکه نمیتوان تفویض چنین حقی را قبول کرد بعلاوه قانون واحد
برای تمام ملل بیک نهج مفید نخواهد بود و قوانینی که اسباب رفاهیت و سعادت ملتی میشود ممکن است که ملت دیگر آنرا
قبول ننماید زیرا ترتیب قوانین مربوط باخلاق و رسوم و عقاید و آب و هوای اقلیم است و دولت خارجه نمیتواند
چنانکه باید و شاید ملتفت این نکات در اقلیم خارج شود بالاخره میتوان گفت که وقایع تاریخی هم مؤید قول ما شده
نتایج غیر مطبوعیکه از پلتیک مداخله برای دول حاصل شده است بخوبی نشان میدهد اگر مداخله کننده اقتدار لازم برای
پیش بردن میل و عقیدهٔ خود در مسئله که بسبب مداخله شده است نداشته باشد آنوقت خیالات و هوا و هوسهای مردم
که مدتی از آنها جلوگیری شده بود بجوش و خروش آمده منتها درجه شدت را کسب میکند چنانکه در شورش فرانسه واقع شد
و اگر مداخله کننده مظفر شود تا زمانیکه اقتدار آن باقی و قوهٔ او بیش از قوهٔ دولتی است که متحمل مداخله شده میتواند خیالات
و میل و عقاید خود را در انسانها مجری دارد ولی چون از اقتدار آن کاسته شود و کمتر اهالی را بتنگی اندازد ملل مجدداً
راه ترقی را پیش میگیرند مگر اینکه دولت مداخله کننده سوء استعمال از فتوح خود نموده استقلال دولتی را که متحمل مداخله
شده است از میان برد اغلب اوقات دولت مداخله کننده اسباب عداوت ملتی را که در خاموش کردن شورش
و انقلابات آن مداخله و همراهی کرده است فراهم میآورد و حال آنکه متوقع اظهار امتنان و تشکر از آن میباشد این
اتفاق برای دولت فرانسه در مداخله که در (۱۸۲۳) در اسپانیا نمود و برای روسیه در مداخلهٔ ۱۸۴۹
در مجارستان رخ نمود

دلایلیکه برای حق مداخله اقامه نموده‌اند

ردّ حق مداخله —— بعضی ها حق مدافعه مشروعه را مستمسک قرار داده و خواسته اند باین وسیله حق مداخله را
مشروع نمایند و میگویند که چون در اراضی همجوار دولتی انقلاب و شورش واقع شود چون ممکن است آن انقلاب بآن
دولت نیز سرایت نماید لهذا تکلیف دولت مذکوره بر این است که با همسایهٔ خود همراهی نموده شعلهٔ انقلاب و شورش را
خاموش نماید چنانکه اگر خانهٔ همسایهٔ ما آتش گیرد چون خطر سرایت آن بر ملک ما نیز هست حق داریم اقدامات لازمه را برای
حفظ ملک خود بعمل آریم این دلایل و مدعا موجه نمیباشد البته هر دولتی حق دارد اقدامات و احتیاطات لازمه را برای

حفظ و دفاع خود بعمل آرد ولی اقدامات مذکوره نباید از اراضی و حدود حکمرانی آن تجاوز کند و دولتی برای رفع مهلکه و مخاطره نباید
بر استقلال دولت دیگر خلل و نقصان وارد آورد در صورتیکه اجرای این عقیدهٔ اولیه را معمول داریم مداخله معمولی و دائمی میگردد
و هیچ دولتی دارای استقلال و آزادی نمیشد و تابع میل دول خارجه گردیده بدانواسطه حکمرانی و استقلال آن معدوم میشد

استثناآت عدم مداخله —— حال باید دانست که قاعدهٔ عدم مداخله مطلق است یا تا اندازهٔ محدود میباشد
در اینمسئله مابین علمای حقوق اختلاف است بعقیدهٔ بعضی مداخله بهر اسم و رسم و مستمسکی که باشد نمیتوان مشروع و مجاز داشت
زیرا بر خلاف استقلال دول است برخی بالعکس اظهار میدارند که مداخله بطور استثناء در بعضی مسائل معینه و مشخصه مشروع
میباشد ولی در میان هواخواهان این عقیدهٔ دویم در خصوص تعیین مسائل و مواقع استثنائی اختلاف حاصل شده است
بعضی گویند که چون مداخله در بعضی مسائل متعلقه بعالم انسانیت از قبیل ممانعت از قتال یا حمایت از اتباع دولتی یا برقرار داشتن
آزادی مذهب و غیره بعمل آید مشروع خواهد بود دیگران گویند مداخله بواسطه اتفاق دول معظمه صحیح است عقیدهٔ برخی بر
اینست که دولتی حق مداخله در کارهای دولت دیگر ندارد مگر برای حفظ و حراست خود و برای ثبوت این عقیدهٔ اخیره میگویند
در انجمن و شرکت بین الملل حقوق استقلال هر دولتی بواسطهٔ حقوق حفظ و دفاع و حراست سایر دول محدود میگردد و
در صورتیکه بواسطه پلتیک داخلی یا خارجی خود دولتی بحق حفظ دولت دیگر خلل وارد آرد البته دولت اخیره اقدامات
و احتیاطات لازمه را برای حفظ منافع خود ولو اینکه بواسطهٔ مداخله هم باشد بعمل خواهد آورد و اقدامات آن مشروع خواهد بود

قسمت دویم —— مداخله نظر بوقایع تاریخی

تقسیمات مداخله —— در تاریخ مائهٔ نوزدهم مداخلهٔ دول بسیار مشاهده شده است و مداخلت دولتی گاه
باستقلال داخلی و گاه باستقلال خارجی دولت دیگر تعلق میگیرد

اولاً مداخله در کارهای داخلی —— مداخله در کارهای داخلی دولتی در مسائل متعلقه بامور حکومت و قوانین اساسیه
یا امور مالیه و یا امور اداره میتواند باشد

(۱) **مداخله در امور حکومت و قوانین اساسیه** —— مداخله در وضع حکومت و قوانین اساسیه برای اینست
که دولتی را مجبور بقبول حکومت مخصوص و معینی نماید و یا آنرا وادار کند بعضی قواعد و قوانین معینه در جزو قوانین اساسیهٔ
خود منظور دارد بدین سبب بود که سلاطین اروپا برای برطرف کردن تخم شورش و اغتشاشی که تازه در فرانسه پیدا شده
بود در کارهای آندولت مداخله نمودند زیرا قواعد تازه که از شورش فرانسه پیدا شده بود ممکن بود بسایر دول نیز سرایت نماید

و اسباب خطر برای تخت و تاج سلطنتهای اروپا فراهم شود لهذا لازم بود از آن بزودی جلوگیری کنند بدانواسطه
اعلام معروف پیل نیتز (Pillnitz) بتاریخ ۲۷ اوت ۱۷۹۱ امپراطور آلمان لئوپول ثانی و پادشاه پروس
فردریک گیوم ثانی (Frederik Gillaume) مقرر داشتند و بعد در ۲۳ ژوئیه ۱۷۹۲ اعلان نامه دوک
دوبرنویک (Duc de Brunswick) فرمانفرمای کل قشون دول متفقه اروپا نیز بدانواسطه بعرصه ظهور رسید
بعدها شورش فرانسه مظفر گردید عقاید و قوانین جدیده خود را در ممالکی که سرداران آن فتح مینمودند منتشر ساخت و
در آن سامان بمقام اجرا در آورد بتاریخ ۱۹ نوامبر ۱۷۹۲ مجلس کنوانسیون ناسیونال (convention nationale)
فرانسه حکمی صادر نموده همراهی و اخوت خود را بملتی که در صدد تحصیل استقلال و آزادی بودند وعده کرد

بالاخره مداخله در وضع حکومت و قوانین اساسیه در عهدنامه اتحاد مقدس ۲۶ سپتامبر ۱۸۱۵
(Sainte allience) مابین امپراطور اطریش و امپراطور روسیه و پادشاه پروس مقرر گردید دولت فرانسه نیز در کنگره
اکس لاشاپل ۳۰ دسامبر ۱۸۱۸ جزو آن اتحاد گردید بخوبی مشاهده میشود بموجب عهدنامه مذکوره حق مداخله برای حفظ
حقوق سلاطین و شاهزادگان که بتخت حکومت مینشستند و یا ادعای سلطنت میکردند مشروع گردید این حق رسماً و صراحةً در کنگره
تروپو (Troppau) اکتبر ۱۸۲۰ و در کنگره لایباخ (Laybach) ژانویه ۱۸۲۱ بواسطه سلاطین روسیه
و اطریش و پروس پذیرفته شد لهذا دولت اطریش مداخله مسلح در ناپل و تورن برای برقرار کردن سلطنت مستقله در حق
پادشاه فردینان نمود در اکتبر ۱۸۲۲ این حق مجدداً در کنگره شهر ورن که در خصوص شورش اسپانی منعقد شده بود مقبول و مصدق
گشت و دولت فرانسه مأمور گردید که مداخله در کارهای اسپانی نموده فردینان دوازدهم را در تخت و تاج خود برقرار دارد
در سنه ۱۸۳۰ نیز دولت فرانسه همراهی با اتباع دولت بلژیک که برای تحصیل استقلال و آزادی علم شورش را برافراشته
بودند کرده در کارهای آن دولت مداخله نمود. در سنه ۱۸۳۲ مداخله دولت فرانسه و اطریش در ایطالیا بعمل آمد در ۱۸۴۹
دولت روسیه مداخله در کارهای اطریش نمود برای آنکه دولت مذکوره بتواند شورش و اغتشاشات مجارستان را موقوف سازد

(۲) مداخله در امور مالیه — دولتی استقراض کرده بعد نمیتواند دین خود را ادا نماید و از عهده تقبلات خود
برآید در چنین صورت در این اواخر مکرر اتفاق افتاده است که دول برای حمایت و حفظ منافع اتباع خود در کارهای
دولت مدیون مداخله نموده اند این مداخله نظر بمواقع و اقتضای زمان قوی یا ضعیف بوده است گاهی فقط بواسطه نمایندگان
سیاسی تهدیدات و تضییقات بدولت مقروض نموده اند چنانکه در ۱۸۹۴ دولت فرانسه و آلمان با دولت پرتغال رفتار نموده اند

و گاهی نتیجه مداخله تأسیس مجلس بین المللی میگردد مجلس مذکور حق تفتیش در وضع مالیه دولت مدیون را پیدا میکرد چنانکه در مصر و در تونس و عثمانی و یونان اتفاق افتاده است
مشروعیت چنین مداخله اسباب اختلاف و گفتگوی میباشد بعضی بموجب حق استقلال دول این حق را نمی پذیرند و برخی
بملاحظه حفظ و حراست دول این قبیل مداخله را مشروع دانسته اند زیرا مداخله دول در چنین موقع برای حفظ ثروت خود و اتباع
خود که بواسطه ورشکست شدن دولت مدیون در معرض خطر واقع شده است میباشد

(۳) مداخله در امور اداره — مداخله در امور اداره دولت برای این است که آنرا مجبور نمایند بعضی اصلاحات
در وضع و ترتیب اداره خود نموده بدانواسطه منافع شخصی اتباع آن دولت را محافظت نماید این نوع مداخله مخصوصاً
درباره دولت عثمانی اغلب اتفاق افتاده است لهذا شرح آنرا بقسمت سیم رجوع مینمائیم

ثانیاً مداخله در امور خارجی — این اواخر مداخله دولتی در امور خارجی دولت دیگر مشاهده شده است
بعد از جنگ اخیر مابین چین و ژاپن بعد از آنکه ژاپن مظفر گردید یکی از شرایط صلح تصرف قسمتی از اراضی چین قرار داد و دول
اروپائی که در چین منافع داشتند یعنی فرانسه و روس و آلمان بملاحظه مستملکات و روابط تجارتی خود با دولت چین از این
شرط متوحش شده دولت ژاپن را وادار نمودند که چشم از تصرف ملکی پوشیده و قناعت بوجه غرامت نقدی نماید

عقیده مونروئه Monroe — عقیده مونروئه اظهاریست که رئیس جمهوری مذکور در نطق خود
مجلس کنگره اتازونی در دوم دسامبر ۱۸۲۳ نمود این نطق در موقعی بود که مستملکات و مستعمرات دولت اسپانی در امریکای
جنوبی شوریده و استقلال خود را اعلان نموده بودند در این نطق رئیس جمهوری مذکور اظهار نمود که دولت اتازونی مانع هر
نوع مداخله دول اروپائی در خصوص برقرار داشتن تحکم و تسلط دولت اسپانی در مستملکات شوریده خواهد شد و علاوه
مداخله دولت اتازونی را در تمام امورات دول امریکای شمالی و جنوبی مشروع دانست بعبارة اخری دولت اتازونی
در مقابل اقدامات خصمانه دول اروپا حامی ینگی دنیا گردید در این موقع بحث گفته اند که اشخاصی که این اظهار را جزو قانون
عدم مداخله تصور نموده اند اشتباه کرده اند زیرا خود این اظهار مداخله صریحه میباشد
عقیده مونروئه دارای اهمیت زیاد میباشد و در این سنوات اخیره در هر اتفاقی که برای دول ینگی دنیا رخ نموده دولت
اتازونی عقیده مذکوره را متمسک قرار داده در کارهای آنها مداخله نمود بموجب این عقیده است که دولت اتازونی از
شورشیان جزیره کوبا Cuba که بر ضد دولت متبوعه خود شوریده بودند حمایت کرده و اعلان جنگ بدولت
اسپانیا نمود نتیجه جنگ مغلوب و معدوم گشتن قوای بحری دولت اسپانی شده بعلاوه بهترین مستملکات دولت مذکوره

نیز از ید تصرف آن خارج شد

قسمت سیم — مداخله دول اروپائی در کارهای دولت عثمانی

وضع مخصوص دولت عثمانی — نظر بقاعده عدم مداخله دولت عثمانی دارای وضع مخصوصی میباشد زیرا دول معظمه اروپا خود را دارای حق مداخله در کارهای داخلی و خارجی دولت عثمانی میدانند این حق مداخله یکی از قواعد حقوق ملل حالیه شده است در مسائل مذهبی و مالیه چندین دفعه مداخله در آن سامان بعمل آمده است و بعد از عهدنامه برلن مداخله در وضع ادارات و ترتیب حکومت داخله نیز معمول و مشروع گردید بطوریکه اکنون میتوان گفت دولت عثمانی حق مرتب نمودن ادارات خود را بمیل خود از دست داده است درصورتیکه چنانکه سابقاً گفته شد این حق یکی از حقوق و تکالیف عمده حق حکمرانی دول است میتوان گفت که دولت عثمانی را دول اروپا برای برقرار داشتن موازنه اروپائی در تحت وصایت خود قرار داده اند لهذا برای اینکه آشکار و معلوم گردد که بچه ترتیب وضع حالیه دولت عثمانی بمیان آمده است از مداخله های مختلفه که در ایام اخیره در آن سرزمین واقع شد یکیک شرح داده خواهد شد

تاریخ مداخله های دول اروپا در امورات دولت عثمانی

مداخله اولی استقلال یونان از ۱۸۲۷ تا ۱۸۳۰ — در سنه ۱۸۲۷ قسمتی از یونان برضد دولت عثمانی شوریده استقلال خود را مطالبه نمودند در آن موقع دول فرانسه و انگلیس و روس همراهی خود را با شورشیان مقرر داشته عهدنامه لندن را امضا کردند مقدمه عهدنامه مذکوره حسب خواهش دولت فرانسه نوشته شده مشروحاً دلایل مداخله دول امضاکننده را ذکر مینماید دولت عثمانی وساطت و مداخله دول اروپا را قبول نکرده خدیو مصر را بمدد خود طلبید ولی قوای بحری دول متحده راه را بر سفاین دولت مصر سد کرده و بواسطه اشتباهی که حاصل شد جنگ بحری ناوارن Navarin اتفاق افتاد و قوای بحری دولتین مصر و عثمانی در آن جنگ معدوم گردیدند ۲۰ اکتبر ۱۸۲۷ قشون نظامی دولت فرانسه داخل شبه جزیره مره Morée و روسها نیز داخل خاک عثمانی شده بدانواسطه سلطان عثمانی را وادار نمودند که بموجب عهدنامه آندرینپل مورخه ۱۴ سپتامبر ۱۸۲۹ استقلال یونان را اعلان نماید

مداخله ثانیه منازعه محمدعلی پاشا خدیو مصر با سلطان عثمانی — چندی بعد از استقلال یونان خدیو مصر محمدعلی پاشا برضد متبوع خود سلطان عثمانی علم شورش برافراشت و درصدد تحصیل استقلال برآمد دول اروپائی با دولت عثمانی همراهی کرده برضد محمدعلی پاشا دخالت کردند و عهدنامه اتحاد چهارگانه le traité de la Quadruple alliance در پانزدهم ژوئیه ۱۸۴۰ امضا کردند دولت فرانسه

فقط از اتحاد دول خارج مانده و حمایت از خدیو مصر مینمود ولی قشون محمدعلی پاشا را قشون دولت عثمانی بمعاونت دول مداخله کننده مغلوب کردند پاشای مذکور مجبور شد که فقط قناعت بحکومت مصر برای خود و بطور موروثی برای اخلاف خود نماید

سال بعد دولت فرانسه نیز داخل اتحاد دول اروپائی شده و باتفاق چهار دولت که عهدنامه سابق را امضا نموده بودند عهدنامه تنگهها را Traité des détroits بتاریخ سیزدهم ژوئیه ۱۸۴۱ امضا نمودند بموجب عهدنامه مذکور تنگه بسفر (یعنی تنگه اسلامبول) برای عبور و مرور سفاین نظامی عموم دول مسدود گردید

مداخله ثالثه جنگ کریمه از ۱۸۵۴ تا ۱۸۵۶ و کنگره پاریس ۱۸۵۶ — در جنگ کریمه دولت فرانسه و انگلیس با یکدیگر عهدنامه تدافعی و تعرضی مقرر داشته اعلان جنگ بدولت روس نمودند سبب ظاهری این جنگ نزاع و کشمکشی بود که مابین کشیشهای لاتینی که در تحت حمایت فرانسه واقع بودند و کشیشهای یونانی که در تحت حمایت روس میبودند در ارض اقدس برای تصرف و تملک کلیساهای بتلم Bethlehem و بیت المقدس بمیان آمده بود ولی سبب عمده و اصلی این اتحاد برای این بود که مداخله در کارهای عثمانی نموده نگذارند دولت روس در کارهای پلیتیکی و مذهبی در آن سامان مسلط گردد جنگ مذکور بواسطه عهدنامه پاریس مورخه ۳۰ مارس ۱۸۵۶ که در کنگره که در شهر مذکور از اول فوریه همان سنه منعقد شد مقرر گردیده بود ختم شد این عهدنامه دارای چهار شرط عمده بود

اولاً دولت روس متعهد گردید که حمایت خود را از امارتهای Principauté واقعه در طرفین رود دانوب سلب نموده در کارهای داخلی ممالک مذکوره بهیچوجه مداخله ننماید **ثانیاً** سیر سفاین در رود دانوب آزاد گردید **ثالثاً** بیطرفی بحر اسود اعلان شد **رابعاً** حمایت دولت روس از مذهب یونانی سلب گردید زیرا حمایت مذکوره بهانه برای مداخله روس در کارهای عثمانی شده بود بعلاوه بموجب خط شریفی که بعهدنامه سابق الذکر منضم گردید سلطان عثمانی امتیازات مذهبی که باتباع غیرمسلم خود داده بود تجدید کرد

مداخله رابعه قتل عام در سوریه — در جبل لبنان واقعه در سوریه که عادات و رسوم و مذهب آنها مختلف میباشد دو طایفه سکنی دارند یکی مارنیتها Maronites که عیسوی و مردمان صلح دوست و زارع هستند و دیگر دروزها Druses که چادرنشین و مسلمان و جنگجو میباشند در سنه ۱۸۶۰ قبایل دروز شوریده حمله بدهات مارنیتها بردند و بنای قتل و غارت را گذاردند هر کس را که می یافتند بدون استثنا و ملاحظه بقتل میرسانیدند و حاصلها را خراب میکردند حکام عثمانی هیچ اقدامی برای جلوگیری این حرکات وحشیانه ننموده و بالعکس سربازان عثمانی بملاحظه تعصب مذهبی با یاغیان همدست شدند اروپا

از این حرکت وحشیانه متغیر شده مداخلهٔ دول اروپا را درخواست نمودند بواسطهٔ عهدنامهٔ ۳ اوت ۱۸۶۰ حق مداخله بعهدهٔ دولت فرانسه محوّل گردید و دستهٔ از قشون فرانسه مرکب از شش هزار نفر بسوریه آمده نظم و آسایش را برقرار نمودند و تا ۵ ژوئن ۱۸۶۱ آن سرزمین را متصرف بودند نتیجهٔ این مداخله آن شد که اقوام و قبایل دروز و مارونیت ها را در تحت حکومت یک حاکم مسیحی که تابع دولت عثمانی بود قرار دادند

در سنهٔ ۱۸۶۶ جزیرهٔ کرِیت بر سلطان عثمانی شوریده الحاق و اتصال خود را بدولت یونان اعلان نمودند دولت مذکور نیز در این شورش با شورشیان کمک و همراهی نمود ولی دول معظمه در اینجا هم برای اینکه مسئلهٔ مشرق زمین مجدداً طرح نگردد بیطرفی را پیشهٔ خود قرار داده مانع شدند که دولت یونان کمک بشورشیان نماید و بالاخره دولت عثمانی بر جزیرهٔ مذکوره مسلط گردید

مُداخلهٔ خامسه شورش بُسنی و هرزگوین (تلفظ عثمانی هرسک) کنگره و عهدنامهٔ برلن ۱۸۷۸ — در سنهٔ ۱۸۷۵

عیسویان ولایت بُسنی و هرزگوین از ظلم و تعدیات دولت عثمانی بستوه آمده علم شورش برافراشتند لهذا دول معظمه مداخله در کارهای دولت عثمانی نموده قانون اساسی برای دولت مذکور معین کردند بموجب آن قانون حکومت اجرائیه بسلطان محوّل گردیده مشارالیه نیز بواسطهٔ وزرای مسئول آن حق را اجری میداشت و حق وضع قانون بمجلس سنا یا اشراف که سلطان اعضای آنرا انتخاب مینمود و مجلس مبعوثان که نمایندگان منتخب ملت بودند واگذار شد و آزادی مذاهب و استقلال اشخاص نیز اعلان گردید از ۱۸۷۶ تا ۱۸۷۷ ولی چون دولت عثمانی زیر بار اصلاحاتی که دول اروپا میخواستند مجری دارند نمیرفت و در تعدیات بعیسویان مداومت مینمود دولت روسیه بتاریخ ۲۳ آوریل ۱۸۷۷ بسلطان اعلان جنگ نمود دولت عثمانی در این جنگ مغلوب شده مجبور شد شرایط خفت آمیز عهدنامهٔ ایاستفانوس (San Stephanos) مورخهٔ ۳ مارس ۱۸۷۸ قبول نماید ولی چون بموجب این عهدنامه دولت روسیه دارای امتیازات فوق العاده شده تسلط تام در دولت عثمانی می یافت سایر دول آنرا نپذیرفتند و کنگرهٔ در برلن در تحت ریاست پرنس بیسمارک بتاریخ ۱۳ ژوئن ۱۸۷۸ منعقد شده نتیجهٔ مجلس مذکور عهدنامهٔ برلن مورخهٔ ۱۳ ژوئیه همان سال گردید

بموجب عهدنامهٔ مذکور شاهزاده نشینهای طرفین و دانوب یعنی ملداوی و والاشی و سربستان و قره داغ مستقل شده و بلغارستان امارت مستقل در تحت حکومت شاهزاده که اهالی انتخاب نموده و دول معظمه سیاستاً آن انتخاب را تصدیق نمایند برآمد و ولایات واقعه در جنوب سلسلهٔ جبل بالکان ایالتی باسم روملی شرقی تشکیل نموده در تحت حکومت یک حاکم مسیحی که از طرف دولت عثمانی معین میشد واقع گردید و ولایات بُسنی و هرزگوین در تحت حکومت اطریش درآمده و سربنغاین در زد

دانوب آزاد گردید سلطان عثمانی متعهد گردید که در ادارات داخلی خود بعضی اصلاحات مجری دارد و مخصوصاً بر مساوات مذهبی خللی وارد نیاورده و کلیه رعایای خود را در اختیار و اجرای مذهب و آیین خود آزاد و مستقل دارد ولی این تقلبات و تعهدات بی ثمر بود زیرا چنین توقعی از دولت عثمانی امریست محال و ممکن نیست دولت مذکوره اشخاصی را که دارای مذهب مختلف میباشند بیک چشم نگاه کند و آنها را دارای یک حقوق بداند

باب چهارم — بیطرفی ابدی

تقسیم باب — این باب را بدو قسمت منقسم مینمائیم قسمت اولی اطلاعات عمومی قسمت دوم نتایج و آثار بیطرفی ابدی

قسمت اولی — اطلاعات عمومی

بیطرفی ابدی وضع پلتیکی دولت است که در جنگ با دولت دیگر بطور ابدی ممنوع میباشد بیطرفی ابدی حصر و تحدید عمده ایست که بر حقوق حکمرانی وارد میآید زیرا دولی که بطور ابدی بیطرف میباشند یکی از امتیازات و حق عمدهٔ خود را که حق اعلان جنگ است از دست میدهند

مبداء و منبع و علل مختلفه بیطرفی دائمی — بیطرفی دائمی از اختراعات سیاسیون عصر جدید میباشد و معمولاً بواسطهٔ اتحاد دول معظمه برقرار شده دول مذکوره دولت کوچک را مجبور به بیطرفی دائمی مینمایند و رعایت حقوق بیطرفی از اقدامات مالکانه و دست اندازیهای همسایگان مقرر شده است که آن دولت را حمایت میکنند

بیطرفی دائمی — اوّلاً برای حفظ نمودن حقوق دول ضعیفه که وجود آنها برای موازنهٔ اروپائی لازم است و محفوظ داشتن آنها از تجاوزات و اقدامات تصرفانهٔ همسایگان قوی ثانیاً برای برقرار کردن یک نوع سد و مانع طبیعی میان دو دولت رقیب و بدینواسطه مرتفع نمودن نزاع و جنگ و جدال

دُولیکه بطور دائمی بیطرف میباشند — در حقوق ملل جدیده دول مفصلهٔ ذیل بطور دائمی بیطرف میباشند دولت سویس و بلژیک و گراندوشه لوکزامبورگ بدول مذکوره میتوان کنگوی آزاد را نیز افزود ولی بیطرفی آن دولت منوط ببعضی ترتیبات مخصوصه است که بعد ذکر خواهد شد

بیطرفی دائمی سویس را دول معظمه در کنگره وینه بتاریخ ۲۰ نوامبر ۱۸۱۵ مقرر داشتند این بیطرفی ببعضی نقاط ساووا یعنی شابل Chablais و فوسینی Faucigny نیز مشتمل بوده نقاط مذکوره در سنهٔ ۱۸۶۰ منضم بدولت

فرانسه شده ولی دارای حقوق بیطرفی دائمی میباشند (۲)

دولت بلژیک بموجب معاهده نامه که دول معظمه اروپا در لندن بتاریخ ۱۵ نوامبر ۱۸۳۱ امضا نمودند مستقل و بطور دائمی بیطرف گردید گراند دوشه لوگزامبورگ نیز که جزو دول متحده آلمان که بموجب عهدنامه های ۱۸۱۵ تاسیس شده بود محسوب میگردید ولی چون دول متحده آلمان شمالی در تحت ریاست پروس در ۱۸۶۶ منقرض گشت معدوم شد از ۱۱ ماه مه ۱۸۶۷ بموجب عهدنامه که در آن تاریخ مابین دول معظمه اروپا مقرر گردید گراند دوشه لوگزامبورگ دولت بیطرف دائمی تشکیل داد و قلاع آن را خراب و قشون پروس را مرخص نمودند

در این سنوات اخیره بعضی اظهار داشتند که آیا این عهدنامجات هنوز مجری بوده و رعایت آنها در صورت وقوع جنگ مابین فرانسه و آلمان لازم است یا خیر جراید انگلیس اظهار کردند که رعایت آن عهدنامجات لازم نیست زیرا مقاصد و منافعی که در موقع انعقاد آنها در مد نظر بوده است اکنون مرتفع شده وجود ندارد لهذا رعایت آنها بهیچوجه لازم نیست این رفتار موافق اینعقیده صحیح نیست زیرا تا روزیکه عهدنامه های مذکوره بواسطه اتفاق دول امضاکننده منسوخ نگردد آنها وجوب داشته و تمام نکات آنها باید رعایت و مجری گردد

وضع مخصوص دولت کنگوی آزاد — دول معظمه در عهدنامه برلن مورخه ۲۶ فوریه ۱۸۸۵ بیطرفی دولت کنگو را اعلان و تصدیق نمودند ولی فرقی که بین بیطرفی دولت مذکوره و بیطرفی سایر دول میباشد اینست که بیطرفی دولت کنگو موجب استدعا و خواهش دولت مذکوره شده دول معظمه اروپا آنرا مجبور بقبول آن ترتیب نمودند و فقط رسماً آن بیطرفی را

(۲) بموجب فصل ۹۲ عهدنامه وینه مورخه ۹ ژوئن ۱۸۱۵ ایالات شابلی و فسینی و تمام اراضی ساوا که در شمال اوژین [illegible] واقعست بطور ابدی بیطرف گردید در فصل مذکور ذکر شده است (هروقت که همسایگان مقتدر دولت سویس گرفتار جنگ آشکار و واقعی باشند یا بیم وقوع جنگ مابین آنها بوده باشد قشون اعلیحضرت پادشاه ساردنی که ممکن است در آن سامان حضور داشته باشند حرکت نموده در حین لزوم میتوانند از ایالت واله Valais عبور نمایند قشون هیچ دولتی نمیتوانند از ایالات و محال سابق الذکر عبور نماید و یا در آنجا متوقف شده مگر قشونیکه دولت سویس برقراری آنرا در آن نقاط لازم بداند و صحت که باین ترتیب بهیچوجه مانعی برای اداره داخلی ایالات و اراضی مذکوره فراهم نخواهد کرد و در آن سامان مامورین غیر نظامی اعلیحضرت پادشاه ساردنی برای برقرار نمودن نظم و آسایش میتوانند معاونت مستحفظین محلی را بخواهند دولت فرانسه که از سنه ۱۸۶۰ تمام دولت ساردنی را در آن سرزمین دارا شده است میتواند از حقوقی که مختص دولت مذکوره بود در اراضی بیطرف مجری دارد و بعضی قلاع برپا نموده و ساخلو در آنجا داشته باشد و مانورهای نظامی بنماید

پذیرفتند ولی ضامن حفظ و وقایه آن بیطرفی نگشتند دول مذکوره متقبل شدند که رعایت آن بیطرفی را هر یک بنمایند ولی تعهد نکردند که اگر دولتی برخلاف حقوق و ترتیبات بیطرفی دائمی نسبت بدولت کنگو رفتاری نماید آن را مجبور برعایت قوانین بیطرفی نمایند

قسمت دوم — نتایج و آثار بیطرفی دائمی

برای توضیح نتایج بیطرفی دائمی چند چیز باید ملحوظ داشت **اولاً** اقدامات ممنوعه برای دول بیطرف دائمی **ثانیاً** اقداماتیکه دول مذکوره حق داشته بلکه مجبور باقدام آن میباشند **ثالثاً** تکالیف دول ضمانت کننده چیست

اولاً اقدامات ممنوعه برای دول بیطرف دائمی — دول بیطرف دائمی حق اقدام بجنگ ندارند مگر در صورت مدافعه مشروعه و اقدامات دیگر از قبیل مقرر داشتن مقاوله و معاهده و متقبل شدن بعضی تعهدات که ممکن است منتهی بجنگ شود نیز نمیتوانند نمایند پس دولتیکه بطور ابدی بیطرف میباشد نمیتواند ضامن بیطرفی دولت دیگر شود زیرا محافظت منع بیطرفی که ضمانت شده است ممکن است آنرا وادار بجنگ نماید اینعقیده و قانون در معاهده ۱۱ مه ۱۸۶۷ که بیطرفی گراند دوشه لوگزامبورگ را مقرر داشت صراحةً قید شده است

دولت بیطرف نمیتواند معاهده اتحاد تدافعی و تعرضی با دولت دیگر مقرر دارد و همچنین نمیتواند با دولتی عهدنامه تدافعی منعقد سازد و لو اینکه مقصود از آن فقط محافظت خود بوده و مجبور بدفاع و همراهی با دولت طرف نباشد زیرا مابین دولت بیطرف و دولتیکه چنین معاهده بسته است روابط و اتحاد مخصوص محکمی پیدا میشود و ممکن است دولت اخیره آن روابط را مستمسک قرار داده در دولت بیطرف تسلط پیدا کند و آنرا در تحت تحکم خود در آورد در اینصورت غرض بیطرف شدن دولت که برقرار داشتن موازنه اروپائیت از میان میرود و بدینجهت دولت بیطرف نباید مجاز باشد که با دولت دیگر اتحاد گمرکی تشکیل دهد زیرا چنانکه بعدها در موقعیکه از اینقبیل معاهدات مذاکره میشود خواهیم دید نتیجه این قبیل اتحادات اینست که کلیه مسائل متعلقه بثروت دو دولت را در یک رشته در آورده باهم مخلوط سازند و بالاخره سبب اتحاد پلتیکی دول که منافع ثروتی آنها بطور محکم باهم مربوط میباشد خواهد گردید

بطور استثنا گراند دوشه لوگزامبورگ با دولت آلمان اتحاد گمرکی مقرر داشته است مجلس کنفرانس لندن در ۱۸۹۷ مقرر داشت که گراند دوشه لوگزامبورگ با وجود بیطرفی جزو اتحاد گمرکی آلمان olleverein alemend که در ۱۸۴۲ داخل آن شده است باقی بماند زیرا منافع ثروتی آن کلی مربوط بمنافع ثروتی دولت آلمان میباشد

ثانیاً اقداماتیکه دول بیطرف محق بلکه مجبور باجرای آن هستند — دول بیطرف ابدی حق انعقاد عهدنامه که بهیچوجه مربوط بجنگ نباشد ازقبیل عهدنامهٔ تجارت و مودت دارند و اگر دولت دیگر برخلاف حقوق بیطرفی آنها رفتار نماید و بآنها حمله برد محق بلکه مجبورند که بضرب اسلحه حقوق بیطرفی خود را دفع و حفظ نمایند لهذا در ایام صلح میباید اسباب مدافعهٔ خود را برای چنین مواقع فراهم کرده باشند یعنی قشون مکفی حاضر و در سرحدات قلاع و استحکامات بنا کرده باشند و در صورتیکه جنگ بین دو دولت همجوار دولت بیطرف واقع شود باید آن دولت خود را حاضر نماید که از عهدهٔ تمام اتفاقاتیکه ممکن است رخ نماید برآید و قشون خود را جمع آوری کرده آنها را مأمور بحفظ و حراست سرحدات نماید مثل اینکه دولت سویس و بلژیک در ۱۸۷۰ همین کار را کردند

در اینخصوص هم گراندوشه لوکزامبورگ وضع و ترتیب مخصوصی دارد بموجب عهدنامهٔ لندن ۱۸۶۷ ایالت مذکوره مجبور شد استحکامات و قلاع خود را خراب نماید بدون اینکه حق ساختن قلاع جدیده در خاک خود داشته باشد و نیز حق داشتن قشون نظامی هم ندارد و فقط میتواند قشون شهری Milice برای برقرار داشتن نظم و آسایش و حفظ و حراست اشخاص و اموال آنها داشته باشد پس اگر برخلاف حق بیطرفی او رفتاری شود قوهٔ مدافعه و محافظت حقوق خود را نخواهد داشت فقط دول میتوانند از او خواهش کنند و متوقع باشند که با دولیکه حقوق بیطرفی را پایمال کرده است محرمانه همدست نشود

ثالثاً تکالیف دول که ضامن بیطرفی شده‌اند — دولیکه ضامن برقرار داشتن بیطرفی شده‌اند باید خود آن قرار را محترم بدارند و از هر قسم حرکات و رفتاریکه ممکن است منافی حقوق بیطرفی بوده بر آن خللی وارد آورد اجتناب نمایند و اگر دولت دیگری بخواهد برخلاف حقوق مذکوره رفتاری نماید دولت ضمانت کننده قدم مداخله پیش گذاشته مانع حرکات و اقدام آن شود و در هر حال باید این مداخله بعمل بیاید اعم از اینکه دولت بیطرف خواهش کرده باشد یا نکرده باشد زیرا بعکس ضمانت قانونی که شخص میتواند از ضامن اجرای تعهدات را نخواهد زیرا ضمانت فقط برای حفظ منافع شخصی آن برقرار شده است دولتیکه بطور دائمی بیطرف است نمیتواند مشروعاً از ضمانتی که نسبت بآن نموده‌اند صرف نظر نماید زیرا قید ضمانت مذکوره در عهدنامه نه فقط برای حفظ منافع دولت بیطرف است بلکه برای حفظ منافع دولت ضمانت کننده نیز میباشد و ملاحظهٔ حقوق آنها نیز در میان است

اما در خصوص اینکه مداخلهٔ دول ضمانت کننده بچه ترتیب باید واقع شود — ملاحظهٔ قیود ضمانت نامه نظر باینکه ضمانت مقیده در عهدنامه ساده و منفرد است pur simple یا بهیئت اجتماعیت Collectif تعبیر میکنند

اگر ضمانت ساده و منفرد باشد هر دولت باید به تنهائی و یا جداگانه مداخله نموده و یا با سایر دول برای مداخلهٔ اجتماعی مذاکرات کرده و قراری دهند

اگر ضمانت بهیئت اجتماعی باشد تمام دول ضمانت کننده باید باهم و متفقاً اقدام و مداخله نمایند و اگر همهٔ آنها از مداخله امتناع و مضایقه نمایند نمیتوان یکی از آنها را علیحده مجبور بمداخله نمود و بالعکس اگر یکی از آنها از مداخله امتناع ورزد اسباب این نمیشود که سایر دول ضمانت کننده هم از عهدهٔ تعهدات و تقبلات خود برنیایند

هرگاه دو دولت ضامن با یکدیگر در جنگ باشند دولت ثالثی که در جزو ضمانت است و در جنگ مداخله ندارد میتواند با هر یک از متخاصمین مذاکره نموده و نگذارد طرف آنها در اراضی دولت بیطرف اقدامی برخلاف حقوق بیطرفی نماید بهمین جهت دولت انگلیس در ۱۸۷۰ با هر یک از دولتین فرانسه و آلمان عهدنامهٔ جداگانه مقرر داشته و وعده داده که هر یک از آنها برخلاف حقوق بیطرفی بلژیک اقدام نمایند دولت انگلیس بطرف دیگر همراهی خواهد کرد

بالاخره باید دانست آیا دولتیکه صراحةً ضمانت دولت بیطرف ابدی را نموده است مجبور برعایت و احترام حقوق بیطرفی دولت مذکور هست یا خیر؟ مثلاً دولت اسپانی در موقع انعقاد عهدنامهٔ بیطرفی بلژیک در آن مجلس نماینده نداشته است آیا میتواند بیطرفی آن دولت را قبول ننماید

عقیدهٔ علمای حقوق برانست که در اینصورت دولت اسپانی نمیتواند بیطرفی بلژیک را رعایت نکند و منظور ندارد زیرا اگر دولت مذکوره بموجب قبول صریح مجبور برعایت نمیباشد ولی قبول ضمنی آن دولت که نتیجهٔ عادات و رسوم است بعمل آمده است

قسمت سیم — وسعت و انبساط حق حکمرانی دول

باب اول — خاک دول کلیة باب دویم — دریاها باب سیم — رودها و انهار باب چهارم — سفاین ضمیمه — در استرقاق بین المللی

باب اول — خاک دول کلیة

این باب بسه جزء قسمت میشود فصل اول اطلاعات عمومی فصل دویم حدود خاک دولت فصل سیم وسایل تحصیل اراضی

فصل اول — اطلاعات عمومی

تعریف — خاک دولت عبارت است از مقدار فضائیکه در تحت حکمرانی دولت واقع و دولت مذکوره در آنجا حقوق حکمرانی را مجری میدارد بطوریکه سابقا ذکر شد خاک یکی از عناصر تشکیل دهنده دولت است و بدون آن دولت وجود نخواهد داشت

ترتیب قانونی حقوق دول در اراضی خود — دولت در خاک خود نه حق تملک دارد و نه حق دومن ایمینان (domaine eminent) (مالکیت مطلقه) فقط حق حکمرانی دارد که نتایج آن سابق ذکر گردید این حق حکمرانی از حق تملک مجزی و مشخص میباشد دولت در املاک مخصوصه خود (خالصه جات) حق تملک دارد و در ملحقات مایملک عمومی خود حق حفظ و حراست و اداره دارد

هرچند حق حکمرانی دول را در اراضی خود با حق تملک نباید اشتباه کرد ولی خواهیم دید که در بعضی مسائل و مواقع حق حکمرانی مطیع قوانینی میگردد که شباهت تامه با قوانین متعلقه بحق تملک دارد مثلا دولت مانند اشخاص متفرقه مجبور است حدود اراضی خود را بواسطه علائم معلوم و واضح نماید و نیز مثل املاک اشخاص متفرقه اراضی خود را بیع و شری میتواند بنماید و دول حق دارند در خاک خود استرقاق لازم و متعدی را برقرار دارند و نیز ممکن است دو دولت تواما در یک خاک بطور واحد لایتجزی حق حکمرانی داشته باشند

حق حکمرانی دو دولت بطور واحد لایتجزی در یک خاک — وضع لایتجزی بودن را در حقوق مدنی و شخصی علمای قانون نپسندیده اند زیرا بواسطه نزاع و گفتگوهائیکه مابین شریک الملک ها فراهم میآید و این وضع برای اداره و ترقی ملک بسیار مضر است لهذا قانون فرانسه قرار داده است که هیچ ملکی نباید لایتجزی بماند و انعقاد قرارداد هائیکه مبنی بر امتداد این وضع بیش از پنجسال باشد قدغن اکید شده است چیزیکه در حقوق شخصی اینقدر مضر باشد در حقوق عمومی بطریق اولی

مضر است و در صورتیکه لایتجزی بودن املاک دارای عیوب عمده باشد مسلما لایتجزی بودن حق حکمرانی اسباب منازعه و مشاجره بین دول خواهد بود لهذا این ترتیب ندرتا اتفاق افتاده خواهد شد و چندان دوامی هم ندارد

مثال تاریخی — بموجب عهدنامه وینه ۳۰ اکتبر ۱۸۶۴ دولتین پروس و اطریش حق حکمرانی لایتجزی و توام را در دوشه های هلشتن و شلزویخ وغیره از دولت دانمارک تحصیل کرده بودند سال بعد در ۱۴ اوت ۱۸۶۵ بواسطه عهدنامه gastein این وضع تغییر نمود عهدنامه مذکوره هرچند حق حکمرانی لایتجزی را حقوقا برقرار میداشت ولی عملا آن ترتیب را موقوف کرده بود زیرا اداره دوشه هلشتن بدولت اطریش و اداره دوشه شلزویخ را بدولت پروس محول کردانید این قرارداد هم چندان دوامی نکرد و بعضی اختلافات و گفتگوهای جدید در تعبیر عهدنامه سابق بمیان آمد و دولت اطریش پس از شکست سادوا Sadowa مجبور شد از تمام حقوق و دعاوی خود در دو ایالت مذکور دست برداشته آنها را بدولت پروس واگذار نماید (عهدنامه پراک ۲۴ اوت ۱۸۶۶)

آیا میتوان بسنی و هرزگوین را پس از وضع و ترتیبی که بموجب عهدنامه برلن ۱۸۷۸ فراهم آمده است جزو اراضی که در تحت حکمرانی توام لایتجزی واقع شده اند محسوب داشت بعضی از علمای حقوق این عقیده را تصدیق نموده اند ولی اشتباه برای ایشان حاصل شده است زیرا بسنی و هرزگوین از حیث حقوق و قانونا در تحت حکمرانی سلطان عثمانی واقعند و دولت اطریش فقط عملا و فعلا آنها را اداره میکند پس بهتر اینست که موافق عقاید بعضی از علماء دیگر بگوئیم در این مسئله حق حکمرانی تقسیم شده است چنانکه در رم هم سابقا همین ترتیب تقسیم معمول بود مثلا اسم مالکیت ملکی بدون هیچ نفع و تصرف متعلق بشخصی میشد و باینواسطه ورا (Dominus nudus ex jure quiritum) دومینوس نودوس اکس ژوره کریتوم مینامیدند ولی تصرف حقیقی و منافع عاید شخص دیگر میشد که مالک آن نبوده فقط املاک مذکوره را درجزو مایملک خود محسوب میداشت (in bonis habere) پس در مسئله بسنی و هرزگوین سلطان عثمانی نودوس دومینوس Nudus dominus میباشد و (in bonis habere) متعلق بدولت اطریش است

تقسیم اراضی — اراضی دول بدو ترتیب تقسیم میشوند

ترتیب اول — اراضی دولت دو قسم است اراضی اصلی و اراضی مستملکات و مستعمرات این تقسیم در خاک فرانسه بملاحظه قوانین و معاهدات خیلی اسباب سهولت شده است زیرا تمام معاهدات مقرره دولت فرانسه بمستملکات و مستعمرات آن تعلق نمیگیرد مثلا معاهدات تجارتی آن دولت فقط در اراضی اصلی یعنی در اراضی واقعه در قطعه اروپا مجری میباشد

قوانین هم در مستملکات مجری نخواهند بود و گر در صورتیکه برای اجرای آنها در نقاط مذکوره در جنس و قانون قید مخصوصی شده باشد در بعضی ممالک دیگر فرق ما بین مملکت اصلی و مستملکات محسوس تر است مثلاً مستعمرات دولت انگلیس مثل مستعمرات دولت فرانسه دارای وضع اداره و حکومت واحده نیستند و اندازه استقلالشان کم و بیش است بعضی از آنها دارای مجلس پارلمان محلی بوده و میتوانند در کلیه مسائل متعلقه باراضی خود قانونی وضع نمایند و نیز میتوانند عهدنامجاتی را که دولت انگلیس با سایر دول مقرر داشته است قبول ننمایند بعضی دیگر حق اداره کردن و وضع قانون را دارا بوده ولی عهدنامجات مقرره دولت متبوعه خود را حق ندارند رد نمایند این قاعده و قانون مخصوصاً در روابط بین الملل معایب زیاد دارد

ترتیب ثانی — اراضی هر دولت خواه اصلی خواه مستملکاتی بر سه جزء میتواند قسمت شود اول املاک بری دوم املاک بحری از قبیل دریاهای ساحلی و خلیجها و بنادر وغیره سیم املاک نهری از قبیل انهار و رودخانها این ترتیب ثانی هم خیلی اهمیت دارد زیرا خواهیم دید حق حکمرانی دول در اقسام مختلفه مملکت آن بیک اندازه نیست

فصل دویم — حدود اراضی دولت

((مقصود از حدود اراضی دولت : اقسام مختلفه سرحدات)).

حدود اراضی دولت را چگونه معین مینمایند — حد اراضی دولت عبارتست از خطی که فصل مشترک ما بین دو مملکت مجاور باشد تحدید حدود باید بخوبی دقت بشود زیرا که این مسئله خیلی اهمیت دارد بملاحظه آنکه حق حکمرانی دول با اراضی آنها شروع و ختم میشود

حدود یا سرحد دول بر دو قسم است : حد طبیعی . حد مصنوعی

حدود طبیعیه عبارتست از سلسله جبال یا رودخانه یا دریاهائیکه دولتی را از دولت دیگر جدا میکند

حدود مصنوعیه علاماتیست که در صورت عدم حدود طبیعیه سرحد دولتین را تعیین مینماید علامات مذکوره نظر باقتضای مکان عبارتست از تیر یا دیوار یا صندوقهای آهن خالی که در سطح آب نمایان میباشد تعیین حدود اراضی دول ممکنست بموجب عهدنامه مخصوصه مقرر شود و یا نتیجه عادات و رسوم بین المللی باشد

تعیین حدود اراضی بواسطه عهدنامه

معاهدات تعیین حدود بعد از جنگ یا پس از گفتگو و اختلاف و اشکالاتیکه در سرحد دو دولت بظهور میرسد منعقد میشود کلیةً در انعقاد سه مرحله مشاهده میشود اولاً عهدنامه پلتیکی که جنگ را ختم یا گفتگو و اختلاف سرحدی را رفع مینماید و کلیات خطوط سرحدی دو دولت را تعیین کرده نقاط عمده که خط سرحدی باید از آنجا بگذرد مشخص مینماید

ثانیاً عهدنامه عملی — خط سرحدی در یک مجلس بین الملل مرکب از اشخاص با بصیرت و اطلاع و مهندسین یا صاحبمنصبان ارکان حرب که از طرف دولتین متعاهدتین مأمور شده باشند مقرر گشته و نکات و دقایق خط سرحدی در آن مندرج است بعلاوه مسائل عدیده که از مجاورت دولتین ممکن است بمیان آید از قبیل حق عبور و نگاهداری طرق و شوارع و چیزهائیکه ممکن است در خط سرحدی واقع شده باشند در این معاهده حل شده و علامات ظاهری که برای تعیین خط صحیح سرحدی مقرره در عهدنامه باید معمول شود معین میگردد ثالثاً اجرای عهدنامه بواسطه نصب میلهای سنگی و آجری یا تیرهای چوبی و یا وضع صندوقهای آهنین روی آب در خط سرحدی بعمل میآید

مثال تاریخی — عهدنامه پیرنه مقرره بین دولتین فرانسه و اسپانی ۷ نوامبر ۱۶۵۹ بنای حدود دولتین را تعیین کرده ولی تعیین دقیق حدود را در محل بقراردادیکه بعدها مقرر خواهد شد محول کرد این فصل عهدنامه پیرنه در اواخر سلطنت ناپلیون سیم بواسطه عهدنامه قطعی تعیین سرحدات مورخه ۲۶ مه ۱۸۶۶ بموقع اجرا در آمد در فصل اول عهدنامه مقدماتی صلح مورخه ۲۸ فوریه ۱۸۷۱ که جنگ فرانسه و آلمان را ختم نمود در خصوص تعیین حدود بین دولتین قیدی شده بود بعدها در سنه ۱۸۷۷ دولتین مذکورتین خط سرحدی خود را بواسطه یک کمیسیون بین المللی مشخص و معین نمودند در ۲۶ آوریل ۱۸۷۷ صورت مجلس اقدامات کمیسیون مذکور و تعیین خط سرحدی نوشته شد صورت مذکور را رئیس جمهوری فرانسه در ۱۱ مه ۱۸۷۷ و گیوم امپراطور آلمان در ۱۳ همان ماه تصدیق و امضا کردند و صورت مجلس مبادله تصدیق نامهها در ۳۱ مه ۱۸۷۷ در شهر مطز اختتام پذیرفت (۲)

تعیین حدود اراضی بواسطه عادات و رسوم — در صورت عدم عهدنامه مخصوصه برای تعیین حدود ما بین دولتین چون اختلافی در این خصوص بمیان آید معمولاً موافق قواعد ذیل رفتار مینمایند

(۱) اگر در سرحد دولتین سلسله جبال واقع شده باشد تیزی قلل آن جبال که خط تقسیم آبها است سرحد بین دولتین خواهد بود

(۲) هرگاه رودخانه قابل کشتی رانی بین دولتین واقع شده باشد خط تالوگ (thaveg) سرحد قرار میدهند غرض از خط تالوگ مرکز جریان آبست چون انجمد و مثل جریان خود آب تغییر پذیر است لهذا دولتین از اقدام بکارهائیکه اسباب تغییر محل تالوگ رودخانه مذکور باشد بکلی ممنوع میباشند در صورتیکه رودخانه بستر خود را (lit) تغییر دهد

---

(۲) خوب است فصل ۲۷ و ۲۸ این عهدنامه را بطور مثال در اینجا ذکر نمائیم فصل ۲۷ حفظ و حراست میل و سایر علائم سرحدی بعهده حکومتهای محلی واگذار است حکومتهای مذکوره باید تغییر و تبدیل و خرابیهائی که ممکن است در خط سرحدی رخ نماید در صورت

خط سرحدی وسط مجرای قدیم خواهد بود و تا لوک مجرای جدید خط سرحدی محسوب نخواهد شد

هرگاه رودخانهٔ سرحدی دو دولت بدو شعبه منشعب شود اشکالات مخصوصه بمیان میآید چنانکه در کویان مابین دولتین فرانسه و هلاند همین اتفاق افتاد بموجب عهدنامهٔ ۱۸ تریخ رود مارنی سرحد بین کویان فرانسه و کویان هلند میباشد ولی رود مذکور چون بسرحد متملکات دولتین مذکورتین میرسد منشعب میگردد برای رفع اختلاف و گفتگوهائیکه در این خصوص بین دولتین مذکورتین تولید شده بود در ۲۸ نوامبر ۱۸۸۸ قرارنامه مقرر گردید بموجب آن امپراطور روسیه را حکم قرار دادند امپراطور مذکور در ماه ژوئیه ۱۸۹۱ حکم خود را اظهار نمود و تصدیق بحقانیت دولت هلاند نمود

(۳) چون رود غیر قابل کشتی رانی یا دریاچه مابین دو دولت واقع باشد خط وسط رود یا دریاچه خط سرحدی دولتین خواهد بود

(۴) اگر مابین دولتین دریای آزادی واقع شده باشد سرحد هر یک از آنها تا حد دریای ساحلی ممتد خواهد بود یعنی چنانکه بعدها ذکر خواهد شد تا سه میل بحری و هرگاه دریای بین دولتین بقدری کم عرض و باریک باشد که دریای ساحلی دولتین داخل یکدیگر شوند مقدار دریای مذکور که مابین دولتین واقع است میان آنها مشترک محسوب خواهد شد.

فصل سیم — وسائل تحصیل اراضی

اقسام مختلفه تحصیل اراضی — اراضی را میتوان بچهار وسیله تحصیل نمود اول تصرف دویم تزاید سیم معاهده چهارم استحلال (convention accession occupation prescription) هر یک از این وسایل را جداگانه ذیلاً شرح خواهیم داد

اول — تصرف

شرح تصرف — بموجب قواعد حقوق مدنی تصرف یعنی تصاحب ملکیت شیئی است که متعلق باحدی نباشد این وسیله را وسیله اصلیه نامیده اند زیرا متصرف شیئی را مالک شده است بدون اینکه حق تملک را از احدی اخذ کرده باشد و ضد آنرا که بواسطه رسوم متداوله یا قرار داد بعمل میآید وسیلهٔ مشتقه مینامند

تاریخ تصرف — مجلس کنفرانس افریقائی کنگو ۱۸۸۴ — ۱۸۸۵ و مقاوله نامهٔ برلن ۲۶ فوریه ۱۸۸۵

مجلسهای مخصوصه قید نموده و آنها را بروساء خود برسانند: فصل ۲۸ مأمورین فرانسه و آلمانی که قبل از وقت از طرف دولتین مذکورتین برقرار خواهند شد مأمور برسیدگی و تفتیش خط سرحدی و علامات آن خواهند بود و در موقع لزوم تعمیر و علائم ضایع شده را عوض کرده و علاماتی را که تغییر مکان پیدا کرده اند باید بجای اصلی خود نصب نمایند مخارج این اعمال بعهده دولتین است !!!

acte general de Berlin دول از قدیم الایام تصرف را وسیلهٔ مشروع برای تحصیل اراضی دانسته اند و این ترتیب در ازمنهٔ اولیه بیشتر مجری بوده زیرا در آن ایام عدهٔ اراضی و ممالک غیر مسکونه یا غیر منکشفه زیاد بود ولی چون در ایام مذکوره قانونی در خصوص تصرف بخوبی مقرر نبود اکثر اکتشاف را با تصرف تمیز نمیدادند و سیاحان که اراضی مجهوله را مکشوف مینمودند مدعی بودند و لیکه آنها را مأمور انکشاف نموده است صاحب کلیه اراضی منکشفه میباشد بحیثیتیکه در مائهٔ پانزدهم دول اسپانیا و پورتقال مدعی تصرف مطلق یکی از قسمتهای عالم بودند زیرا که اتباع و مأمورین آنها بدواً باحل آن سرزمین قدم نهاده بودند و دولتین مذکورتین بعلاوه اظهار میداشتند که حق سیر سفاین در دریاها منحصر بدولتی میباشد که ملاحان آن قبل از سایرین در آنجا کشتی رانی نموده اند امروز وسیله تحصیل اراضی بواسطه تصرف برای دول از سابق کمتر فراهم است ولی هنوز برای سیاحانیکه دنیا را قدم میزنند اراضی منکشفه یا غیر منکشفه باقی مانده است لهذا تصرف فقط وسیلهٔ موهومی تملک اراضی محسوب نشده عملاً وقوع آن نیز ممکن است و اکنون دول اروپا چشم طمع خود را بقطعهٔ افریقا دوخته و سیاحان و ملاحان مشغول تفحص آن سامان میباشند

در سنهٔ ۱۸۷۶ در تحت حمایت پادشاه بلژیک لئوپلد دویم شرکت بین المللی افریقا منعقد گردید بدواً چنان بنظر میآمد که غرض انجمن مذکور فقط خدمت بعلم بوده و میخواهد افریقای مرکزی را که در دول اروپا مشهور بارض مجهول بود بشناسند ولی طمع سیاح معروف Stanley که در رود کنگو سیاحت نمود بکشف اراضی مجهوله اکتفا نکرده با سلاطین آن سامان عهدنامه های مبنی بر حمایت مقرر داشت سابقاً مذکور گردید که چگونه دول اروپا و امریکا رسماً شرکت بین المللی را شناخته و شرکت مذکوره جزو ارباب حقوق محسوب گردید و چگونه حالیه با دولت بلژیک اتحاد شخصی تشکیل داده لئوپلد دویم پادشاه بلژیک سلطان آن سرزمین نیز گردید

شرکت بین المللی مذکوره در بدو انعقاد و در زمان کسب توسعه دوچار اشکالات عده که از حرص و طمع دول اروپا تولید شده بود گردید ابتدا دولت پورتقال بتصرفات کمپانی مذکوره اعتراض نمود و اظهار داشت که چون در مائهٔ پانزدهم یکنفر سیاح پورتقالی مصب رود کنگو را کشف نموده است اقدامات کمپانی بین المللی بحقوق قدیمهٔ دولت مذکوره نقض وارد آورده و مخالف با حقوق میباشد بعدها اختلاف مابین دولت فرانسه و کمپانی بین المللی بمیان آمد زیرا سیاح فرانسوی موسوم به Comte Savorgnan de Brazza حق حکمرانی دولت فرانسه را در ساحل یسار رود کنگو بواسطه احداث آبادی که بعدها شهر برازاویل گردید برقرار کرده و در ساحل یمین آن رود بواسطه تحصیل اراضی وسیعه از پادشاه بومی آن سامان موسوم به Makoko حق مذکور برقرار شد در اواخر سال ۱۸۸۴ محض اینکه دیگر تقسیم مذاکرات و اختلافات

بمیان نیاید دول فرانسه و آلمان قدم پیش نهاده مجلس کنفرانسی در برلن منعقد گردید و در ۲۶ فوریه ۱۸۸۵ منجر بقرار نامه عمومی برلن شد فصل ۳۴ و ۳۵ قرارداد مذکور متعلق بتصرف اراضی بوده و شرایط لازمه تحصیل حق حکمرانی بعد از تصرف در آن قید شده است شرایط مذکوره موافق تفصیل ذیل میباشد

اولاً باید تصرف اراضی را بسایر دول اعلان نمود **ثانیاً** اراضی را بطور حقیقی و مادی متصرف گردید (effective occupation) در فصل ۳۷ قرارداد مذکور قید شده است که دولی که این قرارداد را امضا نکرده‌اند بعدها میتوانند از قبول نمایند

حمایت — برای برقرار داشتن حمایت فقط اعلان و اطلاع رسمی بسایر دول کفایت میکند (فصل ۳۴) چون در قرارنامه برلن صفات ممیزه مابین حمایت و تصرف ذکر نشده است لذا عملاً ممکن است دولتی بعنوان حمایت تصرف حقیقی در خاکی پیدا کند در صورتیکه شرط دوم تصرف را بعمل نیاورد و برخلاف فصل ۳۵ مذکور فوق آن اراضی را بطور مبهم تصرف نماید بعبارة اخری تصرف آن سامان را فقط اعلان نموده ولی اقدامات مالکانه بعمل نیاورد

شرایط لازمه حقوق حالیه برای تحصیل اراضی بواسطه تصرف — اگر قواعد مندرجه قرارنامه برلن را با قواعدیکه رعایت آنها موجب حقوق تحصیلی لازم و کلیه علمای حقوق اجرای آنها را در حقوق بین الملل لازم دانسته‌اند ترکیب نمایند خواهند دید که رعایت سه شرط برای تحصیل اراضی بواسطه تصرف لازم است

اولاً اراضی تصرف شده متعلق باحدی نبوده و (res nullius) باشد **ثانیاً** تصرف و تملک حقیقی و واقعی باشد **ثالثاً** باید بسایر دول اطلاع داد و اعلان نمود

شرط اول اراضی تصرف شده باید متعلق باحدی نبوده (res nullius) باشد — این شرط در باره جزایر و اراضی غیر مسکونه و اراضی که مالکین آنها را ترک کرده باشند موجود میباشد ولی اراضی و جزایر غیر مسکونه که قابل تصرف و تملک باشند خیلی نادر است و کلیه اراضی که دول متصرف نشده‌اند در ید تصرف قبایل وحشی میباشد لهذا نمیتوان فرض نمود که اراضی مذکوره متعلق باحدی نیست و دول متمدنه مجاز میباشند که آنجا را بقوه جابره تصاحب نموده اهالی آن سامان را اخراج و یا مطیع حکم خود نمایند

برای تصرفات مستقیم اراضی و محض ترویج ترقیات مدنیت در آنسامان باید با وسایل صلحیه اقدام نمود یعنی که اراضی مطلوبه را از قبایلی که در آن سکنی دارند خریداری نموده یا دوستانه آنها را وادار بقبول حمایت خود کنند اعتقاد

قاعده امروز مقبول و اقع شده ولی بدبختانه عملاً اغلب خلاف آنها رفتار میشود و دول متمدنه بهترین وسیله برای تصرف اراضی قبایل و عشایر وحشی قوه جابره را قرار داده و معمول میدارند

شرط ثانی باید تصرف و تملک حقیقی و واقعی باشد — تصرف وقتی حقیقی و واقعی خواهد بود که دولت تصرف کننده حق حکمرانی خود را از قبیل وصول مالیات و برقرار داشتن ادارات رسمی برای اداره کردن آن سامان بطور دائم در آن اراضی مجری دارد پس برای اینکه دولتی خاکی را بتواند تصرف نماید این ایام اکتشاف فقط کفایت نمیکند و همچنین هیچ دولتی نمیتواند تملک و تصرف خود را فقط بواسطه برقرار داشتن بیرق خود در اراضی تصرف شده اعلان نموده و محقق دارد

در این دوره مکرر اتفاق افتاده است که اشخاص مختلفه از قبیل سیاحان و کمپانیهای مخصوص قطعه زمینی را اکتشاف کرده و متصرف شده‌اند هرگاه اشخاص مذکوره حسب الامر و بنام دولتی اقدام کرده باشند دولت مذکوره دارای حق حکمرانی در اراضی مکشوفه خواهد بود و بالعکس اگر اشخاص سابق الذکر شخصاً و بدون ماموریت رسمی از طرف دولت متبوعه خود در صدد تصرف در اراضی مکشوفه بر آیند اراضی مذکوره در تحت حکمرانی دولت متبوعه آنها واقع نمیشود مگر در صورتیکه دولت مذکوره تصرف آنها را تصدیق نماید

شرط ثالث تصرف اراضی را بسایر دول اعلان نماید — اعلان و اطلاع تصرف بسایر دول بواسطه مامورین سیاسی از ترتیبات جدیده بوده و بعد از قرارنامه برلن ۱۸۸۵ معمول گردیده است دولت باید دولتیکه خیال تصرف ملکی را دارد و یا میخواهد ملکی را در تحت حمایت خود آورد قصد خود را بسایر دول اعلان نماید مقصود از این اعلان و اطلاع رفع اختلافات و منازعاتیست که از رقابت دول اروپا در تصرف افریقا ممکن است بمیان بیاید بواسطه اعلان مذکور بطور رسمی تقدم تصرف ملک جدیدالاکتشاف بواسطه دولتی بر دول دیگر معلوم و معین میگردد

هنطرلاند hinterland — هنطرلاند یا Pays en arriere منطقه را گویند که در تحت نفوذ دولتی واقع و سایر دول مجبور برعایت آن نفوذ باشند و از تصرف آن خاک یا برقرار کردن حمایت خود در آنجا احتراز نمایند برای مسدود کردن راه گفتگو و اختلاف که از اقدامات تجارتی و زراعتی و صنایعی دول اروپا در افریقا ممکن است مابین آنها تولید شود دول آلمان و انگلیس و ایطالیا و فرانسه و پورتقال معاهدات چند مقرر داشته‌اند که بموجب آن معاهدات قطعه افریقا بچندین منطقه قسمت شده و هر منطقه مخصوص نفوذ هر یک از آن دول میباشد بعضی این معاهدات را صحیح ندانسته و میگویند دول سابق الذکر برخلاف قرارنامه برلن قطعه افریقا را بدون منظور داشتن

شرایط

شرایط تصرف حقیقی و واقعی بمیان نیاورده و بکاغذ قسمت کرده اند اظهارات و عقاید آنها صحیح نیست زیرا که مقصود از معاهدات اینست که برای هریک از دول سابق الذکر منطقهٔ معین شده و نفوذ تجارت و اقدامات زراعتی و صنایعی وغیره در آن منطقه مخصوص بآن دولت باشد ولی این نفوذ را دول مذکوره نمیتوانند بمحل حکمرانی نمایند مگر بواسطهٔ اقدام تصرف واقعی حقیقی

دوم تحصیل اراضی بواسطهٔ تزاید

بر اراضی دولت در سه صورت بواسطهٔ تزاید افزوده میشود **اوّل** درصورتیکه ملک مذکور بواسطهٔ خاک و رملی که آبهای رودها جاری گشته و بطور غیرمحسوس در نقطهٔ رسوب میکنند حاصل شده باشد و یا بواسطهٔ جزر و مد دریا رمل جمع شده بر وسعت ساحل بیفزاید این را گوین میگویند *alluvion* **دوم** اراضی قلعیه *avulsion* اراضی قلعیه عبارتست از قسمت خاک دولتی که رودی آنرا جدا و قطع کرده بطرف دولت همجوار برده که اراضی لحقیه و قلعیه در رود یا شطی واقع شود که سرحد دو دولت باشد بر اراضی دو دولتیکه رسوبهای رملی و خاکی در ساحل آن بطور غیرمحسوس تراکم شده اند یا قسمت اراضی که از دولت دیگر جدا شده است بساحل آن رفته است افزوده میشود و بهمان مقدار از خاک دولت همجوار قطع میشود ولی باید دانست اراضی قلعیه اگر بخوبی مشخص باشد حق تملک دولتی که اراضی مذکوره از ملک آن قطع گردیده است بواسطهٔ اجرای قواعد حقوق مدنی باقی و برقرار میماند

سوم جزایر بزرگ و کوچک *ilot* — جزایر بزرگ و کوچک که در مجرای رودخانه ها یا شطهای دولتی یا دردریای ساحلی آن تشکیل مییابد جزو اراضی همان دولت محسوب میشود و قسمتیکه جزایر مذکوره در مجرای رود یا شطی که سرحد دو دولت میباشد تشکیل یابند متعلق بدولتی خواهند بود که در سمت آن تشکیل یافته است و درصورتیکه در وسط رود سرحد تشکیل شود بملاحظهٔ خط وسط جریان آب یعنی خط تالوگ مابین دولتین تقسیم میشود

سیم — تحصیل اراضی بواسطهٔ معاهده و قرارداد

انواع مختلفهٔ معاهده و قراردادها — قراردادی که برای ترک اراضی مابین دو دولت مقرر میگردد ممکن است نتیجهٔ معاهدهٔ صلحی که پس از اتمام جنگ مقرر میگردد بوده باشد این ترتیبی است که اغلب بوقوع میرسد و نیز ممکن است معاهدهٔ مذکوره نتیجهٔ روابط مودت و صلح بین دولتین باشد این اتفاق در موقع فروش یا معاوضهٔ اراضی یا ترک بلاعوض آن در ازای بعضی خدمات بعرصهٔ ظهور میرسد امثلهٔ ذیل را برای ترک بلاعوض میتوان ذکر کرد

کنت نشین نیس و ساووا که بموجب عهدنامهٔ طورن ۲۴ مارس ۱۸۶۰ دولت ایطالیا بفرانسه واگذار نمود و همچنین جزیرهٔ سنت بارتمی

(*St. Barthelemy*) که بموجب معاهدهٔ دهم اوت ۱۸۷۷ دولت سوید بدولت فرانسه داد

شرایط لازمه برای صحت ترک اراضی و وقوع یافتن آن — صحت ترک اراضی درصورتی خواهد بود که دولت مفروق عنه و دولت منضم بهر دو اراضی بآن معاهده باشند بعضی از علمای حقوق میگویند باید سکنهٔ آن اراضی یا نمایندگان ایشان بطور آزادی رای بدهند ولی این قاعده هنوز جزو قوانین حقوق ملل تمام دول اروپا پذیرفته نشده است چنانکه بعضی بحجه اظهار کرده اند که سکنهٔ اراضی بهیچوجه در دادن رای خود آزاد نمیباشند و دولتیکه فعلاً آن اراضی را متصرفست سکنه آنرا مجبور خواهد کرد که برخلاف خیالات متصرفانه وی رای ندهند و اهتمامات لازمه برای نیل باین مقصود بعمل خواهد آورد باید ملاحظه کرد که عملاً از رعایای اراضی که خیال تصرف آنرا دارند وقتی رای میخواهند که اطمینان تام از موافقت آنها حاصل کرده نتیجهٔ آرای ایشانرا موافق طبع و میل خود میدانند مثلاً در موقع انضمام نیس و ساووا بدولت فرانسه دولت مذکوره از ساکنین آنها در خصوص الحاق اراضی رای خواست و این اواخر نیز در موقع الحاق جزیرهٔ سن بارتلمی بفرانسه و لمباردی و ونیز و سایر دول کوچک شبه جزیرهٔ ایطالیا بدولت ایطالیای جدید اهالی بلاد مذکوره رای خود را اظهار نمودند بالعکس اگر معلوم و واضح بود که میل سکنه برخلاف انضمام و الحاق اراضی آنها بدولتیکه خیال تصرف دارد میبود بهیچوجه رای از آنها نمیخواست مثلاً در عهدنامهٔ پراگ ۲۴ اوت ۱۸۶۶ قید شده بود که اگر سکنهٔ شلزویگ شمالی در انضمام ولایت خود به پروس رای ندهند ولایت مذکوره باید جزو دانمارک باشد ولی این شرط بهیچوجه مجری نشد و دولت پروس از طلبیدن رای سکنه امتناع ورزید زیرا نتیجهٔ خوبی در این کار برای منافع خود نمیدید و همچنین در ۱۸۷۱ در موقع انضمام ایالت الزاس و لورن بدولت آلمان رای سکنه را لازم ندانسته و نخواستند

چهارم — تحصیل اراضی بواسطهٔ استحلال *Prescription*
(یعنی ابطال حق بمرور زمان)

موافق قواعد حقوق بین الملل استحلال یکی از وسایل مشروعهٔ تحصیل حاکمیت است یا خیر؟ — همانطوریکه مابین اشخاص متفرقه در تحصیل اشیاء منقوله و غیرمنقوله استحلال معمول است مابین دول نیز باید در تحصیل اراضی معمول باشد اگر اعتقاد درمیان نباشد مشروعیت تصرف اراضی ممکن است همیشه مطرح مذاکره و گفتگو شود و دول برای اثبات حق خود مجبور میشدند مسئلهٔ تملک را رجوع باصل و منشاء تصرف خود نموده باین وسیله ثابت کنند که تصرف اراضی مذکوره بدواً مبتنی بر قواعد و قوانین مشروعه بوده است

بموجب قاعدهٔ استحلال همینکه دولتی در مدتی معین بدون منازعه و گفتگو متمادیاً قسمت خاکی را متصرف باشد دیگر حق ادعا

برای احدی در آن اراضی باقی نمیماند این ترتیب تصرف و تملک مخصوصاً در تعیین حدود بین دولتین خیلی مفید واقع میشود زیرا اگر سندی در دست نباشد و یا اگر اسناد موجوده واضح و مبرهن نباشد قاعدهٔ استحلال برای تصرف اراضی واقعه در سر حد دولتین میتواند متمسک و سند خود قرار دهد

شرایط لازمهٔ صحت استحلال — برای صحت تصرف بواسطهٔ استحلال دو شرط لازم است **اوّل تملک دوّم دوام تملک**

اوّلاً تملّك — چنانکه برای تصرف تملک لازم است بهمین ترتیب نیز وقوع تملک برای تصاحب اراضی بموجب قانون استحلال لازم میباشد تملک باید بواسطهٔ اجرای حق حکمرانی دولت تصاحب کننده ظاهر شود مثلاً دولت تصرف کننده اخذ مالیات نماید در صورتیکه اتباع دولتی مثلاً قسمتی از آن اراضی را خریده و مالک باشند دولت متبوعهٔ آنها نمی تواند آزادست آویز قرار داده و حق تصاحب و تصرف آن اراضی را ادعا کند تملک باید از روی صلح باشد و حرکات و رفتار سخت ولو اینکه موقتی باشد نمیتوانند حقی برقرار کنند بعلاوه تملک باید مبهم و مشکوک نباشد یعنی اهالی اراضی تصرف شده و سایر دول در آن خصوص اعتراضی و حرفی نداشته باشند

ثانیاً دوام تملك — مدت تملک معین نیست همین قدر میتوان گفت که مدت آن از مدت لازمهٔ استحلال موافق قانون مدنی باید بیشتر باشد

باب دوم — دریاها

تقسیمات باب دویم : این باب را بسه فصل قسمت خواهیم نمود **فصل اوّل** — قاعدهٔ آزادی دریاها و اساس و نتایج آن **فصل دوّم** اندازه و حدود اجرای قواعد آزادی دریاها **فصل سیّم** مستثنیات قواعد مذکوره

فصل اول — قاعدهٔ آزادی دریاها و اساس و نتایج آن

تاریخ آزادی دریاها — آزادی دریاها از قوانینی است که در این اواخر معمول و مجری گردیده است مدت زمانی مخصوصاً تا مائهٔ هفدهم هیچ چه این قاعده ملحوظ و مرعی نبوده تا این تاریخ مقتدرترین دول دعوی حق حکمرانی دریاها را مینمود و در صدد آن بود که دست سایر دول را کوتاه و آن حق را منحصر بخود نماید بدوا دولت رُم دریای مدیترانه مثل دریاچه که داخل متملکات آن واقع شده باشد تصرف نمود بعد شهر و نیز مدعی حق تفوق بر سایر دول اروپا در دریای آدریاتیک شد چندی دولتین اسپانی و پورتغال بواسطهٔ حکم پاپ الکساندر ششم تملک مطلقهٔ راه هندوستان و امریکا را بخود منحصر دانسته و منحصراً از آن راه منتفع

میشد

میشدند ولی معروفترین نزاع و گفتگوهائیکه در خصوص آزادی دریاها بمیان آمد ما بین دولتین انگلیس و هلاند بود دولت انگلیس مدعی بود که کشتیهای هلندی در خط سیر سفاین انگلیس نباید حرکت نمایند و میخواست مانع حرکت آنها شود یکی از مصنفین موسوم به Selden حمایت از ادعای دولت انگلیس نموده و کتابی در آن باب موسوم به Mare clausum نوشت و Grotius نام نیز طرفداری از دولت هلند نموده و کتابی نوشت موسوم به (Mare librum)

مبنای قاعدهٔ آزادی دریاها — تمام دول امروز قواعد آزادی دریاها را قبول کرده و مرعی میدارند مبنای آن قواعد از قرار تفصیل ذیل است :

اوّلاً — چون دریاها برای روابط تجارت و حفظ و حراست تمام دول لازم است لهذا باید ملک مشترک و متعلق بعموم تصور نمود و هیچیک از دول بالانحصار نمیتوانند حق تملک و بهره مند شدن از آنها را برای خویش مخصوص دارند

ثانیاً — بواسطهٔ وضع مادی و طبیعی دریاها دول نمیتوانند حرکات تملکانه که وسیلهٔ اجرای حق حکمرانی بودن در آنهاست مجری دارند Engelhardt درکتاب خود متعلق بدریاها و انهار بین المللی میگوید دریاها که قطعات زمین را احاطه دارند و انهاریکه در آنها جاری میشوند نمیتوانند ملک طلق کسی بشوند زیرا که احدی وسیلهٔ مقید بودن آنها را ندارد و انقیاد با حرکت دائمی آنها وفق نمیدهد

ثالثاً — چون بحاری پایان بوده و لاینقطع تجدید میشوند و محتاج الیه همه کس میباشند و هریک از دول بدون اینکه از سهم دیگری کاسته شود میتوانند آنرا بکار برند بنابراین از احتکار چنین شئ سود و نفع برای احدی حاصل نمیشود

نتایج حاصله از قاعدهٔ آزادی بحار — از آزادی دریاها سه نتیجه میتوان تحصیل کرد : اول حق کشتیرانی دوّم حق صید ماهی سوّم حق استقلال سفاین عموم دول در دریاها در مسئله اخیره در اینجا ذکری نخواهیم کرد زیرا که در موقعیکه از سفاین گفتگو بمیان خواهد آمد مشروحاً این مسئله مطرح مذاکره و گفتگو میشود

تدابیر و اقداماتیکه با آزادی دریا وفق میدهد — قاعدهٔ اساسی آزادی دریاها باتدابیر و اقداماتیکه دول تنفقاً برای کم کردن مخاطرات سیر سفاین بعمل میآورند مغایر و مخالف نیست چنانکه دولت فرانسه باتفاق دولت انگلیس نظامنامهٔ برای جلوگیری مصادمات سفاین مقرر داشته سایر دول نیز آنرا امضا نموده اند و نیز تمام دول ترتیب معین مخصوص بین المللی برای اشارات و علائم سفاین مقرر داشته اند تا سفاین ملل مختلفه بتوانند مطالب خود را بیکدیگر برسانند و همچنین دول قرار

انهار

نامه های دیگر برای تأسیس و نگاهداری چراغهای دریائی و حفظ و حراست سیمهای تلگراف تحت بحری مقرر و مجری داشته اند (۲)

فصل دویم — اندازه و حدود اجرای قاعدهٔ آزادی بحار

قواعد آزادی بحار در چند مورد ذیل مجری میگردد : اوّل در اقیانوس یا دریاهای غیرساحلی و غیر داخلی دویم در دریاهای داخلی که با دریاهای عمومی متصل باشد سیم در تنگه یا بغازهائیکه دو دریا را باهم متصل میدارد

دریاهای داخلی که با دریای عمومی مربوط میباشند — این قسم بحار عبارتند از قسمتی از دریا که خیلی داخل خشکی شده و سفاینی که از دریاهای عمومی میآیند میتوانند داخل آن شوند قاعدهٔ این نوع دریاها مثل دریاهای غیرساحلی بکلّی آزاد میباشد ولی بطور استثنا ممکن است در تحت حکمرانی دولتی که در سواحل آن واقعشده اند بشود و در صورتیکه دو شرط ذیل موجود باشد میتوان آنها را برای سیر سفاین خارجه مسدود و ممنوع نمود **اوّلا** در صورتیکه تمام سواحل دریای مذکور و طرفین تنگه که آنرا با دریای عمومی مربوط مینماید متعلق بدولت واحد باشد **ثانیا** اگر تنگه مذکوره بقدری کم عرض باشد که قوای نظامی بتوانند آنرا از طرفین دفاع نمایند

تطبیق قاعدهٔ فوق درباره بحر اسود — بحر اسود بحری است داخلی که بواسطه تنگه های داردانل یا چناق قلعه و بغاز بسفر یا بغاز اسلامبول بدریای آزاد متصل میشود اصول و ترتیبی که برای آن قرار داده اند بواسطه عهدنامه هائیست که ذیلا مذکور خواهد گردید

تا عهدنامهٔ قینارجه ۱۷۷۴ تمام سواحل بحر اسود متعلق بدولت عثمانی بود و هیچیک از سفاین دول خارجه حق سیر در آن دریا نداشتند بواسطهٔ عهدنامه مذکوره قدری از سواحل بحر اسود بدولت روس واگذار شد و نتیجه اش این شد که سفاین دولت مذکوره بآزادی حق سیر در آن دریا دارا شدند و کشتیهای تجارتی آن نیز حق عبور از تنگه های داردانل و بسفر را حاصل کردند عهدنامهٔ آندری نپل مورخه ۱۴ دسامبر ۱۸۲۹ که جنگ استقلال یونان را ختم نمود تنگه های مذکور و بحر اسود را برای سیر سفاین تجارتی کلیهٔ دول مفتوح نمود ولی عبور کشتیهای جنگی از آن ها قدغن گردید در ۸ ژوئن ۱۸۳۳ دولت عثمانی با دولت روسیه عهدنامهٔ خونکار اسکله لیسی را Unkiar Skelessi مقرر داشته و حق عبور از تنگه های داردانل و بسفر را برای

---

(۲) قرارنامه راجع بحفظ و حراست cable سیمهای تحت بحری در ۱۴ مارس ۱۸۸۴ در پاریس مابین دول عدیده منعقد گردید و دول متضمن وضع و حفظ و حراست آن سیمها شده اند در صورتیکه شخصی سیم تحت بحری را خراب نماید یا صدمه بر آن وارد آورد مثل اینست که مرتکب جنحه شده باشد و محکمه های دولت متبوعهٔ مقصر مأمور سیاست او میباشند در موقع جنگ ضمانت و حمایت دول موقوف میشود

سفاین نظامی خود تحصیل کرده بود ولی در ۱۳ ژوئیه ۱۸۴۱ عهدنامهٔ معروف تنگه ها مقرر گردید و بموجب آن عهدنامهٔ سابق الذکر منسوخ و عهدنامهٔ آندری نپل ۱۸۲۹ تصدیق شد

عهدنامهٔ پاریس ۳۰ مارس ۱۸۵۶ بحر اسود را بیطرف کرده و دولتین روس و عثمانی از داشتن سفاین و مبادر نظامی در آنجا ممنوع شدند بالاخره عهدنامهٔ لندن ۱۳ مارس ۱۸۷۱ که ضمنا بموجب معاهده برلن ۱۴ ژوئیه ۱۸۷۸ تصدیق گردید بیطرف بودن بحر اسود را موقوف نموده دولتین روس و عثمانی حق غیر محدود برای داشتن سفاین جنگی و مبادر نظامی در آن دریا تحصیل کردند ولی عبور تنگه ها برای سفاین نظامی کلیهٔ دول ممنوع شد لهذا آزادی بحر اسود ناقص است زیرا کلیهٔ سفاین تجارتی میتوانند از دریاهای آزاد داخل بحر اسود شوند در صورتیکه سفاین نظامی از دخول در آن دریا ممنوع میباشند

تنگه های طبیعی — تنگه ممکن است مابین دو دریای آزاد یا یکی آزاد و دیگری مسدود و خصوصی واقعشده باشد

اوّل تنگه هائی که دریای آزاد را با دریای مسدود و خصوصی مربوط میکنند — تنگه های بسفر و داردانل تا عهدنامهٔ قینارجه ۱۷۷۴ همین حال را داشتند دولتیکه بر تنگه و سواحل و دریای خصوصی تسلط دارد میتواند سفاین دول خارجه را از عبور تنگه ها منع نماید و چون سابقا گفته شد دولتیکه دارای بحر خصوصی میباشد حق ممانعت سیر سفاین دول خارجه را در آن دریا دارد ممانعت عبور سفاین از تنگه ها نیز نتیجهٔ آن حق میباشد

دویم تنگه هائی که دو دریای آزاد را بیکدیگر وصل میکنند — این قسم تنگه ها مانند دریاهائی که بهم متصل میکنند باید آزاد باشند زیرا که اگر آزاد نمیشدند آزادی دریاهائیکه طرفین آن واقعند بی ثمر و بیفایده میگردید دول ساحلی آن تنگه ها نمی توانند مانع عبور و مرور سفاین دول خارجه شده یا حق العبور از آنها مطالبه نمایند فقط حق دارند در ازای خدماتی که بعبور سفاین میکنند از قبیل رهنما برای عبور از تنگه و قرار دادن چراغها در مدخل بنادر و غیره وجهی مطالبه نمایند

اجرای قاعدهٔ آزادی تنگه ها — **اوّلا** دربارهٔ تنگه های بسفر و داردانل — در فوق در موقع ذکر وضع و حیثیت مخصوص بحر اسود مذکور گردید که تنگه های بسفر و داردانل برای عبور سفاین تجارتی مفتوح و برای سفاین نظامی مسدود میباشند لهذا برای کسب اطلاع رجوع بمشروحات فوق نمایند

ثانیا دربارهٔ تنگه های دریای بالتیک — مدت چندین قرن دولت دانمارک در بندر Elseneur السینور از سفاینی که میخواستند از بحر شمال وارد بحر بالتیک شوند دو قسم حق العبور دریافت مینمود یعنی یک حق عبور از خود سفینه و یکی از مال التجارهٔ محمولهٔ آن حق مأخوذ از خود سفینه در ازای خدماتی بود که دولت دانمارک بواسطهٔ فراهم

نمودن راه نمایان بحری و صندوقهای آهنین برای بستن سفاین و بنای چراغها وغیره بسیر سفاین مینمود ولی حقی که از مال التجاره اخذ میشد یکنوع مالیات و حق العبور محسوب شده و مخالف قاعده آزادی دریاها بود و وصول این حقوق برای دولت دانمارک عایدی معتنابه فراهم میاورد ولی تحمیل زیادی بر سفاین و تجارت سایر دول مینمود و دولت آنها از زمان چندین مرتبه در مقام اعتراض و مؤاخذه برآمد بالاخره پس از آنکه در شهر کپنهاک مجلس کنگره تشکیل یافت و نمایندگان دولی که منافع بحری داشتند در آنجلس حضور بهم رسانیدند عهدنامه در ۱۴ مارس ۱۸۶۷ مقرر گردید

بموجب عهدنامه مذکوره عبور از تنگه هائیکه بحر بالتیک را با بحر شمال متصل میسازد آزاد گردید و هیچیک از دول مجبور بتادیه هیچ نوع حقوقی نمیباشند بعلاوه رد یا قبول ملاح راهنما هم بمیل و اختیار ناخدای سفینه واگذار شد و دولت دانمارک متعهد گردید چراغهای لازمه کشتیرانی را برقرار و حفظ و حراست نماید و مخارج آنها را در عهده گیرد در ازای این تعهدات هریک از دول متعهد گردیدند که بنسبت سفاینی که در عرض سال از تنگه های مذکوره میگذرانند وجهی بدولت دانمارک بپردازند و آن وجه معادل مبلغی باشد که تنزیل آن با حقوق ماخوذه از سفاین در این سنوات اخیره مساوی باشد در ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۷ بموجب عهدنامه مخصوص تعیین این وجوه را نمودند و دولت دانمارک با سایر دول در خصوص تادیه وجه سهمی آنها ترتیبات مخصوصه مقرر داشت

فصل سیم — مستثنیات قواعد آزادی دریاها

در قواعد آزادی دریاها مستثنیات چند هست: **اولاً** درباره دریاهای داخلی که با هیچ دریائی مربوط نیستند **ثانیاً** درباره دریاهای ساحلی **ثالثاً** درباره بنادر و لنگرگاهها **رابعاً** درباره خلیجها **خامساً** در تنگه های مصنوعی یا مذنب ها

اولاً دریاهای داخلی که با هیچ دریائی دیگر مربوط نیستند — قسمی از بحار میباشد که محاط در داخل زمین و بمخارج راهی ندارند این دریاها ممکن است در خاک دولت واحده واقع باشند مانند بحرالمیت mer morte که در خاک دولت عثمانی واقع است یا در خاک دو دولت مختلف واقع و مابین آنها مشترک باشد مثل بحر خزر که قسمتی از سواحل آن متعلق بدولت ایران و قسمت دیگر متعلق بدولت روس است در صورت اول دریای داخلی اجزای متممه خاک دولت میباشد و دولت مذکوره حق حکمرانی مطلقه در آن دریا داشته و میتواند مانع کشتیرانی و صیدماهی اتباع خارجه بشود ولی در صورت ثانی که دریای داخلی مابین دو دولت مشترک میشود دولتین هر دو حق کشتیرانی و صیدماهی در آن دریا دارند و برای اینکه سفاین خارجه مجاز در اجرای اعمال سابق الذکر باشند اتفاق آرای دولتین لازم است ولی دولت ایران بموجب عهدنامه ترکمن چای از حقوق خود در آن دریا گذشته

واز داشتن سفاین نظامی ممنوع میباشد ولی موافق عهدنامه مذکوره حق نگاهداشتن سفاین تجارتی را دارا است

ثانیاً دریاهای ساحلی — دریای ساحلی قسمتی از دریا را گویند که در ساحل دولتی ممتد باشد

حق دولت در دریای ساحلی خود — دولت در دریای ساحلی خود حق تملک ندارد و فقط دارای حق حکمرانی میباشد این حق حکمرانی بحری بمراتب کمتر از حق حکمرانی دولت در خاک خود میباشد مثلاً هیچ دولتی نمیتواند سفاین دول خارجه را از دخول در دریای ساحلی خود و تردد کردن بآزادی منع نماید

حق حکمرانی دول در دریاهای ساحلی خود فقط برای اینست که بتواند ترتیبات لازمه حفظ و حراست خود را فراهم آورد و از اقدامات و حرکاتی که مخالف قواعد و قوانین مالیه او هستند جلوگیری نماید پس هر دولتی حق دارد که ترتیبات و قواعد لازمه برای صیدماهی در دریای داخلی خود را مقرر و منظم نموده و آن حق را منحصر باتباع خود نماید و نیز میتواند کشتیهای تجارتی را در تحت تفتیش گمرکات خود قرار دهد و در صورت وقوع جنگ بین دو دولت قدغن نماید که طرفین در آبهای ساحلی آن اقدام بحرکات خصمانه ننمایند

وسعت دریای ساحلی — سابقاً ذکر شد که حق حکمرانی دول در دریای ساحلی برای حفظ و حراست و دفاع آن مقرر و تاسیس شده است و بدان جهت وجوب رعایت آنرا عموم دول پذیرفته اند بدین ملاحظه است که منتهی عرض دریای ساحلی را یک تیررس گلوله توپ معین کرده اند ولی چنانکه بر همه معلوم است بملاحظه ترقیات و اختراعات جدیده توپخانه ها اندازه حد مذکور دائماً در تغییر است لهذا امروز حد دریای ساحلی را از حد خشکی ساحل در موقع جذر یعنی عقب نشستن آبهای دریا الی سه میل جغرافیائی یعنی ۱۸۵۲ متر معین کرده اند ولی دول میتوانند بواسطه قراردادهای مخصوصه حدود دریاهای ساحلی خود بطور مختلف معین کنند چنانکه دولتین فرانسه و انگلیس برای تعیین حدود حق صید اتباع خود چنین قراردادی مقرر داشتند عاقد این نوع مقاولات خصوصی فقط برای دول امضاکننده واجب بوده بسایر دول ابداً ربطی نخواهد داشت

ثالثاً بنادر و لنگرگاهها (۲) — بنادر و لنگرگاهها اجزای متممه دولت هستند و دولت در این نقاط همان حق حکمرانی را که در سایر نقاط ممالک خویش مجری دارد معمول میدارد ولی بملاحظه حق تجارتی که سایر دول دارند نمیتواند دخول سفاین سایر دول را در بنادر تجارتی خود ممنوع دارد اما بنادر نظامی را بملاحظه حفظ و حراست میتواند مسدود نماید ولی عملاً چنین قرار

---

(۲) بندر پناهگاهی است طبیعی و یا مصنوعی مخصوص سفاین و تسهیل حمل و بارگیری مال التجاره که در داخل مملکتی یا در مصب رودی واقع شده باشد لنگرگاه قسمتی از دریاست که داخل خشکی شده و فقط در موقع طوفان پناهی برای سفاین خواهد بود

میشود و کشتیهای جنگی دول با کمال آزادی میتوانند وارد بنادر نظامی شوند مشروط بر اینکه بعضی قواعد و قوانین متعلقه بعده
آنها و مدت توقف را منظور و مرعی دارند (۳)

رابعاً خلیجها — خلیجهائیکه وسعت زیاد ندارد یا ورود آنها را بواسطه توپهائیکه در طرفین مدخل قرار داده‌اند
میتوان ممنوع داشت موافق شرایط و ترتیبات مقرره درباره دریای ساحلی در تحت حکمرانی دولت واقع میباشد
خلیجهائیکه عرضشان بیش از دو تیر رس توپ باشد از نقطه که دریای ساحلی دولت تمام میشود یعنی از فاصله سه میل حکم دریای
آزاد را دارد و بملاحظه اینقاعده و ترتیب است که قانون دولت فرانسه مورخه غره مه ۱۸۸۸ راجع باختصاص صید ماهی
در سواحل باتباع فرانسه مقرر داشته است که خلیجهائی که صید ماهی در آنها انحصار باتباع دولت مذکوره دارد عرضشان از
ده میل جغرافیائی نباید تجاوز کند

خامساً تنگه‌های مصنوعی یا مذنبها — قاعده آزادی دریاها به تنگه‌های مصنوعی یا مذنبهائیکه دولت در خاک خود
حفر میکند تعلق نگرفته دولت مذکوره حق حکمرانی خود را در تنگه و مذنبهای مذکوره مثل سایر نقاط اراضی خود مجری و معمول میدارد
و میتواند موافق میل خود هر قسم مقتضی بداند عبور سفاین سایر دول را از آنجا مجاز یا ممنوع دارد و لیکن گاه میشود دولتیکه
در اراضی او مذنب واقعست دست از حقوق ممانعت عبور سفاین خارجه برداشته و آنها را در عبور از مذنب آزاد میکند
در اینصورت دول در اراضی آن دولت دارای حق عبور میشوند چنانکه برای کانال سوئز همین قاعده معمول و مجری گردید

کانال سوئز و عهدنامه بین المللی ۲۹ اکتبر ۱۸۸۸ — خدیو مصر در ۳۰ نوامبر ۱۸۵۲ امتیاز
حفر کانال سوئز را بکمپانی بین المللی واگذار نمود ریاست آن کمپانی با مسیو F. de Lesseps کید
فردینان دولسپس بود در ۱۵ ژانویه (۱۸۵۶) امتیاز مذکور تجدید و در ۲۲ فوریه ۱۸۶۶ بواسطه دولت عثمانی تصدیق
در امتیازنامه مذکوره صراحةً ذکر شده است که کانال مذکور برای عبور و مرور سفاین عموم دول بدون استثنا مفتوح
خواهد بود برای اینکه شرط مذکور در همه مورد و موقع اجرا شده اشکالی تولید نشود در ۲۹ اکتبر ۱۸۸۸ دول اروپائی
عهدنامه مقرر داشتند و ما برودی مفاد و مقررات آن عهدنامه را در خصوص سه مسئله ذیل اجمالاً بیان میکنیم
اولاً آزادی کشتی رانی و بیطرفی کانال **ثانیاً** مساوات حقوق دول در کانال **ثالثاً** تدابیر و ترتیبات

---

(۳) میسو لزنر Leseur برای تعیین تفاوت و امتیازی که مابین دریای ساحلی و قسمتی از دریا که بنادر و لنگرگاه را
تشکیل میدهند میباشد دریای ساحلی را مرکب از دو جزء میداند اول آبهای بری یعنی بنادر و لنگرگاه دویم آبهای ساحلی یعنی قسمتی از دریا که تا سه میل ممتد میگردد

مقرره تفتیش و رسیدگی لازمه برای برقرار داشتن آزادی سیر سفاین و بیطرفی کانال و مساوات حقوق دول

اولاً آزادی کشتی رانی و بیطرفی کانال — در زمان صلح و اوان جنگ کانال سوئز همیشه برای
عبور و مرور کلیه سفاین تجارتی و جنگی عموم دول مفتوح میباشد و سفاین مذکوره با کمال آزادی میتوانند عبور نمایند
لهذا دول متعاهده متقبل شده اند که بآن کانال و کانال آب شیرین که داخل آن میشود و در کلیه اسباب و ابنیه متعلقه بآنها
هیچ نوع خلل و خرابی وارد نیاورند در زمان جنگ تمام سفاین حتی سفاین نظامی دولتین متخاصمتین اجازه عبور
از کانال را دارند ولی کانال مذکور تقریباً بیطرف (۲) میباشد و این بیطرفی مخصوص منتج نتایج ذیل میشود
(۱) دول متخاصمه نباید در روی کانال مرتکب هیچگونه حرکات خصمانه نسبت بیکدیگر شده یا اقدامی برخلاف آزادی عبور (فصل ۴)
سفاین خواه در خود کانال خواه در بنادر دخولیه آن تا سه میل بحری بنمایند ولو اینکه یکی از طرفین خود دولت عثمانی باشد
(۲) محاصره بحری کانال اکیداً ممنوع است (فصل اول)
(۳) دول متخاصمه حق ندارند در کانال یا بنادر دخولیه آن قشون و آلات و ادوات جنگی داخل کشتی یا از آن خارج نمایند
مگر اینکه در کانال قضیه رخ نماید در اینصورت میتوانند دسته جات قشون نظامی که عده آنها بیش از هزار نفر نباشد با ادوات
و مهمات جنگی بنسبت لزوم آن دسته در بنادر دخولیه پیاده و یا حمل شود (فصل پنجم)
(۴) سفاین نظامی دول متخاصمه باید با کمال سرعت و بدون هیچ معطلی موافق نظامنامه معموله کانال از آن عبور کرده
و فقط در صورتیکه برای نظم و ترتیب سیر سفاین توقف آنها لازم باشد مکث نمایند سفاین مذکوره در بنادر سعید و سوئز
بیش از بیست و چهار ساعت نباید توقف نمایند مگر در صورت اجبار و باید مابین خروج سفینه نظامی یکی از طرفین مخاصمه از
بندر دخولیه و حرکت نظامی سفینه طرف دیگر بیست و چهار ساعت فاصله باشد (آخر فصل چهارم)

ثانیاً مساوات حقوق دول در کانال — تمام دول در باب عبور و مرور سفاین خود از کانال سوئز
دارای حقوق متساویه میباشند و دول متعاهده متقبل شده اند که بهیچوجه در صدد تحصیل امتیازات تجارتی و یا ارضی
برنیامده در مقاولات بین المللی که بعدها ممکن است مقرر شود امتیازات مخصوصه برای خود تحصیل ننمایند (فصل دوازدهم)

---

(۲) دلیل اینکه میگوئیم کانال تا یک اندازه بیطرف است این است که لفظ بیطرف بدون لفظ تقریبی در این موقع صحیح نخواهد
بود و میتوان گفت که بیطرفی آن حقیقی نیست زیرا اگر کانال سوئز بطور حقیقی بیطرف میبود میبایستی در موقع جنگ برای عبور
سفاین نظامی دولتین متخاصمتین مسدود شود (عقیده برنس)

ثالثاً تدابیر و ترتیبات مقرره تفتیش و رسیدگی — عهدنامه مذکوره هیچ نوع نقص و خللی بر حق حکمرانی سلطان عثمانی و خدیو مصر وارد نمیآورد و دیگر تکالیف و تقبلاتیکه در فصول فوق ذکر شد (فصل سیزدهم)

لهذا اقدامات لازمه اجرای عهدنامه بعهدهٔ خدیو مصر محول شده است و هرگاه قوای نظامی او بقدر کفایت نباشد باید از سلطان عثمانی همراهی بطلبد و سلطان هم پس از اعلام و اطلاع بسایر دول امضا کننده باید اقدامات لازمه را بعمل آورد (فصل دهم)

اما حق سایر دول منحصر بمواظبت و تفتیش بوده و فقط میتوانند از خدیو مصر یا سلطان عثمانی خواهش نمایند که اقدامات لازمه برقرار داشتن آزادی سیر سفاین در کانال را مجری دارند ولی شخصاً هیچ حق اقدام و مداخله ندارند

تفتیش و مواظبت و رسیدگی امور کانال بعهدهٔ نماینده کانیست که دول امضا کننده در دربار خدیو میفرستند و ایشان سالی یکمرتبه در تحت ریاست مأمور مخصوصی که از جانب سلطان معین میشود جلسات مینمایند

بغیر مأمور دولت مصر نیز میتواند در مجلس حضور بهمرسانیده و در غیاب مأمور سلطان ریاست را بعهده بگیرد مجلس مذکور رسیدگی بمجری گردیدن فصول عهدنامه کرده و هرگاه بعضی استحکامات و قلاع برای سلب آزادی و آسایش سیر سفاین در کانال بنا کرده باشند یا قوای نظامی بآن قصد جمع آوری نموده باشند آنها را موقوف کرده و متفرق ساختن قلاع و قوای مذکوره را جداً خواهند نمود

بعلاوه در هر موقعیکه اتفاقی رخ نموده و احتمال اخلال در آزادی و امنیت کشتیرانی در کانال میرود مجلس مذکور بر حسب احضار سه نفر از اجزاء و در تحت ریاست قدیمی ترین نمایندهٔ دول متعاهده منعقد شده رسیدگی لازمه بعمل خواهند آورد

باب سیم — انهار

تقسیم اسامی رودها — رودخانه ها را بدو نوع میتوان منقسم نمود **اول** رودهای بین المللی یا عمومی **دویم** رودهای ملتی یا خصوصی

تعریف — رودهای بین المللی یا عمومی رودهائی را گویند که در اراضی چندین دولت جاری میشود اعم از اینکه آنها را از یکدیگر جدا نمایند یا از وسط اراضی آنها عبور کنند رودهای ملتی یا خصوصی آنهائی هستند که در خاک مملکت واحدی جاری باشند تفاوت این رودهای خصوصی و عمومی اینست که سفاین تمام دول حق عبور و سیر در رودهای عمومی دارند در صورتیکه در رودهای خصوصی فقط سفاین دولتی که رودها در آن جاری هستند حق تردد را دارا میباشند

تقسیم باب — این باب را بدو قسمت تقسیم مینمائیم **فصل اول** رودهای بین المللی یا عمومی **فصل دویم** رودهای ملتی

فصل اول — رودهای عمومی یا بین المللی

رودهای بین المللی متعلق بدول مجاوره و ساحلی خود و در تحت حکمرانی آن دول واقع هستند ولی حق آزادی سیر سفاین در رودخانه های مذکوره حق حکمرانی را محدود کرده و بر آن تفوق دارد

تقسیمات فصل اول — فصل اول را بسه جزء قسمت مینمائیم **جزء اول** حق حکمرانی دول مجاوره — **جزء دویم** قاعدهٔ آزادی سیر سفاین — **جزء سیم** تطبیق اجرای قاعدهٔ آزادی سیر سفاین در بعضی رودهای بین المللی

جزء اول — حق حکمرانی دول مجاور

وسعت حق حکمرانی دول مجاور — رودهای بین المللی در تحت حکمرانی دول مجاوره واقع میباشد در رودهائیکه دو دولتین را از یکدیگر جدا میسازد حق حکمرانی دولتین مجاورتین تا خط تالوگ یعنی خط وسط جریان آبست و در رودهائیکه در چندین دولت جاری میگردد هر قسمتی از آنها که در اراضی دولتی واقع میباشد مطیع حق حکمرانی دولت مذکوره است

نتایج حاصله از حق حکمرانی دول — میتوان گفت دول مجاوره حق دارند در قسمتی از رودخانه که از اراضی آنها عبور میکند و یا در سرحد آنها واقعشده است همان تحکم و حکمرانی که در سایر نقاط اراضی خود مجری میدارند در آن قسمت هم بعمل آرند مشروط بر آنکه اقدامات آنها بر خلاف قاعدهٔ آزادی سیر سفاین در رود مذکور نباشد دول مجاوره میتوانند متفقاً نظامنامهٔ واحدی که برای سفاین خارجه واجب الاجرا باشد در تمام رود مقرر دارند حق رسیدگی و حرکات و رفتار مخالف نظامات و جنایات و جنحه که در سفاین در مدت عبور از رود واقعشود بعهدهٔ محکمه های دولتی است که رود در آن جاریست و نیز دول همجوار و یا مجاوره میتوانند اقدامات لازمه برای برقرار داشتن وسایل دفاعیه و اجرای قوانین و ترتیبات مالیه و گمرکی خود مجری دارند

جزء دویم — قاعدهٔ آزادی سیر سفاین

مبدأ و منشأ تاریخی این قاعده — مدتی معمول بود که هر دولتی حق انحصار کشتیرانی و صیدماهی و غیره را در قسمت رود که در اراضی آن واقعشده است دارا میباشد در سنهٔ ۱۷۹۲ مجلس کنوانسیون Convention فرانسه حکمی صادر نموده و حکم مذکور مبدأ آزادی رودهای بین المللی گردید مجلس مذکور مقرر داشت که من بعد کلیهٔ دول مجاوره رود میتوانند از تمام خط سیر رود بهره مند شوند

عهدنامهٔ پاریس ۳۰ مه ۱۸۱۴ در راه اصلاحات و انبساط آزادی رودها پیشتر رفته و مقرر داشت که سیر سفاین در رودرن بکلی

آزاد خواهد بود و نه فقط دول مجاور رود مذکور بلکه عموم دول بدون استثنا حق کشتی رانی را در آن رود دارا میباشند و بعلاوه در عهدنامهٔ مذکوره مقرر گردید که در کنگرهٔ آتیه برای آزادی سیر سفاین در رودهای بین المللی بسط داده شده و متعلق بتمام رودهائی که در اراضی چندین دولت جاری میباشند و یا دو دولت را از یکدیگر مجزا مینمایند خواهد شد این ترتیب در کنگرهٔ وینه ۱۸۱۵ بطور قطعی مقرر گردید فصل ۱۰۹ عهدنامهٔ ۹ ژوئن ۱۸۱۵ چنین مذکور میدارد (سیر سفاین در انهاری که در فصل سابق مذکور گردید از نقطه که قابل کشتی رانی میباشد الی مصب آنها آزاد بوده بهیچوجه نمیتوان احدی را از تجارت در روی آنها ممنوع داشت) بموجب عهدنامهٔ پاریس ۱۸۵۶ این قاعده برود دانوب نیز تعلق گرفته و در عهدنامهٔ برلن ۱۸۷۸ مفاد عهدنامهٔ پاریس تصدیق شد قانون آزادی سیر سفاین فقط در رودهای اروپا مجری نگشته بعضی دول آمریک نیز آنرا پذیرفته اند از این جمله دول برزیل و دولت جمهوری آرژانطین این قاعده را در رودهای آمازن و ریو دو لاپلاتا معمول و مجری داشتند

بالاخره قرارداد عمومی برلن ۱۸۸۵ قاعدهٔ آزادی سیر سفاین در انهار بین المللی را برودهای افریقای مرکزی یعنی رود کنگو و رود نیژر نیز تعلق داد

اساس و منشأ آزادی سیر سفاین در انهار بین المللی — معمولاً اساس و منشأ آزادی سیر سفاین در انهار بین المللی را قاعدهٔ آزادی دریاها میدانند و میگویند چون انهار راههای طبیعی برای وصول بدریا هستند باید مانند دریاها برای حمل تجارت و کلیهٔ سیر سفاین سایر دول مفتوح باشد این دلیل هرچند صحیح است ولی مکفی نیست زیرا که در صورت اجرای آن میبایست انهار خصوصی که آزادی سیر سفاین در آنها پذیرفته نشده است نیز در حکم انهار بین المللی باشند بعلاوه باید دانست که چون دول مجبورند سیر سفاین دول مجاور را در حدود خود مجاز دارند آزادی سیر سفاین دول خارجه در انهار بین المللی یکی از نتایج آن میباشد این آزادی یکقسم استرقاقی است که برای مفتوح داشتن راه طبیعی سایر دول مجاور بدریا در آن دولت تحمیل شده است لهذا برای سهل نمودن روابط بین المللی و تجارتی دول مذکوره باید قانون آزادی سیر سفاین دول خارجه در انهار بین المللی پذیرفته و در موقع اجرا درآید بعضی گفته اند که آزادی سیر سفاین در انهار بین المللی یکی از نتایج حق تجارت دول میباشد بموجب حق مذکور دول مجاز هستند که در کمال آزادی و بلامانع از انهار بین المللی بهرهمند شوند زیرا که راه و وسایل طبیعی تجارت در داخله ممالک میباشند

نتایج قاعدهٔ آزادی سیر سفاین در انهار بین المللی — قاعدهٔ آزادی سیر سفاین در انهار بین المللی منتج بعضی حقوق برای عموم دول و برخی تکالیف برای دول مجاور میشوند

حقوق حاصله برای عموم دول از قاعدهٔ آزادی سیر سفاین — عموم دول حق دارند که در کمال آزادی و بدون مانع

سفاین

سفاین تجارتی خود را در کلیهٔ خط جریان نهر و شعبات آن حرکت دهند نهر بین الملل از نقطه که قابل کشتی رانی میشود الی دریا آزاد و حکم ملک عمومی را دارد یعنی برای سیر سفاین تجارتی تمام دول مفتوح میباشد بعدها خواهیم دید که این مسئله بجهة الفاظ و لغات مبهم و مشکوک که در عهدنامهٔ پاریس ۱۸۱۴ در خصوص رود رن قید شده بود تولید بعضی اشکالات و اختلافات نمود ولی بالاخره قاعدهٔ فوق مقبول و پذیرفته شد باید دانست که حق آزادی سیر سفاین با حق صید ماهی توأم نبوده حق ثانی فقط منحصر باتباع دول مجاوره میباشد

تکالیف حاصله برای دول مجاوره از آزادی سیر سفاین — تکالیفی که برای دول مجاوره رود حاصل میشود از قرار ذیل است

اولاً دول مذکوره مستقیماً یا غیر مستقیم نمی توانند دخول نهر را بر سفاین دول غیر مجاوره قدغن کنند

ثانیاً مجرای رود را بطوری پاک نگاهدارند که برای سیر سفاین مانعی فراهم نیاید لهذا دول مجاورهٔ رود بین المللی باید تنقیهٔ آن و بنای سدهای لازمه و تعمیر و مرمت راههای ساحلی را متحمل شوند

ثالثاً بواسطهٔ برقرار داشتن حقوق Etape یعنی منزل و اسکله (echelle) و بواسطهٔ توقف اجباری ممانعت و اشکال برای سیر سفاین فراهم نیاورند

صفات قاعدهٔ آزادی رودهای بین المللی — قاعدهٔ آزادی رودهای بین المللی مثل قاعدهٔ آزادی دریاها مطلق نیست و برای اینکه عملاً بموقع اجرا درآید لازم است که برای تأسیس و برقرار داشتن این قاعده عهدنامه های لازمه ما بین دول مجاوره و غیر مجاوره مقرر گردد زیرا آزادی رودخانه ها اصلاً غیر حقیقی و منسوب بمقاوله میباشد (یعنی کنوانسیونل است conventinnelle) و بعبارة اخری ناقص است و بدین سبب است که رودهای بین المللی را گاهی رودهای — fleuves conventionels مینامند از اینجا معلوم میشود که قاعده و ترتیبات رودهای بین المللی مطابق یکدیگر نبوده و نظر بعهدنامه های مقرره تغییر میکند و حد آزادی سیر سفاین در آنها منوط بمیل و عقیدهٔ اشخاصی است که آن عهدنامه را مقرر داشته اند

جزء سیم — تطبیق و اجرای قانون آزادی سیر سفاین در بعضی رودهای بین المللی

اول رود رن — تاریخ — چنانکه در فوق مذکور گردید آزادی کشتی رانی در رود رن بواسطهٔ فصل پنجم عهدنامهٔ پاریس ۳۰ مه ۱۸۱۴ مقرر گردیده است و مفاد آن فصل از قرار ذیل است

(سیر سفاین در رود رن از نقطه که رود مذکور قابل کشتی رانی است تا دریا و از دریا تا نقطهٔ مذکوره بکلی آزاد خواهد بود و حدی

از آمد و شد ممنوع نخواهد گردید و ترتیبی که دول مجاوره موافق آن اجازه وصول حق العبور خواهند داشت در کنگره آتیه مطرح مذاکره شده و معین خواهد گردید بنحوی که حق مذکور حتی المقدور برای تجارت مساعد باشد)

لفظ تا دریا اسباب تولید بعضی اشکالات و اختلافات شده است برحسب توجیهی که از طرف دولت هلند شده بود کشتی رانی در تمام امتداد رود رن آزاد است ولی فقط تا نقطه که رود مذکور داخل دریا میشود بموجب توجیه دیگر میگویند بالعکس مقصود از این لفظ تا دریای آزاد است

در قرارنامه مایانس ۱۸۳۱ قرارداد موقتی مابین دولتیکه در رود مذکور منافع داشتند مقرر گردید

قرارداد مانهیم (Manheim) — در قرارداد مانهیم ۱۸۶۸ قرار قطعی در این مسئله داده شد و لفظ تا دریا را مشمول توجیه دویم یعنی تا دریای آزاد تعبیر نمود و در فصل اول قاعده آزادی سیر سفاین را در رود مذکور بسط داده و بران فزوده است و تمام حق العبور و حق بارگیری و اسکله را موقوف نمود (فصول ۳ و ۵ و ۶) ولی حق کشتی رانی منوط به بعضی شرایط قرارداد که بهره مند شدن از آن برای دول غیر مجاوره بسیار مشکل میشد شرایط مذکوره از قرار ذیل است

شرط اول — برای کشتی رانی در رود رن باید شهادت نامه مدلول بر سر رشته داشتن از کشتی رانی در رود مذکور در دست داشته باشد

شرط دویم — باید در سواحل رود مذکور مسکنی داشته باشد

شرط سیم — تصدیق نامه مشتمل بر استحکام کشتی دارا باشد (فصول ۱۵ و ۲۲) بعلاوه بعضی امتیازات و تسهیلات برای سفاین دول مجاوره برقرار گردید که بر سفاین دول غیر مجاور تعلق نمیگیرد

برای سیر سفاین در کلیه رود مذکور قانون واحدی مقرر گردید و هر یک از دول مجاوره مفتشی مخصوص کشتی رانی معین نمودند تا مواظبت کنند که قانون مذکور مراعات و مجری شود هر دولتی باید در قسمت رود واقعه در ملک خود ملاحان راهنما معین نموده و در جاهای متعلقه بخود وسایل بارگیری سفاین را فراهم کرده و راه کنار رودخانه را که برای کشیدن کشتیها با طناب لازم است محافظت و اصلاح و نگاهداری نماید ولی برای تمام کارها و اقداماتیکه در خود رود بخواهد بکند باید با سایر دول مذاکره و مشورت نماید

بموجب قرار مذکور مجلس بین المللی سیر سفاین که از نمایندگان دول مجاوره که در موقع کنفرانس مانهیم اجلاس نموده بودند تشکیل یافت مجلس مذکور فقط مجلس مشاوره بوده ولی چنانکه بعد مذکور خواهد شد در بعضی موارد در رفتارهائیکه برخلاف قانون سیر

سفاین در رود مذکور شده باشد میتواند رسیدگی نماید مجلس مذکور ترتیباتی را که اجرای آنها لازم است اظهار نموده ولی برای مجرا شدن آنها قبول دول مجاور شرط است (فصول ۴۵ و ۴۶)

پس مجلس مذکور مجلس عالی مشترک که حق حکمرانی عموم دول مجاوره در آن جمع شده باشد و حکم آن واجب الاجرا باشد نیست مرتکبین رفتار و حرکات خلاف قاعده سیر سفاین از ده تا سیصد فرانک جریمه خواهند شد (فصل ۳۲) محکمه دولتی که در خاک آن حرکت خلاف واقع شده است حق رسیدگی آن را دارد در صورتیکه وجه جریمه بیش از پنجاه فرانک باشد مقصر حق استیناف دارد و عجب اینکه مقصر میتواند عرض استیناف را در محکمه عالی یا در مجلس بین المللی اظهار کند

دویم — رود دانوب

تاریخ — قانون آزادی رودهای بین المللی که در عهدنامه وینه مقرر گردیده بود بموجب عهدنامه پاریس ۳۰ مارس ۱۸۵۶ بر رود دانوب نیز تعلق گرفت آزادی سیر سفاین در رود مذکور بدون نقص و مانع مقرر گردید و مثل رود رن فرقی بین دول مجاور و غیر مجاور گذارده نشد حقوق عموم دول در رود مذکور از هر جهت مساوی بود ولی قواعد مقرره عهدنامه پاریس تماما برقرار نماندند و بواسطه پروتوکل (protocole) کنفرانس لندن مورخه ۱۳ مارس ۱۸۷۱ و عهدنامه برلن ۱۳ ژوئیه ۱۸۷۸ و عهدنامه ۱۰ مارس ۱۸۸۳ متدرجا بعضی تغییرات در آنها پیدا شد برای اینکه وضع و ترتیب رود دانوب موافق نتایج عهدنامجات سابق الذکر خوب واضح و معلوم گردد باید این مسئله را بملاحظه تقسیم رود مذکور به سه قسمت شرح داد

قسمت اول — دانوب سفلی یا دانوب بحری که از شهر برایلا Braila تا دریا ممتد میباشد

قسمت دویم — دانوب وسطی یعنی از برایلا تا پرت دفر (Portes de fer)

قسمت سیم — دانوب علیا یعنی از پرت دفر تا منبع رود

قسمت اولی — دانوب سفلی یا دانوب بحری

وسعت دانوب سفلی — بموجب عهدنامه پاریس قسمت اول رود دانوب از ایزاکچی Isaktcha معین گردیده و عهدنامه برلن آنرا تا شهر کالاطز Galatz ممتد نمود بالاخره بموجب عهدنامه ۱۸۸۳ شهر برایلا آخرین نقطه دانوب سفلی شد این قسمت رود در تحت حکومت و حکمرانی و اداره مجلسی است موسوم بمجلس اروپائی

مجلس اروپائی و مبدا آن — در عهدنامه پاریس تعیین وضع کشتی رانی در رود دانوب بدو مجلس واگذار شده بود یکی از مجالس مرکب از نمایندگان دول امضاکننده مذکور و دیگری از نمایندگان دول مجاور بود ولی مجلس اروپائی دوامی را

مجلس مجاوره نامیده شد متشکل عده مجلس اروپائی تنقیه و پاک کردن گل مصبهای دانوب و نقاط دریا که مجاور آن میباشد و کلیه
رفع موانع طبیعی بود مجلس مجاور میبایستی نظامنامه مخصوص کشتی رانی و حفظ آسایش در روی رود در مقرر داشته و حکم در اجرای
کلیه اقداماتی که برای قابل کشتی رانی رود مذکور لازم میدانند بنماید مجلس اروپائی موقتی بوده بعد از تمام کردن امورات محوله بایستی
متفرق گردد و مواظبت و رسیدگی در تنقیه مصبهای رود را بمجلس مجاورین واگذار نماید

ولی کار بر خلاف مقررات عهدنامه شد چه مجلس اروپائی که موقتی بود و بالاخره میبایستی دست از کار کشیده مشاغل خود را رجوع
بمجلس مجاوری نماید دائمی شد و چندی بعد منفرداً مشغول کار گردید و مدت اقتدارات آن که بدواً بیش از دو سال نبود متدرجاً افزوده
شد یعنی در ۱۸۵۶ دو سال و در ۱۸۶۶ پنج سال و بموجب پروتکل کنفرانس لندن ۱۸۷۱ دوازده سال و بالاخره بموجب عهدنامه ۱۸۸۳
بیست و یکسال بر مدت اقتدارات آن افزوده شد این مدت اخیر از ۲۴ آوریل ۱۸۸۳ شروع شده بعد از انقضاء مدت مذکوره در صورتیکه
دولت امضا کننده آن عهدنامه اظهاری برای فسخ مجلس ننماید سه سال به سه سال ممتد خواهد شد هریک از دول امضا کننده که میل فسخ
عهدنامه مذکوره را داشته باشد باید یکسال قبل از انقضای موعد سه سال یعنی منتهی در آخر سال دویم دول امضا کننده را از میل خود
مطلع سازد حقوق و مشاغل و اقتدارات آن مجلس اروپائی از ارباب مصنوعی حقوق بین الملل محسوب میشود و دارای املاکی
میباشد که آنها را اداره میکند و دارای حق استقراض و صاحب بیرق مخصوصی میباشد

مشاغل آن مقرر داشتن نظامنامه سیر سفاین و اقدام بکارهائیکه برای قابل کشتی رانی کردن رود مذکور لازم است میباشد نظامنامه
رود دانوب قرارداد اروپائی است که در ۲ نوامبر ۱۸۶۵ مقرر گردیده است بالاخره مجلس اروپائی دارای حقوق عدلیه و نظمیه
نیز میباشد و رسیدگی برفتارهای خلاف نظامنامه بدایةً با مامورین مجلس مذکور است و در موقع استیناف مجلس خود رسیدگی
مینماید مجلس اروپائی میتواند بسفاین جنگی دول حکم کند تا احکام صادره را بموقع اجرا در آورند

قواعد مخصوصه شعبه کیلیا (Kilia) — رود دانوب چون میخواهد داخل دریا گردد به سه شعبه منشعب میشود
شعبات ثلثه موسومند به کیلیا و سولینا (Soulina) و سن ژرژ St Georges
بموجب عهدنامه پاریس ایالت بسارابی Bessarabie که شعبه کیلیا در آن واقعست از دولت روسیه مجزی گردیده
وجزو دولت رومانی شد مقصود این بود که دولت روسیه از دول مجاور محسوب نشود ولی بر حسب عهدنامه برلن ۱۸۷۸ ایالت
مذکوره مجدداً واگذار بدولت روسیه شد و بدینوسیله دولت مذکوره قسمتی از شعبه کیلیا را متصاحب نمود
تا سنه ۱۸۸۳ اقتدارات مجلس اروپائی قاعدةً به سه شعبه مصب رود دانوب تعلق داشت ولی در واقع مجلس مذکور فقط در شعبه سولینا اقدام

بعضی کارها نموده بود در کنفرانس لندن ۱۸۸۳ دولت روسیه راضی بممتد نمودن اقتدارات مجلس اروپائی نشد مگر بشرط
اینکه من بعد مجلس مذکور در امورات شعبه کیلیا مداخله ننماید لهذا تغییرات ذیل بموجب عهدنامه ۱۸۸۳ مقرر گردید
قسمتی از شعبه کیلیا که در خاک روسیه یا در دولت رومانی واقع شده باشد از تحت اقتدار و تفتیش مجلس اروپائی خارج گردید و قسمتی
از شعبه که مابین دولتین مذکورتین واقعست در تحت اداره و تحکم مجلس مخصوصی که فقط مرکب از نمایندگان دولت روسیه و رومانی
باشد قرار خواهد گرفت

قسمت دویم — دانوب وسطی

دانوب وسطی قسمتی از رود دانوب است که مابین برائیلا Braila و پرت دُفر Portede fer
واقع میباشد در این قسمت و بعضی اشکالات رخ نموده و هنوز برطرف نشده است سبب اشکالات مذکوره این است که دولت اطریش
مایل به تسلط در این قسمت رود بوده و دولت رومانی در اجرای خیالات و مقاصد او ممانعت و تعرض مینماید و بموجب فصل ۵۷ عهد
نامه برلن دولت اطریش مامور شد که در پرت دُفر اقدامات لازمه برای قابل کشتی رانی کردن رود مذکور نموده و آنها را بانجام
رساند و برای رفع خسارت و در عوض مخارجی که از آن بابت متحمل شده است یک حقوق موقتی دریافت دارد مقرر داشتن این
قرارداد در عهدنامه مذکوره خیلی عجب است زیرا که دولت اطریش در پرت دُفر بهیچوجه مجاور رود دانوب نمیباشد بموجب فصل
۵۵ عهدنامه سابق الذکر مجلس اروپائی مامور گردید که باتفاق نمایندگان دول مجاوره رود دانوب یعنی رومانی و بلغارستان
و صربستان نظامنامه سیر سفاین در رود مذکور مقرر دارد چون نظامنامه مذکوره نوشته شد در خصوص اینکه کی باید آنرا مجری کند
اختلافات بمیان آمد در ماه مه ۱۸۸۰ برای دفع این اختلافات یک لایحه موقتی طرح شده بموجب آن میبایستی سیر سفاین در
دانوب وسطی در تحت اقتدار و تفتیش انجمن مختلطی مرکب از نمایندگان و مامورین دول مجاوره یعنی رومانی و بلغارستان و صربستان
و اطریش واقع و ریاست انجمن مذکور بعهده دولت اطریش محول شد و در صورتیکه در مجلس مذکور تساوی آراء در مسئله فراهم آید بهر طرف
که دولت اطریش رای داده باشد بر طرف دیگر تفوق خواهد داشت این لایحه موقتی اسباب اعتراض و ایراد دولت رومانی گردید زیرا
دولت مذکوره میخواست بهیچوجه در تحت تحکم دولت اطریش نباشد

برای اینکه رضای خاطر عموم فراهم شود در کنفرانس لندن ۱۸۸۳ لایحه که مسیو بارر Barrère مامور دولت فرانسه
طرح نموده بود پذیرفته گردید بموجب آن لایحه بر اجزای مختلطه که دانوب وسطی در تحت تحکم آن واقع بود و شرح آن در فوق مفصلاً
ذکر شد یکی از اجزای مجلس اروپائی افزوده شد نماینده مذکور هر شش ماه تغییر کرده و بترتیب حروف تهجی نمایندگی از دول امضا کننده

مذکور عهدنامه باستثنای دول اطریش و رومانی و بلغارستان و صربستان که نماینده دائمی در مجلس مختلط دارند مدت ششماه مأمور باجلاس در آن مجلس میگردند

این لایحه را مجلس اروپائی قبول نموده و آن را باب سیم نظامنامه که مجلس مذکور برای سیر سفاین مقرر داشته بود قرار داد در کنفرانس لندن ۱۸۸۳ این باب نظامنامه بعلاوه باب اول و دویم باکثریت آرا قبول شد ولی دولت رومانی از تصدیق آن امتناع ورزید لهذا اعمال نظم دانوب وسطی بمجلس اروپائی که هیچیک از دول مجاوره نماینده در آن نداشتند محول گردید

قسمت سیم — دانوب علیا

دانوب علیا که از پرت و فرتا منبع رود باشد بدول مجاور یعنی اطریش و مجارستان و باویر و ورتامبورگ واگذار گردید

سوم — رود اسکو

در عهدنامه وستفالی (Westphalie) و بعدها در عهدنامه فونتن بلو مورخه ۸ نوامبر ۱۷۸۵ مقرر گردیده بود که سیر سفاین در رود اسکو از Saltingen تا دریا برایالات بلژیکی مسدود میباشد ولی در یکفصل مجزا از عهدنامه پاریس ۳۰ مه ۱۸۱۴ قید شد که قاعده آزادی سیر سفاین که در رود رن معمول و مجری میباشد بر رود اسکو نیز تعلق خواهد گرفت در عهدنامه ۱۹ آوریل ۱۸۳۹ که بطور قطعی و دائمی دولت بلژیک را از هلاند مجزا نمود این مسئله صراحةً ذکر شده است بموجب این عهدنامه دولتین معاهدتین متقبل شدند که در رودهای قابل کشتی رانی که مابین ایشان واقع یا از خاک هر دو عبور میکند قاعده آزادی سیر سفاین را که بدواً در عهدنامه وینه مقرر شده بود مجری داشته و کشتی رانی رود اسکو در تحت اداره و رسیدگی مشترکه دولتین واقع شود از آن ببعد رود اسکو برای سفاین تمام دول مفتوح گردید

در سنه ۱۸۶۳ بموجب معاهدات مقرره مابین هلند و بلژیک و سایر دول حق العبور و سایر حقوق کشتی رانی که دولت هلند تا آن زمان دریافت مینمود منسوخ شد

چهارم — رود الب

قرارداد و نظامنامه سیر سفاین در رود الب بواسطه مجلس مختلط که عبارت از نمایندگان دول مجاوره بود بتاریخ ۲۳ ژوئن ۱۸۲۱ مقرر گردید و در سنه ۱۸۴۴ اصلاح و بر آزادی رود مذکور بسط داده شد لهذا سفاین تمام دول مجاز در آمد و شد در رود مذکور شدند مشروط بر اینکه حق العبوری را که از قدیم الایام دولت هانور در شهر اسطاد Stade دریافت مینمود تأدیه نمایند

این مانع نیز رفع شده و بموجب عهدنامه ۲۲ ژوئن ۱۸۶۱ سیر سفاین در رود مذکور بکلی آزاد گردید و دول وجهی بعنوان خرید حق العبور سابق الذکر بدولت هانور دادند

پنجم — رود کنگو CONGO

مجلس کنفرانس ۱۸۸۵ منعقده در برلن مقرر داشت که قاعده آزادی سیر سفاین در رودهای افریقای مغربی نیز تعلق بگیرد باب چهارم قرارداد عمومی برلن ۲۶ فوریه ۱۸۸۵ مخصوص بقاعده و نظامنامه سیر سفاین در رود کنگو میباشد (۲)

سیر سفاین در رود کنگو و شعبات آن برای کلیه سفاین تجارتی عموم دول بکلی آزاد بوده و کلیه آنها اعم از آنکه متعلق بدول مجاوره باشند یا غیر مجاوره در تحت یک قانون و دارای حقوق واحده میباشند

بهمین ملاحظه هیچ نوع حق العبور بحری و نهری بعنوان کشتی رانی و هیچ قسم حقوق برای مال التجاره موجوده در سفاین نمیتوان برقرار کرده و دریافت داشت و فقط در ازای خدمات که بکشتی رانی میشود ممکن است حقوقی دریافت نمود که طرق و شوارع و راههای آهن و انهار مصنوعی و مدنها که در طرفین رود مذکور حفر شده اند اگر مخصوصاً برای رفع داشتن موانع سیر سفاین در رود مذکور و یا تسهیل کشتی رانی تأسیس شده باشد در مسائل متعلقه بحمل و نقل و عبور و مرور جزو ملحقات رود مذکور محسوب میشود لهذا برای تجارت عموم دول مفتوح خواهند بود

یک مجلس بین المللی مرکب از نمایندگان دول امضاکننده تأسیس شده و هر یکی از دول حق فرستادن یکنفر نماینده بمجلس مذکور دارند و احدی نمیتواند بهیچ اسم و رسم متعرض اجرای آن مجلس شود

مجلس مذکور مانند مجلس رود دانوب جزو ارباب مصنوعی حقوق بین الملل محسوب شده و میتواند استقراض نماید و در قسمت رود که متعلق بیک دولت مستقل و حکمران نیست حق حکومت و اداره و رسیدگی را دارا است

مجلس مذکور مخصوصاً نظامنامه متعلقه بسیر سفاین و نظم رود و ملاحان راهنما و قراولین را مقرر داشته تنبیه حرکات خلاف نظامنامه مذکوره در نقاطیکه در تحت تحکم مجلس بین المللی واقع است بعهده مأمورین مجلس مذکور محول میباشد و این مأمورین میتوانند در موارد لازمه همراهی سفاین جنگی دول امضاکننده را خواستار شوند در سایر نقاط حق تنبیه حرکات خلاف نظامنامه و رسیدگی بآن اعمال بعهده دول همجوار است

(۲) در عهدنامه وین ترتیبات و قوانین لازمه فقط برای شعبات و ملحقات رودهای بین المللی که دارای صفات و خواص بین المللی بودند مذکور گردید ولی قرارداد برلن ۱۸۸۵ کلیه مصب رودها را در حکم خود رود قرار داده است

در موقع جنگ رود و توابع آن از قبیل شعبات و طرق و شوارع و انهار مصنوعی و مذنبها و غیره بیطرف هستند و سیر سفاین برای تجارت عموم دول خواه بیطرف خواه دول متخاصمه آزاد و فقط حمل و نقل قاچاق جنگی ممنوع است

ششم — رود نیژر

بموجب فصل ۵ قرارنامهٔ برلن ۱۸۸۵ موسوم بقرارداد سیر سفاین در رود نیژر قواعد و ترتیبات مخصوصهٔ رود کنگو باین رود نیز تعلق میگیرد و فقط تفاوت در عدم وجود مجلس بین المللی است هریک از دول مجاوره حق رسیدگی و تفتیش در اجرای قوانین سیر سفاین را در قسمت اراضی که در تحت تصرف آن واقعست بعهدهٔ خود گرفته است

فصل دویم — رودخانه های ملی

قاعدة — رودهای ملی یعنی رودهائیکه فقط در خاک یک دولت جاری میباشند بکلی در تحت حکمرانی آن مملکت خواهند بود و دولت میتواند سیر سفاین خارجه را در آن ممانعت نماید

اعتراضاتیکه بر ضد این قاعده نموده اند — بعضی از مصنفین باین حق منحصر حکمرانی ممالک ضدیت نموده و اظهار داشته که دلیلی ندارد فیمابین رودهای جاریه از چندین مملکت و رودخانه هائیکه سرچشمه و مصب آن در یک مملکت است فرقی نهاد و حق تملک دول مختلفه که در ساحل رود عمومی بین المللی واقعند کمتر از حقوق دولتیکه دارای رود ملی است نمیباشد بنابراین جهت ندارد که حقوق دولت مزبوره را در رود خود بیشتر از حقوق دولی که رود بین المللی در آنها جاریست دانست درینصورت جهت ندارد که خارجیها را فقط به بعضی از دول تحمیل نمود

ممکن است باین رود بین المللی و ملی فرقی گذاشت مثلاً دولتیکه در ساحل رود بین المللی واقعست نمیتواند تمام قسمت رودی را که در خاک او جریان دارد منحصراً بمصرف رساند چه مانع و عایق سایر دول ساحلی آن رود میگردد و سبب میشود که آنها نتوانند از راه طبیعی خویش بهره مند شده و خود را بدریا برسانند در واقع دول مجاور رود بین المللی دارای استرقاقی میباشند که طبیعت برای آنها برقرار و معین نموده است و نتیجهٔ آن حق چنین میشود که آزادی سیر سفاین را در رود بین المللی بکشتیهای خارجه که مایل بتجارت با دول ساحلیه میباشند میدهند ولی در خصوص رودهای ملی مطلب طور دیگر است دولتیکه رود کلیه باو تعلق دارد ازین که آن رود را مثل راه ملی برای خویش تصور میکند دول دیگر را از استفادهٔ آن محروم نموده است

متجانس شدن رودهای بین المللی با رودهای ملی در آتیه از حیث آزادی سیر سفاین — با وجود دلایل فوق که فقط علمی هستند باید امید داشت که رودهای ملی نیز مثل رودهای بین المللی برای حرکت و عبور کشتیهای تمام دول مفتوح و باز خواهند بود

و میتوان پیش بینی نمود که این مشابهت و مجانست در آینده واقع میشود و بدین ترتیب ارتقاء حقوق ملل انجام می پذیرد بدواً قانون آزادی دریاها را وضع نموده بعد این قاعده را توسعه داده و شامل رودهائی نمودند که پس از اینکه چند خاک دولت را از هم مجزا میسازد و یا از چند مملکت عبور مینماید بدریا میریزد و این آزادی هم در ابتدا منحصر بدول ساحلیه بود ولی عهدنامهٔ پاریس سنهٔ ۱۸۱۴ و عهدنامهٔ وینه سال بعد حق مزبور را بتمام دول حتی بدول غیر ساحلی نیز داد حقوق ملل در این درجه از تکمیل که در حقیقت تاکنون منتهای پیشرفت آنست متوقف نخواهد شد و روزی تمام آبها بین المللی خواهد گردید زیرا که اگرچه آزادی رود اصلاً از روی معاهدات میباشد ولی تا اندازهٔ آشکار او واضحست که در حقیقت منشاء این آزادی اینست که رود متصل بدریائی میشود که از برای سیر سفاین تمام دول آزاد است و در واقع انحصار یا ممانعت کردن از سیر در آن چنانست که تقدیر طبیعی آنرا واژگون سازند از این حیث رودها باهم فرقی ندارند اعم از اینکه متعلق بیک یا چند دولت باشند حال و صفت آنها تمام یکی است و از برای تجارت عموم [illegible]

باب چهارم — در خصوص کشتیها

تقسیم باب — این باب را به سه فصل تقسیم مینمائیم **فصل اول** کشتیها بطور کلی **فصل دویم** ترتیب کشتیها و ضبط آنها در دریا **فصل سیم** ترتیب و شرایط کشتیها در بنادر ممالک خارجه

فصل اول — کشتیها بطور کلی

حالت و وضع قانونی سفاین — از حیث قانون کشتی دارای دو جنبه است جنبهٔ شخصی و جنبهٔ شیئی شباهت کشتی بشخص از این راه است که دارای اسم و ملیت و مسکن معین است مسکن کشتی بندریست که در آنجا کشتی را تجهیز میکنند شباهت آن بشیئی از آن است که میتوان آنرا تملک و تصاحب نمود و همین طور ممکن است آنرا گرو گذارد و نیز ممکن است موضوع تقبلات راجعه بکشتیها که در تجارت میباشند گردد

کشتی جنگی و تجارتی — تعریف — کشتی جنگی کشتی را گویند که متعلق بدولت بوده بتوسط آن ملت خود را محافظت و دفاع میکند یا حمل و نقل قشون خود و فرمان فرما و رئیس آن صاحب منصب بحری نظامی میباشد

کشتی تجارتی کشتی را گویند که تعلق باشخاص متفرقه داشته و کارش منحصر بحمل مال التجاره یا مسافر بوده و فرمانده آن شخصی باشد که جزو نظام بحری دولت شمرده نشود

صفات مشخصه: علامت خارجی کشتیهای جنگی — موافق تعریف فوق همچو مفهوم میشود که دو صفت مشخصه کشتیهای جنگی از غیره فرق دارند **اولاً** کشتی متعلق بدولت است **ثانیاً** حکمرانی و ریاستش بعهدهٔ صاحب منصبان بحری نظامی میباشد

بنابراین سفاینی را که دولت از کمپانیهای متفرقه برای حمل و نقل قشون خود اجاره میکند و صاحب منصبان بحری خود را بر آنها میگمارد تا جزو سفاین جنگی محسوب نمود علامت خارجی که در یا کشتی جنگی را مشخص و متمایز میدارد آنست که گذشته از بیرق ملی که در عقب کشتی افراشته شده است بیرق کوچکی نیز بر دکل بزرگ نصب مینمایند

عقاید مختلفه در خصوص کشتیهای تجارتی و جنگی — میتوان آن عقاید را راجع به دو عقیده عمده کرد

اولاً کشتی جنگی قسمت متحرکی است از قوه نظامی دولت بعکس کشتی تجارتی که از املاک شخصی بشمار میاید.

ثانیاً فرمانده و صاحب منصبان کشتیهای جنگی مامورین حکومت اجرائیه مملکت میباشند و حالت رسمیت دارند و تا اندازه نماینده حقوق حکمرانی و سلطنتی مملکت متبوع خویش بشمار میایند برخلاف فرمانده و اجزای کشتیهای تجارتی که هیچوجه حالت رسمیت نداشته و اجزاء و نماینده دولت محسوب نمیشوند بلکه نماینده مجهز و صاحب کشتی میباشند و ابداً حق و تسلطی بر عمله جات کشتی نخواهند داشت مگر در خصوص بعضی مسائل که راجع به بحرپیمائی و یا راجع به تسهیل اقدامات آنها باشد و هر نوع اقتدار و تسلطی که از این قبیل باشد (یعنی راجع به نفع عمومی صاحب کشتی باشد) و این اقتدار را بواسطه وقایع مختلفه که ممکن است اتفاق افتد انبساط و توسعه داده اند و حد و انبساط آن بیشتر از قدرت و تسلطی است که استاد بعمله های خود دارد

ملیت کشتیها (Nationalité) — کشتیها نیز مثل اشخاص دارای ملیتی هستند و هر کشتی باید دارای ملیتی باشد اگرچه آنرا چون کشتی دزدان بحری تصور کنند لکن کشتی باید دارای یک ملیت بوده و آنهم مثل اشخاص نمیتواند دارای ملیت دو دولت مختلف باشد

کشتیهای جنگی — در ملیت کشتیهای جنگی بهیچوجه اشکالی نیست ملیت آن ملیت دولتی است که آنرا تجهیز میکند و بر آن حکمرانی دارد

کشتیهای تجارتی — بر هر دولتی لازمست که شرایطی معین نماید تا در صورت وجود شرایط کشتی را کشتی ملی ملاحظه کنند و کلیه تمام دول در این موضوع ملیت اجزاء و صاحبان کشتی و محل ساختن آن اهمیت میگذارند چنانکه بعضی از حقوقدانها اظهار داشته اند محققاً بهتر آنست که دول مختلفه راضی و متحد شده و قوانین ملیت کشتی را با هم شبیه و یکی نمایند تا از مصادمات و معارضات قانونی در پناه باشند ولی این اتحاد اگرچه شایسته و مطلوبست ممکن نیست عملاً مجری گردد زیرا که هر دولتی ملاحظه صرفه خویش را میکند و پیرو و طالب شرایطی میگردد که از حیث ثروتی و مالیه و بحری برای آن مساعدتر و بهتر باشد مثلاً دولتیکه رویه حمایتی در آنجا مجری و معمول است (systeme protecteur) قدغن میکند که کشتی در کارخانه ملی ساخته گردد تا کار ملی را ترقی دهد و مساعدت کند

دو دولتیکه صاحب سرمایه بسیار است و محتاج بسرمایه دولت خارجی نیست هیچ کشتی را بملیت خود نخواهد پذیرفت جز آنکه تمام یا اقلاً قسمت معتنی به از آن متعلق برعایای او باشد و همینطور اگر بحرپیما در مملکتی بقدری باشد که مملکت را از احتیاج به بحرپیمایان خارجه معاف دارد قانون شرط ملیت کشتی را اینطور معین میکند که تمام اجزاء کشتی یا قسمتی از آنها تبعه آن دولت باشند

همان دلیلی که سبب آن شده است که شرایط ملیت کشتیها در تمام دول یکی نشده نیز اسباب میشود که در یک مملکت هم قانون کشتی رانی در مواقع مختلفه تغییر یابد بر حسب آنکه اوضاع ثروتی و مالیه و بحریه مملکت تغییر نماید

قانون فرانسه — قانون فرانسه در اینموضوع تغییر یافته و امروز دو شرط لازمست تا بتوانند کشتی را کشتی فرانسه گویند **اولاً** نصف کشتی باید اقلاً متعلق برعایای فرانسه باشد **ثانیاً** رئیس کشتی و صاحب منصبان و سه ربع از اجزای آن باید تبعه فرانسه باشند

قانون انگلیس — در انگلستان در خصوص ملیت کشتی فقط یک شرط ملحوظ است و آن اینست که تمام کشتی باید متعلق برعایای انگلیس باشد ولی ملیت صاحب منصبان و اجزای آن اهمیتی ندارد

اتازونی — اولاً باید کشتی بالتمام متعلق به تبعه دولت اتازونی باشد ثانیاً صاحب منصبان و دو ثلث اجزای آن نیز باید از رعایای آن دولت باشند

آلمان — بعد از قانون ۲۵ اکتبر ۱۸۶۸ در آلمان بیشتر از یک بیرق ملی وجود ندارد که بیرق امپراطوری باشد و دول مختلفه که تشکیل امپراطوری آلمان را داده اند نمیتوانند بیرق بحری مشخصی داشته باشند و برای آنکه کشتی آلمانی شمرده شود کافیست که کشتی بالتمام متعلق برعایای آلمان باشد و در صورتیکه صاحب کشتی شرکتی بوده باشد باید مرکز توقف شرکت در آلمان بوده یا آنکه موسسین شرکت تماماً آلمانی باشند

بلژیک — موافق قانون ۲۰ ژوئن ۱۸۷۲ کشتی باید بالتمام متعلق به تبعه بلژیک باشد و یا خارجهائیکه اجازه توقف در بلژیک را حاصل کرده اند و یا مدت توقفشان در آن مملکت بیکسال رسیده و یا کشتی متعلق بشرکتهائی باشد که مرکزشان در آن مملکت است

ایطالیا — اولاً کشتی باید بالتمام متعلق با ایطالیائی باشد و یا بخارجه هائیکه مدت توقفشان در ایطالیا به پنجساله رسیده ثانیاً صاحب منصبان و دو ثلث عمله آن ایطالیائی باشند

علامت خارجی ملیت — بیرق — ملیت کشتیها از خارج آن نیز مشخص و بواسطه بیرقی که دارد از دور نمایان و هویداست بعلاوه در بعضی مواقع بیرق بیان حال کشتی را مینماید و معین میکند که کشتی در عزا یا در شعف یا آنکه دچار ورطه و انقلاب میباشد هر دولتی دارای بیرقی میباشد و ممکن است که یک بیرق از برای تجارت بحری انتخاب کند و یک بیرق از برای نظام و جنگ بحری دول ناقص الاستقلال حق آن دارند که از برای خود بیرق تجارتی مخصوص معین کنند ولی بیرق جنگی آنها

بیرق جنگی دولت حامی خواهد بود

هیچ کشتی حق آن ندارد که بیرق دولت دیگر غیر از دولت متبوع خویش را برافرازد مگر اینکه اجازه مخصوص از آن دولت داشته باشد و اینطور اجازه هم نادراً اعطا میشود چه خبط و خطائی را که آن کشتی مرتکب میشود معطی اجازه ضامن و مسئول خواهد بود و مخصوصاً برای دولتیکه دارای قوه بحریه نیست یا استعداد و تجربه اش چندان اهمیتی ندارد خیلی اسباب ترس و خطرات که بکشتیها اجازه دهد بیرق او را روی دریا برافرازند چه برای آن غیر ممکن است یا اقلاً بسیار مشکل خواهد شد که بیرق خود را در روی دریا در هنگام صلح یا در موقع جنگ محترم و محفوظ دارد مکرر تبعه سویس از حکومت آن مملکت استدعا نموده که حق افراشتن بیرق ملی را در روی دریا برعایا اعطا نماید و حکومت سویس همیشه از این اعطا مضایقه نموده و دلیلش همانست که در فوق ذکر شد

اثبات ملیت — اسناد کشتی (Papiers de bord) — ملیت کشتی جنگی بواسطه قول فرمانده آن ثابت میشود و رئیس مذکور دارای نوشته ایست (Commission) که حالت رسمی او را واضح مینماید ولی آن نوشته را جز در مواقع نادره بمعرض شهود در نخواهد آورد

ملیت کشتی تجارتی بواسطه اسناد کشتی معین میگردد و مقصود از نوشته های کشتی اسناد و نوشته هائی باشد که رئیس و فرمانده هر کشتی تجارتی بایست دارا بوده و قانون داخلی هر مملکت عده آنها را معین مینماید در فرانسه موافق فصل ۲۲۶ دستور تجارت (code de commerce) نوشته های کشتی از این قرارند

اول سند تملک کشتی **دویم** نوشته که ملیت کشتی یعنی فرانسه بودن آنرا معین مینماید یا تذکره اجازه (L'acte de francisation) افراشتن بیرق فرانسه در روی کشتی **سوم** دفتر اسامی عمله جات کشتی (Le role de l'equipage) که اسم و ملیت اجزای کشتی را معین میکند **چهارم** بارنامه ها (Les connaissements) و اجاره نامه (Chartes-parties) **پنجم** نوشته جات متعلقه به تفتیش کشتی (Les proces - Verbaux de visite) **ششم** نوشته که معین مینماید که حقوق گمرکی پرداخته شده (Lesacquits de paiement) و یا اینکه وجه الضمانه از برای پرداختن حقوق گمرکی داده اند (Les aquits a caution des douanes) در صورتیکه از ناخدا اشخاص و یا نوشته جات کشتی را بخواهند باید ارائه بدهد

منافع تشخیص کشتیهای ملی از کشتیهای خارجه — نفع و صرفه هر دولتی در آنست که کشتی ملی او از کشتیهای خارجه چه در حال صلح و چه در حال جنگ مشخص و ممتاز باشد

(۱) در حال صلح اولین نفعی که در این خصوص ملحوظ است حق رسیدگی و نظارتیست که هر دولتی در ماده کشتیهای خویش در وسط دریا مجری و معمول میدارد و از حمایتی که از کشتیهای تبعه خود مینماید بعلاوه نفع فوق در ممالکی که حق بحرپیمائی منحصر و محدود به تبعیت است این تشخیص و تعیین شامل نفع دیگری نیز باشد مثلاً در فرانسه حق کشتیرانی در سواحل فقط بکشتیهای فرانسه عطا میشود

(حق کشتیرانی در ساحل Cabotage)

مدت مدیدی حسب قرارنامه راجعه بمستملکات حق تجارت و کشتیرانی با مستملکات فرانسه منحصر بکشتیهای فرانسه میبود ولی قانون ۱۹ مه ۱۸۶۶ این قرارنامه را ممنوع داشت معذلک فصل نهم قانون جدید مورخه ۲ آوریل ۱۸۸۹ حق بحرپیمائی فیمابین الجزیره و فرانسه را منحصر و متعلق بکشتیهای فرانسه نمود

سابقاً کشتیهای دول خارجه که داخل در بنادر دولت فرانسه میگردیدند بایستی حقوق و مالیات مخصوصه بدهند که کشتیهای فرانسه از آن معاف بودند ولی این اختلاف از میان برداشته شده و امروز از این حیث فرقی مابین کشتیهای خارجه و داخله نیست

(۲) در هنگام جنگ بسیار لازم و مهم است که ملیت کشتیها مشخص گردد تا آنکه معین شود که کشتی متعلق به دولتین متخاصمین یا از کشتیهای دول بیطرف میباشد در وقتی که جنگ بحری را بیان میکنیم خواهیم دید که کشتیهای دول بیطرف دارای بعضی حقوق و تکالیف میباشند که کشتیهای دول متخاصمه از آن محرومند

فصل دویم — شرایط کشتیها در وسط دریا

این فصل را بدو قسمت منقسم میکنیم **اول** موضوع و قاعده وضع کشتیها در وسط دریا **دویم** استثناآت آن

اول — موضوع و قاعده وضع کشتیها در وسط دریا (۱)

سفاین در وسط دریا باید قسمت متحرک دولی شمرد که بیرق آنرا افراشته اند و از این حیث فرقی مابین کشتی تجارتی و جنگی نیست

نتیجه این قاعده — از بیان فوق چنین معلوم میشود **اولاً** هر دولتی تسلط و حکمرانی خویش را در وسط دریا شامل تمام کشتیهای ملی خود مینماید **ثانیاً** هیچ دولتی حق تسلط و اقتدار و حکمرانی بر کشتیهای سایر دول نخواهد داشت و سفاین در وسط دریا بهیچوجه مطیع احکام کشتیهای دول مختلفه نیستند این آزادی بین ثنین سفاین نتیجه آنست که دریا را ملک عمومی شمرده و بهیچوجه در ید تصرف دولتی در نیاید و جزء املاک مخصوص دول شمرده نمیشود

این آزادی مانع آن نیست که کشتیها مجبور بملاحظه و اجرای بعضی قوانین و ترتیبات باشند که بر حسب آن مصادمه دو کشتی کمتر اتفاق افتد در خصوص این ترتیبات چند قاعده ذیل بواسطه موافقت ضمنی دول بحریه امروز واجب الرعایه شده اند

اوّل — در وسط دریا کشتیها بایستی از طرف یمین یکدیگر حرکت نمایند **دوّیم** کشتیهای بخاری باید راه را بکشتیهای شراعی واگذار نمایند **سیّم** — مدت شب اعم از اینکه کشتیهای شراعی در حرکت باشند یا در محلّی که از ترس مصادمه لنگر انداخته باید در بالای دکل کشتی چراغی روشن نمایند و در کشتیهای بخار بعلاوه چراغ مذکور چراغ سبزی بطرف یمین و چراغ قرمزی بطرف یسار نصب کنند **چهارم** — چون مصادمه بین دو کشتی اتفاق افتد سفینهٔ که موافق شروط فوق رفتار نکرده باشد مسئول خواهد بود و در اینصورت کشتی مجرم باید وجه خسارتی بدیگری پردازد

تشریفات بحری (*Cérémonial martime*) جز کشتی جنگی هیچ سفینه حق تشریفات بحری ندارد و تا مدتی اینمطلب سبب مصادمات و مباحثات بین المللی بوده نظر بآنکه دول مقتدره قصد آن داشتند که کشتیهای دیگر دول را در روی دریا مجبور بدادن سلام نمایند ولی حالیه این اختلافات از میان برداشته شده و امروز دول از این حیث با یکدیگر بطور مساوات رفتار مینمایند و در صورت عدم قرارنامه‌های مخصوصه کتبی قواعد ذیل را که برحسب عادت محترم شمرده شده مجری میدارند

اوّل — دادن سلام بهیچوجه لازم و حتمی شمرده نشده و فقط از برای احترام و ادب بکار میشود **دوّیم** — عدد شلیکهای طرفین مساوی میباشد یعنی یک شلیک سلام و یک شلیک جواب آنست **سیّم** — ندادن جواب سلام از طرف دولتی خارج از ترتیبات ادب و هتک احترام شمرده میشود و دولتیکه نسبت باو چنین رفتاری شده است میتواند بازخواست نماید **چهارم** — چون کشتی جنگی یکدسته از کشتیهای جنگی دیگر برخورد یا کشتی را ملاقات کند که درجه اش عالی تر باشد یا کشتی مذکور حامل سلطان و سفیری بوده باشد احترام و ادب آنست که بدواً آن سلام دهد

دوّیم — استثناآت این قاعده (۲)

قاعدهٔ آزادی کشتیها در وسط دریا دارای دو استثناء میباشد: یکی از آنها نتیجه حتمی قوانین حقوق ملل معاصر میباشد و دیگری وجود پیدا نمیکند مگر اینکه بواسطهٔ قرارنامه بین المللی معین شده باشد

اوّلی راجعست بدزدی بحری (*piraterie*) دوّیمی متعلق بمبادله و تجارت بردهٔ (*la traite des noires*)

(۱) — دزدی بحری (*de la piraterie*)

تشخیص و تمیز اصلیه — دزدی بحری را میتوان بدو قسمت منقسم نمود: دزدی بحری راجع بحقوق ملل و دزدی بحری که قوانین داخله هر مملکت از آن منع و قدغن نموده از روی کمال دقت باید دزدی بحری راجع بحقوق ملل را از دزدی بحری که

قوانین داخلی هر دولت آنرا معین نموده اند ممتاز ساخت

دزدی بحری راجع بحقوق ملل بکشتیهای تمام دول بدون تشخیص ملیت فقط حق آن میدهد که در وسط دریا تا اندازهٔ اقتدار تعقیب و جلوگیری نماید بالعکس تکلیف هر دولتی آنست که منحصراً کشتیهائیکه بیرق آنرا افراشته اند ممانعت نماید تا اعمالیکه در قانون داخلی دزدی بحری محسوب میشود و مرتکبین آن مقصر خواهند بود مجری ندارد مثلاً قانون انگلیس و دول متحدهٔ امریکا برده فروشی را مثل دزدی بحری تصور مینمایند در صورتیکه بعدها خواهیم دید که تجارت برده جزو دزدی بحری متعلق و راجع بحقوق ملل شمرده نمیشود در فرانسه قانون دهم اوت ۱۸۲۵ راجع بدزدی بحری میباشد

مسائل و اعمالیکه دزدی بحری حقوق ملل را تشکیل میدهند — وضع قانونی آن — سفاینی که حمله بکشتیهای دیگر نموده و بخواهند بار آنرا تصرف نمایند یا جور و تعدی نسبت بمسافرین آن روا دارند و از آنها خراج دریافت نمایند کشتی دزدان بحری محسوب میشود

اعمال و حرکاتی که دزدی بحری حقوق ملل را تشکیل میدهند دو چیز است (۱) **اوّل** حرکات شرارت آمیز — (*Acte de violence*) **دوّیم** نهب و غارت و صدمه زدن بکشتی (*déprédation*)

دزدی بحری یکی از جنایات حقوق ملل شمرده میشود و تمام دول متمدنه حق دارند و مکلفند که در هر جا باشد از آن جلوگیری و ممانعت نمایند زیرا این کار از برای تمام دول تولید مخاطرات نموده و نفع آنها در آنست که از آن اجتناب کنند

کورسرکنندگان (*Corsaire*) **و دزدان بحری** — دزدان بحری را با کورسرکنندگان یعنی با کشتیهائیکه بواسطهٔ رعایای یکی از دول متخاصمه در جنگ بحری مجهز و مرتب شده برای اینکه بکشتیهای دشمن حمله برند و آنها را دستگیر نمایند نباید یکی و شبیه تصور نمود چه کشتیهای کورسرکننده از طرف دولتیکه برای آن جنگ مینمایند دارای اجازهٔ قانونی میباشند در اینجا بهمین مختصر اکتفا کرده و مسئلهٔ کورسر را در موقعیکه از جنگ بحری صحبت خواهد شد خواهیم دید

حق کشتیهای جنگی در خصوص دزدهای بحری — کشتی جنگی از هر دولتی که باشد چون در وسط دریا کشتی را مشاهده نمود و بواسطه بعضی دلایل مهم آن کشتی را دزدان بحری تصور کرد حق آنست که کشتی را متوقف سازد و تفتیش نماید و چنانچه بعد از آزمایش معین گردید که این سوء ظن و تصور پایه نداشته فرمانده کشتی جنگی در تصور خود بخطا رفته است ناخدای کشتی مظنون حق دارد که وجه خسارتی از کشتی جنگی مطالبه نماید و هرگاه بالعکس پس از تفتیش آن تصور و گمان بحقیقت پیوست کشتی جنگی سفینه را

---

(۱) طغیان و شرارتیکه اجزاء و عمله کشتی نسبت برؤسای خود مینمایند یا آنکه جنایتی نسبت بآنها وارد آورده و بعد ریاست کشتی را بر عهده خود نمایند مثل دزدی بحری تصور میشود

که دستگیر گردیده است چون غنیمت شمرده او را به بندری که از دول خواهد برد و معمولاً بندر دولت متبوعهٔ خود برده و در آن بندر دیوانخانهٔ غنایم حکم خویش را دربارهٔ اسیر نموده صادر خواهد نمود و کشتی و محمول و اجزاء و عملهٔ آن مطیع قوانین داخلی آن دولت خواهند بود معمولاً کشتی و محمول آن متعلق به دولت متبوع کشتی دستگیرکننده میباشد

(۲) برده فروشی (de la traite des noirs)

وضع قانونی فروش برده — مبادلهٔ فروش برده ممکن است مثل دزدی بحری محسوب شده بواسطهٔ قوانین داخلی ممالک منع و مرتکبین آن سیاست شوند ولی نمیتوان آنرا حقاً با دزدی بحری حقیقی مثل یکی دانست فیمابین دزدی بحری و برده فروشی دو اختلاف اصلی وجود دارد **اوّل** دزدان بحری خود را مطیع هیچ دولتی نمیشمارند برخلاف کشتیهای راجع بتجارت برده خویش را تابع دولتی میدانند که بیرق آنرا افراشته‌اند **دوّم** دزدان بحری ازبرای تجارت بحری تمام دول تولید مخاطرات مینمایند برخلاف کشتیهائیکه مشغول تجارت برده میباشند بهیچوجه بآزادی تجارت و بحرپیمائی دول در وسط دریا صدمه و آسیبی نمیرسانند فقط بواسطهٔ عهدنامه‌های منعقده فیمابین دول ممکن است دزدی بحری و برده فروشی را یکی شمرد و بکشتیهای جنگی و محاکم حق تفتیش و قضا در خصوص کشتیهائیکه ظن آن میرود که مشغول برده فروشی باشند و تشخیص ملیت عطا کرد درصورت فقدان عهدنامه حق کشتی جنگی و محاکم هر مملکت آنست که ممانعت نماید تا کشتیهای تجارتی که بیرق دولت متبوعهٔ آنها را افراشته‌اند بتجارت و مبادلهٔ سیاهان اشتغال نورزند

وضع تاریخی مسئلهٔ برده فروشی و حق تفتیش — دولت انگلیس که مدت مدیدی برده فروشی را در مستملکات امریکائی خود تشویق مینمود از ابتدای قرن گذشته تغییر پلتیک داده و بواسطهٔ تغییر اوضاع این تجارت را با منافع خویش مخالف دیده خویشتن را حامی قاعدهٔ نسخ این تجارت وحشیانه نمود

در عهدنامهٔ پاریس ۳۰ مه ۱۸۱۴ یک فصل ضمیمه هم در این خصوص مقرر داشتند و در کنگرهٔ وینه سال بعد نمایندگان دول متعهد شدند که بهر وسیله که بتوانند در منع این تجارت بکوشند و بهمین جهت بود که در فرانسه در این موضوع اقدامات مختلفه نمودند و قانونی هم در این خصوص بامضا رسید در ۴ مارس ۱۸۳۱ ممضی گردیده کنون نیز در فرانسه مجری و معمول است ولی باید دانست که مقصود دولت انگلیس این بود که کاری کند که برده فروشی با دزدی بحری حقوق ملل کلی یکی محسوب شود بطریقی که کشتیهای جنگی تمام دول حق آن داشته باشند که کشتیهای تجارتی را که در دریا مشاهده میکنند و ممکن است تصور آن رود که کشتیهای مزبوره مشغول تجارت غیرمشروعه میباشند بهرملتی که تعلق داشته باشند تفتیش و رسیدگی نمایند

نفع پلتیکی دولت انگلیس در این بود که کار را باینجا رسانیده و موافق دلخواه خویش معمول دارد زیرا که قوای بحری آن دولت خیلی زیادتر از قوای بحری سایر دول بوده و بدان واسطه میتوانست در دریا بر سایر دول تفوق یابد و این تفوق را اقتدار منحصر بخود نماید و بعلاوه غنایم زیاد از کشتیهای تجارتی که مشغول برده فروشی بودند بدست آورده آخرالامر بمقصود خود نایل شد در ۱۸۳۱ عهدنامه در این موضوع با فرانسه منعقد داشت و در ۱۸۳۲ تکمیل یافت و بواسطهٔ آن دولتین متعاهدتین بکشتیهای جنگی خود حق آن دادند که کشتیهای تجارتی یکدیگر را در روی دریا تفتیش و رسیدگی نمایند دولت انگلیس باین عقیده هم اکتفا ننموده و قبولی سایر دول را در این مسئله تحصیل نمود در ۲۰ دسامبر ۱۸۴۱ عهدنامه در لندن منعقد گردید که بواسطهٔ آن دول متعاهده حق تفتیش بیکدیگر در بعضی دریاهای معینه عطا نمودند و حق رسیدگی بمحاکم دولت متبوع کشتی مظنون و مشکوک واگذار گردید ولی پارلمان فرانسه از امضای عهدنامه امتناع ورزید

بالاخره در ۱۸۴۵ عهدنامهٔ جدیدی در عوض عهدنامه‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۳۳ دولت فرانسه و انگلیس منعقد کردند و بواسطهٔ آن دولتین متعاهدتین حق تفتیش را که موافق عهدنامه‌های ۱۸۳۱ و ۱۸۳۳ برقرار ساخته بودند موقوف نموده و فقط بکشتیهای جنگی دولتین این حق واگذاشتند که در سواحل افریقا کشتیهای تجارتی که بیرق فرانسه یا انگلیس را افراشته و ظن آن میرود که مشغول برده فروشی باشند در صدد رسیدگی و تعیین ملیت آنها برآیند این عهدنامه را ده ساله منعقد ساخته و از آن بعد تجدید نشد

قرارداد عمومی کنفرانس بروکسل ۲ ژوئیه ۱۸۹۰ راجع بمنع برده فروشی — بنا بر دعوت دولت بلژیک و انگلستان در بروکسل کنفرانسی مرکب از نمایندگان دول اروپائی و دول متحدهٔ امریکا و دولت عثمانی و زنگبار تشکیل یافت مقصود از انعقاد مجلس این بود که بواسطهٔ بعضی اقدامات صحیحه خرابی و معایبی را که تجارت برده بر سواحل شرقی افریقا تولید نموده بود جلوگیری و ممانعت نمایند و در جلو این عمل ناشایسته و قبیح سدی بندند نتیجهٔ آن مجلس قرارداد عمومی بروکسل ژوئیه ۱۸۹۰ گردید اقدامات عمده که در آن قرارداد مقرر گردید موافق تفصیل ذیل است

اقدامات مذکوره را میتوان بدو قسمت منقسم نمود **اوّل** توسل ببعضی اقدامات برای آنکه برده فروشی را در محل و منشأ اصلیش منع نموده و حمل و نقل آنها را در خشکی ممانعت کنند **دوّم** توسل ببعضی اقدامات برای آنکه حمل و نقل بندگان را در بحر ممانعت نمایند

اوّل — دول اظهار میدارند که وسائل صحیحه و مؤثره که میتوان برای جلوگیری تجارت برده در داخلهٔ افریقا بکار برد از قرار ذیلست

(۱) ادارات داخلی و عدالتی و مذهبی و نظامی بامتداد جا در نواحی افریقا که در تحت اقتدار و حکمرانی دول متمدنه واقع میباشند منظم

(۲) در داخله آن نواحی متدرجاً قلاع و استحکامات بنا کنند که کاملاً دارای ساخلو و استعداد باشند

(۳) برای اینکه وسایل حمل و نقل را باصرفه نموده و سیاهان را از مشقت بارکشی نجات دهند جاده و راههای آهن بسازند

(۴) تشکیل قشون متحرکی داده تا بتوانند فروش برده را منع و بطرق و شوارع امنیت دهند.

(۵) فروش اسلحه آتشی وغیره را محدود نمایند دول متقبل شدند که بمجمع قانونیه خود در مدت یکسال قانونی اظهار نموده عرضه دارند که از طرفی تمام مسائل و ترتیبات قوانین جزائی خود را که متعلق بمقاصد زشت و ناهنجاریکه بر ضد اشخاص میشود در حق کسانیکه کمک و معاونت یا اجتماع یا همراهی در دستگیر کردن غلام میکنند و کسانیکه پسران و جوانان را خصی مینمایند و تمام مردمانیکه از روی قهر و غلبه و جور در اسارت غلامان و بندگان شرکت مینمایند مجری دارند و از طرف دیگر مقررات قانونی متعلقه بسلب آزادی اشخاص را درباره کسانی که حمل و نقل یا تجارت برده مینمایند مجری دارند بالاخره حکومتهای محلی و داخلی باید از روی کمال دقت مواظبت تامه داشته باشند تا کاروان بردگان تشکیل نیابد و یا نتیجه بروزند منعی در سواحل و دریا قرار دهند تا آنکه نتوانند بواسطه سفاین غلامان را از داخل بخارج حمل نمایند

دویم توسل بعضی اقدامات برای آنکه حمل و نقل بندگان را در بحر ممانعت نماید قرارداد عمومی بروکسل حق تفحص و تجسس تابعیت بیرق را کشتیهای دول متعاهده نداده است و این حق فقط ممکن است بواسطه عهدنامه های مخصوصه که مابین دول منعقد شده یا بعد منعقد خواهد شد بدست آید فقط حق تفتیش که بواسطه قرارداد عمومی بروکسل معین گردیده است حق ذیل میباشد هنگامیکه کشتی جنگی در منطقه و قسمتی از بحر که در آنجا تجارت غلام میشود کشتی کوچکی را که حجم آن کمتر از پانصد تن باشد مشاهده نمود و تصور آن کرد که کشتی مزبور مشغول تجارت برده میباشد یا آنکه بیجهت و بدون استحقاق بیرق دولت دیگری را افراشته کشتی جنگی حق دارد که آنرا متوقف سازد و اسناد کشتی را مطالبه نموده و در آن نوشتجات رسیدگی و تحقیق را بعمل آورد و چنانکه کشتی جنگی یقین حاصل کرد که سفینه دستگیر شده مرتکب یکی از دو عمل سابق الذکر شده آنرا بنزدیکترین بندری که در آنجا محاکم دولتی که کشتی اسیر بیرق آنرا افراشته دایر و برقرار است خواهد برد و دیوانخانه مذکور در حضور یکی از صاحبمنصبان کشتی اسیر کننده از روی دقت تحقیق و تفتیش بعمل آورد و چنانکه حرکاتی را که بکشتی دستگیر شده نسبت داده بودند صحیح یافت نزد کشتی را بکشتی اسیر کننده عطا کرده و صاحبمنصبان را اجراء و غلامان آزاد و جنبیه [illegible] و هرگاه برخلاف معین گردید که کشتی جنگی در اینخصوص مرتکب خطا شده و راه سهو پیموده است کشتی دستگیر شده حق دارد که وجه خسارتی از کشتی دستگیر کننده مطالبه کند و اینوجه خسارت را دیوانخانه که حکم خویش را درباب کشتی دستگیر شده داده مظلومیت آنرا اعلام نموده معین میکند و در صورت اعتراض وارد وجه خسارت بواسطه حکمیت معین گردید

بالاخره باید خاطرنشان کرد که برای اجرای قرارداد عمومی بروکسل یک اداره بحری بین المللی در زنگبار برقرار گردیده است و هر یک از دول متعاهده میتوانند در آنجا نماینده داشته باشند شغل این اداره آنست که بجمع آوری تمام نوشتجاتی بپردازد که اسباب سهولت منع مبادله و تجارت برده در منطقه که در آنجا اینعمل شنیع مجری است گردد دول متعاهده بعلاوه حق دارند ادارات معینی دیگر که با اداره زنگبار ربط کامل داشته باشد تشکیل دهند

قرارداد عمومی بایستی در مدت یکسال بامضاء رسیده و دول غیر متعاهده حق قبول قرارداد مذکور را دارا میباشند غالب دولی که در کنفرانس بروکسل نماینده داشتند در سنه ۱۸۹۱ قرارداد مذکور را امضاء و تصدیق نمودند ولی مجلس مبعوثان فرانسه برحسب رای ۲۵ ژوئن ۱۸۹۱ از امضای آن امتناع ورزید این امتناع چندین سبب داشت اول از ترس اینکه مبادا حق تفتیش و رسیدگی که بکشتیهای جنگی دول داده شده است باعث اذیت و صدمه و عایق تجارت بحری گردد و وسیله و سبب آن شود که دولتیکه قوای بحری آن کامل و قویست تا یکدرجه اقتدار و تسلط در بحر پیدا نماید دویم بواسطه اینکه میل نداشتند که کشتیهائیکه بیرق فرانسه افراشته و در سواحل جزیره ماداگاسکار که آنزمان در تحت حمایت فرانسه بود بحر پیمائی میکنند مطیع قوانین خارجه گردند ولی از برای اینکه موضوع و مقصود کنفرانس بروکسل را بهم نزده و قبولی دولت فرانسه را تسهیل نمایند قراردادی مابین این دولت و سایر دول متعاهده منعقد گردید و شرایط آن از اینقرار است اولاً بر مدت مهلت برای مبادله امضاء و تصدیق دول که بدو الحال یکسال بود شش ماه افزوده خواهد شد ثانیاً ممکن است امضاء و تصدیق دولت فرانسه شامل مطالبی که وکلای ملی آنرا استثنا نموده بودند نگردد و استثناآت مذکوره عبارت است از تحدید حق تفتیش در آبهای ماداگاسکار (فصول ۲۱ و ۲۲ و ۲۳) و در خصوص اصول محاکمه راجعه بتوقیف و گرفتاری و محکومیت کشتیهائی که ظن آن رود که مشغول تجارت برده میباشند (فصل ۴۲ الی ۶۲)

چون موافقت این شرایط رضای خاطر پارلمان فرانسه بعمل میآید لهذا مجلس مذکور در ۱۲ فوریه ۱۸۹۲ قرارداد عمومی بروکسل را با استثنای فصول مذکوره فوق تصدیق و امضا نمود

فصل سیم — وضع و شرایط کشتیها در بنادر ممالک خارجه

ورود در بنادر خارجه — کلیه بنادر دول بدون استثنا از برای دخول کشتیهای تجارتی خارجه مفتوح میباشد ولی بعکس کشتیهای جنگی نمیتوانند بطور آزاد داخل در بنادر تجارتی سایر دول گردند (۲)

---

(۲) قبل از این مدلل داشتیم که عملاً کشتیهای جنگی در صورتیکه بعضی قوانین راجع بکشتیها و مدت اقامت آنها باشد ملحوظ و مرعی

از آنجائیکه این استثنا فقط راجع به بنادر تجارتی میباشد آزادی که بکشتیهای جنگی عطا شده و بواسطه آن حق دخول به بنادر نظامی را دارند بسبب اختلاف مهمی مابین قوای بری و بحری که دیده است نه برا امیدانیم که بسته از قشون بری دولتی میتوانند درخاک دولت مجاور داخل گردد و چه انحرکت باستقلال و حق حکمرانی دولت مذکوره خلل و سکته وارد میآورد

تعیین و تشخیص شرایط و تکالیف سفاین — همینکه کشتی در آبهای ساحلی دولت خارجه داخل گردید در تحت تسلط اقتدار و سلطنت و حق حکمرانی واقع میشود یکی حق حکمرانی مملکتی که کشتی در آبهای او داخل گردیده و دیگر حق حکمرانی دولتیکه بیرق آنرا افراشته است و برای آنکه دو قدرت و حکمرانی را باهم موافقت دهند باید قواعد راجع بترتیب و تنظیم بحرپیمائی و قواعد مربوط بمحاکمات و قضاء مدنی و جنائی را بکلی مشخص و معین داشت

اولاً قواعد راجعه بترتیب و تنظیم بحرپیمائی — قواعد راجعه بترتیب بحرپیمائی در آبهای ساحلی دولت خارج شامل تمام کشتیها اعم از تجارتی و جنگی میگردد مثلاً تمام کشتیها مجبورند که قوانین و ترتیبات راجعه بملاحان راهنما *Pilotage* و قرنطین و علامات و چراغ کشتی و وارد شدن به بندر را که بواسطه دولت معین شده مجری و محترم دارند

ثانیاً قضاء و محاکمات مدنی و جنائی — از حیث قضاوت و محاکمات مدنی و جنائی کشتیهای جنگی را بایستی از کشتیهای تجارتی تمیز داده و مشخص داشت

کشتیهای جنگی (۱)

حق خارج الملکت کشتیهای جنگی *Exterritorialität* — کشتیهای جنگی دارای حق خارج مملکت میباشند یعنی کشتی جنگی دولتی را حتی در بنادر دول خارجه قسمت متحرکی از خاک دولتی تصور میکنند که بیرق آنرا افراشته است بطریقی که هیچ چه کشتی مزبور مطیع حق حکمرانی دولتی که در بندر آن لنگر انداخته است نمیباشد

دلیل و منشاء این امتیاز آنست که کشتی جنگی نماینده قدرت و استعداد دولت متبوع خویش است و در صورتیکه آنرا مطیع محاکمات دول خارجه نمایند خیانت بسلطنت دولت متبوع کشتی مطیع سلطنت دولت خارجی نموده باشند و این مطلب برخلاف آزادی و استقلال بین اثنین دول است

نتایج حق خارج الملکت کشتیهای جنگی — اولاً کشتی جنگی مطیع قضاء و محاکمات مدنی دولت خارج در خصوص قروضی که از خود کشتی شده است نخواهد بود و مثل وجه خسارتی که برای آسیب و صدمه رساندن بکشتی دیگر

(بقیه صفحه قبل) دارند میتوانند در بنادر نظامی دولت خارجه داخل شوند ۰ ۰ ۰

یا یک قسمتی از بندر را بدیر بپردازد و لهذا میتوان این نوع مسائل را رجوع بدیوانخانه های دولت خارج کرد و هیچ چه کشتی مطیع آن محاکمات نخواهد بود بلکه باید بواسطه وسایل سیاسی دولت متبوع کشتی را مطلع ساخته و محاکمه را از او مطالبه نمود

ثانیاً در جنحه و جنایاتی که در کشتی جنگی اتفاق افتاده مرتکبین آن خواه اجزاء و عمله کشتی باشند خواه اشخاص خارجی (۲) محاکمات جنائی دولت صاحب ساحل حق رسیدگی ندارد

ثالثاً عمال محلی بهیچ بهانه و تمسک داخل کشتی جنگی نمیتوانند بشوند و در آنجا حق حکمرانی خود را مجری دارند و همچنین چون یکی از سکنه مملکت پس از آنکه مرتکب جنحه یا جنایتی شده بکشتی جنگی پناهنده گردید عمال پلیس و اداره نظمیه برای توقیف و دستگیر نمودن آن حق دخول در کشتی جنگی ندارد ولی پناه بردن بکشتی جنگی با پناه بردن و فرار کردن بدولت خارج فرق و اختلاف کلی دارد بمعنی که طرز و طریقه و قواعد معموله استرداد را درباره مقصری که بکشتی جنگی پناه برده باشد مجری نداشته بلکه حکومت محلیه مستقیماً برئیس کشتی اعلام نموده و فرمانده کشتی بدون هیچ ترتیبی مقصر را از کشتی خارج خواهد نمود

میتوان فرق دیگری نیز فیمابین کشتی جنگی و خاک دولت خارج گذاشت و آن راجع بفراریان نظامی میباشد (*la desertion*) این عمل جنحه شمرده میشود و هیچوقت فاعل آنرا استرداد نمیدارند ولی این قاعده شامل ملاحان و اجزاء کشتی که در بندر دولت خارج لنگر انداخته نشده و در آن صورت مقصر را استرداد میدارند و این استرداد بطریق مذکور صورت می پذیرد بمعنی که فرمانده کشتی مستقیماً و بلا واسطه بحکومت محلیه اطلاع داده و حکومت محلیه نیز فراری را تجسس کرده پس از دستگیر نمودن برئیس کشتی تسلیم مینماید و این استثناء بملاحظه بعضی فواید عملی معین گردیده یعنی از برای آنکه کشتی بواسطه فرار اجزاء و عمله خود از مراوده ممنوع نگردد

نتیجه و اثر معافیت و حق خارج الملکت کشتی این نیست که بکلی فرمانده و اجزاء و عمله آن از قضاء و محاکمات محلیه معاف باشند و هیچ چه دارای معافیت و امتیاز وکلای سیاسی نیستند و ممکن است آنها را بواسطه جنحه و جنایاتی که در ساحل مرتکب میشوند و بواسطه معاملات و تعهدات شخصی که آنها مینمایند آنها را مطیع قضاء و محاکمات جنائی مملکت خارج نمود (۳)

(۲) ولو اینکه مرتکب هم شخصی باشد که برای کار موقتی یا اتفاقاً بکشتی داخل شده و از تبعه دولتی باشد که کشتی در آبهای او لنگر انداخته است

(۳) بعضی از مصنفین در این موضوع فرق گذاشته و میگویند در صورتیکه اجزای کشتی برای انجام مشاغل راجعه بخدمت و کار خود بساحل آیند مطیع قضاء محلیه نخواهند بود زیرا که دولت ساحلی ضمناً از حقوق خود صرف نظر نموده و حقیقة آنها در تحت اقتدار و تسلط دولت متبوعه خود باقی میمانند و چنانچه این اشخاص برای انجام کار و تکلیف خود از کشتی بیرون نیایند بکلی مطیع حکومت محلیه خواهند بود (بن‌فیس)

تشریفات بحری (Ceremonial) — کشتیهای جنگی که در آبهای دولت خارج اقامت میکنند مجبورند بعضی قواعد راجعه بتشریفات بحری دارند که عمده آنها از قرار ذیل است

اول کشتی جنگی بقلاع و استحکامات خارج سلام دهد مشروط بر اینکه سفیر یا سلطانی در آن کشتی نباشد زیرا که چنین کشتی که حامل سلطان یا سفیر است قلاع و استحکامات ساحلی بایستی به او سلام دهد و ترتیب سلام هم اینست که عده شلیک سلام و جواب باید مساوی باشد یعنی یک شلیک سلام و یک شلیک جواب است **دویم** کشتی جنگی بایستی به اعیاد و شعفهای دولت خارج شرکت نموده و همراهی نماید بامعنی که صاحبمنصبان آن باید در تشریفات عمومی که در این موقع مرتب شده حاضر گردند و کشتی را نیز بواسطه بیرقهای کوچک متعدد زینت دهند

(۲) کشتیهای تجارتی

اختلاف کشتی تجارتی از کشتی جنگی — کشتی تجارتی برعکس کشتی جنگی دارای امتیاز حق خارج المملکت نیست و این فرق اختلاف از آنجا ناشی میشود که کشتی تجارتی مثل کشتی جنگی نماینده قوه نظامی دولت متبوعه خود نبوده و مانند آن نماینده حکمرانی دولت متبوع خویش نمیباشد

وضع مخصوصی که کشتیهای تجارتی دارا میباشند — کشتی تجارتی معهذا بطور کلی و مطلقا مطیع حکمرانی مملکتی که در بندر آن لنگر انداخته است نمیباشد و دارای یک وضع بین بینی است مثلا حکومتهای محلیه بهیچوجه حق رسیدگی و محاکمه در خصوص مطالبی که راجع بتنظیمات داخلی کشتی میباشد ندارند و همین طور نمیتوانند جنحه و جنایاتیرا که در کشتی فیمابین اجزاء آن اتفاق میافتد جلوگیری کرده و سیاست نمایند درصورتیکه آن وقایع به امنیت و نظم ساحل خللی وارد نیاورد و در این قبیل اتفاقات بواسطه محاکمات ملی کشتی رسیدگی شده محاکمه میگردد و حکومتهای محلیه نیز در مواقع ذیل حق رسیدگی دارند
اولا درصورتیکه در بندر کشتی نظم عمومی را بهم زند **ثانیا** درصورتیکه ناخدای کشتی مداخله حکومت محلیه را درخواست نماید
ثالثا درصورتیکه جنحه یا جنایتی فیمابین یکی از اجزاء کشتی و یکی از رعایای دولت ساحلی اتفاق افتد (۱)
کشتی تجارتی مثل کشتی جنگی از قید تفتیش و تفحص حکومتهای محلیه معاف نخواهد بود و حکومتهای مذکوره حق توقیف مقصر را در کشتی دارا هستند چنانکه این حق را در مسکن شخصی اتباع خارجه که در خاک آن دولت اقامت دارا هستند و فقط چیزیکه هست اینست که قونسل دولتی را که کشتی بیرق آنرا افراشته بایستی مطلع سازند که در هنگام تفتیش حاضر باشد

ضمیمه: استرقاق بین المللی

(۱) این امتیاز و تشخیص را قانون دولت فرانسه قبول نموده و برحسب رای مجلس شورای دولتی در ۲۸ اکتبر ۱۸۰۶ بامضا رسید

تعریف — مقصود از استرقاق بین المللی آنست که حقوق بری دولت دیگر را حصر و تحدید نماید استرقاق بین المللی مثل استرقاق حقوق مدنی ان پاتیاندو (in patiendo) بوده (in faciendo ان فاسیاندو) نمیباشد استرقاق یا مثبت است یا منفی درصورتی استرقاق را مثبت خوانند که دولتی را مجبور نمایند که ببعضی اعمال و حرکات دولت دیگر تن در دهد و تحمل آن نماید استرقاق منفی درصورتیست که دولتی مجبور بشود که اقدام ببعضی اعمال نکند و از بعضی حقوق خویش صرف نظر نماید

امثله رقیتهای مثبت — **اولا** حق عبور قشون از دولت خارج **ثانیا** حق نگاهداشتن ساخلو در خاک دولت خارج **ثالثا** حق مداخله در نظم یا ایجاد دار القضاء و محاکم در خاک دولت خارج

امثله رقیتهای منفی — **اولا** ممانعت از آنکه دولتی در بعضی نقاط خاک خود قلاع و استحکامات بنا نماید یا عده قشون خود را از مقدار معینی زیادتر گرداند (۲) **ثانیا** ممانعت از اینکه حق قضا را درباره اتباع دول خارجه مجری دارد

استرقاق بین المللی چگونه برقرار میشود؟ — چون استرقاق بین المللی مخالف حق سلطنت و حکمرانی دول میباشد بنابراین موافق حقانیت و حقوق وجود پیدا کرده اند و استرقاق بین المللی نتیجه وقایع ذیل است
اول بواسطه عهدنامه های پلتیکی سیاسی بطور عموم و معمولا رقیتهای مذکوره در عهدنامه های صلحی که پس از جنگ فیمابین دول منعقد میشود درج میگردد و در واقع تکالیفی است که غالب بمغلوب تحمیل مینماید **دویم** حقی است که دولتی بواسطه مرور دهور و استملاک بتصرف (استحلال) از خاک دولت دیگر پیدا نموده و دولت طرف نیز چون مدت مدیدی بحقوق مذکوره تن در داده و آنرا قبول نموده است مثل اینست که آنرا پذیرفته باشد

استرقاق بین المللی چگونه معدوم میشود؟ — **اولا** درصورتیکه دولتی که فایده استرقاق شامل او میشود از حق و نفع خود صرف نظر کند اعم از اینکه در عهدنامه رسما از منافع خود چشم پوشد یا آنکه ضمنا یعنی در مدت یکسال این حق خود را بموقع اجرا نگذارد **دویم** درصورتیکه دو دولت یکی گردد

تتمه صفحه قبل
ولی در انگلستان عقیده مختلف و معکوس است محاکم مملکتی در محاکمه و قضاوت تمام جنحه و جنایاتیکه در کشتی تجارتی اتفاق میافتد خودشان را محق میشمارند اگرچه آن جنحه و جنایت بر امنیت ساحل خللی وارد نیاورده باشد و حتی درصورتیکه کشتی در آبهای ساحلی انگلستان متوقف نبوده و فقط عبور یابد

(۲) چنانکه موافق عهدنامه اوتریخت (Utrecht) میتوان شهر دونکرک را مستحکم و دارای برج و باره نمود و برحسب عهدنامه پاریس ۳۰ مه ۱۸۱۴ میتوان آنورس را بندر نظامی قرار داد

(تمام شد قسمت سیم حقوق بین الملل)

قسمت چهارم

روابط دول در هنگام صلح

باب اوّل وسائل روابط بین الدول — باب دوّیم عهدنامه های بین المللی

باب اوّل — وسائل روابط بین الدول

موضوع و تقسیم — وسائل روابط بین الدول عبارتست از: اوّل — سلاطین یا رؤسای دول دوّیم — نمایندگان سیاسی سیّم — قونسولها

امّا اختلاف اصلی و عمده که قونسولها را از سلاطین و نمایندگان سیاسی متمایز میسازد از اینقرار است که سلاطین و نمایندگان سیاسی نماینده دولت اند برخلاف قونسولها که موضوع مأموریت آنها حفظ منافع شخصی تبعه است در خارجه چنانکه ذیلاً ذکر میشود

فصل اوّل — سلاطین یا رؤسای دول

سلطان یا رؤسای دول چه کسی را گویند — سلطان یا رئیس دولت کسی است که اداره منافع عمومی دولت بدو محوّل باشد چه دولت سلطنتی باشد یا جمهوری خواه رئیس آن امپراطور باشد خواه سلطان یا گراندوک و پرنس و رئیس جمهوری (۱)

سلطان از حیث قانون اساسی و حقوق بین المللی — قدرت سلطنتی در هر مملکت بموجب قانون اساسی آن مقرر میشود، حقوق بین الملل هم کسی را که فعلاً قدرت کامله حقیقی در مملکت دارد بعنوان سلطان واقعی می‌شناسد اگرچه آن شخص غاصب باشد و برخلاف قوانین اساسیه تخت و تاج را متصرف شده

القاب و امتیازات و تشریفات — القاب و امتیازات و افتخارات را که بموجب قوانین اساسیه برئیس دولتی داده میشود فقط در داخله مملکت مرسوم است و سایر دول برحسب حقوق سلطنتی و حکمرانی خویش مجازند که آنرا قبول کنند یا رد نمایند. سابقاً شناسائی القاب سلطان توسط سایر دول اهمیت زیادی داشته چه شخص سلطان را با دولت یکی شناخته و لقب سلطان را دلیل عظمت ملت فرض مینمودند چنانکه این مسئله باعث منازعات عدیده بین الدول گردیده است برخلاف امروز که اهمیت القاب از میان رفته این قبیل منازعات نادر گشته و هیچوقت منتهی بجنگ نمیشود

(۱) هرچه درباره سلاطین ذکر شود شامل رؤسای دول نیز هست

امّا مسئله تشریفات معموله نسبت بسلاطین در موقع مسافرت آنان در خارج که موضوع احترامات و ادبی است که بموجب عادات ملل مختلفه و ترتیب دربارها تغییر مییابد

معافیت سلاطین در خارج — سلاطین هنگام مسافرت در خارج دارای معافیت و امتیازاتی هستند که چنانکه بعدها مذکور خواهد گردید بنمایندگان سیاسی نیز داده شده است یعنی شخصشان و مسکنشان مصون و از قضاوت محلی یعنی حکومت مدنی و جنائی معاف میباشند و محکوم بتأدیه مالیات نیستند این معافیت ها اختصاص بشخص سلطان ندارد بلکه درباره خانواده و اجزائیکه با او در سفرند نیز محفوظ است

پایه و مبنای این معافیت ها احترام حقوق سلطنتی دول است و اگر سلطانی را که شخص نماینده ظاهری و جسمانی دولت خویش است باجرای قوانین دول خارجه مجبور نمایند مثل آنست که دولتی را در تحت تبعیت و انقیاد آن دولت قرار دهند بعضی از مصنفین پایه و مبنای معافیت سلاطین را حق خارج المملکتی نامیده اند و این لفظ غلط بوده و معمول داشتن آن خطائی بین است چه در اینصورت مقر سلاطین را در خارج قطعه از خاک [illegible] تصور نموده و در محل اقامت امتیازاتی را که بموجب قوانین اساسیه دولت خود دارا بوده است درباره مقر مزبور باید دارا باشند و این عقیده خبط است چه سلاطین در مقر اقامت خود در خارجه فرمانروائی و حکومت نمیتوانند نمایند و اگر باین اعمال بپردازند برخلاف حقوق سلطنتی و حکومت دولت متوقف فیها نموده اند

معافیت از قضای محلّی — اوّل از حیث حکومت جنائی (penal) — سلطان بواسطه جنحه یا جنایت مرتکبه در دولت خارجه مطیع حکومت جنائی آن دولت نیست محقق است رئیس دولت نباید این معافیت خود را مغتنم شمرده اسباب فتنه و اغتشاش در دولت متوقف فیها فراهم آورد و فرضاً هم که سلطان مرتکب اینگونه افعال گشت دستگیر نمودن و مجبور کردن او ممکن نیست و فقط حکومت دولت متوقف فیها حق دارد که سلطان را بخروج از خاک خویش مجبور سازد و هرگونه اقدامات نظمیه را برای جلوگیری افعال ناشایسته سلطان جانی فراهم آورد

دوّیم از حیث حکومتهای مدنی — علمای حقوق در خصوص توسعه معافیت سلطان از حیث حکومت مدنی متفق نیستند برخی را عقیده آنست که (۱) اقامه دعوای بر سلطان چه جنبه شخصی داشته باشد و چه جنبه سلطنتی دیوانخانه ها حق محاکمه ندارند بعضی دیگر هم که قانون فرانسه هم رای با آنان است فرق بین جنبه سلطنتی و شخصی میگذارند بدین معنی که در رفتاریکه جنبه اداره و حکومتی دارا بوده و سلطان بملاحظه مقام و حق سلطنت خویش بدانها اقدام نموده است دیوانخانه ها حق محاکمه

(۱) قانون مملکت بلژیک هم پیرو این عقیده است

ندارند و بالعکس در تعهدات شخصی سلاطین نسبت به تبعهٔ فرانسه دیوانخانه های آن دولت قاضی واقع میشوند

غیر از جنبهٔ شخصی که متنازعٌ فیها بین علماست در دو مورد مطلقاً سلاطین مطیع دیوانخانه های مدنی خارجه میگردند

اوّل در دعاوی راجعه باشیاء غیر منقوله که متعلق بآنها و در دولت دیگر واقع شده باشد

دوّیم در دعاوی سلاطین بر رعایای دولت دیگر در محکمه های خارجه   در این دو مورد سلطان مطیع احکام محکمه های خارجه شده و اگر محکوم شد باید متحمل خسارت مخارج دعوی و نتایج حکم محکمه گردد

موارد انقطاع معافیت سلطان — معافیت سلاطین در موارد ذیل منقطع میگردد

اوّل — درصورت استعفای سلطان یا خلع او موجب شورش داخلی

دوّیم — درصورتیکه سلطان داخل در خدمت دولت دیگر گردد در این مورد سلطان در اعمال راجعه بشغلی که در دولت دیگر قبول نموده است مطیع قوانین و حکومت و محاکمات آن دولت خارج میشود   معمولاً این اتفاق برای دول مختلفهٔ آلمان که هر یک در پروس مستخدم نظامی میباشند رخ مینماید

سلاطین که به تبدیل لباس و بطور ناشناس در ممالک خارجه مسافرت میکنند حکم سلاطین معزول و یا استعفا کرده را ندارند زیرا که سلاطین که استعفا داده و خلع شده اند دارای هیچ نوع امتیاز نیستند چه حالت نمایندگی دولت را دیگر دارا نیستند

اما سلاطین که به تبدیل لباس و بطور ناشناس در ممالک خارجه مسافرت میکنند از آن امتیاز و معافیتها بهره خواهند برد زیرا که تبدیل لباس برای آنست که سلاطین گرفتار افتخارات و مراسم تشریفاتی که در دربارهای مختلفه معمول است نگردند معین است اگرچه با تبدیل لباس هم مسافرت کنند بواسطهٔ نمایندگی دولت هرگونه امتیازات و معافیت را دارا باشند و اگر حکومت دولت خارجه جنبهٔ سلطنتی او را ندانسته بخواهد او را بمحکمه احضار نماید سلطان میتواند برای مرتفع ساختن این مقصود جنبهٔ سلطنتی و رسمی خویش را معرفی نماید

فصل دوّیم — نمایندگان سیاسی

موضوع و تقسیم فصل — بندرت اتفاق میافتد که سلاطین شخصاً باسم دولت خویش مراوده و مکاتبه نمایند معمولاً روابط دول بواسطه مأمورین مخصوص که بنمایندگان سیاسی معروفند برقرار میگردد

برای اینکه این فصل را بتفصیل شرح دهیم بچهار فقره تقسیم مینمائیم: فقرهٔ اوّل حق سفارت و شرح دیپلماسی کلیةً فقرهٔ ثانی طبقه مختلفه نمایندگان سیاسی و اجزای مأمورین سیاسی فقرهٔ ثالث نصب و تعیین نمایندگان سیاسی و برقراری آنها

و اختتام مأموریت سیاسی فقرهٔ رابع مشاغل و شرایط و امتیازات و معافیت و رتبه و تقدم و تأخر نمایندگان سیاسی

فقرهٔ اوّل — حق سفارت و شرح دیپلماسی کلیةً

تاریخ حق سفارت و دیپلماسی — از عهد عتیق میتوان گفت از روزیکه دو دولت تشکیل شده احتیاج مراوده با یکدیگر را لازم دانسته و برای آن نزد یکدیگر سفرا فرستادند ولی اینگونه سفرا مأموریت مخصوصه و موقتی داشته و معمولاً موضوع مشاغل آنان اعلان جنگ و انعقاد عهدنامه و تشکیل اتحاد بوده و در مملکت محل مأموریت ابداً بطور دائمی توقف نمینمودند بلکه تا مدتیکه مذاکرات و موضوع مأموریت آنها باختتام میرسید در آنجا اقامت نموده پس از انجام مشاغل بمملکت خود معاودت مینمودند اینگونه مأموریت سیاسی در عهد عتیق برای مراودات جزئی و مذاکرات ساده که بمیان میآمد کافی بود ولی بعدها مراودات بین الدول تقسیمی ثابت و منافع مشترکهٔ آنان باندازهٔ زیاد و مهم شد که هر دولتی لازم داشت نمایندگان و مأمورین مقیم در ممالک خارجه بفرستند

گویند ریشلیو (Richelieu) سفارت دائمی را برقرار نموده سایر دول عمل او را سرمشق قرار دادند و امروزه مأموریت سفارت دائمی تقسیمی اهمیت و عمومیت یافته که وجود آن از اسباب صلح و صفا و احضار آن را مقدمه جنگ میدانند

حق سفارت — تعریف — حق سفارت عبارت است از حق فرستادن و پذیرفتن نمایندگان سیاسی حق فرستادن نمایندگان سیاسی بحق سفارت متعدی معروف است و حق پذیرفتن آن را حق سفارت لازم گفته اند

حق سفارت را چه دولتی دارا میباشد؟ — حق سفارت مطلقه دولتی راست که مستقل و آزاد و حکمران باشد اما در دول ناقص الاستقلال و حمایت شده برحسب اختلاط آنها با دول حامیه اختلاف پیدا میشود عموماً میتوان گفت که اینگونه دول حق سفارت لازم یعنی حق پذیرفتن نمایندگان سیاسی را دارند ولی از حق سفارت متعدی ممنوع میباشند چنانکه سابقاً مذکور گردید دولت تونس حق فرستادن مأمورین سیاسی را ندارد و حفظ منافع او در خارجه بنمایندگان دولت فرانسه محول است و بالعکس حق پذیرفتن نمایندگان سیاسی سایر دول را داراست

دولیکه تشکیل اتصال شخصی داده اند چون شخصیت خویش را چه از حیث روابط داخلی و چه از حیث مراودات خارجی از دست نداده اند حق سفارت لازم و متعدی را تماماً دارند

اما در اتصال حقیقی چنین نیست چه اینگونه دول در اداره امور داخلی تا اندازهٔ آزاد و در مراودات خارجی یکی محسوب میشوند و یکی بودن آنان در انظار خارجه بواسطهٔ یکی بودن نمایندگان سیاسی آنها ظاهر میگردد

در اتحاد دول (confederation) هریک از دول متحده برای حفظ منافع شخصی خود حق سفارت لازم و متعدی را دارند و هیئت اتحادیه هم برای حفظ منافع عمومی دول متحده که موضوع قرارنامهٔ اتحادیه است همین حق را دارند در دولت مجتمعه چنین نیست (État federal) چنانکه هیچیک از دول جزء دولت مجتمعه حق سفارت لازم و متعدی را ندارد و فقط هیئت اجتماعیه بدین حق متملک میگردند از این حیث اختلافی مابین دولت امپراطوری آلمان و دول مجتمعه پیدا شده است چه بعضی از دول جزء مملکت آلمان مخصوصاً باویر دارای حق سفارت مجزی و مخصوص میباشند و شارژدافرها بعضی حکومتهای دول خارجه میفرستند

تعریف دیپلماسی — مجموع قواعد راجعه بروابط دول را با یکدیگر دیپلماسی میگویند دانش این قوانین بعلم دیپلماسی و اجرای آن بصنعت دیپلماسی معروفست

موضوع دیپلماسی حفظ و وقایهٔ صلح مابین منافع عموم دول است بواسطهٔ محترم داشتن و رعایت تکالیف و حقوق و منافع هریک از آنها و انجام مذاکراتیکه برای انعقاد عهدنامه‌های بین‌المللی بین دول شروع میشود بعهدهٔ دیپلماسی محول است

فقرهٔ دویم — طبقات مختلفهٔ نمایندگان سیاسی و اجزاء سفارتخانه‌ها

طبقات اربعهٔ نمایندگان سیاسی — نظامنامهٔ عمومی کنگرهٔ وینه ۱۹ مارس ۱۸۱۵ با قرارداد کنگرهٔ اکس لاشاپل ۲۱ نوامبر ۱۸۱۸ نمایندگان سیاسی را بچهار طبقه منقسم نموده است

اول سفرا و نونس (nonce) (سفرای پاپ) یا لگا **دویم** ایلچی مخصوص و وزیر مختار (mi. plenipotentiaire) **سیم** وزرای مقیم **چهارم** شارژدافرها

سفرا اصلاً و کلاً جنبهٔ نمایندگی داشته نمایندهٔ شخص سلطان محسوب میشوند (۱) حق پذیرفتن و فرستادن سفرا را معمولاً دول معظمه دارند

لگاها و نونس‌ها نیز مانند سفرا نمایندگی داشته و لگاها سفرای فوق‌العاده هستند که از جانب پاپ با مأموریت مخصوص فرستاده میشوند لگاها از میان کاردینال‌ها انتخاب شده مأموریت آنها بمطالب مذهبی بیشتر از سیاسی راجعست برخلاف نونس‌ها که بسفارت معمولی و دائمی مأمور شده و هیچوقت از میان کاردینال‌ها منتخب نمیشوند

(۱) از این مطلب این نتیجه هم حاصل میشود که سفرا مستقیماً حق رفتن نزد سلطان و صحبت داشتن با او را دارند برخلاف نمایندگان سیاسی درجهٔ دوم و سیم که کتباً از وزیر امور خارجه خواهش بار حضور را مینمایند

ایلچیهای مخصوص و وزرای مختار نمایندهٔ دولت بوده و نزد سلطان مأموریت دارند لفظ مخصوص که بایلچی افزوده شده و همچنین صفت مختار که سفرای طبقهٔ ثانی بدان موصوفند افتخاری محض بوده ابداً اثری در مأموریت یا حدود اختیارات آنان نخواهد داشت

سفرای درجهٔ ثانی پاپ را internonce انترنونس نامند طبقهٔ وزرای مقیم بموجب کنگرهٔ اکس لاشاپل ۱۸۱۸ مقرر شده به سه طبقهٔ دیگر که برحسب عهدنامهٔ وینه ۱۸۱۶ معین گردیده بود افزوده شده و بین درجهٔ دویم و سیم مقام یافته است این طبقه نیز نمایندهٔ دولت محسوب شده و نزد سلطان معرفی میشوند دولت فرانسه فقط یک وزیر مقیم در دربار لوکزامبورگ دارد و منصب وی در ۱۸۹۱ در موقعیکه اتصال شخصی گراندوشهٔ مزبور با هلاند برطرف شده است میباشد شارژدافرها از یک حیث با سایر نمایندگان سیاسی فرق دارند و آن اینست که نزد سلطان معرفی نمیشوند بلکه بوزیر امور خارجه معرفی شده و از طرف وزیر امور خارجه مأموریت دارند نه از جانب سلطان

شارژدافرها بدو قسم منقسم میشوند **اول** شارژدافرهائیکه رئیس هیئت سفارت بوده مأموریت دائمی دارند **دویم** شارژدافرهائیکه موقتاً و در غیبت سفیر یا وزیر مختار یا وزیر مقیم امورات سفارت را اداره مینماید

اجزاء سفارت — اجزاء سفارت مشتمل بر اجزاء رسمی و غیر رسمی

اجزاء رسمی مرکب است از: اول مستشار (۱) **دویم** نواب **سیم** آتاشه یا الور **چهارم** آتاشهٔ نظامی بری یا بحری **پنجم** منشی و مترجم **ششم** دفتردار **هفتم** پیشکار یار و خادمین **هشتم** چاپارها

اجزاء غیر رسمی مرکب است از اول اعضای خانوادهٔ نمایندهٔ سیاسی **دویم** مستخدمین **سیم** طبیب و منشی شخصی سفیر و غیره و غیره

مأموریت دائم و مأموریت مخصوصهٔ موقتی — **سفارات** فوق‌العاده تهنیت (ceremonie) و تعزیت (etiquette) — نمایندهٔ سیاسی ممکن است مأموریت دائم داشته باشد یا مأموریت مخصوصه برای انجام عمل معینی و صورت اول بیشتر معمول است نمایندگانیکه برای انجام عملی مأمور میگردند جز عملیکه مذاکرهٔ آن بدانها محول شده اختیاری ندارند

(۱) بحکم ۱۱ اکتبر ۱۸۹۱ در فرانسه منصب و رتبهٔ مستشاری را منسوخ ساخته و بتدریج بجای مستشارها نایب اول معین شدند نواب اولی که در خارجه بانجام مشاغل خود مشغولند برای هم طبقه بودن با مستشارهای سایر دول حق استعمال لقب مستشار سفارت را دارند

اً سفرا فوق العاده تهنیت و تسلیت (envoyes d'etiquette, ceremonie) نمایندگانی هستند که در مراسم تولد یا تاج گذاری سلاطین مأمور میشوند این مأمورین حق مداخلت در امور دولتی ندارند مگر اختیارنامه مخصوصی در آن باب داشته باشند و این معین است در صورت داشتن اختیارنامه راجع بتفصیل امور دولتی هم اینگونه نمایندگان سیاسی نماینده فوق العاده تهنیت یا تسلیت مینامند

مجمع نمایندگان سیاسی corps diplo. — مجمع نمایندگان سیاسی عبارت است از مجموع نمایندگان دول خارجه در دربار دولت معینی این هیئت دارای شخصیت واحده نبوده و مرکب از اجتماع اشخاصی میباشد که بکلی از هم آزاد و بهیچوجه مطیع یکدیگر نیستند فقط بعضی روابط اشتراکی بین آنها موجود است

وزیر امور خارجه — وزیر امور خارجه در هر مملکت رئیس بلاواسطه نمایندگان سیاسی است مشاغل وزیر امور خارجه از این حیث بدو قسمت منقسم میشود **اولاً** مذاکرات با مأمورین دول خارجه **ثانیاً** دادن دستورالعمل بمأمورین دولت متبوعه خود در خارجه

دستورالعملهائیکه وزیر امور خارجه بنمایندگان سیاسی خود میدهد دو قسم است یکی دستورالعمل عمومی است که وزیر امور خارجه در بدو مأموریت بنماینده جدید سیاسی میدهد و محتوی ترتیب مراودات دولت متبوعه با دولت محل توقف است و همچنین حاوی رویه رفتار معمولی آن نماینده است در دولت متوقف فیها قسم ثانی دستورالعملهای خصوصی راجع بکار معین و مذاکره مخصوص است در ازمنه سابقه که روابط بسیار مشکل بوده دستورالعملهای عمومی بسیار متداول و معمول بوده است لکن امروزه تقریباً میتوان گفت معمول نیستند بلکه ضرری هم برای دولت دارد زیرا رویه پلتیکی دولت را قبل از وقت مرتب و منظم نموده و دولت مذکوره مجبور به پیروی آن رویه میباشد امروزه طرز ترتیب مخابرات بقسمی مختلف و سریع است که دول انتظار حوادث را بر دستورالعملهای عمومی ترجیح داده دستورالعمل نمایندگان خود را در مواقع بروز و حدوث اشکالات متدرجاً برای آنان میفرستند

نمایندگان (Agents et commissaires) — غیر از نمایندگان سیاسی مطلق دول بعضی نمایندگان از قبیل آژان و کمیسر بدول خارجه میفرستند

آژانها گاهی برای فرمایش آذوقه و مهمات جنگی و اسلحه و کشتی بخارجه مأمور میشوند و گاهی وکیل محرمانه (آژان سکره) که مأموریت علمی دارند مثلاً دولتی یک یا چند نفر از دانشمندان خود را برای کاوش یا تعیین اوضاع اداره مملکتی بخارجه مأمور مینماید این دو طبقه مأمورین بهیچوجه از حقوق و امتیازات و معافیت مأمورین سیاسی بهره نبرده حالت رسمیت ندارند و مطیع قوانین و محاکمات دولت متوقف فیها میباشند گاهی نیز کمیسر از دولتی رسماً برای حضور یافتن در بعضی مجالس

از قبیل کمیسیون پست و تلگراف یا کمیسیون بین المللی متعلق بحمایت آثار صنعتی و ادبی و غیره مأمور میسازد اینگونه وکلا بنمایندگان سیاسی نزدیک ترند ولی هیچ شبیه بایشان نبوده و در ردیف آنان محسوب نمیشوند و قانوناً حقوق و امتیازات آنها را نخواهند داشت لکن برحسب انسانیت و ادب دول باینگونه مأمورین خارجه امتیازات و معافیت مأمورین سیاسی را میدهند

فقره ثالث — نصب و برقراری مأمورین سیاسی و اختتام مأموریت سیاسی

اولاً نصب مأمورین سیاسی — نصب مأمورین سیاسی برحسب قوانین داخله هر دولتی مقرر میشود و هر دولتی بموجب حق سلطنتی و حکمرانی خود مجاز است که برحسب میل خویش از هر طبقه چهارگانه نمایندگان سیاسی که بخواهد بدولت خارجه بفرستد اگر دولت طرف دولتی است مقتدر و مراودات با آن زیاد است و احترام کردن با آن برای دولت مأمورکننده مفید فایده است معمولاً سفیر میفرستند و اگر بالعکس دولتی است ضعیف و کوچک یا مراودات با آن محدود و کم وزیر مقیم یا شارژ دافری بدربار آن مأمور میکنند دو دولت در مراودات خویش مجبور نیستند که از یک طبقه نمایندگان سیاسی بدربار یکدیگر مأمور نمایند یعنی اگر یکی از آن دول سفیری بدربار دولت دیگر مأمور نماید دولت ثانی مختار است که سفیر یا وزیر مختار و وزیر مقیم بفرستد چنانکه دولت سویس وزیر مختار در پاریس داشته در صورتیکه نماینده دولت فرانسه در دربار سویس سفیر کبیر است ولی برحسب مراسم ادب معمول چنین است که دو دولتیکه باهم مراوده دارند از یک طبقه مأمور سیاسی بدربار هم میفرستند

و همچنین هر دولتی مجاز است که برحسب میل خویش شرایط لازمه برای تحصیل منصب مأموریت سیاسی معین نماید و برای هر محل مأمور سیاسی بمیل خویش منصوب نماید

دولتیکه حق سفارت لازم داشته و بدربار او نماینده سیاسی مأمور میشود حق ندارد که از پذیرفتن نماینده سیاسی کلیتاً اجتناب ورزد ولی میتواند بواسطه اقامه دلایل و ایرادات متعلقه بشخص نماینده سفیری را که نزد او مأمور میشود نپذیرد و برای اجتناب از این رد که ممکن است اسباب اغتشاش در مراودات بین الدول شود چنین مرسوم است که دولت قبل از تعیین رسمی مأمور سیاسی از دولت طرف استمزاج مینماید و پس از آنکه مطمئن گردید ایرادی بر شخص نماینده سیاسی نبوده و دولتی که بدربار آن مأمور میشود نماینده مذکور را شخص امین لایق تصور مینماید persona grata نصب مأمور سیاسی را رسماً اعلان میکند

ثانیاً برقراری مأمورین سیاسی — وقتیکه نصب مأمور سیاسی قطعی و رسمی شد نسبت بدولتیکه او را معین کرده است

دارای آن مقام و رسمیت میشود لکن نسبت بدولت متوقف فیها وقتی این رسمیت مؤثر خواهد بود که مأمور سیاسی اعتبارنامه خویش را تقدیم کرده در کار خود مستقر شود

اعتمادنامه — (des lettres de créance) اعتمادنامه فرمانیست رسمی که برای ثبوت نمایندگی مأمور سیاسی و اختیار او در نمایندگی دولت متبوعه در خارجه انشا میگردد اعتمادنامه مشتمل است بر اعلان برقراری روابط صلحی و مودتی بین دولت متبوعه مأمور سیاسی و دولت متوقف فیها و حاوی اسم و القاب و شئونات نماینده سیاسی است

اعتمادنامه که بنمایندگان درجه اول و دوم و سوم داده میشود بامضای رئیس دولت متبوعه نماینده بوده و برئیس دولت متوقف فیها خطاب میشود اعتمادنامه شارژدافرها بامضای وزیر امور خارجه دولت متبوعه رسیده بوزیر امور خارجه دولت متوقف فیها خطاب میشود

چون مأموری نماینده چند دولت باشد یا در دربار چند دولت مأموریت داشته باشد از جانب هر دولتی که مأمور میشود اعتمادنامه معین و جداگانه داشته و نزد هر یک از دولی که مأموریت دارد اعتمادنامه علیحده تقدیم مینماید

تقدیم اعتمادنامه — نماینده سیاسی بمحض اینکه بخاک دولت متوقف فیها وارد شد بوزیر امور خارجه آن دولت اطلاع داده سواد اعتمادنامه خویش را نیز برای او میفرستد این اطلاع اهمیت تامه دارد چه رتبه تقدم و تاخر او نسبت بسفرای هم طبقه وی از آن روز محسوب میشود پس از آن مأمور سیاسی در ملاقات رسمی با رئیس دولت متوقف فیها اعتمادنامه خود را تقدیم مینماید

تقدیم رسمی اعتمادنامه برحسب تشریفاتیکه هر دولتی موافق حق حکمرانی خویش مرتب و مقرر میدارد وقوع مییابد و تشریفات مخصوصه برحسب درجه مأموریت نماینده سیاسی مختلف است هر دولتی در پذیرائی نمایندگان سیاسی باید کمال مواظبت را داشته و از اعمال و رفتاریکه اسباب توهین یا رنجش دولت متبوعه سفیر گردد امتناع ورزد

ثالثاً اختتام مأموریت سیاسی — مأموریت مخصوصه یا فوق العاده Mission spéciale — چون مأموریت وکیل سیاسی فوق العاده و موقتی باشد انجام مأموریت اعتمادنامه او را نیز از درجه اعتبار ساقط میسازد از قبیل مأمورین فوق العاده تهنیت و تسلیت

مأموریت دائمه (m. permanente) مأموریت دائمه ممکن است بطریق منظم یا غیر منظم اختتام پذیرد

اختتام منظم مأموریت سیاسی (Fin normal de la mission) — مأموریت سیاسی بطریق منظم در مواقع ذیل

ختم

ختم میگردد **اول** بواسطه فوت نماینده سیاسی **دوم** بواسطه احضار مأمور سیاسی در اینموقع اثر اعتمادنامه مأمور سیاسی از زمان ابلاغ احضار آن بدولت متوقف فیها بعد برطرف خواهد شد اگر وکیل نزد خود سلطان مأموریت داشته باشد در شرفیابی رسمی از وی مرخصی خواسته و تشریفات شرفیابی در هر دولت بطور مخصوصی مقرر گردیده است سلطان هم رقعه‌نامه موسوم به لتر دو رکرآنس (recréance) با مأمور سیاسی و خطاب بسلطان دولت متبوعه او میدهد و در آن اختتام مأموریت سیاسی او را ذکر و مندرج مینماید **سیم** بواسطه ترفیع مقام مأمور سیاسی در صورتیکه محل مأموریت او تغییر نکرده باشد مثلا وزیر مختاریکه نماینده دولت متبوعه خویش است در دربار دولت دیگر بمقام سفیر کبیر ارتقا یابد مثل اینست که مأموریت جدیدی باو داده شده است و در اینموقع اعتمادنامه مجددی که در آن سمت جدید وی ذکر شده است باید برای او فرستاده شود **چهارم** در موقع فوت یا خلع یا استعفای دولت متوقف فیها بواسطه بروز انقلابات داخلی معمولا در اینموقع اعتمادنامه جدیدی برای مأمور سیاسی میفرستند **پنجم** در مورد فوت یا استعفا یا خلع دولت متبوعه بر جانشین آن لازم است که بموجب اعتمادنامه های جدید اختیارات مأمورین خویش را در خارجه مجددا مقرر دارد

قانونا میتوان گفت که در موارد چهارم و پنجم ابدا خدشه بر مأموریت نمایندگان سیاسی وارد نمیآید چه دولت تغییر نکرده و مأمور سیاسی نماینده دولت است نه شخص سلطان ولی عادت بر این جاری شده که در این دو مورد اعتمادنامه را تجدید نمایند و در عمل هم تقدیم اعتمادنامه جدید سبب آن میشود که سلطان جدید بنمایندگان سیاسی بروز خود را اظهار ساخته و با ایشان ملاقات و مراوده مینماید

اختتام غیر منظم مأموریت سیاسی Irrégulier اختتام مأموریت سیاسی بطور غیر منظم در موارد ذیل صورت وقوع مییابد **اول** وقتیکه از جانب دولت متوقف فیها نسبت بدولت متبوعه سفیر یا شخص سفیر اهانت وارد آید در اینمورد سلطان دولت متبوعه سفیر میتواند بمأمور خود حکم نماید تا تذکره عبور خویش را خواسته روابط سیاسی را با دولت متوقف فیها منقطع سازد مأمور سیاسی اگر خود را در مملکت متوقف فیها دچار خطر دید میتواند بدون انتظار دستورالعمل از دولت متبوعه تذکره خویش را گرفته قطع روابط سیاسی را با دولت متوقف فیها نماید لکن در اینموقع مسئولیت رفتار بعهده سفیر است و اگر دولت متبوعه وی را تکذیب نماید مثل اینست که روابط سیاسی منقطع نشده باشد **دوم** در موقع اعلان جنگ بین دو دولت نمایندگان دولتین متحاربتین هر یک تذکره های خویش را گرفته از خاک محل توقف خارج میشوند **سیم** در صورتیکه مأمور سیاسی نسبت بدولت متوقف فیها مرتکب تقصیر مهمی میشود آن دولت میتواند تذکره او را داده بخروج

از خاک خود محبوس نماید بدون اینکه منتظر دریافت احضار نامه معمولی سفیر از جانب دولت متبوعه وی گردد ولی این سیاست که اخراج کردن سفیر در موارد بسیار سخت و مهم و خیلی بندرت و در صورتیکه بی احترامی فوق العاده نسبت بدولت متوقف فیها کرده باشد مجری میگردد چه محقق است که دولت متبوعه سفیر جبران رفتار آن دولت را خواسته و اگر دلایل کافی نباشد در مقام مؤاخذه بر خواهد آمد و مجبور بخواستن ترضیه میشود و دولت اخراج کننده سفیر مجبور بدادن ترضیه میشود

تعویق مأموریت سیاسی — مأموریت سیاسی در موارد ذیل بر عهده تعویق میماند **اوّل** در صورتیکه موانع شخصی از قبیل مرض وغیره مدت مدیدی مانع رفتن سفیر بمحل مأموریت و انجام دادن مشاغل آن شود **دویّم** وقتیکه نوبت سلطنت در داخله مملکت بظهور رسد تا زمانیکه عاقبت امر معلق است **سیّم** وقتیکه بین دولتین اشکالاتی روی دهد که موقتاً مانع از روابط سیاسی اتفاق افتد در تمام این موارد چون سبب تعویق مرتفع شد روابط سیاسی از سر مستحکم شده تجدید اعتمادنامه لازم نیست

فقره چهارم — مشاغل — معافیتها — تشریفات و درجه و رتبه تقدم و تأخر — تکالیف نمایندگان سیاسی

(۱) مشاغل مأمورین سیاسی

مشاغل دوگانه — مأمورین سیاسی بعضی مشاغل مخصوصه بخویش دارند و برخی مشاغل دیگر که میان ایشان و قونسولها مشترک است

مشاغل مخصوصه مأمورین سیاسی — مشاغل مخصوصه نمایندگان سیاسی از قرار ذیل است

اوّل — نمایندگی دولت متبوعه در مملکت خارجه از این حیث مأمور سیاسی واسطه بین حکومت متبوعه و حکومت خارجه است

دویّم — مذاکره نمودن بنام دولت خویش با دول خارجه **سیّم** — مراقبت و مواظبت و رسیدگی محرمانه در امور مملکت متوقف فیها شغل اخیر مهمترین مشاغل وکلای سیاسی است نماینده سیاسی باید تمام وقایع و رفتار حتی مقاصد دولت محل توقف را بدولت متبوعه خود اطلاع داده برای انجام این شغل ناچار است اراده و کنجکاوی کسب اطلاع نماید اما نه تا درجه که از مراسم ادب خارج گشته و باعمالیکه مزیل افتخار و حیثیت است متمسک گردد

آیا مأمور سیاسی برای کسب اطلاعات مهمه از امورات مملکت متوقف فیها و تعیین قوه نظامی و استعداد و دفاعیه مخفیه و مقاصد پلتیکی آن میتواند به عمال و تبعه دولت متوقف فیها رشوه دهد یا نه این مسئله مختلف فیها است لکن چیزیکه عموماً پذیرفته شده است اینستکه وکیل سیاسی میتواند اطلاعات لازمه مفیده در محل توقف خویش حاصل کرده بدولت متبوعه راپرت دهد و این رفتار مشارالیه مخالف نظم عمومی نخواهد بود و در صورتیکه کنجکاویهای خویش را با احتیاط و زبردستی بعمل آورد بهیچوجه مقصر

محسوب نخواهد شد

مشاغل مشترکه بین مأمورین سیاسی و قونسولها — وکلای سیاسی در مسئله حفظ اتباع خود از تعدیات و استبداد حکومت محلیه با قونسولها شرکت کنند و بعلاوه مأمورین سیاسی مانند قونسولها بعضی مشاغل مخصوصه نوتر وغیره داشته میتوانند مراسم ازدواج و ترتیبات وصیت و دادن تذکره عبور نسبت باتباع خود مجری دارند در این مشاغل اغلب دفتردارها (شانسلیه) بسفیر معاونت کرده گاهی هم بجای سفیر مشاغل فوق را انجام میدهند در شرق اقصی و در بنادر شرقی خاک عثمانی وکلای سیاسی مانند قونسولها بموجب عهدنامهای کاپیتولاسیون حق قضاوت درباره اتباع خود دارند این مطلب مفصلاً در فصل راجع بقونسولها ذکر میشود

(۲) — معافیت مأمورین سیاسی

تعریف — معافیت سیاسی بعضی امتیازات فوق العاده را نامند که بمأمورین سیاسی داده میشود تا ایشان آزادی لازمه را برای اجرای مأموریت خود دارا باشند

تعداد — معافیتهای وکلای سیاسی از قرار تفصیل ذیل است **اوّل** مصونیت شخص سفیر **دویّم** مصونیت مسکن و نوشتجات و مخابرات و چاپارهای مأمورین سیاسی **سیّم** معافیت از حکومت جنایتی **چهارم** معافیت از حکومت مدنی **پنجم** — معافیت از تأدیه مالیات **ششم** حق اجرای مراسم مذهبی

مبنی و اساس معافیتهای مأمورین سیاسی — بنای معافیتهای مأمورین سیاسی در دو چیز است **اوّل** چون وکلای سیاسی نماینده دولت آزاد و مستقل هستند مانند دولت موکل خود نباید مطیع سلطان دولت متوقف فیها و یا در تحت نفوذ آن مملکت گردند (مونتسکیو گوید وکلای سیاسی حکم زبان و نطق سلطان متبوعه خود را دارند و این زبان باید آزاد باشد)

دویّم معافیت وکلای سیاسی لازم و ملزوم شغل آنها است و اگر وکلای سیاسی مختصر اطاعتی بسلطان محل توقف داشته باشند با اطمینان و لیاقت و آزادی کامل و لازم از عهده ادای تکلیف خود نمیتوانند برآیند

سابقاً در قانون رم مذکور بود (ne empediatur legatio) یعنی نباید مأمورین سیاسی را در انجام مشاغل ممانعت نمود و مونتسکیو نیز موافق آن عقیده گوید: در حرکات و رفتار مأمورین سیاسی نباید مانعی فراهم آورد زیرا اگر ممکن بود در موقعی که مقتضی بود آنها را متهم بارتکاب جنایت کرده و دستگیر مینمودند یا آنها را مدیون جعلی قرار میدادند

کسانیکه از حق معافیت بهره دارند — اشخاص ذیل از حق معافیت بهره دارند :

اوّل رئیس سفارت و زوجه او و اعضای خانواده او (بن فیس گوید در صورتیکه معافیت سفیر بزوجه و خانواده اش تعلق

تجزیر آزادی او ناقص خواهد بود دوّیم اجزای رسمی سفیر از قبیل مستشار سفارت و نواب و غیره معمولاً نیز اجزای غیر رسمی از حق معافیت بهره دارند مثل منشی شخصی و مستخدمین و غیره ولی واضحست که توسعه این مطلب بسته بمراسم ادب است بموجب قانون ایضاً اجزای خانواده سفیر وقتی از حق معافیت بهره دارند که در سفارتخانه منزل داشته و دارای مسکن و شغل خارجی نباشند باید دانست که نماینده سیاسی میتواند حق معافیت را از اجزای غیر رسمی خود سلب نموده و در صورتیکه یکی از آنها مرتکب جنحه یا جنایتی شوند حکومت محلیه را در اقدامات خود آزاد نماید

اوّل مصونیت شخصی نماینده سیاسی — مصونیت شخصی یکی از امتیازات نماینده سیاسی بوده و در هر زمان مجری و معمول گشته است چنانکه رومیهای قدیم میگفتند سانکتی ها بنتور لگاتی *Sancti habentur legati* یعنی باید مأمور سیاسی محترم و مقدس باشد

مصونیت شخصی نماینده سیاسی عبارت از اینست که حکومت محل توقف باید کمال مواظبت را داشته نگذارند که بی‌حرمتی یا صدمه و جنایتی بشخص سفیر وارد آید و هیچ چه از احترامات آنها کاسته نشود و از تمام چیزهائیکه بهتک حرمت مأمور سیاسی میشود جلوگیری نماید و اگر با وجود مساعی دولت جنایت یا صدمه بنمایندگان سیاسی وارد آید یا هتک احترام مأمور سیاسی شود باید حکومت مرکزی جانی و مقصر را دستگیر نموده تنبیه سخت نماید

در قانون اغلب دول سیاست و تنبیه مخصوص برای اشخاصیکه صدمه بنمایندگان سیاسی وارد بیاورند یا هتک حرمت وی را بنمایند معین شده است مثلاً بموجب فصل ۳۷ قانون انطباعات ۲۹ ژوئیه ۱۸۸۱ در فرانسه کسانیرا که آشکارا در ملاء هتک حرمت سفیر یا وزیر مختار و ایلچی و شارژ دافر یا سایر نمایندگان سیاسی دول را در دربار فرانسه نمایند سیاست و تنبیه سخت خواهند شد بموجب حق مصونیت مأمورین سیاسی از تعرضات و بی‌حرمتی حکومت خارجه مصون میگردند و اگر دولتی بر خلاف تکلیف خود مرتکب جنایتی نسبت به نماینده دولت خارجه شود یا هتک حرمت وی را نماید باید ترضیه خاطر آن دولت را بواسطه اقامه دلایل کافیه برای ثبوت حقانیت رفتار خود یا دادن ترضیه بعمل آورد و الا دولتی که بر خلاف حقوق آن رفتار شده است میتواند اعلان جنگ بدولت مقصر نماید

موارد انقطاع حق مصونیت شخصی مأمور سیاسی — نماینده سیاسیکه خود باب هتک حرمت یا جنایت را بواسطه بعضی اقدامات شخصی برای خود فراهم نموده نمیتواند ادعای حق مصونیت نماید چنانکه اولاً اگر نماینده سیاسی کسیرا به دوئل (جنگ تن بتن) طلبد یا قبول دوئل نماید و در آن موقع کشته و یا مجروح گردد حق مصونیت از وی منقطع است ثانیاً وقتی که

مأمور سیاسی خود را داخل شورش عمومی نموده و در آن ازدحام بوی صدمه چه از جانب شورشیان و چه از طرف قوه نظامی که مأمور جلوگیری شورش میباشند وارد آید نمیتواند ادعای حق مصونیت کند ثالثاً چون نماینده سیاسی کتابی تصنیف کند و گرفتار نقادی گردد و بعضی ایراد بر نوشته او وارد آورده او را مسخر نماید نمیتواند ادعای حق مصونیت نماید

دوّیم مصونیت مسکن و نوشتجات و مخابرات و چاپارهای نمایندگان سیاسی

مسکن شخصی مأمور سیاسی مصون است و کسی را حق دخول در آن بدون اجازه نماینده نیست چنانکه جنایتی هم در داخل سفارت اتفاق افتد چه قاتل یا مقتول از اجزای سفیر باشند یا تبعه دولت متوقف فیها هیچیک از عمال عدلیه نمیتوانند برای تفتیش و دارسی یا دستگیر نمودن مقصر داخل سفارت شوند و همچنین اگر یکی از رعایای دولت محل اقامت سفیر مرتکب جنایت یا جنحه شده بسفارت پناه برد دخول در آن محل برای دستگیر نمودن جانی جایز نیست بلکه در این موارد باید بسفیر اطلاع داده و تسلیم مقصر را از خود او خواست سفیر هم باید قاعدة این خواهش را قبول نموده جانی را گرفته و تسلیم عمال عدلیه نماید نه اینکه مصونیت سفارت را بهانه قرار داده محل خویش را مفر بدکاران و مقصرین سازد

آیا باید سفارتخانه را مانند خاک دولت متبوعه نماینده سیاسی تصور نمود؟ —— اغلب علما برای ثبوت حق مصونیت سفارتخانه اظهار داشته اند که آن محل را بایستی مثل قطعه از خاک دولت متبوعه نماینده سیاسی تصور نمود و حق خارج المملکتی را با او داد بعقیده ما چنین تشبیه صحیح نیست چه ما بین خاک اراضی دولت متبوعه نماینده سیاسی و سفارتخانه شباهتی فقط و شباهت غیر از هویت (یکی بودن) است زیرا که اگر سفارت قطعه خاکی از دولت متبوعه سفیر میبود مأمور سیاسی در استرداد مقصرین بایستی موافق قواعد و قوانین استرداد رفتار نماید در صورتیکه هیچ چه آن قواعد در تسلیم مقصری که بسفارت پناه برده است مجری نمیگردد لهذا معلوم میشود که اتحاد تامه میان سفارتخانه و خاک دولت متبوعه سفیر وجود ندارد و مصونیت مسکن نماینده سیاسی مانند سایر امتیازات و معافیتهائی از لوازم شغل اوست و بدون مصونیت آزادی که برای انجام مأموریت خود لازم دارد موهومی میگردید

کالسکه سفیر در هنگام حرکت و سفر حکم سفارتخانه را دارد و بعضی نمیتوان او را توقیف و تفتیش نمود همین مصونیت شامل اثاث البیت و نوشتجات و مخابرات مأمورین سیاسی و چاپارهائیکه در مواقع لازمه نزد دولت متبوعه خویش میفرستد میشود ولی باید اظهار نمود که اغلب خفای مخابرات سیاسی نقض گشته برای اجتناب از این امر مأمور سیاسی بجای آنکه مراسلات خود را بخط معمول انشا کند طوری مینویسد که جز دولت متبوعه خویش دیگری آنرا نفهمد این قسم خبرنویسی را رمز گویند

(chiffre) در هر دولتی رمز مخصوصی است و نزد هر وزیر امور خارجه اداره ایست که اداره رموزات میباشد شغل محوله این اداره نوشتن مراسلات وزیر امور خارجه است برمز برای وکلای سیاسی و واضح نمودن مرموزات نمایندگان سیاسی برای وزیر امور خارجه باید دانست که مخابره رمزی هم چندان اعتباری ندارد چه اغلب کوشش کرده و عاقبت بکشف رموزات نائل گشته‌اند چنانکه در مائه هیجدهم دربار وینه بواسطه مهارت در کشف رموزات و بدان واسطه در فهمیدن خیالات مخفیه دربار خارجه شهرتی بکمال حاصل نموده بود ولکن امروز این نوع اعمال ندرةً واقع میشود و نقض اخفای مراسلات سیاسی در صورتیکه وقوع یابد یکی از حرکات و رفتار خلاف حقوق ملل محسوب میشود

سیم معافیت از حکومت جنایتی ــــ مامور سیاسی مطیع قوانین و محاکمات جنایتی دولت متوقف فیها نیست اگر مامور سیاسی مرتکب جنحه یا جنایتی شود حکومت محلیه نمیتواند هیچ اقدامی بر ضد او نماید یعنی مشار الیه را توقیف کند یا او را برای رسیدگی و تحقیق حاضر نماید و یا محاکمه نماید فقط سلطان دولت متوقف فیها میتواند احضار او را از دولت متبوعه او بخواهد و اگر جنایت نماینده سیاسی موجب نقض شرف و آسایش دولت باشد حکومت محل توقف میتواند تذکره عبور او را داده چنانکه سابقاً مذکور شد مشار الیه را مجبور بخروج از خاک خود نماید معافیت از حکومت جنایتی شامل اعضای خانواده و اجزای غیر رسمی سفیر نیز میشود ولی با تحدیداتی که سابقاً مذکور گردید پس اگر یکی از اعضای خانواده یا اجزای غیر رسمی نماینده سیاسی مرتکب جنحه یا جنایتی شد عمال محلی حق توقیف و محکمه های محلی حق رسیدگی و محاکمه و سیاست او را ندارند ولی چون این اشخاص فی نفسه و مستقیماً این معافیت را ندارند بلکه اعطای این حق با آنان بملاحظه مربوط بودن ایشان بنماینده سیاسی و بعلاوه برای نفع و استقلال وکیل سیاسی حق معافیت بایشان داده شده است پس نماینده سیاسی میتواند از حق معافیت آنان چشم پوشیده عمال محلی را اجازه دهد تا توقیف و قضاوت و در صورت ثبوت تقصیر ایشان به تنبیه مقصر بپردازند در صورتیکه نماینده سیاسی حق معافیت را مستمسک قرار داده بخواهد یکی از اجزای خویش را از حکومت عدلیه دولت متوقف فیها نجات دهد دولت متوقف فیها حق دارد که محاکمه و تنبیه مقصر را بواسطه قضات طبیعی آن یعنی حکام دولت متبوعه سفیر درخواست نماید در اینصورت مامور سیاسی هم مجبور است همه نوع مساعی بکار برده تا مقصر را بمملکت خویش فرستد

بعلاوه معافیت از حکومت جنایتی نمایندگان سیاسی را نمیتوان برای شهادت در محکمه احضار نمود و فقط میتوان از او درخواست کرد که شهادت خود را کتباً ارسال نماید و در صورتیکه نماینده سیاسی از دادن شهادت کتبی نیز امتناع ورزد او را نمیتوان باجرای این امر مجبور ساخت

نماینده سیاسی حق محاکمه درباره اجزای خود دارد یا نه؟ در صورتیکه قوانین ملی نماینده سیاسی مشار الیه را مجاز دارد آیا حق محاکمه درباره اجزای خود دارد؟ خیر: نماینده سیاسی چنین حقی را دارا نیست زیرا که نقض کلی بر حق حکمرانی و سلطنتی دولت متوقف فیها وارد میآورد و آزادی لازمه نمایندگان سیاسی در انجام مشاغل مرجوعه را نمیتوان برای نقض حکمرانی دولتی کافی دانست آزادی نمایندگان سیاسی بواسطه معافیت وی و همراهانش از قضای محلی بقدر کفاف محفوظ میباشد و حق قضای شخصی برای او از لوازم نیست

در اینمواقع فقط کاریکه سفیر میتواند بانجام آن اقدام کند تسهیل اقدامات حکومت محلی دولت متبوعه اوست یعنی بطور صحیح تحقیق مطلب و جمع آوری شهادت و فراهم نمودن وسایل لازمه برای اینکه بتوانند مقصر را در محکمه های دولت متبوعه او بسهولت تنبیه نمایند مثلاً میتواند مقصر را استنطاق نماید و شهادت اجزای سفارتخانه را در آن کار بخواهد ولی نمیتواند شاهدین خارجه که جزو ملتزمین وی نیستند احضار نماید و برای انجام این امر لازم است که همراهی از عمال محلی بخواهد زیرا در صورتیکه حق احضار شهود خارجه میداشت مثل این بود که حق قضاوت را نیز دارا است

چهارم معافیت از حکومت مدنی ــــ نمایندگان سیاسی از حکومت مدنی دولت متوقف فیها نیز معاف اند چنانکه در فصل ۱۴ قانون مدنی فرانسه مذکور گردیده است: تبعه خارجه را برای تعهداتیکه نسبت بیک فرانسوی متقبل شده میتوان در محکمه های فرانسه احضار نمود ولی این مسئله درباره نمایندگان سیاسی مجری نمیشود زیرا نمیتوان تشخیص داد که نماینده سیاسی در چه جنبه این تعهد را متقبل شده است چنانکه در جنبه شخصی هم نماینده سیاسی تعهدی کرده مثلاً استقراضی کرده باشد دیوانخانه های محلی حق قضا نخواهند داشت چه در این نوع موارد حکم دیوانخانه ممکن است مشتمل بر توقیف شخص یا اموال سفیر شده و این حکم بر آزادی و احترام سفیر خللی وارد آورد و از این نکته چنین استفاده نمیشود که سفیر حق امتناع از ادای دین دارد و لیکن طلبکاران باید بوسایل سیاسی متمسک شده بوزیر امور خارجه دولت متبوعه خود شکایت نمایند و وزیر امور خارجه هم شکایت مذکوره را به دولت متبوعه سفیر میفرستد

معافیت از حکومت مدنی شامل کلیه اجزای سفارت هم میشود ولی مامور سیاسی میتواند از این معافیت خود چشم پوشیده بدیوانخانه محلی حق محاکمه دهد درباره اشخاصی که معافیت خود را برای رهیدن از قید محاکمه مدنی حکومت محل توقف طلب نمایند دولت محل توقف حق تقاضای محاکمه داشته میتواند از دولت متبوعه آنها درخواست نماید که عرض طلبکاران را رجوع بمحکمه هائیکه حق رسیدگی دارند نماید

موارد دیگر که معافیت از حکومت مدنی منقطع میگردد — استثناء در بعضی از موارد دیوانخانه های مدنی حق محاکمه بر مأمورین سیاسی دارد:

اولاً — در صورتیکه موضوع دعوی اموال غیر منقوله مأمور سیاسی بوده مشروط بر اینکه خانه یا ملک مذکور مسکن مأمور و مقر مأموریت او نباشد **ثانیاً** — وقتیکه مأمور سیاسی خود بمحکمه عارض شود باید مطیع حکم محکمه شده و در صورت ثبوت عدم حقانیت سفیر محکوم باداء مخارج مرافعه میشود ولی هرگاه مدعی علیه ادعای مجددی بر مأمور سیاسی نمود مأمور سیاسی مجبور بجواب نیست چه ادعای مجدد مدعی علیه وسیله دافعه برای او نبوده بلکه اساس ادعای جدیدی در آن موجود است

مأمور سیاسی آیا میتواند از معافیت خود چشم پوشیده و راضی شود که او را در محاکم مدنی دولت متوقف فیها احضار نمایند؟ در جواب این سؤال آراء مختلف است

بعضی را عقیده اینست که معافیت مأمورین سیاسی از قضاء محلی یکی از قواعد عمومی حقوق بین الملل است و از اینجهت دیوانخانهها حق محاکمه ندارند زیرا *incompetence ratione materiae* (یعنی عدم حق قضا بسبب موضوع) منع میکند که خود محکمه باید آنرا اظهار دارد ولو اینکه وکیل سیاسی آنرا بمیان نیاورد و یا صراحةً از آن حق چشم پوشد. برخی را برخلاف عقیده آنست که نماینده سیاسی میتواند قانوناً از معافیت خود دست بردارد چه این معافیت امتیازی است که بملاحظه شغل او بوی عطا شده است لکن ترک معافیت باید صریح باشد نه اینکه از قراین حال و رفتار میل سفیر استنباط شود مثلاً محکوم شدن مأمور سیاسی و عدم اعتراض نمودن وی در آن موقع قبول حتمی قضاء محلی را مدلل نمینماید و محکمه نقض و ابرام فرانسه (محکمه تمیز) *La Cour de cassation* در همین مسئله موافق عقیده ثانی در ۱۹ ژانویه ۱۸۹۱ رأی داده است

اگر نماینده سیاسی دولتی تبعه دولت متوقف فیها باشد حق معافیت از دیوانخانه های محلی را دارد یا خیر؟ — این مسئله عملاً بندرت اتفاق میافتد معهذا در ۱۸۷۵ در دیوانخانه مدنی سن این مسئله نسبت بوزیر مختار دولت جمهوری هندوراس اتفاق افتاد این شخص تبعه فرانسه بود و بواسطه عضویت در کمیسیون استقراضی محکمه مزبور احضار شده بود دیوانخانه سن بواسطه حکم ۲۱ ژانویه ۱۸۷۵ خود در امر حق قضا نسبت بوزیر مختار مذکور رد نمود (؟) و محکمه استیناف پاریس نیز در مضمون حکم صادر نمود حکم محکمه سن بسیار صحیح بود زیرا اهمیت چندانی ندارد که نماینده سیاسی تبعه دولت متوقف فیها باشد در رتبه مأموریت سیاسی وی ذیحق بر معافیت نموده مانند سایر نمایندگان سیاسی از این حق او را بهره مند

پنجم معافیت از تأدیه مالیات — نمایندگان سیاسی از هر گونه ادای مالیات شخصی و مستقیم معاف

و خانه که دولت خارجه برای مقر مأمورین سیاسی دارد از تأدیه مالیات معاف است *impot foncier* ولی نماینده سیاسی از ادای مالیات املاکی که متعلق بشخص او میباشد معاف نیست و همچنین باید حقوق گمرکی و دروازه بانی و حق ثبت و کلیه تمام مالیات غیر مستقیمه را بپردازد ولی معمولاً بملاحظه ادب دانیت توسعه در دایره معافیت از تأدیه مالیات اتفاق افتاده مثلاً وکیل سیاسی را از ادای حقوق گمرکی معاف میدارند و این معافیت شامل کلیه اشیائیست که مأمور سیاسی همراه خود داخل خاک متوقف فیها مینماید اما سایر اشیائیکه بعدها برای او ارسال میشود از تأدیه گمرک معاف نیست مگر در صورتیکه نماینده سیاسی از وزیر امور خارجه دولت متوقف فیها خواهش نماید معافیت از تأدیه مالیات مانند سایر معافیتها بر اجزای رسمی سفیر نیز شامل است

ششم حق اجرای مراسم مذهبی — نماینده سیاسی و اعضای خانواده و اجزای وی در کمال آزادی حق اجرای مراسم مذهبی خود را دارد و برای انجام این امر میتواند در داخل سفارتخانه بنای معبدی نماید و بمباشرت یک کشیش یا پیشنماز یا امور مذهبی بپردازد و تبعه دولت متبوعه سفیر هم اگرچه از اجزای او نیستند میتوانند در آن معبد حضور یابند ولی سفیر بعنوان اجرای مراسم مذهبی نباید اقدام ببعضی ترتیبات عمومی در خارجه نماید از قبیل تشکیل دادن دسته و زدن ناقوس و گفتن اذان

۳) — افتخارات و درجه تقدم و تأخر نمایندگان سیاسی

افتخارات و تشریفات سیاسی — افتخاراتیکه دول نسبت بنمایندگان یکدیگر میدارند علائم احترامات که بخود بایدنماینده باید دانست که امروز از اهمیت اینمسئله خیلی کاسته شده و مانند سابق یکی از وسائل مهمه معدود نمیشود و عدم مراعات آنها کمتر منتج بنزاع و جنگ مابین دول میگردد

تشریفاتیکه نسبت بمأمورین سیاسی ملحوظ میدارند برحسب عادات ممالک و دربارها مختلف است لکن بعضی امتیازات هست که در تمام دول بشخص سفیر یا نماینده نایب میدهند مثلاً اگر سفیر از راه دریا وارد شود باید سفاین جنگی و قلاع بدو سلام دهند یعنی شلیک توپ نمایند و سابق اگر از راه خشکی وارد میشد بعضی تشریفات برای ورود او مقرر بوده بطور رسمی پیشباز او در شهر میشود لکن امروز این عادت معمول نیست بعلاوه سفرا و قونسولها و گاهها حق بستن شش اسب بکالسکه خود دارند و همچنین تکریمات و تعظیمات نظامی باید درباره آنان مجری شود و در موقع شرفیابی رسمی اگر سلطان کلاه بر سر دارد آنها نیز میتوانند کلاه خویش را بر سر گذارند و همچنین حق دارند که در اطاق تشریفات خود تصویر یا صورت سلطان متبوع خویش را در زیر سایبان یا چتر شاهی

le dais) قرار دهند با آنکه سفرا و نمایندگان سیاسی میتوانند علائم (Armes) ملی خود را بر سر درب سفارتخانه بگذارند

تقدم و تاخر نمایندگان سیاسی — تقدم و تاخر نمایندگان سیاسی بموجب قرارداد عمومی وینه ١٩ مارس ١٨١٥ و پروتکل (protocole) اکس لاشاپل ٢١ نوامبر ١٨١٨ بدینطریق مقرر شده است:
تقدم و تاخر مأمورین سیاسی دول مختلفه بموجب طبقهٔ آنان است و چون مأمورین مذکور از یک طبقه باشند تقدم آنان بملاحظهٔ تاریخ اطلاع ورودشان بوزارت امور خارجهٔ دولت متوقف فیها یا بملاحظهٔ اسامی دول که بترتیب حروف تهجی مرتب شده باشند خواهد بود

نونس‌ها و لگاها نسبت بنمایندهٔ دول کاتولیک از همه مقدمند قرارداد کنگرهٔ وینه و پروتکل اکس لاشاپل تغییری در این قاعده نداده اند و هرچند پاپ از سلطنت معزول و بی بهره شده و فقط دارای ریاست روحانی میباشد این ترتیب اکنون هم بایستی مجری شده و نمایندگان پاپ سبقت بر سفرای سایر دول کاتولیک داشته باشند

اما دول غیر کاتولیک مخصوصاً دولت انگلیس بر این امتیاز اعتراض نموده و بهیچوجه آنرا رعایت نمینمایند بعلاوه باید دانست که این امتیاز در طبقهٔ دوم مأمورین سیاسی مجری نیست یعنی انترنونس internonce نونس‌ها بر وزرا مختار سایر دول و لو اینکه کاتولیک باشند مقدم نمیشوند ما بین نمایندگان یک دولت تقدم آنان بر حسب دستور العمل سلطان دولت متبوعهٔ آنها و بموجب اعتماد نامهٔ ایشان مقرر میگردد

۴) — تکالیف مأمورین سیاسی

مأمورین سیاسی تکالیفی معین نسبت بدولت متبوعه و دولت متوقف فیها دارند

تکالیف آنان نسبت بدولت متبوعه عبارتست از آنکه مأموریت خود را با کمال مواظبت و صداقت و درستی انجام دهند
اما تکالیف آنها نسبت بدولت متوقف فیها عبارتست از اینکه مخالف شرف و منافع آن دولت رفتار ننموده از آنجمله از مخالفت ترتیبات پلیس و نظم عمومی احتراز نمایند و همچنین نمایندگان سیاسی بر ضد دولت متوقف فیها مرتکب حرکت خصمانه نشده شریک کنکاش دشمنان داخلی او نگردند و باید مصونیت سفارتخانه را مغتنم نشمرده از مقصرینی که پلیس محلی در صدد دستگیر نمودن است حمایت ننماید بلکه بالعکس باید آنها را تسلیم ادارهٔ نظمیه نماید اگر نمایندهٔ سیاسی نسبت بدولت متوقف فیها در تکالیف خود غفلت نمود مورد مؤاخذه و تنبیه شخصی نمیشود بلکه چنانکه پیش اشاره کرده ایم میتواند احضار سفیر را از حکومت دولت متبوعهٔ او بخواهد یا در مواقع سخت تذکرهٔ عبور نمایندهٔ سیاسی را باو داده از قلمرو خویش خارج نماید

فصل سیم — قونسولها

«(اطلاعات مقدماتی)»

تعریف — قونسولها مأمورینی میباشند که دولتی در بلاد تجارتی و مخصوصاً در بنادر بحری دولت دیگر مأمور باقامت مینماید مشاغل آنان حفظ منافع رعایای دولت متبوعهٔ خود که در آنجا مسافرت مینمایند و مواظبت در برقراری حقوق آنها میباشد بعلاوه قونسولها بعضی مشاغل دیگر راجع بحکومت اداره و قضا و وصیت نسبت برعایای خود مجری میدارند

مبدأ تاریخی قونسولها — رُم — بعضی نظّار تاریخی قونسولها را در رم پیدا نموده و تصور کرده اند که قاضی خوارج le pereteur peregrin مقدمهٔ اساسی قونسولها بوده است این اولاً اصلی ندارد چه قاضی خوارج مانند قونسولهای حالیه از جانب دولتی مأمور باقامت در دولت دیگر نبوده بلکه اینشخص مثل قاضی مدنی پرتور اوربن preteur urbin یکی از قضات خود رم بوده است و شغل آن مانند قونسولهای حالیه حفظ منافع اتباع خود نبوده بلکه اجرای حکومت عدلیه نسبت بخارجیان یعنی پرگرن‌ها (peregrin) بوده است

یونان — وضع پرگزنوگ πρoξενoι proxonoe یونانیها البته شباهت با وضع قونسولهای حالیه دارد پرگزنوها در یونان تبعهٔ دولتی را میگفتند که از جانب دولت دیگر مأمور پذیرائی و حفظ تجار و رعایای آن دولت که در آن محل اقامت مینمودند بوده است پرگزنو تبعهٔ دولت متوقف فیها بوده نه رعیت دولتی که او را مأمور مینمود لهذا معلوم میشود که اساس و منشأ پرگزنو در یونان شبیه تأسیسات حالیه قنسولها بوده است یعنی حفظ منافع اتباع دولتی در دولت دیگر و فقط اختلاف آنها با قونسولها اینست که سمت رسمیت نداشته اند بمعنی که پرگزنوها با حکومت محلیه مملکت خویش رسماً مذاکره ننموده بلکه بطور نیم رسمی اقدام مینمایند

قرون وسطی — منشأ حقیقی تأسیس قونسولها را در قرون وسطی باید دانست در این زمان تجار خارجه که در شهری اقامت داشتند مجبوراً بایستی در محلهٔ معینی اقامت نمایند لهذا حوزهٔ شخصی تشکیل میدادند تجار مذکور رئیسی بین خود منتخب کرده و دو شغل برای وی قرار میدادند: اول نمایندگی آنان در نزد حکومت مملکت متوقف فیها و حفظ منافع آنان در آن مملکت دوم اجرای محاکمات و قضا

تغییر و تبدیل وضع قونسولها در عصر جدید — اساس تأسیس قونسولها با حق حکمرانی و سلطنتی تغییر کرده است از یکطرف دول در مسئلهٔ اجرای حق حکمرانی و سلطنتی در قلمرو خویش کمال سختگیری را پیدا کرده است و حتی المقدور راضی نمیشوند خارجیها در آنجا بتحکم نمایند لهذا مشاغل عدلیهٔ قونسولها میبایستی کم کم از میان برود زیرا بواسطهٔ ترقی تمدن عدالت بطریق منظمی

در ممالک مجری گشته و بدینواسطه اسباب اطمینان رعایای خارجه فراهم میشد لهذا از لزوم حق قضای قونسولها روز بروز کاسته میشد و اجرای محاکمه در دول متمدنه لزومی پیدا نمیکرد اجرای این حق و ترتیب فقط منحصر در دولی شده است که از قبول تمدن سرپیچیده اند از قبیل ممالک شرق اقصی و بنادر خاک عثمانی

از طرف دیگر دول تکلیف خود را این دانسته اند که حمایت خود را شامل اتباع خود که در خارجه مسافرت مینمایند یا برای تجارت در آنجا قرار میگیرند نمایند و بجهت انجام این تکلیف خود که برای آنها نفعی نیز داشت دول مأمورین برای نمایندگی دولت در خارجه در نزد اتباع خود منصوب نمودند مأمورین مذکور قونسولها بودند بواسطه این تغییرات و تبدیلات که بمرور زمان حاصل گردید ترتیب حالیه قونسولها بظهور آمد

منبع اساس قونسولها — برای فهمیدن قواعد اساسیه و مشاغل قونسولها باید اولاً بقانون دولتی که قونسول را مأمور مینماید و ثانیاً بقانون دولتی که قونسول را می پذیرد و ثالثاً بعهدنامه های مخصوصه موسوم بقرارنامه های قونسولی *convention consulaire* و فصولی که گاهی از اوقات در عهدنامه های تجارتی مندرج میشود رجوع نمود

تقسیم فصل

این فصل را بچهار قسمت منقسم مینمائیم: **اولاً** ترتیبات اجزای قونسولگریها **ثانیاً** نصب و برقرار نمودن قونسولها و ختم مأموریت شان **ثالثاً** حقوق و معافیت قونسولها **رابعاً** مشاغل عمومی قونسولها
ضمیمه اول امتیازات و مشاغل مخصوصه قونسولها در بنادر ممالک عثمانی و شرق اقصی دویم اختلاف بین قونسولها و نمایندگان سیاسی

قسمت اول — ترتیب و تأسیس اجزای قونسولگریها

باید دانست که ترتیبات اساسیه اجزای قونسولگریها در تمام ممالک یک شکل نیست جز اینکه در تمام دول قونسولها جزو عمال دولتی بوده و از طرف دولت متبوعه خود معین میگردند باستثنای دول متحده امریکای شمالی که در آنجا دولت شغل قونسولگری را بتجار داده و آنها دارای هیچگونه رسمیت نیستند

قونسولها از حیث شخصیت منقسم میشوند بحقیقی که بزبان لاتین مشهورند به (*consules missi.*) (کونسول میسی) یعنی قونسولهای رسمی و افتخاری که باز در همان زبان موسومند *consules electi* (کونسول الکتی) قونسولهای منتخبه قونسولهای قسمت اولی در خدمت دولت متبوعه بوده همیشه از میان اتباع دولت منتخب میشوند و مواجب و مرسوم دیوانی دارند ولی قونسولهای افتخاری از میانه اتباع خارجه منتخب شده و چون

در خدمت دولتیکه آنها را معین میکند محسوب نیستند مواجب و مرسومی ندارند تعیین قونسولهای افتخاری در صورتی صحیح است که منافع دولتی در نقطه بقدری مهم نباشد که قونسول حقیقی با مواجب و مرسوم معین شود ولی حالیه عده قونسولهای افتخاری رو بانحطاط گذاشته و غالباً قونسولهای حقیقی معین میشوند

هیئت قونسولگری و حوزه قونسولگری *Etablissement consulaire*
Arrondissement consulaire — هیئت قونسولگری عبارتست از مجموع قونسولخانه های دولتی که در خاک دولت خارجه برقرار هستند اما حوزه قونسولگری قسمتی از خاک دولتی است که حکم یک قونسول در آن نفوذ دارد باید دانست که هر دولتی در موقع تعیین قونسول بخارجه حدود مأموریت او را معین میکند تا اینکه قونسول بداند اقدامات او نسبت باتباع دولت متبوعه و روابط وی با حکومت محلیه تا کدام شهر و قریه قانونی و مشروع خواهد بود این حد و معینه که محل مأموریت قونسول و اقدامات مشروعه اوست موسوم است بقلمرو مأموریت قونسول (دیستریکت کنسولر)
(*Arrondissmenton distict consulaire*)

تعیین قلمرو و مأموریت قونسولها بقدری لازم و مفید است که امروزه تمام دول چه بموجب قراردادها و چه برحسب نظامنامه ها و قوانین راجعه بقونسولها این قاعده را مجری میدارند و حتی اغلب حقوقدانها عقیده شان آنست که دولت متوقف فیها حق دارد در صورت عدم تعیین قلمرو و مأموریت قونسول این تعیین و تحدید حدود را از دولت متبوعه او بخواهد زیرا که بدون آن مصادمه و معارضه مابین قونسولها و حکام محلیه دولت متوقف فیها بسهولت اتفاق میافتد و روابط آن با حکومت محلیه مختل میماند و بدیهی است که هیچیک از این دو نتیجه مطلوب نیست

طبقات قونسولها *Hierachie consu.* طبقات قونسولها از قرار ذیل است
اولاً — ژنرال قونسول **ثانیاً** قونسول **ثالثاً** — ویس قونسول **رابعاً** معاون قونسول *co. supplent eleve*
صفت مشترکه چهار طبقه — قونسولها عموماً هر یک از این چهار طبقه جزو مأمورین رسمی دولت محسوب شده بموجب معرفی وزیر امور خارجه و فرمان رئیس دولت منصوب میگردند لهذا برای دخول در محفل قونسولگری دو شرط لازم است : اولاً تبعه دولت مأمور کننده بودن ثانیاً تجارت نکردن

ژنرال قونسولها — قبل از ۱۸۳۳ در فرانسه ژنرال قونسولها رئیس یک حوزه و هیئت قونسولگری بوده و سایر قونسولها که در آن حوزه اقامت داشتند در تحت اطاعت او واقع بودند لکن امروزه چنین نیست مشاغل و وظیفه ژنرال

ژنرال قونسولها یکی از حوزهٔ قونسولها مشخص و متمایز است و بهیچوجه قونسولهائیکه با ژنرال قونسول در یک حوزه مقیم میباشند مطیع آن نمیباشند لقب و عنوان ژنرال قونسول گاهی تعلق بمحل گیرد و گاهی بشخص چنانکه در فرانسه بعضی عمّال ادارهٔ تجارت در وزارت امور خارجه بدین اسم مسمّی میباشند

قونسولها — چنانکه در فوق ذکر شد قونسولها در تحت اطاعت ژنرال قونسولها هستند و مطیع مأمورین سیاسی دولت متبوعه مأمور دولت متوقّف فیها میباشند باید دانست که این رابطه اسم چندان اهمیّت ندارد و جز در روابط قونسول با حکام محلّی دولت متوقّف فیها بعرصهٔ ظهور نخواهد رسید

معاون قونسول یا نایب قونسول — قبل از حکم ۲۱ فوریه ۱۸۸۰ در فرانسه نزد قونسولها اشخاصی برای تعلّم رتبت قونسولگری و گاهی برای نیابت از جانب قونسول معاونت یا مأمور میشدند و آنها را الو قونسول مینامیدند بموجب حکم سابق الذکر این اشخاص در مأموریت خود برقرار مانده فقط آنها را قونسول سوپلآن نامیدند

ویس قونسول — ویس قونسولها چنانکه از اسمشان ممکن است مفهوم گردد بهیچوجه در تحت تحکّم و اطاعت قونسول نبوده برای معاونت و قائم مقامی آنان در موقع لزوم مأمور و معیّن نشده اند و ایشان مأمورینی میباشند که دارای مأموریت مستقله هستند و فقط چیزیکه ویس قونسولها را از قونسولها متمایز میسازد آنست که قونسولها دفتردار موسوم به شانسلیه در جزو ادارهٔ خویش دارند در صورتیکه ویس قونسول خود امور دفترداری را اداره مینماید و از طرف دیگر اهمیّت شغل آنها کمتر از شغل قونسولها میباشد قبل از حکم ۳۱ مارس ۱۸۸۲ و ۸ سپتامبر ۱۸۸۳ در فرانسه دو طبقه ویس قونسول مأمور میشد یکی افتخاری و دیگری حقیقی لیکن این اختلاف بعد از احکام مذکوره از میان برداشته شده امروزه فقط ویس قونسولهای حقیقی و رسمی مأمور میشوند

وکلای قونسولگری Agents consu. — در مکان مختصر که اهمیّت چندانی نداشته و فرستادن قونسول یا ویس قونسول در آنجا لازم نمیباشد قونسولیکه چنین محلّها در حوزهٔ مأموریت او واقعست میتواند برضایت وزیر امور خارجه دولت متبوعهٔ خود بعضی از مشاغل خویش را بوکیلی محوّل سازد ولی باید دانست که وکلای مزبوره سمت رسمیت و امتیاز و مواجب و مرسومی ندارند

دخول در حوزهٔ دیپلوماسی و قونسولگری la carriere — اشخاصیکه بدخول در حوزهٔ دیپلوماسی و قونسولگری مایلند موافق قانون فرانسه باید پس از ملازمت موقّتی و ملازمت قطعی و مسابقت داخل ادارهٔ

وزارت امور خارجه گردند

ملازمت موقّتی — موافق قانون فرانسه داوطلبان ملازمت موقّتی باید اسم خود را در دفتر وزارت امور خارجه ثبت نمایند مشروط بر اینکه فرانسوی باشند چندی بعد وزیر امور خارجه صورت داوطلبانی را که در ملازمت موقّتی قبول شده‌اند معیّن میدارد و پس از آن داوطلبان مذکور در تحت ادارهٔ یک کمیسیون دائمی واقع شده بکارهای علمی میپردازند و پس از چند ماه مجلس امتحانی برای ملتزمین موقّتی فراهم شده پس از آن اشخاصیکه در آن امتحان موفق شده باشند جزو ملتزمین قطعی محسوب میشوند نمره که بایشان در عملیات داده شده است در این امتحان محسوب میگردد

ملازمت قطعی (Stage definitif) — اشخاصیکه در ملازمت قطعی قبول شده اند در ادارات مختلفهٔ مرکزی یا بمیل خودشان در سفارتخانه‌ها یا قونسول جنرالیها توزیع میشوند

امتحان مسابقت برای دخول در وزارت خارجه concouer d'admis همه ساله امتحانی برای دخول قطعی در وزارت خارجه منعقد میگردد و اشخاصی که جزو ملازمین قطعی بوده و در آن امتحان موفق میشوند بطور قطعی داخل دایرهٔ دیپلوماسی یا قونسولگری شده بسمت آتاشه سفارت یا معاون قونسول یا آتاشه با مواجب در ادارهٔ پلتیکی یا دایرهٔ تجارتی یا دایرهٔ امورات قونسولگری وزارت امور خارجه شناخته میشوند

دفتردار (Chanceleer) — دفتردار کسی است که امور تحریرات و انشاء و ثباتی greffier قونسولها و محوّل شده بعلاوه بعضی مشاغل نوتری که بعدها ذکر خواهد شد در عهده دارند دفتردارها در فرانسه بسه طبقه تقسیم میشوند بموجب فرمان رئیس جمهوری منصوب میگردند و دفتردارهای طبقهٔ اوّل دارای لقب ویس قونسول بوده و میتوانند دارای این شغل نیز بشوند

اعتراضات بر ضد ترتیب حالیهٔ قونسولگریها در فرانسه و اصلاحات لازمه

اعتراضاتی بر ضد ترتیب حالیهٔ قونسولگری نموده و بعضی ترتیبات برای اصلاح آن اظهار داشته اند در ۱۸۸۳ مجلسی بریاست رئیس مجلس تجارت پاریس برای رسیدگی باین اعتراضات و اصلاحات منعقد گشت

اعتراض عمده که بر ضد ترتیب حالیه نموده اند آنست که قونسولها بیشتر بامور ادارهٔ پلتیکی پرداخته و بمسائل تجارتی هیچگونه اهمیّت نمیدهند و بعلاوه استعداد و قابلیت لازمه را برای ادارهٔ اعمال تجارتی ندارند و معترضین اصرار میکردند که برای تجارت صادرات بهتر آنست که از تجّار قونسولی معیّن کنند چه آنان بهتر از همه کس میتوانند بعضی اطلاعات بتجّار فرانسه داده محلهای جدیدی برای تجارت بآنها نشان بدهند و برای تکمیل اصلاحات معترضین مذکور درخواست مینمودند که امور

قونسولگری را از وزارت امور خارجه مجزی ساخته و جزو وزارت تجارت نمایند

خیالات مزبوره بانجام نرسیده و اعضای کمیسیون بعضی اعتراضات نموده که این خیال و ترتیب بکلی برطرف گردید از جمله اظهار داشتند که شغل عمده قونسولها حفظ منافع تبعه است در محل توقف نه اداره امور تجار و آنها نبایست نماینده و عمال تجار گردند علاوه قونسولهای تاجر بقدر کفاف دارای تسلط نخواهند بود تا بتوانند حقوق و منافع تبعه را در مقابل حکومت محلی خارجه حراست نمایند از طرف دیگر قونسولها مجبورند که از طرف دولت متبوعه خود بعضی مشاغل اداری که اکثر اوقات بسیار دقیق میباشد مجری دارند چنانکه بعدها خواهیم دید در بعضی ممالک هم برخی تکالیف راجع بامور قضائی دارند معین است قونسولهای تاجر چون از امور قضائیه بی بهره اند باشکال میتوانند شغل خود را انجام بدهند

در صورتیکه از حیث تجارت هم باین مسئله بنگریم یقین نمیتوان داشت که قونسولهای تاجر از قونسولهای معمولی اطلاعات صحیح تر و مفیدتر برای تجارت تجار دولت متبوعه خود خواهند داد چه اگر تاجریکه بسمت قونسولی معین شده است در امورات تجارتی خود موفق نگشته باشد نمیتواند تجار دولت متبوعه خود را در مسائل تجارتی بواسطه نصایح خود کمک نماید و از طرف دیگر اگر تجارت قونسول در خارجه رونقی داشته باشد معیناً تجار هموطن خویش را بمحل اقامت خود جلب نموده تا برای خود مسابقین تولید نماید و همکار پیدا کند بعلاوه میتوان گفت تجاریکه بسمت قونسولی منصوب گشته اند در امورات راجعه برشته تجارت خود مهارت تامه دارند ولی در سایر شعب اطلاعات آنها از اطلاعات قونسولهای عالیه بیشتر نخواهد بود

نتیجه تجربه بعضی دول از قبیل انگلیس و فرانسه بیشتر از دلایل سابق الذکر معایب اصلاحاتی را که میخواستند در اداره قونسولگری نمایند ظاهر میسازد در ۱۸۵۸ تا ۱۸۷۲ دولت انگلیس تجار را بسمت قونسولگری معین نمودند ولی چون بواسطه تجربه معلوم گردید که تجارت نمودن قونسولها خالی از خطر نمیباشد این ترتیب را موقوف داشتند

یکی از ایرادات عمده [illegible] که بوضع حالیه قونسولگری نموده اند اینست که محل مأموریت قونسولها را زود بزود تغییر میدهند در این خصوص میگویند وقتیکه قونسولها مدتی در محلی مأموریت داشته و زبان سکنه محل توقف را تحصیل نموده اند و از عادات تجارتی و وضع ثروتی آن اطلاعات کامله حاصل کرده اند میتوانند بعضی خدمات بدولت متبوعه خود نمایند و در این موقع دولت آنها را عزل نموده بمحل دیگر مأمور مینماید برای اصلاح این امر تکلیف کرده اند که قونسولها در محل مأموریت

و مأموریت خود ترقی کرده و رتبه عالی یابند نه اینکه ویس قونسولی را چون بخواهند قونسل نمایند از محل مأموریت عزل کرده در دولت دیگر مأموریت قونسولی باو بدهند

قسمت ثانی – نصب نمودن قونسولها و پذیرفتن آنها و اختتام مأموریتشان

نصب نمودن و پذیرفتن قونسولها — نصب قونسولها بواسطه قوه اجرائیه دولت مأمور کننده بعمل میآید لکن برای اینکه دولتی بتواند در محال مختلفه دولت دیگری قونسولها مأمور نماید رضای آن دولت شرط است و رضامندی او یا از مندرجات صحیحه عهدنامه های تجارتی یا قرارنامه های قونسولگری و یا از عادت و طریقه که در آنمملکت معمول و مجری بوده است نتیجه میگردد

Restriction قبول قونسولهای خارجه در خاک دولتی ممکن است با بعضی تحدیدات بعمل آید

مثلاً هر دولتی میتواند قونسولهای دول خارجه را در تمام نقاط مملکت خویش بپذیرد و یک یا چند محل را مستثنی دارد چنانکه دولت آلمان قونسولهای خارجه را در آلزاس و لرن قبول نمینماید و دولت عثمانی قونسولهای ایران را در مدینه منوره نمی پذیرد و بالعکس هر دولتی میتواند قونسولهای خارجه را فقط در بعضی نقاط در بنادر معینه پذیرفته و در سایر بلاد خویش مأموریت آنها را اجازه ندهد و در واقع محلهای مأموریت قونسولهای خارجه را محدود نماید چنانکه در دولت چین این طریقه معمول است

مسئله تحدید مأموریت قونسولها باید عمومی بوده نسبت به تمام دول مجری شود نه اینکه دولتی قونسول فلان دولت معین را در نقطه بپذیرد و دولت دیگر را اجازه فرستادن قونسول در آنمکان ندهد چنین رفتار مخالف قواعد ادب که در روابط بین دول معمول است میباشد *Installation*

برقرار کردن قونسولها: اختیارنامه (پاتانت و اگزکواتور) — قونسولها مانند وکلای سیاسی دارای اعتمادنامه نبوده و در موقع برقراری ایشان تشریفات و ترتیبات مجری نمیگردد قونسولها دارای اختیارنامه موسوم به پاتانت یا کمیسیون یا لتر دو پرویزیون بوده *patente commission lettre de provision*

بواسطه فرمان رسمی که از جانب دولت متوقف فیها صادر شده و اگزکواتور نامیده میشود برقرار میگردد *exequatur*

اختیارنامه قونسول (پاتانت . کمیسیون . لتر دو پرویزیون) فرمان رسمی است که بامضاء رئیس دولت متبوعه قونسول رسیده حاوی القاب و حدود اختیارات اوست اصل اختیارنامه بوسیله مأمورین سیاسی دولت محل توقف قونسول تسلیم خواهد شد دولت خارجه ممکن است نصب قونسول را قبول یا رد نماید در صورت اول تصدیقنامه موسوم به اعتبارنامه

(exequatur) بوی داده و در صورت ثانی از دادن آن تصدیقنامه امتناع مینماید تصدیقنامهٔ مذکور نوشته ایست که دولت متوقف فیها خطاب بحکام خود در محل توقف قونسول صادر کرده ایشان قدغن مینماید که او را بسمت قونسولی شناخته مانع انجام مأموریت او نشوند دولت میتواند قونسولی را که وجود او ممکن است باعث اغتشاش مردم شود نپذیرفته تصدیقنامه بدو ندهد

اختتام مأموریت قونسولها — مأموریت قونسولها در چهار مورد اختتام میپذیرد **اوّل** بواسطهٔ فوت **دوم** بملاحظهٔ تغییر محل مأموریت **سیم** بواسطهٔ عزل یا تقاعد **چهارم** بواسطهٔ پس گرفتن تصدیقنامه از طرف دولت متوقف فیها (تقاعد la mise à la retraite)

پس گرفتن تصدیقنامه le retrait de l'exequatur — دولت خارجه همانطور که حق دادن تصدیقنامه را بقونسول دارد حق پس گرفتن آنرا نیز دارا است ولی در صورتیکه قونسول از تکالیف خود نسبت بدولت متوقف فیها تکاهل ورزیده مثلاً داخل شورشیان یا فرقه های پلتیکی شده باشد چنین اتفاقی بندرت واقع میشود و معمولاً دولت متوقف فیها چنین سخت گیری را درباره قونسول ننموده از دولت متبوعهٔ وی احضار یا عزل یا تغییر مأموریت او را [illegible]

معمولاً قرارنامه های قونسولگری موارد باز گرفتن تصدیقنامه را معین کرده مقرر میدارند که باز پس گرفتن تصدیقنامه باید پس از مسبوق ساختن دولت متبوعهٔ قونسول از واقعه و نپذیرفتن آن دولت ارادات دولت متوقف فیها را بعمل آید

تغییر سلطنت چه اثری در اختیارات قونسول دارد — تغییر حکومت در اختیارات قونسول اثری نداشته و مانند وکلای سیاسی پس از تغییر سلطنت یا تغییر وضع حکومت اختیار نامهٔ آنها نباید تجدید شود

جنگ چه اثری در اختیارات قونسول دارد — وقتیکه جنگی اتفاق افتاده روابط سیاسی بین دولتین را منقطع سازد امور قونسولگری لزوماً تعطیل میشود و قطع اختیارات قونسولها میگردد چنانکه ممکن است در این نوع موارد پس از حرکت کردن مأمورین سیاسی قونسولها در آنخاک مانده بانجام مشاغل خویش بپردازند و قونسولها فقط در صورت جواز از جانب حکومت محلی یا در صورت احضار یا در صورت عدم قدرت بر اجراء و پیشرفت مشاغل مختصه که بواسطهٔ وقایع و مقتضیات زمان حاصل شده است میتوانند از خاک محل توقف خارج شده حفظ و حمایت اتباع خویش را بعهدهٔ یکی از قونسولهای دول متحابه گذارند

عزیمت قونسول — قونسول هنگام عزیمت قطعی خویش مانند نمایندگان سیاسی احضارنامه بحکومت متوقف فیها تسلیم کرده و اعتمادنامهٔ مجددی هم دریافت نمینماید و حکومت متوقف فیها از عزیمت و تغییر قونسول از خارجه مسبوق میگردد

مگر در موقعیکه تصدیقنامه برای جانشین او درخواست میشود ولکن معمول این است که قونسول حکومت مخصوصهٔ محل توقف خود را از تغییر خود مسبوق سازد در صورت مریض شدن یا مرخصی گرفتن قونسول شغل وی معوق میماند و در این نوع موارد معاون قونسول یا دفتردار قونسولگری یا مأمور دیگری که معین شده است قائم مقام او میگردد

قسمت سیم — امتیازات و معافیتهای قونسولها

اساس مطلب — توسعهٔ حدود و امتیازات قونسولها در هر مملکت یک اندازه نیست و بعلاوه بموجب قرارنامه های قونسولگری تغییر مییابد پس در اینجا فقط قوانین کلی ذکر نموده گاهی بعضی اختصاصات قوانین خارجی و قرارنامه های قونسولگری را اشاره خواهیم کرد

فرق ما بین اعمال رسمی و افعال شخصی قونسولها — باید دانست که امتیازات وکلای سیاسی شامل قونسولها نمیشود و برای تعیین حدود امتیازات قونسولها اعمال راجعه بمأموریت قونسولها را از افعال شخصی ایشان باید تمیز داد

در اعمال مأموریتی — قونسول مانند وکیل سیاسی مصون بوده مطیع قوانین محلی نمیباشد و برای اجرای این اعمال جزای نظمیهٔ دولت متوقف فیها نمیتوانند که بتجسس یا توقیف قونسول بپردازند فقط کاریکه دولت متوقف فیها میتواند بنماید پس گرفتن تصدیقنامه یا درخواست نمودن خلع یا تغییر محل مأموریت او را از دولت متبوعه است همچنین دفاتر و نوشتجات قونسولگری نیز مصون هستند و حکومت محلی نمیتوانند آنها را متصرف شود لکن باید دانست این قاعده در تمام دول مرعی نیست و دولت انگلیس مخصوصاً از مراعات این قانون سر پیچیده بهیچوجه بقونسولهائیکه در بنادر آن مقیمند هیچگونه امتیاز و معافیتی نمیدهد چنانکه چندسال قبل بعنوان وصول مال الاجاره خانه که برای دفتر قونسولگری اجاره شده بود دفاتر و اثاثیهٔ ژنرال قونسول فرانسه را در لندن بمعرض بیع در آوردند

در اعمال شخصی — در اعمال شخصی قونسولها بکلی مطیع قوانین محلی میباشند چنانکه در ازای جنحه یا جنایت مرتکبه بمحکمهٔ محل توقف احضار میشود لکن بموجب بعضی قراردادهای قونسولگری از قبیل قرارداد فرانسه و یونان ۱۸۷۶ قونسولها را نمیتوان در مسائل از قبیل تعیین تقصیر و اثبات مدعی حبس کرد مگر در مسائل مهمه

قاعدتاً احضار قونسول در محکمه برای ادای شهادت ممکن است ولی بعضی قراردادها از قبیل قرارنامهٔ فرانسه و ایطالیا و قرارداد فرانسه و روس قونسولها را از این عمل معاف داشتند

وصول مالیات از قونسول نیز ممکن است لکن در اغلب دول قونسولها از ادای مالیات مستقیمه معاف و فقط باید

مالیات غیر مستقیمه مأمور نمی‌باشند بالاخره قونسولها حق دارند که علامت ملی و دولتی خویش را در مدخل قونسولگری نصب کنند

قوانین تشریفات و تقدم و تأخر قونسولها — قونسولها از حق تشریفات سیاسی متنعم نشده و در مجالس رسمی تقدم و تأخر آنها بموجب درجهٔ هر یک و در صورت تساوی درجه بر حسب تقدم تاریخ دریافت تصدیق‌نامه مقرر میشود

رابطهٔ قونسولها با ادارات مختلفهٔ دولت متوقف فیها — قونسولها میتوانند مستقیماً با ادارات محلی مکاتبه و مذاکره نمایند ولی حق مکاتبه و مذاکرهٔ مستقیمه با ادارات مرکزی دولت محل توقف را ندارند و اگر با ادارات مرکزی مکاتبه و مذاکره پیش آید قونسولها باید بمأمورین سیاسی دولت متبوعهٔ خود مقیم دربار دولت متوقف فیها اطلاع داده مأمورین مزبور را واسطهٔ کار خویش قرار دهند

قسمت چهارم — مشاغل قونسولها

مشاغل دوگانهٔ قونسول — قونسولها مانند مأمورین سیاسی دارای دو شغل هستند یعنی هم مأمور مراقبت و تفحص و هم مأمور اجرا میباشند

اولاً شغل مراقبت و تفحص قونسولها — قونسولها از این حیث مجبورند که اطلاعات لازمهٔ راجع بتجارت یا امور پلتیکی دولت متوقف فیها را بدولت خود راپرت دهند کسانیکه دعوی آن مینمایند که باید قونسولها از بین تجار منتخب شوند این مطلب را مستمسک قرار میدهند لکن از بیانات بعد مفهوم خواهد شد که این شغل جزء ضعیفی است از مشاغل عدیدهٔ قونسولها

ثانیاً شغل اجرائیهٔ قونسولها — مشاغل قونسولها از این حیث عدیده و مهم و دقیق میباشد برای توضیح و بسط مطلب مشاغل اجرائیه را بسه مبحث قسمت میکنیم :

۱) روابط قونسولها با اتباع خویش مقیم دولت متوقف فیها

۲) روابط قونسولها با جهازات تجارتی

۳) روابط قونسولها با جهازات جنگی

۱) روابط قونسولها با اتباع خویش مقیم دولت متوقف فیها

چگونه قونسول میتواند اتباع دولت متبوعهٔ خویش را بشناسد ؟ تذکرهٔ مرور و ثبت اسامی دفاتر — تا زمانیکه استعمال تذکره عمومیت داشته باشد قونسولها مجبورند تذکرهٔ اتباع دولت خویش را که بخارجه می‌آیند قول کشیده امضا نمایند و باتباع دولت متبوعه مقیم دولت متوقف فیها که قصد مراجعت بمملکت دارند تذکرهٔ جدیدی تسلیم نمایند و بدینواسطه رابطهٔ بین

قونسول و اتباع دولت متبوعهٔ او برقرار میگردد

چون این اوقات استعمال تذکره در بعضی از ممالک رو بنقصان گذارده قونسولها از راه دیگر یعنی بر موقع ثبت اسامی تبعه در دفتر قونسولگری با اتباع دولت متبوعهٔ خود شناسائی می‌یابد بموجب فصل اول حکم ۲۸ نوامبر ۱۸۳۳ عموم فرانسویان مقیم خارجه مکلفند که اسم خود را در دفتر قونسولگری محل توقف ثبت و ضبط نمایند

فایدهٔ ثبت اسامی در دفتر قونسولگری — از مفاد فصل مذکور فوق چنین مفهوم میشود فرانسویانیکه اسم خود را در دفتر قونسولگری ثبت ننموده باشند در تحت حمایت قونسول متبوعهٔ خود نخواهند بود لکن چنین نیست چه فرانسویانی هم که اسم آنها در دفتر ثبت نشده در تحت حمایت قونسول دولت متبوعهٔ خود میباشند و قونسول باید از آنها حمایت نماید

اما فواید ثبت و ضبط اسامی در دفتر قونسولگری از این قرار است : اولاً تصدیقنامهٔ ثبت اسم او در دفتر تابع بودن او را ثابت کرده و تا خلاف آن معلوم نگردد از اتباع آن دولت محسوب میشود ثانیاً اشخاصیکه اسم آنان در دفتر ثبت شده امتیازی چند دارند از قبیل شاهد واقع شدن در اعمالیکه رتق و فتق آنها بعهدهٔ قونسول یا دفتردار موقوفات یا دارا بودن کشتی تجارتی که بیرق آن دولت در آن افراشته شده باشد و غیره

مشاغل قونسول نسبت باتباع خویش — مشاغل قونسول نسبت بتبعهٔ خود از این قرار است :

(۱) شغل حمایت و تفتیش و تفحص قونسول (۲) مشاغل راجعه بکدخدائی (از قبیل ثبت تولدات و ازدواج و غیره)

(۳) مشاغل راجعه به نترها (Office de notaire) (۴) بعضی مشاغل راجعه باعمال دیوانخانهٔ عدالت

(۱) شغل حمایت و تفتیش و تفحص قونسول — اولاً شغل حمایت قونسول باید از اتباع خود در خارجه حمایت نماید و اینکار یکی از مشاغل عمدهٔ اوست بموجب این شغل قونسول برای حفظ حقوق تبعه در مقابل تعدیات دیوانخانهٔ عدالت یا برای ترضیه و احقاق حق تبعهٔ خود در صورتیکه از یکی از ادارات دولتی نسبت بآنها تعدی شده باشد مجبور بمداخله میباشد و برای انجام این امر میتواند اظهارات و اعتراضات خود را باداره مرکزی عرضه بدارد ولی مشروط بر اینکه چنانکه سابقاً گفته شد اینکار بتوسط نمایندهٔ سیاسی دولت متبوعهٔ قونسول واقع شود دیگر از مشاغل و تکالیف قونسول آنست که تبعهٔ دولت خود را که قوهٔ مراجعت بوطن خود ندارند مخارج راه داده روانه سازد ولی باید دانست که حق حمایت تبعه قونسول را بر آن نمیدارد که در دیوانخانهٔ عدالت حضور یافته در موقعیکه رسیدگی بکارهای یکی از اتباع وی میشود حفظ

منافع آنرا بنماید

ثانیاً شغل تفتیش و تفحص — شغل تفتیش قونسول در سه مورد بعمل آید یعنی در موقع تسلیم یا قول کشیدن و امضای تذکره در موقع امضا و تصدیق اسناد و در موقع اجرای قوانین نظامی

تسلیم یا قول کشیدن تذکره — قونسول پس از آنکه از صفات و هویت تابع خود مطمئن شد میتواند با آن تذکره بدهد از طرف دیگر تذکره هائیراکه در دولت متبوعه باتباع بخیال اقامت در محل توقف قونسول داده شده است قول میکشد و همچنین میتواند باتباع خارجه که میل رفتن بمملکت متبوعه او را دارند تسلیم تذکره نماید و تذکره هائیراکه دول خارجه باتباع خود که خیال رفتن بمملکت متبوعه قونسول را دارند میدهند قول کشد

امضا و تصدیق اسناد legalisation d'actes — اسناد صحیح و مشروعه authentique که در خارجه بتوسط حکومتهای محلی مرتب میشود برای قوت و اعتبار آن در دولت متبوعه قونسول باید بامضاء شارالیه باشد اما در اسناد غیر رسمی و خصوصی قونسول مجبور بامضای آنها نیست مگر در صورتیکه اسناد مزبوره بامضای ادارات محلی دولت متوقف فیها یا نمایندگان قونسولگری و سیاسی دولت متوقف فیها رسیده باشد در این موارد قونسول امضای عمال مزبور را تصدیق مینماید ولی لازمست که کلیه امضا و تصدیق قونسول بصحه وزیر امور خارجه دولت متبوعه یا نماینده او برسد

از حیث خدمات نظامی — از حیث خدمات نظامی قونسول دارای شغل مهمی میباشد بدین معنی که باید باتباع خود احضار نامه که از وزارت جنگ صادر میشود ابلاغ نماید و اسامی اتباعی که در محل اقامت او سکنی دارند ترتیب دهد تا در موقعیکه ایشان بسن لازم برای کشیدن قرعه نظامی برسند آن امر درباره ایشان مجری گردد کلیه قونسولها موظف باشند که هیچیک از اتباع دولت متبوعه بواسطه اقامت داشتن در خاک خارجه از تکالیف نظامی سر نپیچد

(۲) مشاغل راجعه بعمل کدخدائی — مشاغل راجعه بعمل کدخدائی که متعلق بقونسولها است بموجب قوانین مدنی دول مقرر میگردد

قونسول میتواند بدین سمت بترتیب دادن ورقه ولادت و وفات و ازدواج و شناسائی طفل حرامزاده naturel و ثبت و ضبط احکامات صادره از دیوانخانه‌ها در خصوص قبول بفرزندی که پدر رضاعی در خارجه اقامت داشته باشد و غیره بپردازد و قونسول مجبور برعایت تمام قوانین مقرره در دستور دولت متبوعه در خصوص تحریر نوشتجات یعنی ازدواج و فوت میباشد لهذا قونسول بایستی یک یا چندین دفتر که هر یک نسختین باشد ترتیب دهد یکی از این نسختین در دفترخانه قونسولگری نا

دیگری بوزارت امور خارجه دولت متبوعه فرستاده میشود تا در دفاتر وزارت خارجه دولت متبوعه ضبط شود بعلاوه قونسول باید صورت اسنادی راکه ترتیب میدهد متدرجاً بوزارت امور خارجه ارسال دارد

ازدواج — قونسول حق دارد برای دو تبعه دولت متبوعه خود عقد ازدواج ببندد ولی حق ازدواج در بین دو نفر خارجه یا یک نفر تبعه دولت متبوعه و یک نفر خارجه ندارد و در صورتیکه یکی از اتباع دولت متبوعه قونسول زن خارجه را بازدواج قبول کند میتوان گفت که قونسول حق انعقاد این ازدواج را دارد زیراکه زن خارجه بواسطه ازدواج تابعه دولت متبوعه قونسول تابع میگردد ولی این مسئله و قاعده را نباید پذیرفت و باید صلاحیت قونسول را در زمانیکه ازدواج معمول میدارد سنجید پس چون در آنزمان زن خارجی هنوز دارای تابعیت نشده است لهذا قونسول صلاحیت آن ازدواج ندارد مستثناء قونسولهای دول اروپا حق انعقاد این قبیل ازدواج را در ممالک عثمانی و ایران و مصر و مراکش و مسقط و سیام و چین و کره دارا میباشند

صلاحیت قونسول در عمل ازدواج فقط شخصی میباشد یعنی فقط درباره اتباع دولت متبوعه خود مجری میگردد بر ضد صلاحیت کدخدائی محلی که صلاحیت آن ارضی است

(۳) مشاغل نوتری قونسول — فواید حاصله از تفویض این شغل به قونسولها — بملاحظات مختلفه مشاغل نوتری قونسولها خیلی مفید میباشد

بدواً برای تمام اتباعی که در خارجه مقیم بوده و زبان محل توقف خود را نمیدانند و بدینجهت نمیتوانند بحکومت محلیه برای ترتیب و انشاء اسناد و نوشتجات رسمی رجوع نمایند بسیار مفید است بعلاوه اسنادیکه بدینطریق در محضر قونسول نوشته شده باشد در دولت متبوعه دارای اعتبارات اسناد صحیحه و قانونی بوده و واجب الاجرا میباشند بالاخره ممکن است اموال غیر منقوله در دولت متبوعه را در محضر قونسول در خارجه برهن مشروطی گذارد در صورتیکه در محضر حکومت محلیه چنین معامله را نمیتوان مقرر داشت و اگر هم شود صحیح نخواهد بود

در قونسولخانه هائیکه یک نفر دفتردار میتواند بعضی اسناد را شخصاً و منفرداً ترتیب دهد و برخی را با حضور قونسول ثبت و قید نماید قونسول نباید باعمال نوتری بپردازد و دفتردار باید این شغل را مجری دارد

وسعت مشاغل نوتری قونسولها و دفتردارها — صلاحیت دفتردار را باید از دو حیث ملاحظه نمود اولاً راسیون ماتریا ratione materiae ثانیاً راسیون پرسنا ratione personae

صلاحیت راسیون ماتریا ـــ صلاحیت راسیون ماتریا دفردار عبارتست از اینکه میتواند تمام اسناد و نوشتجاتی را که در دولت متبوعه بواسطهٔ نوترها ترتیب و ثبت شده است مرتب و ثبت نماید

فقط در مسئلهٔ وصیت نامه اختلاف و گفتگوئی بمیان آمده است ولی عموماً چنین معمول شده است که وصیت نامه را دفردار باید در حضور قونسول و دو نفر شاهد دریافت دارد و این سه نفر علاوه دفردار باید این وصیت نامه را امضا نمایند ولی بعضی از مصنفین را عقیده بر اینست که دفردار در موقع دریافت وصیت نامه بایستی موافق ترتیباتی که در این قبیل کارها برای نوترها مقرر شده است رفتار نماید و این ترتیبات بموجب قوانین مخصوصه در دول مختلفه مقرر شده است

صلاحیت راسیون پرسنا ـــ قاعده چنانکه در فوق مذکور گردید صلاحیت قونسولها نسبت بتابع خود فقط شخصی میباشد ولی بواسطهٔ مقاولات عدیدهٔ قونسولی قونسولها دارای حق دریافت و ثبت اسناد و نوشتجاتی که بواسطه اتباع دول خارجه مرتب شده است میباشند در صورتیکه اسناد مذکوره میبایستی در دولت متبوعه اثر خود را ببخشد

(۴) مشاغل قونسولها راجع باعمال دیوانخانهٔ عدلیه ـــ در ممالک مسیحیه قونسولها میتوانند تفتیش و تفحصات لازمه [در] جنایات و جنحه هائیکه در تبعهٔ دریا در سفاین دولت متبوعه واقع میشود یا در کشتی که در بندر خارجه لنگر انداخته است روی میدهد بعمل آورد ولی در صورتیکه حکومت محلیه حق تحقیق و رسیدگی را برای خود بخواهد در خصوص اختلافاتیکه مابین ناخدای کشتی و عملجات سفینه در مسئلهٔ تادیهٔ مواجب بمیان آید قونسول حق رسیدگی را دارا است

بالاخره قونسولها میتوانند از طرف یکی از محکمه های دولت متبوعه مأمور تحقیق و تفحص در خصوص جنایت یا جنحه که در خارجه واقع شده و مقصر در دولت متبوعه دستگیر شده است بشود

اما اگرچه قونسول نمیتواند در اختلافاتیکه مابین اتباع خود روی میدهد حکم دهد و قضاوت نماید ولی اتباع مذکوره میتوانند مشار الیه را بحکمیت قبول نمایند حکمیکه قونسول باین سمت صادر خواهد کرد در دولت متبوعه مجری نمیگردد مگر پس از آنکه مانند احکام حکمیتهای معمولی بواسطهٔ یکی از رؤسای محکمه های دولت متبوعه تصدیق شود

بالاخره قونسولها واسطهٔ رسانیدن احکام و نوشتجات صادره از دیوانخانه های دولت متبوعه به اتباعیکه در محل اقامت وی توقف دارند میباشد

۲) روابط قونسولها با جهازات تجارتی

اطلاعات عمومی ـــ قونسول برای حفظ منافع عمومی تجارت صادرات باید درباره جهازات دولت

متبوعه که بممالک خارجه رفته و در بنادر محل توقف قونسولها لنگر انداخته حمایت تام و مخصوص داشته باشد

قونسولها باید بکوشند که استعمال بیرق دولت خود بدون جهت در خارجه وقوع نیابد و دیگر آنکه مخالف قوانین گمرکی دولت متبوعه مال التجاره از بنادر محل توقف صادر و وارد نگردد قونسولها باید در اجرای قرارداد صید ماهی در نقاط دور دست و برده فروشی کوشش نمایند دیگر آنکه باید دفتری حاوی دخول و خروج کشتیهای دولت خود در بنادر و لنگرگاههائیکه در حوزهٔ مأموریت ایشان واقعست ترتیب داده هر سه ماه صورتی از آن دفتر را بوزارت بحریهٔ دولت متبوعه بفرستند

ورود کشتی ـــ کاپیتن کشتی باید منتها تا ۲۴ ساعت ورود بمقصد بمحضر قونسول رفته راپورت اتفاقاتیکه در تبعهٔ دریا بسفینه واقع شده است و بعضی نوشتجات و اسناد که برای ثبوت راپورت مذکور لازم میباشد بقونسول تسلیم نماید

راپورت وقایع در تبعه دریا مشتمل است بر اتفاقات عمده که در مدت مسافرت رخ نموده است از قبیل خط سیر کشتی و توقفهائیکه نموده است و عوارض و حوادثیکه رخ کرده است و سفاینی که ملاقات شده است وغیره

نوشتجاتی که ناخدا باید بقونسول دهد از اینقرار است: شهادتنامهٔ کشتی pap. de Borda صورت مجلس متعلقه بجنحه Proce-Verbaux یا جنایاتیکه در تبعهٔ دریا در کشتی اتفاق افتاده است ثبت مولود یا متوفی در هنگام مسافرت کشتی

توقف سفاین ـــ مادامیکه کشتیهای تجارتی دولت متبوعه در لنگرگاه قلمرو قونسول متوقف و مقیم میباشند مشار الیه حق رسیدگی در نظم آنان دارد دیگر در صورتیکه یکی از کشتیهای جنگی دولت متبوعهٔ قونسول در آنجا حضور داشته باشد حق رسیدگی در نظم سفاین باید با حقوق ادارات محلی و مفاد عهدنامجات و عادات و رسوم بین اشخاص فوق بهمین ملاحظه است که قونسول در صورت عدم ادعای خسارت در طرف ادارات محلی میتواند برتق و فتق امورات جنائی و جنحه مرتکبه در کشتی بپردازد ولی در صورتیکه یکی از اجزاء و عملجات کشتی بواسطهٔ ارتکاب جنایت در خشکی دستگیر شد قونسول باید فقط برای استرداد عاید قوانین انسانیت و حق دفاع دخالت نماید ولی چون یکی از عملجات کشتی فرار اختیار کند قونسول باید بمحض اظهار ناخدا با ادارات محلی توقیف و استرداد فراری را بخواهد

بالاخره باید دانست که قونسول در خصوص اصلاح خسارات و صدمات وارده بکشتی دخالت دارد و اجازه آن لازم است تا ناخدا بتواند اقدام ببعضی اعمال نماید از قبیل مساعده دادن باجزای کشتی یا استقراض باعتبار کشتی یا فروش و گرو گذاردن مال التجاره و فروش کشتی و اجیر نمودن اجزای کشتی در صورتیکه بر طبق دستور تجارت دولت متبوعه باشد

عزیمت کشتی — چون سفاینی که بایستی مسافرت عودت کنند در قلمرو قونسول بارگیری نمایند و تجهیز شوند قونسول باید مواظبت نماید که قبل از حرکت با معاینه و تفتیشی که بموجب دستور تجارت مقرر شده است بعمل آید ناخدائی که برای عزیمت حاضر شده است باید بقونسول صورت مفصل بارهای کشتی را بدهد و از قونسول تصدیقنامه مشتمل بر تاریخ ورود سفینه و تاریخ عزیمت آن و جنس و وضع مال التجاره حمل شده تحصیل نماید قونسول مواظبت خواهد نمود که مقررات معموله حفظ الصحه معمول و مجری گردد و همچنین مقررات گمرکی قونسول میتواند ناخدا را مجبور نماید که در سفینه خود ملاحانی که کشتی ایشان غرق شده است یا بجهتی در قلمرو مأموریت آن پیاده کرده اند بوطن معاودت دهد و همچنین مقصرین جنحه یا جنایت که میباید در محاکم دولت متبوعه بتقصیر ایشان رسیدگی شود در کشتی بپذیرد و نوشتجاتی که بوزرا و ادارات رسمی دولت متبوعه خود مینویسد وادار قبول نماید

سفاین غرق شده — چون سفینه غرق شود یا بگل بنشیند قونسول دولت متبوعه که در قلمرو مأموریت آن این اتفاق افتاده است بایستی باتفاق ادارات محلی اقدامات لازمه را برای نجات دادن اشخاص و مال التجاره و خود کشتی بعمل آرد

۳) روابط قونسولها با جهازات جنگی

قونسول میتواند در مواقع لازمه برای رفتن بمحل مأموریت یا مراجعت بوطن سوار یکی از سفاین جنگی دولت متبوعه شود چون سفینه جنگی دولت متبوعه قونسول در بندر محل توقف مشارالیه لنگر اندازد قونسول باید با رعایت شئونات دید و بازدید از صاحبمنصبان سفینه مذکور بنماید چون جهاز جنگی داخل حدود قلمرو مأموریت قونسول گردید قونسول بایستی بفرمانده جهاز مذکور حق رسیدگی بنظم جهازات تجارتی دولت متبوعه که در بنادر و لنگرگاههای واقعه در قلمرو مذکور متوقف میباشند واگذار نماید و این مسئله در صورتیست که توقف کشتی مزبور تا اندازه طولانی باشد

در صورتیکه سفاین جنگی موقتاً در بندری لنگر بیندازد یا برای انجام مأموریتی میآید و یا اینکه مأمور بتوقف میباشند قونسول باید همه نوع مایحتاج آنرا فراهم نماید و برای انجام این کار در حضور مأمور محاسبه کشتی نظامی اقدام به بیع و شرای لازمه مینماید بالاخره قونسول میبایستی نزد حکومت محلیه اقدامات لازمه را برای دستگیر نمودن ملاحان فراری نماید فراری مذکور بفرمانده کشتی خود و در غیبت مشارالیه بفرمانده کشتی دیگر جنگی دولت متبوعه تسلیم میشود و یا بتوسط کشتی تجارتی بدولت خود روانه میشوند تا در آنجا تسلیم حکومت بحریه نمایند

نظر بوضع پلتیکی مملکت متوقف فیها هر وقت قونسول برای صرفه دولت متبوعه خویش یا برای حفظ آسایش اشخاص و نگاهداری اموال اتباع دولت متبوعه لازم بداند میتواند همراهی و مدد از قوای بحری که در بندر محل توقف وی حضور دارند و یا در حول

و حوش بندر مذکور میباشند بخواهد و در این موارد باید همیشه بوزارت بحریه اطلاع دهد

در خصوص ملاحانی که بملاحظه ناخوشی در بندرها مانده اند قونسول مخارج معالجه آنها را پرداخته اسباب مراجعت ایشان را بواسطه سفاین جنگی یا تجارتی فراهم خواهد آورد. در صورتیکه کشتی جنگی بدون اطلاع از پیش فوراً مجبور بحرکت شود و بعضی اشیاء از قبیل لنگر و زنجیر و کرجی و غیره را در بندر محل توقف قونسول بگذارد قونسول اقدامات لازمه را برای حفظ آنها باید بعمل بیاورد در صورتیکه حمل و نقل اشیاء مزبوره بدولت متبوعه خیلی گران تمام شود آنها را بمعرض حراج در آورده بالمزایده خواهد فروخت و وجوهات حاصله را برای وزارت بحریه خواهد فرستاد در خصوص سفاین غرق شده یا سفاین دیگر که در بحر پیمائی میباشند اقدامات فوق اجری خواهد داشت

در خصوص سفاینی که بجرم دزدی بحری یا بجرم برده فروشی دستگیر شده اند در صورت لزوم قونسول کشتی و محمول آنرا فروخته وجوهات حاصله در صندوق دفترخانه قونسولگری برای اشخاصی که عاید آنها باید بشود نگاهداری نماید غنایمی که در موقع جنگ تسلیم میشوند در صورتیکه معاهدات مجاز بدارند قونسول در آن مورد موافق رفتار اداره بحری دولت متبوعه با چنین غنایم رفتار خواهد نمود

ضمیمه اول : امتیازات و مشاغل مخصوصه قونسولها در ممالک غیر مسیحیه

در ممالک غیر مسیحیه قونسولها دارای امتیازات و مشاغل مخصوصه میباشند این امتیازات و مشاغل بواسطه عهدنامههای موسوم بکاپی تولاسیون یا بواسطه عادتی که بمرور زمان حکم قانون پیدا کرده اند در بنادر خاک عثمانی Echelles du Levant و ممالک شمالی افریقا Les Etats de Barbarie بقونسولها محول شده است بعدها امتیازات مذکوره بدول شرق اقصی بواسطه عهدنامه با دولت چین در ۲۴ اکتبر ۱۸۴۴ و بواسطه عهدنامجات مخصوصه در دولت ایران و امام نشین مسقط تعلق گرفت

معافیت قونسولها — در کلیه ممالک سابق الذکر قونسولها دارای معافیتهای متعلق بنمایندگان سیاسی میباشند یعنی مطیع قوانین و محاکمات دولت متوقف فیها نبوده شخص آنها و مسکنشان مصون میباشد و از کلیه مالیات و عوارض معاف اند

مشاغل قونسولها در ممالک غیر مسیحیه — بعلاوه مشاغل قونسولها که مذکور گردید در ممالک غیر مسیحیه قونسولها نسبت برعایای خود دارای حق قضا و حق نظمیه و تفتیش دارند

۱) — حق نظمیه قونسولها

قونسولها نسبت برعایای خود حق حکمرانی مُجری میداشتند یعنی مأمورین اجرائیه در تبعیت ایشان بوده و دارای محبس میباشند و نیز میتوانند قوانین نظمیه مقرر دارند بالاخره میتوانند بملاحظه حفظ آسایش اتباع خود را مجبور نمایند که از مملکت متوقف فیها خارج شوند و آنها را بوطن خود معاودت دهند این امتیاز اخیر خیلی عجیب است و مدتیست که برضد این حق مذاکرات و گفتگوها شده فسخ آنرا از دولت خواسته اند و در این اواخر مجدداً اظهاری در اینخصوص مجلس مبعوثان فرانسه شده است سابقاً هم در ۱۸۳۳ برضد این حق فوق العاده و غیر مشروع گفتگو شده ولی دولت فرانسه ابقا و برقراری آنرا خواسته و چنین اظهار داشت که وجود این حق برای قونسولها بسیار لازم است

در دولت عثمانی این حق اخراج بلد دارای اهمیت مخصوصه میباشد زیرا قائم مقام عهدنامه های استردادیه که مابین دولتین عثمانی و فرانسه وجود ندارد شده است ولی وجود چنین عهدنامه بکلی بی لزوم مینماید زیرا بواسطه حق نفی بلد قونسول فرانسه میتوانند اتباع دول خارجه را که در فرانسه مرتکب جنحه شده بخاک عثمانی پناه برده اند بدولت فرانسه معاودت دهد

۲) ـــ حق قضای قونسولها

برای تعیین حق قضای قونسولها باید سه فرض نمود (hypothese)

(فرض اول : مرافعه خواه مدنی و خواه جنایتی مابین یکنفر مسلمان و یکنفر تبعهٔ دولت متبوعهٔ قونسول واقع میشود) در اینصورت محکمه های دولت متوقف فیها فقط حق رسیدگی دارند و اتباع دول خارجه در اینموقع دارای امتیازات مخصوص میباشند یعنی مترجم قونسولگری همراه آنها در مجلس حضور بهم رسانیده و حق دارد که دخالت در مشورت قضات نموده و یا آنها احکام صادره را امضا نماید

(فرض دویم : مرافعه مابین اتباع دول مختلفه واقع میشود) در اینصورت حق رسیدگی با یک مجلس مختلط مرکب از سه نفر قاضی واگذار میشود دو نفر از قضات مذکوره را قونسول مدعی الیه و سیم را قونسول مدعی معین مینماید

(فرض سیم : مرافعه مابین دو نفر تبعهٔ یک دولت واقع میشود یا دو شخصی که یکی تبعهٔ دولت قونسول و دیگری تبعهٔ دولتی که موقتاً یا بطور دائمی در تحت حمایت قونسول مذکور واقع شده) (۱) فقط در اینمورد قونسول حق قضای خود را میتواند اجرا نماید ولی اقدامات قونسولها بملاحظه اینکه مرافعه مدنی یا تجارتی یا جنایتی است تغییر میکند

---

(۱) در مشرق زمین اهالی سویس که بفرانسه متکلم هستند و قونسول ندارند در تحت حمایت قونسول فرانسه واقعند

اولاً مرافعهٔ مدنی و تجارتی ـــ در مرافعه های مدنی و تجارتی قونسولها دارای همان حق و صلاحیت میباشند که در دولت متبوعهٔ آن بمحکمه های مدنی و بمحاکم تجارتی واگذار شده است (۱) محکمهٔ قونسولگری مرکب است از قونسول و دو نفر معاون assesseurs که قونسول شخصاً از میان اتباع دولت متبوعه که اهلیت و تمول داشته و در حوزهٔ مأموریت قونسول اقامت دارند انتخاب مینمایند در صورتیکه دو نفر معاون مذکور فراهم نشود قونسول بالانفراد محکمه را تشکیل میدهد دفتردار قونسولگری وظیفهٔ ثبات greffier و وکیل شخصیکه صورت مجلس را ترتیب ده بر عهده میگیرد (huissier)

اصول مرافعه (la procédure) خیلی مختصر و ساده است ادعای خود در اشخص مدعی بشکل عریضه بقونسول تقدیم مینماید و دفتردار قونسولگری مدعی علیه را از آن ادعا مطلع میسازد

حدود حق صلاحیت قونسول مطابق حق صلاحیت محکمهٔ مدنی دولت متبوعه است باحکام قونسول که در بنادر عثمانی صادر شده است در محکمه های عالی دولت متبوعهٔ قونسول میشود استیناف نمائید

ثانیاً مرافعهٔ جنایتی Matières criminelles ـــ در مرافعه های جنایتی باید فرق و تمیزی مابین جنحه و جنایت و رفتار مخالف قانون گذارد (contraventions) (۲)

اول جنایت ـــ در خصوص جنایت قونسول فقط حق رسیدگی را دارد و مقصرین را باید برای صدور حکم بدولت متبوعه بفرستد و در اینمورد قونسول دارای حقوق قاضی تحقیق میباشد juge d'instruction و میتواند حکم بتوقیف مقصر نماید یا وی را موقتاً آزاد نماید ولی برخلاف قاضی تحقیق قونسول پس از تظلم طرف یا بعد از آنکه شخص ثالثی از جنایت قونسول را مطلع سازد و یا شخصه بدون اظهار احدی میتواند اقدامات لازمه را بعمل آورده شروع بتحقیق نماید و لازم نیست که از طرف هیچ اداره با و در این باب حکمی داده شود قونسول مقصر را استنطاق نموده و شهود را احضار کرده از آنها شهادت میطلبد ولی برای صحت شهادتها بدو ترتیب رفتار مینماید : قرائت شهادت La recolement و مواجهه la confrontation

---

(۱) در خصوص دعاوی متعلقه باموال غیر منقوله واقعه در خاک عثمانی محکمه های محلی فقط حق رسیدگی را دارند

(۲) موافق عهدنامهٔ کاپیتولاسیون ۱۷۴۰ در صورتیکه مقصر فرانسوی طرف تبعهٔ عثمانی باشد محکمه های محلی حق رسیدگی را دارند ولی عملاً حق رسیدگی بمحکمهٔ قونسولگری واگذار میشود ! ! !

قرائت شهادت عبارتست از خواندن شهادت شاهد که بواسطهٔ ثبات ضبط شده است پس از مدتی در حضور شهادت دهنده و سؤال نمودن از وی که آیا در این شهادت خود ثابت است یا خیر بعد اقدام بمواجهه شهود و مقصر مینماید محکمهٔ قونسولگری درباره اقداماتیکه باید در آتیه بشود حکم میدهد یعنی درصورتیکه مرتکب را مقصر بداند حکم بر توقیف مشارالیه داده و او را بمحکمهٔ دولت متبوعهٔ خود میفرستد مجلس اتهامیهٔ محکمهٔ مذکوره .Cha. des mises en accu در خصوص اینمسئله یعنی مقصر بودن یا نبودن مرتکب حکم داده و مقصر مذکور را در محکمه حاضر نموده رسیدگی میکند

دویم جنحه — در خصوص جنحه بدایتهٔ محکمهٔ قونسولگری حق رسیدگی دارد استیناف در محکمهٔ عالی دولت متبوعه مینمایند ولی درصورتیکه حکم بدایتی در غیاب صادر شده باشد استیناف قبول نمیشود

سیم رفتار مخالف قانون — قونسول شخصاً در اینمسائل حکم صادر مینماید سیاستهائیکه قونسول یا محکمهٔ قونسولگری حکم باجرای آنها مینماید بر طبق دستور دولت متبوعهٔ قونسول میباشد ولی میتوان پس از آنکه حکم بر توقیف مقصری صادر شد حبس را مبدل بجریمهٔ نقدی نمود زیرا اغلب اوقات اهمیت حبس خیلی زیاد و حبس شدن مقصر در خارج بیشتر ضرر و خسارت بمشارالیه وارد میآورد تا آنکه در دولت متبوعهٔ خود حبس شود

ضمیمهٔ دوم — فرق مابین مأمورین سیاسی و قونسولها

مابین مأمورین سیاسی و قونسولها تفاوتهای عدیده میباشد

اولاً فرق اصلی difference capitale — تفاوت اصلی بین قونسولها و مأمورین سیاسی آنست که مأمورین سیاسی مخصوصاً برای نمایندگی دولت در دربار دولت دیگر مأمور میشوند درصورتیکه شغل قونسولها نمایندگی دولت نبوده و فقط حمایت منافع شخصی اتباع دولت متبوعهٔ خود که در خارجه هستند میباشد

ثانیاً مأمورین سیاسی در دربار دول خارجه بواسطهٔ اعتمادنامه معرفی میشوند درصورتیکه قونسولها چنین معرفی نشده و دارای اعتمادنامه نیستند و فقط نوشته موسوم به patente پاتانت یا کمیسیون commission مشتمل بر صفت ایشان و وسعت اقتدار ایشان معرفی میشود

ثالثاً مأمورین سیاسی فوراً پس از تسلیم اعتمادنامهٔ خود بسلطان دولت متوقف فیها سمت پیدا کرده دارای شغل خود میگردند ولی قونسولها از مأخذ اگزکواتور (exequature) بدیشان بواسطهٔ دولت متوقف فیها داده میشود میتوانند باجرای مأموریت خود بپردازند

رابعاً مأموریت سیاسی بواسطهٔ فوت یا تغییر سلطان و یا بواسطهٔ جنگ اختتام مییابد درصورتیکه مأموریت قونسولها چنین نیست

خامساً وقتیکه نمایندهٔ سیاسی احضار شود از طرف دولت متبوعه برای مشارالیه احضارنامه فرستاده شده و احضارنامهٔ مذکوره را مأمور سیاسی بسلطان دولت متوقف فیها تقدیم مینماید و در عوض رضایتنامه des lettres de récréance لتر دو رکرآنس از سلطان مذکور دریافت میدارد و این ترتیب در بارهٔ قونسولها مجری نیست

سادساً نمایندگان سیاسی دارای معافیت زیاد و مهمی هستند که قونسولها تا آن اندازه دارا نیستند

باب دویم — عهدنامه‌ها

اطلاعات عمومی

بسط و تحدید لفظ عهدنامه — لفظ عهدنامه در حقوق بین‌الملل گاهی بایک تعبیر بسیط و گاهی بایک تعبیر محدودی بکار میرود درصورتیکه لفظ عهدنامه را بامعنی بسیط استعمال نمائیم مقصود از هر قراردادیست که مابین دو یا چندین دول منعقد شده و متعلق بمنافع پلتیکی و ثروتی آنها میباشد بدون ملاحظه وضع ظاهری و اهمیت تعهدات محوله ولی لفظ عهدنامه را اگر بطور محدود تعبیر نمائیم مقصود قرارداد بین‌المللی است که دارای اهمیت بوده و متعلق بچندین مسائل یا به بعضی مسائل مخصوصه و معینه که دارای اهمیت عمده است میباشد درصورتیکه عهدنامه چنین تعبیر شود آنرا لفظ مقابل با تعهدات دول از قبیل قرارداد (convention) اعلان‌نامه (declaration) و کارتل (cartel) و پروتوکل (protocoles) و مکاتبه بین سلاطین notes و مراسلات معموله قرار میدهند

قرارداد Convention — فرقیکه قرارداد با عهدنامه دارد فقط در وضع تحریر میباشد در سمت ظاهری عهدنامه خیلی بیشتر است و قراردادها متعلق بمسائلی که تا اندازه ساده بوده و چندان اهمیتی ندارند میشود چنانکه میگویند عهدنامهٔ صلحی و عهدنامهٔ تجارتی و قرارداد پستی و قرارداد قونسولگری

اعلام‌نامه Declaration — اعلام‌نامه نوشته ایست که بواسطهٔ آن دو یا چندین دول متفقاً طریقهٔ رفتار خود را در یک کار مخصوصی معین مینمایند و یا رسماً اعلام میدارد که یک ترتیبی را جزو قواعد حقوقی عمومی خود مقرر میدارد چنانکه بواسطهٔ اعلان‌نامهٔ پیل‌نیتز (pilnitz) دول متحدهٔ اروپا متقبل شدند که بر ضد شورش فرانسه جنگ کنند و در اعلام‌نامهٔ پاریس ۱۶ آوریل ۱۸۵۶ قواعد اساسیهٔ حقوق ملل بحری معتبر گردید

عهدنامهٔ نظامی *Cartel* — کارتل قراردادهائی میباشد که مخصوص نظام بوده و در موقع جنگ بین سرداران متخاصمین مقرر میگردد و متعلق بترک اسلحه یا تسلیم شهرهای مستحکم یا معاوضهٔ اسرای جنگی میباشد

صورت مجلس *protocole* — پروتوکل صورت مجالس مذاکرهٔ وزراء مختار دول مختلفه میباشد صورت مجلس مذکور متضمن بعضی تعهدات برای دول شده و تعهدات مذکوره باندازه میباشد که نمایندگان در مجلس قرار داده‌اند

مراسله *Lettres et notes* — مکاتبهٔ بین سلاطین و مراسلهٔ وزراء دولت از مهمترین وسائل تعهدات بین المللی قرارداد

تقسیم مطلب — ذیلاً فقط از عهدنامه گفتگو شده و باید دانست که قواعد متعلقه بعهدنامه جات بقراردادها نیز که عهدنامه‌های درجه دویم محسوب میشوند تعلق میگیرد

این باب را به پنج فصل تقسیم مینمائیم: **فصل اوّل** — مذاکرات عهدنامه *Negociation*
فصل دویم — امضاء و تصدیق *Ratification* **فصل سیم** — اجرا *Execution* **فصل چهارم** — ختتام *de la fin* **فصل پنجم** طبقات عهدنامه جات *de la classification des traites*

فصل اوّل — مذاکرات عهدنامه‌ها

تقسیم فصل — عهدنامه‌ها برای دول حالت قرارنامه‌ها را برای اشخاص مختلفه دارد و مانند قرارنامه‌های مذکوره برای صحیح بودن عهدنامه‌ها نیز باید بعضی شرایط اساسیه و بعضی شرایط ظاهری مرعی گردد

در فقرهٔ اوّل این فصل گفتگو از شرایط اساسیه و در فقرهٔ ثانی از شرایط ظاهریه که متعلق باصول مذاکرات میباشد گفتگو خواهد شد

فقرهٔ اوّل — شرایط اساسیه *condition de fond*

تعداد — شرایط صحت اساسی عهدنامه مانند قراردادهای بین اشخاص موافق تفصیل ذیل است :

اوّل ذیحق بودن طرفین متعاهدین بانعقاد عهدنامه *La capacité des parties contractantes*

دویم متعلق بودن عهدنامه بشیئی مشروع *Un objet licite*

سیم علت مشروع *un cause licite*

چهارم قبول *Le consentement*

اوّل — ذیحق بودن طرفین بانعقاد عهدنامه

ذیحق بودن در انعقاد عهدنامه تولید دو مسئلهٔ مختلفه مینماید یکی متعلق بحقوق بین الملل و دیگری متعلق بحقوق اساسیه اولی آنکه آیا کدام یک از دول میتوانند عهدنامه منعقد دارند دویمی آنکه آیا در هر دولتی کی حق متعهد ساختن دولت را دارد

مسئلهٔ اولی : کدام یک از دول میتوانند عهدنامه مقرر دارند؟ — قاعدةً دول مستقله فقط کاملاً حق انعقاد عهدنامه را دارند دول ناقص الاستقلال و حمایت شده دارای حق مذکوره بوده ولی کاملاً نمیتوانند آنرا مجری دارند فقط بواسطهٔ دولت حامی یا اقلاً در تحت تفتیش او و رضای او باید عهدنامه منعقد دارند در دول متحده هر یک از دول جزو دولت متحده میتوانند مستقیماً عهدنامه مقرر دارند بشرط آنکه خللی بر قرارداد اتحادیه وارد ننمایند بالعکس در دولت مجمعه عهدنامجات را فقط حکومت دولت مجمعه میتواند مقرر دارد و قانون اساسیهٔ اجتماعیه فقط میتواند دول جزو را مجاز دارد که بواسطهٔ حکومت مجمعه بعضی قراردادها متعلق بمنافع شخصی خود مقرر دارد چنانکه فصل ۹ قرارداد اساسیهٔ دولت مجمعهٔ سویس مورخهٔ ۱۸۷۴ نواحی را مجاز میدارد که بواسطهٔ حکومت دولت مجمعه عهدنامه‌های متعلقه بثروت و مراودات با همجواران یا متعلقه بنظمیه مقرر دارند مشروط بر اینکه قراردادهای مذکوره چیزی بر خلاف حقوق دولت مجمعه و سایر نواحی محتوی نباشد

در این مسئله مابین دولت آلمان و سایر دول مجمعه فرقی میباشد چون در قانون اساسی ۱۸۷۱ قیدی در خصوص انعقاد عهدنامه نشده است دولت پروس خود را محق بانعقاد عهدنامه با سایر دول مستقیماً و بلا واسطهٔ حکومت مرکزیه دانسته است و دولت باویر نیز این عقیده را پیروی کرده است

مسئلهٔ دویم : آیا در هر دولتی کی حق انعقاد عهدنامه را بنام دولت دارا است؟ — این مسئله متعلق بحقوق اساسی دول است و حق انعقاد عهدنامه متعلق برئیس مطلق هر دولت است ولی بندرةً اتفاق میافتد که رئیس دولت شخصه در مذاکرات دخالت نماید عموماً اختیارات خود را بنمایندگان سیاسی واگذار کرده و بایشان برای انجام این امر مأموریت و وکالت مخصوصه و شروعی موسوم بوکالت نامه *pleins pouvoirs* میدهد این وکالت نامه کلی با وکالت نامهٔ معاملات مدنی اختلاف دارد زیرا قراردادهائی که وکیل موافق وکالت نامهٔ خود میدهد مستقیماً و فوراً موکل را مقید میسازد و لو اینکه قراردادهای مذکوره بر خلاف میل و رأی مشار الیه بوده باشد در صورتیکه تقبلات نمایندهٔ سیاسی که بموجب وکالت نامهٔ دولت متبوعهٔ خود بعمل آمده است بتنهائی برای دولت موکل اختیاری نیست و فقط بواسطهٔ تصدیق

در امضاء واجب الاجرا میگردد چنانکه بعدها گفته خواهد شد این تصدیق و امضاء را معمولاً و مشروعاً باید رئیس دولت بدهد ولی در بعضی موارد هم قانون اساسی علاوه مداخله حکومت مقننه را نیز لازم میدارد (*intervention du pouvoir legislatif*

دویم و سیم — معلق بودن عهدنامه ها بشیء مشروع و علت مشروع

مانند قراردادهای بین اشخاص مختلفه عهدنامه جات باید متعلق بشیء مشروع یا بواسطه سبب مشروع منعقد شود عهدنامه های متعلقه به برقراری یا حمایت برده فروشی و عهدنامه هائی که نقض بر قاعده آزادی دریاها وارد میآورد یا امتناع از دادن امنیت باتباع خارجه میباشد از درجه اعتبار ساقط میباشند بملاحظه اینکه برخلاف حقوق بین الملل هستند

چهارم — قبولی

همان قسمیکه قبولی یکی از شرایط لازمه صحت قراردادهای حقوق مدنی میباشد در انعقاد عهدنامه جات نیز یکی از شرایط اساسیه است قبولی وجود نخواهد داشت مگر وقتیکه دول متعاهده در تمام نکات مسائلیکه سبب مذاکرات و انعقاد عهدنامه شده است متفق الآرای شده و میل اجرا داشتن در آنها واضح و معین گردد

عدم صحت قبولی که از اشتباه یا حیله و تزویر یا اجبار حاصل شده و در معاملات بین اشخاص مختلفه سبب بطلان قرارداد میشوند نمیتوانند سبب عدم صحت عهدنامه های عمومی دول گردند

با وجود ترتیباتی که برای اصول مذاکرات مقرر شده است و بدان واسطه بکلی خبط و اشتباه را برطرف میسازد از قبیل فرستادن دستورالعمل از طرف دول بنمایندگان خود و مجالسی که در آنجا شرایط اظهاریه هر یک از دول اظهار میگردد و صورت مجالسی که مشتمل بنتایج مشورتهای هر مجلس میباشد عملاً پذیرفتن وقوع خطا بسیار مشکل است و علاوه نمیتوان ادعا کرد که قبولی یک دولتی بواسطه عدم اطلاع نماینده آن حاصل شده است

اما در خصوص مجبور نمودن دولتی دولت دیگر را برای تقبل تعهدی این مسئله را عموماً نمیتوان سبب بطلان عهدنامه فرض کرد زیرا در اینصورت هیچیک از عهدنامه های صلحی نمیباید برقرار بماند زیرا بواسطه وقوع حوادث و جبر فاتح دولت مغلوب راضی بامضای عهدنامه صلحی میشود

برای یک عهدنامه بملاحظه جور و جبر باطل کرد باید فرض کرد که تهدیدات شدیدی نسبت بشخص نماینده دولت شده است یعنی وکیل دولت که مأمور امضای عهدنامه میباشد برای اینکه خود را از کشته شدن نجات دهد عهدنامه را امضاء و تصدیق نماید

و این فرض الحمد لله هیچوقت بوقوع نیامده و فقط اسمی میباشد

فقره دویم — شرایط متعلقه باصول مذاکرات

سه مرحله مذاکره — طریقه و ترتیب مذاکره بکلی مربوط بمیل دولت است لهذا نظر به بعضی ملاحظات میتوانند تغییر پیدا کنند ولی بعضی قواعد اصول مذاکره است که معمولاً بواسطه سیاسیون رعایت میشود قواعد مذکوره را بطور اختصار ذیلاً بیان خواهیم کرد

در هر مذاکره میتوان سه مرحله معین مشخص مشاهده نمود : مرحله اولی : افتتاح مذاکرات : مرحله دویم : مذاکره و مباحثه : مرحله سیم : اختتام مذاکرات : (*Cloture des negociations*)

مرحله اولی : افتتاح مذاکرات — ابراز و معاوضه وکالت نامه ها — اولین اقدامات و ترتیبی که مبعوثین مجری میدارند بطور صحیح تعیین صفت و مأموریت یکدیگر میباشد و این عمل بواسطه ابراز و مبادله اختیارنامه ها *pleins pouvoirs* یعنی نوشته رسمی که مأموریت هر یک از نمایندگان دولی که میل انعقاد عهدنامه دارند معین میکند بعمل میآید ترتیب انشاء اختیارنامه ها در هر دولتی با اختلاف است ولی حتماً باید حاوی نکات ذیل باشد یعنی اسم و صفت مأمور رسمی دولت و بطور صحیح مسئله که برای انجام آن این مأموریت باو محول شده است

استثناءً در موارد ذیل مبادله اختیارنامه ها بوقوع نمیآید :

اولاً وقتیکه سلاطین شخصاً مباشر مذاکرات گردند در اینصورت عدم مبادله اختیارنامه ها صحیح است زیرا بر حسب عنوان و صفت مخصوصه خود متعهد ساختن دولت را دارا هستند و برای مذاکره نمودن لازم نیست که دارا بودن اختیارنامه را بثبوت برسانند

ثانیاً وقتیکه شخص مأمور مذاکره یا رتبه عالی که او دارا است سبب صحت و اعتماد بر قول او شده و مطالبه اختیارنامه از شخص دولت متبوعه از مشار الیه دور از انسانیت و ادب است ولی در این مورد اختیارنامه ها میبایستی در موقع امضای عهدنامه ابراز و مبادله شود لهذا عمل ابراز اختیارنامه بکلی از میان نرفته بلکه تعویق افتاده است

مرحله ثانیه : مباحثه و مذاکره — فوراً پس از ابراز و مبادله اختیارنامه ها شروع بمذاکره و بحث میشود هر یک از مطالبی که بایستی مذاکره شود بمباحثه درآمده و نمایندگان دول میبایستی در آن باب رای بدهند و پس از انجام کلیه مذاکرات در خصوص قرارداد و آرائی که حاصل این مباحثات و مذاکرات شده است مجدداً رای میخواهند و تا زمانیکه نمایندگان رای خود را در خصوص کلیه مذاکرات نداده اند میتوانند قولی را که سابقاً داده اند تکذیب نمایند و لو اینکه یک

یا چندین تکالیف را قبول کرده باشند و مراسلاتی را که باسم دولت متبوعه خود مرقوم داشته اند پس بگیرند

صورت مجلس protocole — پس از هر مجلس صورت مجلس که محتوی کلیه عقایدی که در ضمن مباحثه بمیان آمده است و آنهائیکه پذیرفته شده یا رد شده است ترتیب داده میشود و این صورت را پروتوکل مینامند برای اینکه محتویات آن صحیح باشد تمام مذاکره کنندگان بایستی آنرا امضا کنند

وضع و اهمیت قانونی تعهداتیکه از یک پروتوکل حاصل میشود بواسطه قیودات خود همان پروتوکل معلوم میگردد

همیشه پروتوکل ترتیب داده نمیشود مثلاً چون اساس گفتگو و مذاکره خیلی ساده و بطور وضوح معین شده باشد در ترتیب دادن پروتوکل protocole لزومی نیست و مخصوصاً این اتفاق پس از یک جنگ مختصر قطعی که دارای یک اهمیت کم باشد حادث میشود

بالعکس چون منافع چندین دولت در میان باشد یا مسائلی که بمعرض مباحث مذاکره در آمده اند پیچیده و علمی باشند و مذاکرات چندین مجلس طول بکشد وجود پروتوکل لازم و باید ترتیب داده شود و در این صورت باید مقصود و معنی اظهارات و تعهدات اجزای مجلس را بدقت قید نمود

مرحله ثالثه : اختتام مذاکرات — چون مباحثه و مذاکره مسائلی که بنمایندگان رجوع شده است تمام گردد خواه آنها هم رای شده باشند خواه بهیچ یک وضع و ترتیب معین را قبول نکرده باشند مذاکره ختم میشود و صورت مجلس موسوم بصورت مجلس اختتامیه (proces verbal de clôture) ترتیب داده میشود

انشاء عهدنامه — چون مأمورین دول بالاخره همعقیده شده و از طرف دول متبوعه خود موفق بانعقاد عهدنامه شدند آنرا انشا مینمایند همیشه در ابتدای عهدنامجات اسمی از خدای متعال ذکر میشود و معمولاً چنانکه در عهدنامه برلن ۱۸۸۵ و بروکسل ۱۸۹۱ دیده شده است لفظ (بنام خداوند قادر متعال) قید میشود قرارنامه ها در ممالک مسیحیه بنام تثلیث مقدس شروع میشود این عبارات را مقدمه عهدنامه یا قرارنامه مینامند

پس از مقدمه تعیین رؤسای دولیکه بنام آنها عهدنامه منعقد شده است میشود و بعد اسامی و عنوانات و صفات نمایندگان سیاسی که مباشر مذاکرات بودند قید میشود و بعد موضوع عهدنامه که فصل بفصل نوشته شده است میآید بعلاوه مهلتی برای تصدیق و امضا نمودن آن و تاریخ انعقاد عهدنامه را در آخر آن مندرج میدارند و نمایندگان سیاسی که مباشر مذاکرات بوده اند آنرا امضا کرده بمهر خود ممهور میسازند (sceau)

مانند مقاولات حقوقی عهدنامه بچندین نسخ یعنی نسخه برای هر یک از دولی که در مذاکره مداخله داشته اند نوشته میشود.

در هر نسخه که بهر دولتی میدهند اسم دولت مذکور قبل از اسامی سایر دول ذکر میشود و نماینده دولت مذکور قبل از سایر نمایندگان آن نسخه را امضا مینماید اسامی سایر دول پس از اسم دولتی که عهدنامه متعلق باو میباشد نوشته شده و نمایندگان آنها بترتیب حروف تهجی اسامی دول یا بترتیبی که بواسطه قرعه معین شده است امضا مینمایند این ترتیب اخیر یعنی قرعه را بقاعده آلترنا Alternat یعنی بتناوب مینامند

اتفاقاتیکه ممکن است در ضمن مذاکرات بمیان آید — ممکن است در ضمن مذاکرات اتفاقی که قابل مشاهده است رخ نماید یعنی دولت ثالثی که مداخله و منفعتی در مذاکرات ندارد مداخله نماید نظر باینکه این مداخله در ضمن مذاکرات بعمل آید یا پس از آنکه مذاکرات بواسطه انعقاد عهدنامه صلحی ختم شده است مداخله مذکوره را مداخله دوستانه یا تصدیق یا موافقت و یا قبول مینامند

مداخله دوستانه Des bons offices — مداخله دوستانه اقدامات دوستانه و صلح آمیزی گویند که بتوسط دولت ثالثی سعی و کوشش مینماید که اشکالاتیرا که در ضمن مذاکرات فراهم آمده برطرف نماید و یا مذاکراتیکه بواسطه اختلاف عقاید طرح شده است مجدداً برقرار نماید مداخله دوستانه را دولت ثالث یا شخصاً و یا بواسطه اظهار یکی از دول طرف بعمل میآورد و باید دانست که معمولاً دولتیکه اقدام بمداخله دوستانه نموده است بهیچوجه مسئول واقع نمیشود مگر در صورتیکه برخلاف این قاعده قیدی شده باشد خیال دولت مداخله کننده فقط میانجی گری کردن است یعنی اسباب الفت میان طرفین فراهم آورده و با آنها در انعقاد عهدنامه همراهی مینماید ولی خود را بهیچوجه مسئول نمیکند

تصدیق Approbation — تصدیق موافقت دول خارجه است بعهدنامه که مابین دو یا چندین دولت برقرار شده است این تصدیق هیچ نوع تکلیفی برای دول تصدیق کننده و هیچ حقی برای دولیکه تصدیق را دریافت میدارند برقرار نمیسازد و فقط بر قیمت و اهمیت عهدنامه افزوده و مبنای آنرا محکمتر میسازد

موافقت Adhesion — موافقت عملی است که بواسطه آن دولت خارجی موافقت خود را بتعهدات یا بقواعدیکه در عهدنامه که بهیچوجه در آن مداخله مستقیم نداشته است مقید شده اعلان مینماید موافقت مهمتر از تصدیق است و هرچند حقوق و تکالیفی برای احدی در اجرای آن عمل حاصل نمیشود ولی محتوی اظهار صریح میل دولت موافقت کننده بمحترم داشتن مقررات عهدنامه و توافق دادن رفتار خود بمضمون آن میباشد

قبول Accession — قبول عملی را گویند که بواسطه آن دولتی اظهار میدارد که تعهدات

مقرره بین دو یا چندین دولت را منتقل شده و شخصا از منافعیکه ممکن است از عهدنامه حاصل شود بهره مند گردد و بواسطه این قبولی که پس از انعقاد عهدنامه بعمل آمده است دولت قبول کننده حالت طرفین متعاهدتین را پیدا میکند یعنی دارای همان حقوق بوده میبایستی از عهده همان تکالیف برآید قبولی ممکن نمیشود مگر در صورتیکه باصراحة در عهدنامه امکان این عمل قید شده باشد این قید اغلب اوقات در عهدنامه هائیکه یکی از قواعد حقوق بین الملل را معین میسازند یا متعلق باداره دوائر عمومی بین المللی میباشند ملاحظه میشوند این وسیله سهلی است برای منتشر ساختن و عمومیت دادن مقرراتی که بدواً ما بین دو یا چندین دولت برقرار شده است چنین شرطی در اعلان نامهٔ پاریس ۱۶ آوریل ۱۸۵۶ و قرارنامه های تلگرافی و پستی و تلگرافی که در این سنوات اخیره مقرر شده است مشاهده میشود

فصل دویم — امضا و تصدیق عهدنامه

تعریف — تصدیق عهدنامه عملی است که بواسطهٔ آن ادارهٔ ذی مدخل تصدیق رسمی خود را بقراردادهای مقرره بنام آن بواسطه نمایندگان سیاسی که برای انجام این کار دارای اختیارنامه ها بودند میدهد

دولت فقط بواسطه تصدیق متعهد و مجبور در اجرای عهدنامه میباشد تا تصدیق بعمل نیامده است هیچ عهدنامه واجب الاجرا نیست بعبارة اخری عهدنامه وجود ندارد بلکه صورت موقتی عهدنامه فقط ترتیب داده شده است

فرق ما بین وکالت عرفی و اختیارنامه — Difference entre le mandat civil et les pleins pouvoir

سابقاً مذکور گردید که تفاوت عمده ما بین وکالت نامهٔ حقوق مدنی و ماموریتی که بواسطه اختیارنامه بیک نمایندهٔ سیاسی برای مذاکره کردن باسم دولت متبوعهٔ خود میدهند میباشد وکیل حقوق مدنی مستقیماً موکل خود را متعهد میسازد در صورتیکه مامور سیاسی دولت خود را متعهد نمیسازد مگر بشرط اینکه قراردادهای مزبور را دولت متبوعهٔ آن تصدیق نماید و این تصدیق را دولت متبوعه بمیل خود میتواند بعمل بیاورد و یا از دادن آن ابا نماید این اختلاف بملاحظهٔ تفاوتی است که قراردادهای حقوق مدنی را از عهدنامه های عمومی مجزا میسازد قراردادهای حقوق مدنی از حیث شخص و زمان محدود میباشد در صورتیکه عهدنامه های عمومی متعلق بمنافع دائمی یک ملتی بوده و میتوانند در وجود و هستی آن ملت و در آتیه آن اثر عمده داشته باشد بدینجهت است که حق دائمی نمودن آنها و متعهد ساختن دولت بحکومت عالیه هر دولتی واگذار شده

تقسیم فصل — این فصل را به سه فقره تقسیم مینمائیم : فقرهٔ اولی کی حق تصدیق عهدنامه ها را دارد

فقرهٔ دویم برای صحت تصدیق رعایت چه شرایطی لازم است فقرهٔ سیم چگونه تصدیقنامه ها مبادله شده و اثر آنها چه میباشد

فقرهٔ اولی — کی حق تصدیق عهدنامه ها را دارد

قاعدهٔ عمومی — قانون اساسی هر دولتی اداره که حق تصدیق عهدنامه ها را دارد معین میسازد و لهذا این مسئله متعلق بحقوق اساسیه است ولی چون از حیث حقوق بین الملل دانستن آن اهمیت دارد لهذا بطور اختصار قوانین اساسیه بعضی از دول را ذکر خواهیم کرد

فرانسه — در فرانسه موافق قانون اساسی ۱۶ ژوئیه ۱۸۷۵ (اصل ۸ فقره (۱)) رئیس جمهوری عهدنامه ها را مذاکره کرده آنها را تصدیق مینماید و فوراً پس از آنکه منافع و آسایش دولت مجاز بدارد آنها را بمجالس ملتی ارائه میدهد بطور استثناء در عهدنامه های صلحی و تجارتی و عهدنامه هائیکه مقصود مستقیم و فوری آنها مالیهٔ دولت است و آنهائیکه متعلق بوضع اشخاص و حقوق تملک فرانسویان در خارجه میباشد یا بواگذار نمودن و یا معاوضه و یا ضمیمه کردن اراضی میباشند تصدیق رئیس جمهوری مکفی نیست و رضای حکومت مقننه نیز لازم است

انگلیس — در انگلستان قاعدةً سلطان حق تصدیق عهدنامه ها را دارا است فقط مجلس پارلمان را از مضمون آنها میباید مطلع سازد و مجلس مذکور جز معزول ساختن هیئت وزارتی که اقدامات خارجی آنها پسند واقع نشده است حق مداخلهٔ دیگری در عهدنامه ندارد در استثناء عهدنامه های تجارتی که تعرفه های گمرکی را تغییر میدهند و آنهائیکه اراضی دولت و یا مستملکات را تغییر میدهند و یا بعضی تکالیف جدیده برای دولت یا رعایای انگلیس معین میسازند و یا برخلاف قوانین و عادات معموله میباشند فقط بواسطهٔ رأی دادن پارلمان میتوانند تصدیق شوند

اتازونی — در اتازونی رئیس جمهوری نمیتواند عهدنامه مقرر دارد مگر بهمراهی مجلس سنا یعنی اقلاً دو ثلث مجلس مذکور باید اجازه بتصدیق عهدنامه بدهد

آلمان — در آلمان امپراطور عهدنامه را منعقد میدارد ولی برای عهدنامه متعلق بکارهای عمومی بدواً رضای مجلس مجمعه و بعد تصدیق مجلس رایشتاد Reichstag لازم است

روسیه — در روسیه امپراطور (Le tzar گزار) که سلطان مستقل است کلیهٔ عهدنامجات را بدون استثناء مقرر و تصدیق مینماید

سویس — در سویس موافق قانون اساسی ۲۹ مه ۱۸۷۴ مجلس شورای دولت مجمعه —

حق انعقاد عهدنامه را خواه بنام دولت مجتمعه و خواه بنام نواحی در مسائل مخصوصه که آنها مجاز در قراردادهای مخصوصه هستند دارد ولی تصدیق را مجلس دولت مجتمعه که دارای حکومت مقننه است مینماید

(ایران)

موافق قوانین اساسی ۱۴ ذیقعده ۱۳۲۴

اصل (۲۲) — مواردی که قسمتی از عایدات یا دارائی دولت و مملکت منتقل یا فروخته میشود یا تغییری در حدود و ثغور مملکت لزوم پیدا میکند بتصویب مجلس شورای ملی خواهد بود

اصل (۲۴) بستن عهدنامه‌ها و مقاوله‌نامه‌ها اعطای امتیازات (انحصار) تجارتی و صنعتی و فلاحتی و غیره اعم از اینکه طرف داخله باشد یا خارجه باید بتصویب مجلس شورای ملی برسد باستثنای عهدنامه‌هائیکه استتار آنها صلاح دولت و ملت باشد

فقره دویم — برای صحت تصدیق رعایت چه شرایطی لازمست

اعداد — برای اینکه تصدیق صحیح و مشروع باشد اجتماع شرایط ذیل لازم است

اولاً — بایستی هیچ نوع حصر و تحدید و هیچ قسم تغییری بر عهدنامه وارد نیاورد

تصدیق در صورتیکه منوط بشرطی بوده باشد یا بعضی از مقیدات عهدنامه را رد کند یا انشاء و یا معنی فصول مقرره بواسطه نمایندگان را تغییر دهد برخلاف قاعده و نامشروع خواهد بود

دولتیکه با تصدیق عهدنامه بطور ناصحیح تکلیف میشود میتواند راضی بمبادله تصدیقنامه‌ها نشود و یا از قبول تصدیقنامه امتناع ورزد و یا قبول آنرا بعهده تعویق بیندازد

ثانیاً — تصدیقنامه باید شامل کلیه عهدنامه باشد

ثالثاً — عده نسخ اصلی تصدیقنامه بایستی باندازه عده دول متعاهده باشد

رابعاً — بایستی تصدیقنامه در مدت مقرره ابراز و مبادله شود

درصورتیکه بواسطه حادثه فوق العاده یا قوه جبریه در معاوضه تصدیقنامه‌ها تعویق وارد آید مابین دول متعاهده که در عهدنامه دخالت داشته‌اند برای توضیح تعویق مراسلات مبادله شده یک قرارداد مخصوصی برای تطویل مدت مذکوره مقرر میگردد

تصدیق ناقص — درصورتیکه عهدنامه که برای صحت آن تصدیق حکومت مقننه لازم است بواسطه رئیس دولت تصدیق شده ولی بواسطه مجلس پارلمان قبول نشده است تصدیق عهدنامه ناقص است

اهمیت چنین تصدیق آیا تا چه اندازه است این مسئله محل مباحثه شده است بعقیده بعضی که تا این اواخر نیز مقبول واقع بود چنین عهدنامه را بواسطه عدم صلاحیت تامه رئیس دولت از درجه اعتبار ساقط میدانستند ولی حالیه عقیده ضد این بیشتر هوا خواه دارد

لزوم مداخله پارلمان برای تصدیق عهدنامجات یکی از قواعد حقوق اساسیه است و درصورتیکه این ترتیب رعایت نشده فقط ممکن است رئیس دولتی که برخلاف آن رفتار نموده است مسئول واقع شود ولی هیچ اثری در خود عهدنامه نمی بخشد زیرا درصورتیکه این ترتیب مقبول نگردد برای نمایندگان سیاسی که از قواعد اساسیه سایر دول اطلاع کاملی ندارند ممکن است پس از اختتام گفتگو اسباب زحمت فراهم آید

فقره سیم — مبادله تصدیقنامه‌ها و اثر آن

چگونه تصدیقنامه‌ها مبادله میشود — درصورتیکه حادثه فوق العاده رخ ندهد و مدت معینه برای مبادله تصدیقنامه‌ها ممتد نشده باشد باید در مدت مقرره بمبادله تصدیق‌نامه‌ها پردازند

نوشته که مشتمل تصدیق است بایستی طابق النعل بالنعل Textuellement محتوی کلیه فقرات عهدنامه‌ئی را که تصدیق میشود دارا باشد ولی در آلمان فقط مقدمه و فصل آخر و اول عهدنامه را با اسامی نمایندگان دولت و تاریخ وضع امضاها در تصدیقنامه قید میشود برای مبادله تصدیقنامه‌ها ابراز وکالت‌نامه لازم نیست هریک از مامورین دول متعاهده میتوانند آن عمل را اجرا دارند و مامور سیاسی دولتی که در دربار دولت طرف مبادله مقیم میباشد میتواند بلاحظه مشاغل و تکالیف خود بدون داشتن ماموریت مخصوصه مبادله تصدیقنامه‌ها را بنماید

اثر تصدیق *Ratification* — اثر تصدیق واجب الاجراء کردن عهدنامه میباشد معمولاً در عهدنامه زمانی که از آن ببعد بایستی مجری شود معین میگردد و معمولاً آن زمان از روز مبادله تصدیقنامه‌ها ببعد است ولی طرفین میتوانند مقرر دارند که عهدنامه از روز امضا مجری خواهد گردید و بدینواسطه آنرا قبل از وقت واجب الاجراء سازند استثناءً وقتیکه لزوم داشته باشد مقید میشود که عهدنامه را بدون انتظار مبادله تصدیقنامه‌ها فوراً بایستی مجری دارند

امتناع از تصدیق ـــــ وقتیکه اداره که صلاحیت تصدیق را دارد از آن عمل امتناع ورزد عهدنامه نمیتواند مجری گردد و از درجهٔ اعتبار ساقط میباشد امتناع از تصدیق خیلی عمل مهمی است زیرا تکذیب نماینده ایست که دارای اعتماد دولت متبوعهٔ خود بوده است و نیز ممکن است آنرا علامت ضعف و عدم ثبات عقیده دولت تصور کرده و اسباب بدنامی و تخفیف آن شود چون بواسطهٔ سرعت وسایل حمل و نقل مستوفیین دول میتوانند از دولت متبوعهٔ خود قبل از اینکه بطور قطعی مقررات عهدنامه را قبول نمایند دستور العمل بخواهند امتناع تصدیق بندرت واقع میشود

فصل سیم ـ اجرای عهدنامه‌ها و تأمیناتیکه بتوسط آن اجرای عهدنامه میگردد

انواع مختلفهٔ تأمینات ـــــ هر دولتی بایستی در اجرای عهدنامه‌هائیکه با سایر دول منعقد داشته است دقت و مواظبت تامه نموده و مسئول عدم اجرای آنها میباشد تأمیناتیکه اجرای عهدنامه منوط بآن است دو قسم است بعضی فقط وجدانی و برخی حقیقی و مادی

تأمینات وجدانی ـــــ اساس تأمینات وجدانی کلیة و تماماً مبنی بر احترام قول و عهد و قسمی که یاد شده و قولی که داده شده است میباشد بملاحظهٔ اطمینان و اعتمادیکه بر دولت قول دهنده بواسطهٔ اجرای تعهدات سابقهٔ خود نسبت بسایر دول میتوان داشت تأمینات وجدانی مؤثر واقع میشود مکافات دولی که برخلاف احترام قول و عهد و قسم خود رفتار نموده‌اند فقط بدنامی بین المللی است که برای آنها حاصل میشود

تأمینات حقیقی و مادی ـــــ تأمینات حقیقی و مادی برای اجرای عهدنامه‌ها موافق تفصیل ذیل هستند گرو شخصی : و گرو ملکی : و تأمینات مالیه : و تعهدات دولت ثالثه

اولاً گرو شخصی (*Otage*) ـــــ در ازمنهٔ قدیمه ترتیب گرو شخصی برای حصول اطمینان در اجرای عهدنامه خیلی معمول و متداول بوده است و درصورتیکه عهدنامه مجری نمیگردید دولتیکه اشخاص در نزد او گرو بودند اختیار مطلق آنها را دارا بوده و میتوانست آنها را بقتل برساند

حالیه ترتیب گرو شخصی بندرت معمول میشود و بعلاوه مانند سابق درصورت عدم اجرای عهدنامه نمیتوان گروئیها را بقتل رسانید دولتیکه دارای گرو شخصی میباشد فقط میتواند آنها را توقیف نموده مانع از مراجعت بوطن خود شود مشروط براینکه خود متحمل مخارج آنها شده و موافق شئونات آن‌ها با آنها رفتار نماید و چون میل دولتی که شخصی را برای تعهداتی نزد

دولت دیگر گرو میگذارد اینست که شخص مذکور مجدداً بوطن خود مراجعت نماید هرچند آن میل بیشتر باشد بهمان نسبت آن دولت در رعایت و اجرای تعهدات خود سعی و کوشش خواهد نمود

ثانیاً گرو ملکی *Hypotheque* ـــــ درصورتیکه دولتی تصرف قسمتی از اراضی خود را برای اطمینان دادن از اجرای تعهداتی که نسبت بدولت دیگر متقبل شده است بآن دولت واگذار نماید موافق قوانین حقوق ملل اراضی مذکوره گروی تشکیل میدهند یا محسوب میشوند

در قرون وسطی برای اطمینان اجرای عهدنامه گرو گذاردن اراضی خیلی معمول بود و درصورتیکه حالیه ترتیب مذکور چندان مجری نمیگردد مقصود اصلی گرو گذاردن اراضی با گرو گذاردن املاک در حقوق مدنی شباهت دارد زیرا آنها تأدیهٔ مطالبات نقدی دولتی بدولت دیگر را تأمین مینماید بدین وسیله است که گاه اوقات شهرها در قرون وسطی بر اراضی خود فروخته و داده‌اند یعنی ملوک الطوائف همجوار پول قرض داده و از اراضی آن گرو گرفته‌اند و بالاخره متصرف اراضی مذکوره شده‌اند

حالیه ترتیب گرو گذاردن اراضی معمول نیست مگر برای مطمئن نمودن از ادای غرامت جنگی که در عهدنامه‌های صلحی مغلوب متعهد شده است که بپردازد چنانکه موافق عهدنامهٔ فرانکفورت مورخهٔ ۱۰ مه ۱۸۷۱ بعضی از ایالات فرانسه را دولت آلمان برای حصول اطمینان از ادای غرامت جنگی که تقریباً مبلغ بیست هزار کرور (۵ ملیار فرانک) میشد چندی متصرف گردید چون عهدنامه که برای اجرای آن قسمتی از اراضی گرو گذارده شده است مجری نگردد دولت طلبکار حق دارد که اراضی را که موقتاً متصرف میباشد بطور دائمی در تحت تصرف خود در آورد

فرق مابین گرو حقوق ملل و گرو حقوق مدنی ـــــ **اولاً** گرو حقوق مدنی در روی ورقه بواسطهٔ دفتر ترتیب داده شده و بواسطهٔ ثبت در دفاتر اشخاص ثالث از آن مطلع میگردند درصورتیکه گرو حقوق ملل از خود عهدنامه منتج شده و مانند خود عهدنامه اشخاص متفرقه از آن اطلاع حاصل میکنند

ثانیاً گرو حقوق مدنی ملکی را که گرو گذارده شده است بتصرف طلبکار که با او گرو داده میشود در نمی‌آورد و بالعکس موافق حقوق ملل دولت طلبکار بواسطهٔ تأسیس گرو مالک اراضی که گرو گذارده شده میگردد

ثالثاً گرو حقوق مدنی راجع بتملک ملک است درصورتیکه مقصود از گرو حقوق ملل حق حکمرانی در اراضی است

رابعاً اطمینانی که از گرو حقوق مدنی حاصل میشود اینست که درصورت عدم تأدیه ملک گرو گذارده شده را بمعرض حراج در میآورند درصورتیکه در حقوق ملل اطمینان حاصله از گرو اراضی منضم شدن اراضی مذکوره است درصورت عدم تأدیه

ثالثاً تأمینات مالیه ــــ گاهی اتفاق میافتد که دولتی بدولت دیگر برای اطمینان دادن از ادای تنزیل قرض خود یا تأدیه سرمایه استقراض شده تأمینات مالیه میدهد یعنی او را اجازه میدهد که باسم خود حاصل بعضی از مالیات را یا گمرکات و واردات دیگر که منابع و عایدات آن میباشد دریافت دارد چنانکه موافق چندین قراردادهای مقرره مابین فرانسه و انگلیس و دولتین مصر و عثمانی عایدات بعضی املاک و بعضی مالیات خود را بطلبکاران خود واگذار نموده

رابعاً تأمینات دولت ثالثه ــــ تعهدات و تأمیناتی که دولت ثالثه میدهد برای اجرای عهدنامه مقرره بین دو دولت یا فرعی خواهد بود یا اصلی *La garantie, accessoire principale*

تأمینات مذکوره را فرعی گویند در صورتیکه دولت ثالثه فقط بملاحظه منافع یکی از دول متعاهده آنرا داده و خود او در مجری گشتن عهدنامه هیچ نفع و ضرری نداشته باشد

تأمینات اصلی تأمیناتی است که چندین دولت بملاحظه صرفه یکی از دول متعاهده و بملاحظه نفع خود و برای حفظ نظم و آسایش بین الملل داده و بعضی از حقوق و تأسیسات عمومی و پلتیکی مقرره در عهدنامه را در تحت حمایت خود قرار میدهند نمونه از تأمینات اصلی عهدنامه بیطرفی دولت بلژیک است که دول اروپا در ۱۸۳۰ متعهد شدند که برقرار دارند

فرق مابین تأمینات اصلی و فرعی موافق تفصیل ذیل است : درصورتیکه تأمینات فرعی باشد دولت تأمینات دهنده مداخله نمیتواند بکند مگر درصورتیکه دولتی که اطمینان برای حفظ منافع او داده شده است درخواست نماید و یا آنکه اتفاقاتیکه برای عدم وقوع آنها اطمینان داده شده است بوقوع آید

درصورت تأمینات اصلی بالعکس دولت تأمینات دهنده خود موقع و مقتضی بودن مداخله را معین مینماید و میتواند هر وقت که لازم بداند بدون اینکه منتظر استدعای دولتی که اطمینان برای حفظ منافع او بعمل آمده است بشود مداخله نماید

تکالیف کفیل ــ فرق ضمانت با کفالت ــــ کفیل *garant* با ضامن فرق دارد *caution* بمعنی که ضامن درصورتیکه مدیون اصلی از عهده تعهدات خود برنیاید بایستی تمام آن تعهدات را متقبل شود و بالعکس کفیل *garant* فقط قول میدهد که بواسطه تسلط خود دولت کفالت کرده شده را وادار باجرای تعهدات خود بنماید و با اظهارات دولت طرف همراهی نماید فقط درصورتیکه دولتی که کفالت برای حفظ منافع او بعمل آمده است محتاج بحمایت باشد دولت کفیل بایستی تسلط خود را بکار برد ولی باندازه که او محتاج بهمراهی میباشد و با ملاحظه مشروع بودن اظهارات و تا حدی که حقوق بین الملل مجاز میدارد درصورتیکه چندین دول اجماع کفالتی کرده

کرده باشند بایستی مداخله جمیع آنها برای برقرار داشتن مقرراتی که کفالت نموده اند درخواست شود و درصورتیکه بین آنها اختلافی روی دهد هریک از آنها موافق تعبیر خود باید از عهدنامه ضمانت نماید

فصل چهارم ــ اختتام عهدنامه ها

اعداد ــــ عهدنامه ها در موارد ذیل اختتام می یابد

اولاً درصورتیکه تعهدات مقرره آن مجری شده باشد

ثانیاً درصورتیکه عهدنامه برای مدت معین مقرر شده و مدت مذکوره سرآید ولی ممکن است در عهدنامه در خصوص تجدید قیدی شده باشد و بموجب آن درصورتیکه متعاهدین میل فسخ خود را اظهار ننمایند عهدنامه مذکوره سال بسال مثل این است که تجدید شده است و این را تجدید ضمنی گویند

ثالثاً درصورتیکه عهدنامه برای مدت نامحدودی مقرر شده متعاهدین متفقاً برای تغییر دادن آن و یا فسخ نمودن آن متفق الرای میگردند

رابعاً درصورتیکه دولتیکه عهدنامه برای حفظ منافع او مقرر شده است خود بالاستقلال از آن منافع چشم می پوشد چنانکه دولتی ایالتی را که در موقع امضای عهدنامه صلحی تصرف نموده و آن تصرف یکی از شرایط صلح قرار داده بود رد نماید

خامساً درصورتیکه یکی از دول متعاهده از عهده تقبلات خود برنیاید و برخلاف مقررات عهدنامه رفتار نماید دولت طرف میتواند عهدنامه را معدوم شده تصور کرده و وعده های خود را مجری ندارد در قراردادهای حقوق مدنی چنین نیست زیرا درصورتیکه یکی از طرفین قرارداد را مجری ندارد سبب فسخ قرارداد نمیشود و باید فسخ آن بواسطه محکمه ها اعلام گردد ولی چون قضات بین المللی که شغل آنها رفع اختلافات و منازعات بین الملل باشد وجود ندارد لهذا عهدنامه در این مورد فسخ میشود میتوان گفت که در مراودات بین الملل وسیله دیگری برای اجبار باجرای مواعید رعایت نشده موجود هست و آنهم جنگ است این ایراد صحیح نیست زیرا از طرفی اقدام بجنگ همیشه مقتضی و موافق صرفه دول نمیباشد و از طرف دیگر بطور حتم نتیجه که از آن میخواهند نمی بخشد و ممکن است ظفر با دولتی باشد که عهدنامه و وعده های خود را رعایت نکرده است

سادساً وقتیکه عهدنامه در تحت شرط فسخی مقرر شده و شرط مذکور بعمل بیاید

سابعاً وقتیکه عادات جدیده دول مخالف عهدنامه که سابقاً مقرر شده است میباشد مثلاً درصورتیکه عهدنامه بین دو دولتین

درخصوص برده‌فروشی مقرر شده باشد امروز که این عمل در انظار ملل متمدنه مخالف حقوق ملل محسوب شده است عهدنامه مذکوره طرفین را متعهد نمیسازد

ثامناً درصورتیکه اجرای عهدنامه کلی غیرممکن شود بموجب این قاعده حقوق (کسی مجبور باجرای عمل غیرممکن نیست) فسخ میگردد

تاسعاً درصورتیکه یکی از دول متعاهده عهدنامه را فسخ نماید فسخ عهدنامه عملی را گویند که بواسطه آن یکی از دول متعاهده بدیگری اطلاع میدهد که من بعد مقررات عهدنامه را مرعی نخواهد داشت

در عهدنامه که نتایج آن دائمی و متوالیاً و لایتناهی میباشد معمولاً شرط صریحی قید میگردد که بموجب آن هر یک از طرفین حق فسخ عهدنامه را دارا میباشند مخصوصاً این ترتیب در عهدنامه های تجارتی معمول میباشد

ولی درصورتیکه چنین قیدی در عهدنامه نشده باشد چه باید کرد؟ و آیا دولتین متعاهدتین هر یک حق فسخ را دارا میباشند یا خیر؟ عقیده عمومی معاملات بین المللی دول را در آن صورت دارای حق فسخ میداند و آنها شرط *Rebussic stantibus* ربوس سیک ستان تیبوس را که بموجب آن هر یک از طرفین درصورتیکه تغییراتی رخ دهد که با وجود آن وضع جدید در زمان انعقاد عهدنامه چنین عهدنامه مقرر نمیگردید مختار بفسخ میباشند این شرط در ضمن عهدنامه مستتر میباشد مثلاً عهدنامه تصور نمائیم که تاسیس حمایت کند دولت حامی میتواند عهدنامه را که سابقاً دولت حمایت شده با سایر دول مقرر داشته است بواسطه آنکه با وضع جدید وفق نمیدهد فسخ نماید

مسئله که مشکوک است فقط اینست که آیا درصورتیکه یکی از دول امضا کننده وضع جدیدی را مستمسک قرارداده فقط بواسطه میل خود میتواند از تعهدات خود رهائی یابد حل این مسئله خیلی مشکل است زیرا درصورتیکه عهدنامه را بمیل یکی از طرف الغا کنیم از احترام آن کاسته میشود و از طرف دیگر درصورتیکه متفق الرای شدن طرفین را برای فسخ عهدنامه لازم بدانیم نتیجه غیرمستقیمه آن از میان بردن حق فسخ بوده و فقط فسخ عهدنامه همیشه منوط برضای طرفین خواهد بود

در ۱۸۷۰ دولت روسیه از وقایعی که در آن زمان رخ داده دست آویز نموده و شرط ربوس سیک ستان تیبوس را بمیان آورده رهائی خود را از مقررات عهدنامه پاریس ۱۸۵۶ که بیطرفی بحر اسود را مقرر داشته بود اعلام نمود چون دولت انگلیس بدین مسئله اعتراض نمود دولت روس مجبور بقبول انعقاد کنفرانسی شد و نتیجه کنفرانس مزبور عهدنامه ۱۳ مارس ۱۸۷۱ لندن گردید که سابقاً در آن باب سخن بمیان آمد در مجلس اول نمایندگان دول اظهار داشتند

که یکی از قواعد اساسیه حقوق ملل این است که هیچیک از دول نمیتواند از تعهدات مقرره در عهدنامه سر بپیچد و شرایط آن را تغییر دهد مگر برضای دول متعاهده و پس از آنکه دوستانه با آنها متفق الرای شود

اثر جنگ در عهدنامه ها — اثر جنگ اینست که عهدنامه های مقرره در آن خصوص از قبیل قرارداد ژنو ۱۸۶۴ را واجب الاجرا سازد و وقوع جنگ خللی بر قراردادهائی که کاملاً مجری گردیده است و قصد آنها برقرار داشتن یک وضع قطعی و دائمی بوده است از قبیل ترک اراضی وغیره وارد نمیاورد و عهدنامه هائیکه بملاحظه صلح مقرر شده است از قبیل عهدنامه های تجارتی و اتحاد گمرکی و ملاحی وغیره را فسخ مینماید

تصدیق مجدد عهدنامه ها *Confirmation* — برای اینکه دول از احترام و برقراری عهدنامه های قدیمه مطمئن باشند مرسوم است که از آنها در قراردادهای جدیده که دول با یکدیگر مقرر میدارند اسمی برده شود این اتفاق درخصوص عهدنامه اوترخت ۱۷۱۴ رخ نمود و عهدنامه مذکوره بواسطه عهدنامه هائی که بعد مقرر شدند مجدداً تصدیق گردیده و در عهدنامه های ۱۸۱۴ هم اسمی از آن برده میشود این عمل را تصدیق مجدد عهدنامه ها مینامند درصورتیکه بواسطه وقوع جنگ وضع دولت تغییر یابد یا بواسطه شورش داخلی وضع حکومت تغییر کند این تصدیق مجدد عهدنامه بعمل میاید

توافق عهدنامه جات *Reconcilliation* — توافق عهدنامه جات عبارت از اینست که هر دولتی چون عهدنامه با دولت دیگر مقرر میدارد مجبور برعایت تعهداتیکه در عهدنامه های سابقه نسبت بسایر دول متقبل شده است میباشد عهدنامه جدید نمیتواند حقوق حقه سایر دول را که در این عهدنامه دخالت ندارند از میان ببرد و این یکی از نتایج قاعده حقوق است که بموجب آن قرارنامه ها نمیتوانند باشخاص ثالث ضرری وارد آورند بدینجهت است که عهدنامه ژوئن ۱۸۹۰ که بموجب آن دولت آلمان دولت انگلیس را در برقرار داشتن حق حمایت خود در زنگبار آزاد ساخت اعلام نامه ۱۸۶۲ که بموجب آن دولتین فرانسه و انگلیس متقبل برقراری استقلال دولت زنگبار شده بودند معدوم نساخت و مابین دولت فرانسه و انگلیس در پنجم اوت ۱۸۹۰ در این خصوص قرارداد مخصوص مقرر گردید

فصل پنجم — طبقات عهدنامه جات (*Classification*)

تقسیم عهدنامه ها را بچندین قسم نموده اند در این کتاب فقط عهدنامه ها را بدو قسمت منقسم خواهیم کرد عهدنامه های متعلقه

بمنافع پلتیکی دول و عهدنامه های متعلقه بمنافع مادی و علمی و ثروتی

فقرهٔ اولی ـــ عهدنامه های متعلق بمنافع پلتیکی دول

تعریف ـــ عهدنامهٔ پلتیکی عهدنامهٔ راگویند که متعلق براودات حکومتها با یکدیگر بوده و مقصود از آنها حفظ وجود و شرف ونقص وارد نیاوردن بر اراضی دول است

اعداد ـــ enumeration عهدنامه های پلتیکی عهدنامه های صلحی و اتحادی و مودتی و اعانت نقدی و ضمانت و بیطرفی و ترک اراضی و تعیین سرحدات و عهدنامه های کرسی پاپیت میباشد

اوّل عهدنامهٔ صلحی ـــ عهدنامهٔ صلحی عهدنامهٔ راگویند که بواسطهٔ آن دو دولتی که با یکدیگر نزاع داشته و مشغول جنگ میباشند شرائط ترک مخاصمه را معین مینماید اینجا فقط مختصراً عهدنامه های صلحی را ذکر نموده و بطور مفصل در قسمت آخر این کتاب در موقعیکه از جنگ سخن رانده میشود در آن باب نیز گفتگو خواهیم نمود

دوّیم عهدنامهٔ اتحادی ـ عهدنامهٔ اتحادی عهدنامه ایست که بموجب آن دولتی نسبت بدولت دیگر متعهد میگردد که با وی همراهی نموده و معاونت عهتباری و حتی معاونت نظامی برای نیل بمقصود پلتیکی با او بنماید

اقسام مختلفهٔ اتحاد ـــ اتحاد را به سه نوع میتوان منقسم نمود اوّل عهدنامهٔ اتحاد عمومی دوّیم عهدنامهٔ اتحاد تعرضی و تدافعی سیّم عهدنامهٔ اتحاد مطلق

(۱) **عهدنامهٔ اتحاد عمومی** ـ این قسم عهدنامه عهدنامه ایست که بواسطهٔ آن دو یا چندین دول متقابلاً متعهد میگردند که از هر حیث پلتیک واحدی را پیروی نموده و بمنافع واحده خدمت نمایند و دارای یک حقوق و یک تکالیف باشند این عهدنامه رشتهٔ یگانگی و اتحاد دول را منتهی درجه محکم نموده ولی سلب استقلال حکمرانی دول متحده را مینماید این نوع اتحاد خیلی نادر است ولی در تاریخ یک نمونهٔ معروفی از آن دیده میشود آنهم اتحاد معروف به اتحاد فامیلی (Pacte de famille) که در ۱۵ او ۱۷۶۱ مابین چهار شعبه خانوادهٔ بوربن که در آن زمان (Bourbon) در فرانسه و اسپانی و ناپل و پارم سلطنت میکردند منعقد گردید و بموجب این عهدنامه دول فرانسه و اسپانی اظهار نمودند که من بعد هر دولتی که خصومت با یکی از طرفین نماید دیگری آنرا خصم خود خواهد دانست و در زمان صلح و در موقع جنگ منافع یکدیگر را مثل منافع خود خواهند دانست و صلح را متفقاً خواهند نمود و بدون استثناء در تمام موارد برای حفظ حیثیت و حقوق خانوادهٔ خود با یکدیگر معاونت خواهند نمود و از مذاکرات و اتحاداتی که با سایر دول مینمایند

یکدیگر را مطلع سازند و پلتیک آنها با سایر دول یکسان باشد و بالاخره باتباع یکدیگر همین امتیاز را در دولتین بدهند

(۲) **عهدنامهٔ اتحاد تعرضی یا تدافعی** ـــ عهدنامه های تعرضی یا تدافعی بملاحظه حتمی الوقوع بودن جنگی یا اعلان شدن آن مقرر میگردد و بدین ملاحظه آنها را اتحاد نظامی نیز مینامند مقصود از آنها اتحاد قوای نظامی دو یا چند دولت است برای حصول به نتیجهٔ مشترک

اتحاد را تعرضی گویند وقتیکه مقصود اعلان جنگ و حمله نمودن برای تحصیل اراضی وسیع تری یا تفوق بر سایر دول میباشد اتحاد را تدافعی گویند وقتیکه مقصود از آن ردکردن حملهٔ غیر مشروع و حفظ و وقایه حقوق مکتسبه و وضع و ترتیبات موجوده میباشد

اتحاد تعرضی یا تدافعی از حیث مقصود میتواند محدود گردد یعنی دول میتوانند وعده همراهی بیکدیگر دهند ولی در صورت وقوع بعضی اتفاقات که آنها معین مینمایند : درآنصورت بطور صریح مواردی که در صورت casus foederis عدم وقوع آنها میخواهند آزادی رفتار خود را حفظ نمایند معین مینمایند و نیز میتوانند بالعکس در کلیهٔ موارد وعدهٔ حمایت بیکدیگر بدهند

دول متحده اندازه همراهی و معاونتی که متعهد اجرای آنها میشوند نیز معین میدارند یعنی یا همراهی کلیهٔ قوای نظامی برّی و بحری خود را وعده میدهند و یا متقبل میشوند که فقط قسمتی از آن قوی را معاونت دهند

(۳) **عهدنامهٔ اتحادی مطلق** tr. d'alli. pure et simple ـــ چون دو دولت اظهار نمایند که میخواهند یک طریقه و رفتاری موافق منافع مشترکهٔ یکدیگر اتخاذ نمایند ما بین آنها عهدنامهٔ اتحادی مطلق مقرر شده است اکثر اوقات در عهدنامه های صلحی بدین طریق قید شرط اتحاد مطلق میشود : من بعد ما بین دولتین متعاهدتین صلح و اتحاد برقرار خواهد بود درآنصورت این شرط فقط تأکیدی خواهد بود و در بعضی موارد بالعکس برای اعلان اتحاد عهدنامهٔ مخصوصی ما بین دو یا چندین دولت مقرر میگردد و نظر بموارد میتواند دارای نتایج عمده گردد

نمونهٔ معروفی از این قبیل عهدنامه عهدنامهٔ اتحاد مقدس است که در اکس لاشاپل Sainte alliance در ۱۵ نوامبر ۱۸۱۸ ما بین اطریش و پروس و روسیه منعقد گردید در این عهدنامه دول امضاکننده اعلان نموده بودند که بطور قطعی مصمم میباشند که در روابط با یکدیگر و در روابط با سایر دول از قاعدهٔ رشتهٔ اتحاد محکمی که تاکنون در مراودات و منافع مشترکهٔ آنها موجود بوده و بواسطهٔ رشته های اخوت مسیحیه که سلاطین مذکوره با یکدیگر برقرار میکنند محکمتر و بلکه غیر قابل قطع شده است تخلف نکنند مقصود این اتحاد برقرار داشتن صلح عمومی که مبنی بر احترام عهدنامه است میباشد

عللی که در اتحاد دول اثر دارند — عللیکه در اتحاد دول اثر دارند امروز بالتمام مانند علل سابقه نمیباشند سابقاً رشته‌های خویشیت که سلاطین را با یکدیگر مربوط میساختند یا احساسات دولتی که اشخاص سلاطین نسبت بیکدیگر مینمودند دلایل عمده اتحاد بین دول میبود در صورتیکه امروز چنین نیست و هر چند رشته خویشاوندی یا مودت بین سلاطین هنوز مداخله در کار دارند ولی برای برقرار داشتن یا برهم زدن اتحاد بین دول کافی نیست توافق منافع و اطمینانی که بواسطه رفتار عاقلانه و دوام حکومت قویه حاصل میشود یکی بودن عادات و رسوم و خلق و طبیعت ملل مهم ترین علل اتحاد در ملل حالیه میباشد

سیم عهدنامه مودت *amitié* — عهدنامه مودت عهدنامه ایست که بموجب آن دو دولت روابط دوستانه که مابین آنها موجود است و محبت قلبی که نسبت بیکدیگر حس مینمایند اظهار میدارد بر خلاف عهدنامه اتحادی دول متعاهده را وادار نمینماید که در موقع لزوم با یکدیگر معاونت حقیقی نمایند عهد مودت اکثر اوقات به عهدنامه اتحادی ملحق میگردد و در آن چنین مذکور میدارند که مابین دولتین متعاهدتین مودت و اتحاد خواهد بود در آنصورت این قید چندان لزومی ندارد ولی در صورتیکه عهد مودت منضم بر عهدنامه صلحی گردد خیلی مهم میباشد زیرا چنین معنی میدهد که نه فقط دولتین متخاصمتین میخواهند ترک خصومت و جنگ نمایند بلکه میل دارند که از صمیم قلب کاملاً صلح نمایند

چهارم عهدنامه اعانت مطلق *t. de subsides* — بموجب این قبیل عهدنامه یا دولتی نسبت بدولت دیگر متعهد میگردد که در موقع جنگ قسمتی از قشون که برای آن لازم میباشد یا مهمات یا سفاین جنگی و یا اعانت نقدی در عوض وجه نقدیکه در ازمنه معینه و مقرره بدو پرداخته خواهد شد مینماید

در خصوص عهدنامه‌های اعانتی دو ملاحظه مهم باید بشود :

اولاً اینکه عهدنامه معاونتی کاملاً و تماماً عهدنامه اتحادی نمیباشد و حتی خود آن عهدنامه عهدنامه مودت نیز نیست دولتی که اعانت مینماید همراهی خود را بدول طرف فروخته است در صورتیکه دولت متحد بالعکس حق هیچ نوع عوض نقدی در ازای همراهی خود ندارد و فقط میتواند در موقع لزوم و موافق مقررات عهدنامه اتحادیه موافق همراهی و معاونتی که از دولت طرف کرده است از آن معاونت و مدد طلب نماید

ثانیاً معاونت مانند حرکت خصمانه از طرف دولتی که آنرا معمول میدارد نسبت بدولتی که بر ضد آن این معاونت شده محسوب میشود، بطوریکه دولت معاونت کننده در اینصورت نمیتواند از منافع بیطرفی بهره مند شود لهذا دولت معاونت

کننده دشمن دولتی است که بر ضد او با دولت دیگر معاونت کرده است در صورتیکه با دولتی که معاونت نموده است متحد نباشد

پنجم عهدنامه ضمانتی *t. de garantie* — مقصود از عهدنامه ضمانتی ممکن است تملک اراضی متصرفه دولتین متعاهدتین یا اجرای عهدنامه یا برقرار داشتن یک حکومت مخصوصی باشد

ضمانت اراضی — ضمانت اراضی مملکت یکی از شرایط فرعی عهدنامه تدافعی یا تعرضی باشد و همچنین ممکن است در آن خصوص عهدنامه جداگانه مقرر داشت در اینصورت عهدنامه مذکوره حکم عهدنامه اتحاد تدافعی را دارد

ضمانت عهدنامه‌ها — ضمانت اجرای عهدنامه ممکن است در ضمن همان عهدنامه که ضمانت اجرای آن میشود مقید شود یا آنکه در آنخصوص عهدنامه جداگانه مقرر گردد در هر دو صورت ضمانت دارای یک اثر خواهد بود اثر ضمانت اجرای عهدنامه‌ها را در موقعیکه در خصوص اجرای عهدنامه‌ها سخن رانده شد مذکور گردید لهذا بدان مطلب رجوع شود

ضمانت وضع حکومت — بواسطه عهدنامه‌هائیکه ابقای وضع حکومتی را ضمانت میکند دول میتوانند متعهد گردند که در مقابل دشمنان داخلی وضع حالیه حکومت یکدیگر را یا وضع حکومت دولت ثالثی را حفظ نمایند عهدنامه که ابقای وضع حکومت دولتین متعاهدتین را مقرر میدارد کاملاً عهدنامه اتحادیست که بر ضد دشمنان داخلی مقرر شده است این ترتیب را آنچه برای برقرار داشتن وضع حکومت مذمت نموده‌اند زیرا که بکلی بر خلاف قاعده اساسیه حکمرانی ملتی بوده و از طرف دیگر بی اثر میباشد در صورتیکه دو دولت خارج بدون رضای دولت ثالثه برای برقرار داشتن وضع حکومت آن متفق گردند یکنوع مداخله ایست که بر خلاف قاعده استقلال متقابله دول میباشد

ششم عهدنامه بیطرفی *Neutralité* — عهدنامه بیطرفی دو قسم است اول آنهائیکه متعلق به بیطرفی دائمی میباشند دویم آنهائیکه متعلق به بیطرفی موقتی هستند

بیطرفی دائمی — عهدنامه بیطرفی دائمی عهدنامه ایست که بموجب آن دولتی متعهد میگردد که هیچوقت نسبت بدولت دیگر اعلان جنگ ننماید و مداخله در جنگی که مابین دو دولت وقوع دارد نکند در مقابل سایر دول ضمانت این بیطرفی را مینمایند یعنی متعهد میگردند که آنرا محترم داشته و دولی را که میخواهند بر خلاف آن رفتار نمایند وادار برعایت بیطرفی بکنند

بدینواسطه این عهدنامه بعضی تقبلات و تحمیلات بر دولی که بطور دائمی بیطرف میباشند و سایر دول وارد میآورد سابقاً مذکور گردید که سه دولت دارای وضع بیطرفی دائمی هستند یعنی دول سویس و بلژیک و گراند دوشه لوکزامبورگ

نتایج حاصله برای دول سابق الذکر با تکالیف دول ضامن نیز سابقاً مذکور شد لهذا بدان رجوع شود

بیطرفی موقتی — عهدنامهٔ بیطرفی موقتی عهدنامه ایست که دولی که دخالت در جنگ واقع بین دولتین ندارند بایکدیگر مقرر داشته و در آن طریقه رفتاری که باید با دولتین متخاصمتین بشود معین میدارد مقصود از این عهدنامه ممکن است اتحادی بین دول بیطرف باشد برای نمودن خود بر ضد رفتار خصمانهٔ دولتین متخاصمتین چنانکه اتحاد بیطرفی مسلح ۱۷۸۰ مقرر داشت یا متضمن تعهد دول بیطرف در عدم مداخله ولو اینکه بوسایل دوستانه باشد در کارهای دولتین متخاصمتین بدون اینکه قبل از وقت یکدیگر را مطلع ساخته باشند یا قبل از وقت مذاکره کرده و متفق الرأی شده باشند میباشد مانند اتحاد دول بیطرف که در ۱۸۷۰ دول انگلیس و اطریش و ایطالی و روسیه مقرر داشتند

عهدنامهٔ بیطرف کننده *neutralisation* — عهدنامه های بیطرفی میتوان عهدنامه هائی گفت که بموجب آن دو دولت در ابتدای جنگی یا بملاحظهٔ جنگی که ممکن است در آتیه اتفاق بیفتد بعضی از اراضی یا بعضی از استحکامات که بواسطهٔ عملیات نوع بشر ایجاد شده است بیطرف مینمایند چنانکه در جنگ ۱۸۶۳ الی ۱۸۶۴ دولتین دانمارک و آلمان متفق الرأی شدند که جنگ و جدال از حدود ژوتلاند و شلزویک تجاوز نکند و نیز فصل ۲۱ قرارداد دویم نوامبر ۱۸۵۶ که رود دانوب را بیطرف نمود و همچنین عهدنامه ۲۹ اکتبر ۱۸۸۸ که بیطرفی کانال سوئز را مقرر داشت

هفتم عهدنامه ترک اراضی *tr. de Cession de territoire* — عهدنامهٔ ترک اراضی عهدنامه را گویند که بموجب آن دولتی از حق حکمرانی خود در قسمتی از اراضی خود چشم پوشیده و آن حق را واگذار بدولت دیگر نماید ترک اراضی مملکت در موقع صلح یا بعد از جنگی واقع شود در زمان صلح ممکن است بسبب فروش اراضی یا معاوضه یا در ازاء خدمت یا در عوض امتیاز و نفعی واقع شود

ترک اراضی مملکت پس از جنگ یکی از شرایطی باشد که برای وقوع صلح غالب بر مغلوب تحمیل نماید

عهدنامهٔ ترک اراضی شرایطی را که بموجب آن فراق واقع میشود معین میدارد یعنی معین میسازد که آیا قبل از وقت طلبیدن رأی سکنهٔ اراضی مذکوره لازم خواهد بود و اثر آن در تابعیت سکنه و قروض دولت مفروق منه چه خواهد بود

هشتم عهدنامهٔ تحدید حدود *tr. de limites* — بموجب این عهدنامه ها دولتین مجاورتین خط سرحدی که اراضی آنها را از یکدیگر مجزی میدارد معین مینمایند این عهدنامه اکثر اوقات یکی از

منضمات عهدنامهٔ صلحی یا عهدنامهٔ ترک اراضی میباشد و گاهی نیز منفرداً منعقد میگردد و چه ممکن است دولتین متعاهدتین در موقع امضای عهدنامهٔ صلحی یا عهدنامهٔ ترک اراضی اشکالاتی که در تعیین حدود مملکت بمیان آید راجع بقرار اخیر مینمایند یا دولتین قرار میدهند که سرحدات خود را معین سازند در صورتیکه ما بین دولتین مجاورتین شطی یا سلسلهٔ جبال واقع شود چنانکه در موقعیکه از اراضی دولت گفتگو شد مذکور گردید خط تالوگ یا خط قلل جبال بمنزلهٔ تعیین خط سرحدی میباشد و در صورتیکه ما بین دولتین مجاورتین رود و کوهی واقع نشده باشد دولتین متعاهدتین بملاحظهٔ عادات یا میل و منافع یکدیگر خط سرحدی را تعیین میکنند

نهم عهدنامه های مقرره با کرسی پاپ *Concordats* — در این قسمت کتاب فقط اسمی از این قبیل عهدنامه ها برده میشود و شرح آنها در ضمیمهٔ این کتاب در موقعیکه از کرسی پاپ نظر بحقوق بین الملل گفتگو خواهد شد مذکور میگردد

فقرهٔ دویم — عهدنامه های متعلقه بمنافع مادی و ثروتی و علمی

شرح — برخلاف عهدنامه های پلتیکی عهدنامه های قسمت دویم در خصوص روابط حکومتهای دول مختلفه با یکدیگر نمیباشد و مقصود از آنها حفظ و وقایهٔ حقوق و منافع دول که مجمع پلتیکی مستقره و حکمران تصور شده باشد نیست مقصود از انعقاد این نوع عهدنامه جات برای اینست که لوازم مادی و ثروتی و علمی اشخاص که هر یک از دول را تشکیل میدهند فراهم نماید مثلاً قرارداد متعلقه بارث و امراض مسریه و حفظ تملک علمی و صنایع مستظرفه و صنعتی و روابط محصولاتی و معاوضه ما بین دول وغیره

دو شکل عمدهٔ این عهدنامه جات — عهدنامه های سابق الذکر ممکنست بدو شکل مختلف در آید یا محتوی تعهدات و تقبلات متقابله ما بین دو یا چندین دولت گشته و فقط بعضی حقوق و تکالیف برای هر یک از دول متعاهده مقرر میدارد در اینصورت آنها را عهدنامهٔ معمولی *tr. ordinaire* مینامند

و یا عهدنامه های مذکوره روابط بین دول متعاهده را محکم نموده و یک قسم شرکتی متعلق بمسئله که سبب انعقاد عهدنامه شده است تأسیس مینماید در اینصورت آنها را عهدنامه های اتحاد بین المللی *tr. d'unions intern.* مینامند

باید دانست که مسئله که بدواً سبب انعقاد عهدنامهٔ معمولی میگردد ممکنست در آتیه اساس مقرر داشتن عهدنامهٔ اتحاد بین المللی شود یا ضد این مسئله وقوع یابد یعنی اتحاد بین المللی چون ختم بشود عهدنامهٔ معمولی بجای آن مقرر گردد

۱) — عهدنامه های معمولی tr Ordinaire

تعداد — موافق وضع حالیهٔ روابط بین الملل عهدنامه های معمولی متعلقه بمنافع مادی و علمی و ثروتی دول موافق تفصیل ذیل است : اولاً عهدنامه های تجارتی ثانیاً عهدنامه های تملکی یا متعلق بسکنی ثالثاً عهدنامه های مجاورتی رابعاً عهدنامه های معاونتی خامساً عهدنامه های غرامتی سادساً عهدنامه های متعلقه باداره عدالت سابعاً قراردادهای قونسولی ثامناً عهدنامه های متعلقه بتسویه متروکات تاسعاً قراردادهای حفظ الصحه

اولاً عهدنامه های تجارتی t. de commerce — عهدنامه تجارتی عهدنامه را گویند که بموجب آن دولتین متعاهدتین شرایطی که بموجب آن معاوضه محصولات بین اتباع یکدیگر را مقرر مینمایند مقصود از این عهدنامه آنست که بواسطه مساعدتهای متقابله که دول متعاهده متقبل میشوند که حد وسط حقوق گمرکی که در تعرفه عمومی آنها معین شده است تخفیف دهند

مقیدات اساسیه Stipulation essentielle **مقیدات فرعیه** St. accidentelles

عهدنامه های تجارتی لزوماً محتوی مقیدات متعلقه بصادرات و واردات مال التجاره و به ترانزیت و انبارداری و غیره میباشد و تعرفه که بموجب آنها مقرر میگردد تعرفه قراردادی نامیده میشود Tarif conventionelle
کاهی عهدنامه های تجارتی محتوی مقیدات مخصوصه متعلقه بسیر سفاین در دریا و انهار و به برقراری حق قضای قونسولها و وضع اتباع دولتین متعاهدتین در اراضی یکدیگر میباشد ولی این قیودات جزء لاتجزای عهدنامه های تجارتی نمیباشند و آنها عهدنامه های فرعی که بکلی از عهدنامه تجارتی متمایز میباشند تشکیل میدهند عهدنامه های مذکوره بعضی مسائل مخصوصه را تسویه نموده و مطیع بعضی قوانین مخصوصه میباشند که بعدها ذکر خواهد شد

شرط دولت کاملة الوداد Clause de la nation la plus favorisée — شرط دولت کاملة الوداد شرطی است که همیشه در عهدنامه های تجارتی معتاد گردیده و بموجب آن هر یک از دول امضاکننده عهدنامه از تخفیفات تعرفه و تسهیلات تجارتی که در آتیه دولت طرف میتواند بدولت دیگر عطا نماید حق بهره مند شدن را تحصیل مینماید این لفظ در معاهدات تجارتی دیده میشود زیرا که در صورتیکه این قید نشود بواسطه تسهیلات و مساعدتیکه بادولت رقیب میشود یکی از دول متعاهده ممکنست از منافعیکه در موقع امضای عهدنامه تجارتی منظور شده است بی نصیب شود و بطور غیرمستقیم از منافعیکه در مد نظر داشته است بی بهره گردد

امتداد عهدنامه های تجارتی Durée des traités de com. — عهدنامه های تجارتی اصلاً و اساساً موقتی میباشند و این یکی از نتایج مجبوری تغییراتی است که از محصولات و معاوضه رخ مینماید چون موعد عهدنامه منقضی گردد دول امضاکننده میتوانند آنرا فسخ نمایند یا برای مدت مجددی آنرا مجری سازند و یا بکلی آنرا تغییر دهند معمولاً در عهدنامه مدتی که در ظرف آن ممکن است فسخ آن اعلان شود مقرر میگردد و مدت مذکوره اغلب سنه قبل از انقضای موعد عهدنامه است در صورتیکه طرفین متعاهدتین بگذارند مدت مقرره برای فسخ بگذرد و هیچ نوع اقدامی در اینمدت ننمایند عهدنامه تجارتی بواسطه قبول ضمنی طرفین ممتد میگردد

ثانیاً عهدنامه تملکی متعلقه بسکنی tr. d'etablissement — این عهدنامه معاهده ایست که بموجب آن دو دولت وضع قانونی اتباع خود را در اراضی یکدیگر مقرر میدارند اغلب از این قبیل عهدنامه ها فقط آزادی مسافرت و آزادی در اجرای قواعد مذهبی و حق تجارت و حق تملک بآنها داده میشود در اینصورت عهدنامه مذکور خیلی محدود میگردد زیرا که این حقوق را هیچیک از دول از اتباع خارجه سلب نمینماید و آنها را در مجری داشتن حقوق سابق الذکر مجاز میدارند گاهی این عهدنامه ها حق اجرای حقوق مدنی را که معمولاً منحصر باتباع دولت متوقف فیها میباشد کاملاً و یا ناقصاً باتباع خارجه تفویض مینماید چنانکه موافق عهدنامه های مقرره مابین دول فرانسه و اسپانی در ۷ فوریه ۱۸۸۲ و نیز بین فرانسه و صربستان در ۱۸ ژانویه ۱۸۸۳ اتباع دولتین متعاهدتین حق اجرای کلیه حقوق مدنی را دارا شدند

ثالثاً عهدنامه های مجاورتی tr. de voisinage — قراردادهای مجاورتی عنوان عهدنامه هائیست که دولتین مجاورتین را وادار بانعقاد عهدنامه متعلقه بعمل جنگلها یا راجع بترتیب و تشکیل استرداد بین الملل یا عهدنامه کشتی رانی مینماید عهدنامه کشتی رانی ممکن است بسیر سفاین در انهار یا در دریا متعلق باشند عهدنامه های سیر سفاین در انهار حقوق هر یک از دول مجاوره رودی که مابین دولتین واقعست و یا از خاک آنها عبور میکند معین میسازد و تأدیه حق العبور و عبور سفاین و مال التجاره از خاک یکدیگر و ترتیب راه نمایان بحری و کلیه نظم سیر سفاین را مقرر میدارد (در این خصوص رجوع بانهار بین الملل شود) عهدنامه های سیر سفاین در دریا شرایط لازمه برای دخول سفاین دول متعاهده در آبهای ساحلی یکدیگر و حق الدخول و حق راه نمایان بحری در بنادر و ترتیب کشتی رانی در سواحل و بالاخره اجرای حق صید ماهی را معین مینماید

رابعاً عهدنامه های معاونتی secours — این عهدنامه ها عهدنامه هائیست که بموجب آن

هر یک از دول متقابلاً متعهد میگردند که باتباع دولت دیگر در اراضی خود معاونت نقدی یا جنسی که لازم است باشخاص معیوب و بی چیز و فقیر بنمایند یکی از نتایج این عهدنامه مجبور نمودن دولتی بفراهم داشتن وسائل لازمه برای معاودت دادن فقرا بوطن مالوف میباشد این اجبار مخصوصاً در خصوص اشخاص خارجی که بواسطهٔ غرق شدن کشتی بساحل دولت دیگر پناه برده و بکلی لاشئ میباشند مجری است

خامساً عهدنامه های غرامتی *tr. d'indemnité* — عهدنامهٔ غرامتی عهدنامه ایست که بموجب آن دو دولت مبلغی که باید یکی از طرفین بطرف دیگر برای خسارتی که بآن وارد آورده است بدهد معین مینمایند

سادساً عهدنامه های متعلقه باداره عدلیه *t. relatifs a l'adminisltion de la justice*

— عهدنامه های مفصله ذیل را میتوان جزء این قسمت محسوب داشت : اول عهدنامه های متعلقه بحق قضاء دویم عهدنامه های متعلقه باجرای احکام سیم عهدنامه های متعلقه بمعاونت عدلیه چهارم عهدنامه های استرداد

(۱) عهدنامه های متعلقه بحق قضاء *t. de juridiction* — بموجب این عهدنامه ها دو دولت حق رسیدگی محاکم یکدیگر را در دعاوی متعلقه بیک تبعهٔ داخله و یک تبعهٔ خارجه یا دو تبعهٔ خارجه مقرر میدارند مانند عهدنامه که دولت فرانسه در این باب مورخهٔ ۱۵ ژوئن ۱۸۶۹ با دولت سویس منعقد نموده است

بموجب این عهدنامه فصل ۱۴ قانون مدنی که بموجب آن مدعی علیه در صورتیکه تبعهٔ خارجه باشد و لو اینکه در فرانسه هم مسکنی نداشته باشد ممکن است بواسطه مدعی که تبعه فرانسه است در محضر محاکمات فرانسه احضار شود درباره اتباع سویس مجری نمیگردد و نیز تبعهٔ دولت سویس که در فرانسه برضد یکی از اتباع آن دولت اقامهٔ دعوی نموده است از ادای وجه الضمانه که بموجب فصل ۱۶ دستور سابق الذکر میبایستی قبل از وقت بدهد معاف میدارد و بالاخره حقی را که علم حقوق فرانسه بمحکمه ها میدهند که در صورت وقوع مرافعه بین دو نفر اتباع خارجه محکمه های مذکوره بملاحظه خارجه بودن طرفین میتوانند حق قضا را از خود سلب نمایند درباره اتباع سویس مجری نمیگردد همین امتیازات بالمقابله در سویس باتباع فرانسه داده شده است

(۲) عهدنامه های متعلقه باجرای احکام *tr. relatif a l'execution des jugements* — چنانکه مذکور گردید احکام صادره در محاکمات دولتی حقاً در اراضی دولت دیگر واجب الاجراء نمیباشد و برای اجرا کردن آن لازم است که محکمه های محلی آنرا تصدیق نموده باشند عهدنامهٔ متعلقه باجرای احکام مستقیماً و کاملاً احکام صادرهٔ دیوانخانه های خارجه را واجب الاجرا نمیسازد زیرا چنین قراردادی باستقلال و حکمرانی دولتی خلل وارد

میآورد مقصود از این عهدنامه ها فقط مقرر داشتن اقتدارات و صلاحیت محکمه که مأمور بتصدیق حکم صادر از دیوانخانهٔ خارجه است بوده و محکمهٔ مذکوره را محق یا بدون استحقاق در رسیدگی مجدد و کامل در خصوص حکم مذکور مینماید و دلایلی که بموجب آن محکمهٔ مذکوره میتواند مانع از اجرای حکم شود معین میسازد

در این خصوص هم میتوان رجوع بعهدنامهٔ ۱۵ ژوئن ۱۸۶۹ سابق الذکر شود بموجب این عهدنامه محاکمات فرانسه حق رسیدگی مجدد باحکام صادره در سویس که اجرای آنرا در فرانسه خواهش نموده اند دارا نبوده و معاملهٔ متقابله در سویس نسبت بدولت فرانسه بعمل میآید

(۳) عهدنامه های متعلقه بمعاونت عدلیه *traité relatif a l'assistance judiciaire* — بموجب این عهدنامه دو دولت متقابله باتباع یکدیگر حق بهره مند شدن از معاونت مجانی عدلیه در دعاوی که در محکمهٔ خارجه اقامت نموده اند میدهد و باید دانست که تبعهٔ خارجه که همراهی با وی شده است معمولاً از ادای وجه الضمانه که قبل از اقامهٔ دعوی باید بدهد معاف میباشد

(۴) عهدنامهٔ استردادی *t. d'extradition* — بموجب این عهدنامه دو دولت متقابله متعهد میگردند که مقصرین که پس از مرتکب شدن جنحه یا جنایتی در اراضی یکی از آنها باراضی دیگری پناه برده بیکدیگر مسترد دارند این عهدنامه مفصلاً در ضمیمهٔ این کتاب که متعلق به تصادم قوانین جنائی است شرح داده خواهد شد

سابعاً قراردادهای قونسولی *Convention consulaire* — مقصود از قراردادهای قونسولی قراردادهای متعلقه به تأسیس حق قضاء و معافیتهای قونسولهای دولتی در اراضی دولت دیگر میباشد عدهٔ این قراردادها خیلی زیاد بوده گاهی بواسطهٔ اتفاق بین المللی جداگانه مقرر میگردد و گاهی بالعکس جزو مندرجات فرعی عهدنامه های تجارتی میشود

کاپیتولاسیونها قراردادهای قونسولی است که مابین دول اروپا و دولت عثمانی و دول افریقای شمالی مقرر شده است بموجب این عهدنامه ها قونسولهای دول اروپائی مقیم بلاد مشرق زمین حق قضای وسیع و بسیطی درباره اتباع دولت متبوعهٔ خود مقیمین بلاد مذکوره دارا میباشند

ثامناً قراردادهای متعلقه بتسویهٔ متروکات *Con. rel. au reglement des successions*

— این قراردادها اغلب در قراردادهای قونسولی مندرج میگردد و قانونی که بموجب آن ترکه منتقل میشود و تعیین

وحقوق قونسولها را نسبت باتباع خود در این ماده مقرر میدارد بدینجهت است که بموجب قرار دادهای مقرره بین فرانسه و سایر دول قونسول برای اقدام بتدابیر لازمه در حفظ و حراست اموالی که ارثاً بیکی از اتباع دولت متبوعهٔ آن رسیده است وکیل و نماینده تبعهٔ خود میباشد اما در خصوص قانونی که در موقع انتقال متروکات بایستی رعایت شود معمولاً در خصوص اموال غیر منقوله قانون محلی lex rei sitae و در اموال منقوله قانون دولت متبوعهٔ متوفی مجری میگردد

تاسعاً قرار دادهای حفظ الصحه Con. sanitaires ـــ مقصود از مقرر داشتن این قرارنامه برقرار نمودن تدابیر و اقدامات مشترکه که دول متعاهده تماماً در آنها اشتراک دارند برای حفظ صحت عمومی و جلوگیری از امراض مسریه مخصوصاً وبای آسیائی میباشد اولین اقدام بین المللی که در این باب شد در ۱۸۵۱ بود که دولت فرانسه راه نمای سایر دول در این مسئله شد چندین کنفرانس متدرجاً در اینخصوص منعقد گردید در ۱۸۵۱ و ۱۸۵۹ در پاریس در ۱۸۶۵ در اسلامبول در ۱۸۷۴ در وینه در ۱۸۸۴ در واشنگتن در ۱۸۸۵ در رم در ۱۹۰۴ مجدداً در پاریس اما حفظ منافع تجارتی دول با وجود تاسیس مجلس عالی حفظ الصحه در اسلامبول و مجلس حفظ الصحه بحری در مصر از حصول نتایج عمده مانع شدند و فقط این اواخر یعنی در ۱۸۹۲ در ونیز و ۱۸۹۳ در درسد ۱۸۹۴ و ۱۹۰۴ در پاریس دول در مسائل عمده متفق الرای شدند

وبا از هندوستان و از شرق اقصی سرایت میکند و هر ساله با حجاجی که بمکه معظمه مشرف میشوند بدانجا سرایت کرده و از آنجا از راه کانال سوئز و بحر ابیض و خاک عثمانی باروپا منتشر میشود در مجلس ونیز ۱۸۹۲ سعی و اهتمام نمودند که در کانال سوئز و بحر ابیض از این مرض جلوگیری شود در مجلس درست ۱۸۹۳ اقدامات لازمه برای برطرف نمودن وبا در خود اروپا در صورتیکه بانجا سرایت نماید مقرر گردیده بالاخره در مجلس پاریس ۱۸۹۴ اقدامات لازمه که بایستی در منبع این مرض مجری گردد یعنی در عربستان و در خلیج فارس مقرر شد

اقداماتیکه مقرر گردید از اینقرار است تقریباً بطور قطعی ترتیب قرانطین را موقوف بدارد و مرضی را در مریضخانه‌های مخصوص پیاده کرده و آنها را از سایرین دور کنند مواظبت و تفتیش حفظ الصحه درباره مسافرین و سفاین و مال التجاره‌های مظنون بعمل آرد در مدتیکه ناخوشی دوره طبیعی داخلی خود را طی کرده و بعد بروز مینماید مواظبت تفتیش طبی بعمل آید از لباس و مال التجاره رفع عفونت نماید وغیره

ذیلاً ترتیبات عمدهٔ هر یک از قرار دادهائی را که در فوق اساس آنها ذکر گردید بیان خواهیم نمود

اولاً قرارداد ونیز مورخهٔ (۳۰ ژانویه ۱۸۹۲) ـــ مقصود از این قرارداد اصلاح ترتیبات حفظ الصحه بحری و قرانطینه که در مصر نسبت بسفاینی که از کانال سوئز عبور مینمایند مجری میگردد دول امضاکننده متعهد گردیدند که خدیو مصر را وادار بقبول و اجرای اقدامات مقرره در پنج ضمیمه قرارداد نمایند مقررات ضمیمه مذکوره مختصراً از قرار ذیل است

ضمیمهٔ (۱) ـــ عبور از کانال سوئز سفاین مظنون که دارای طبیب و اسباب ضد عفونی نیستند بچشمه‌های موسی رفته و در آنجا از آنها رفع عفونت خواهد شد و همچنین سفاینی که در آنها مریض میباشد بعلاوه مرضی را پیاده کرده و از سایرین در مریضخانه دور مینمایند و سایر مسافرین در تحت ملاحظه گذارده میشوند

ضمیمهٔ (۲) ـــ اقدامات مالیه برای فراهم نمودن مخارج ادارهٔ حفظ الصحه

ضمیمهٔ (۳) ـــ مجلس حفظ الصحه مصر تغییر یافته و بقسمتی تاسیس شده است که بر بین المللیت آن افزوده شود و اجزای مصری آن بیش از چهار نفر نخواهند بود

ضمیمهٔ (۴) ـــ تشکیل دسته مرکب از ده مستحفظ حفظ الصحه که بتوسط مجلس حفظ الصحه بحری معین شده مأمور و مواظب اجرای مقررات حفظ الصحه در کانال سوئز و چشمه‌های موسی میباشند

ضمیمهٔ (۵) ـــ اقداماتیکه سفاین برای حفظ خود از امراض مسریه بایستی در موقع حرکت و در مدت مسافرت و در وصول بکانال سوئز تعیین نمایند

ثانیاً قرارداد درسد مورخهٔ (۱۵ ژانویه ۱۸۹۳) ـــ مقصود از اینقرارداد برقرار نمودن اقدامات حفظ الصحه است در اروپا در صورتیکه مرض وبا در آنجا سرایت نموده باشد قرارداد مذکور مرکب از دو ضمیمه است

ضمیمهٔ (۱) ـــ این ضمیمه دارای هشت فصل بوده و مقررات عمدهٔ آن اینست که هر دولتیکه در اراضی آن ناخوشی وبا بروز نموده باشد مجبور است که از این واقعه بسایر دول اطلاع بدهد اما اقدامات حفظ الصحه و محافظتی از قرار تفصیل است مانع از دخول بعضی اشیاء از قبیل لباس و پارچه‌های کهنه وغیره رفع عفونت نمودن از اشیاء شخصی و مال التجاره و سفاین و پیاده نمودن و جدا نمودن مرضی از سایر مسافرین و در تحت ملاحظه طبی در آوردن از سایرین

ضمیمهٔ (۲) ـــ این ضمیمه متعلق است باقدامات مخصوصه که بایستی درباره سفاینی که از یک بندر مبتلا بمرض آمده و در رود دانوب حرکت مینمایند اجرا شود مشتمل بر دو قسمت است قسمت اول در خصوص اقداماتیکه باید در شهر

ابولسا

سولینا مجری گردد تا زمانیکه شهر مذکور دارای آب شروب صحیح بشود قسمت ثانی متعلق باقداماتی است که باید در سواحل دانوب مجری گردد

ثالثاً قرارداد پاریس (۳ آوریل ۱۸۹۴) —— قرارداد پاریس متعلق است باقداماتیکه باید در منبع بروز ناخوشی و برای رفع آن اجرا شود قرارداد مذکور عبارت از چهار قسمت بوده بعلاوه دارای سه آرزو میباشد

قسمت اول —— اقدامات حفظ الصحه در بنادر خروجیه سفاین که از اقیانوس هند یا اقیانوسیه میآید : اولاً معاینه طبی مسافرین و ممانعت از قبول نمودن اشخاص مبتلا بمرض وبا و فقرا در سفینه ثانیاً جهازات حجاج که بایستی در تحت قانون و ترتیبات سختی درآیند : از قبیل حضور یکنفر طبیب دیپلم دار و مأمور کشتی و همچنین وجود اسباب ضد عفونی لازمه و تجدید مواد بقدر لزوم در اطاقها و وجود آذوقه صحیح بقدر لزوم در سفاین ثالثاً جریمه کردن اشخاصیکه برخلاف این ترتیبات رفتار مینمایند از دویست الی سیصد لیره در صورتیکه سیاستهای مقرره دولت متبوعه آنها نیز درباره ایشان مجری خواهد گردید رابعاً حق قضاوت مجلسی مرکب از قونسولهای دول مختلفه مقیم اسلامبول واگذار شده و اجزای مجلس مذکور همه ساله بواسطه هیئت قونسولگری شهر مذکور معین میگردید

قسمت دویم —— اقدامات لازمه برای عدم سرایت مرض در صورتیکه در مدت مسافرت بروز کرده باشد قبل از ورود بحجاز سفاین حجاج که از سمت جنوب میآیند در جزیره کامران و آنهائیکه از شمال وارد میشوند در کوه طور که دارای ادارات حفظ الصحه میباشند توقف خواهند نمود در محال سابق الذکر حجاج سالم پیاده شده آنها را بواسطه دوش شستشو میدهند یا در آب دریا این کار را میکنند و پس از آنکه از اشیاء ایشان رفع عفونت شد بسمت حجاز روانه میگردند حجاج مظنون را در تحت معاینه طبی درآورده و مرضی را از سایرین جدا و معالجه خواهند نمود

قسمت سیم —— اقدامات حفظ الصحه که در خلیج فارس برای حجاجی که در ساحل غربی عربستان پیاده شده از راه خشکی بمکه معظمه میروند بایستی اجرا شود اقدامات مذکوره تقریباً موافق ترتیبات سابق الذکر میباشد ادارات حفظ الصحه در نقاط مختلفه مخصوصاً در فائو و در بندر مسقط تأسیس شده است

قسمت چهارم —— اداره عالی مأمور رسیدگی در اجرای اقدامات حفظ الصحه است اداره مذکور از میان اجزای مجلس حفظ الصحه اسلامبول انتخاب شده و مرکبست از سه نفر نمایندگان دولت عثمانی در مجلس مذکور بعلاوه نمایندگان دولی که قرارداد ونیز و درسدن و پاریس را قبول نموده یا خواهند نمود میباشد

آرزوها

آرزوهای اظهار شده —— در این قرارداد دول سه آرزو اظهار نموده اند

اولاً درخصوص اینکه اقدامات مخصوص درباره کاروانهائیکه از راه خشکی بطرف مدینه طیبه و مکه معظمه عازمند مجری گردد

ثانیاً درخصوص محافظت حفظ الصحه سرحدات شرقی و جنوبی ایران

ثالثاً درخصوص اینکه بر عده دولیکه قراردادهای ونیز و درسدن و پاریس را قبول نموده اند افزوده شود

ب) عهدنامه های اتحاد بین المللی

تعریف —— اتحاد بین المللی یکنوع شرکتی است که درخصوص مسئله معینه و برای اینکه هر یک از دول در اراضی خود ترتیب واحدی در خصوص تأسیس و اجرای بعضی ادارات عمومی از قبیل گمرکات و پست و تلگرافخانه و مسکوکات وغیره یا درخصوص قوانینی که بایستی در بعضی مسائل مخصوصه از قبیل تملک انشائی و صنعتی و مقیاس و مقادیر مجری گردد مابین چند دولت مقرر میگردد

اتحادهای بین المللی یکنوع عهدنامه ایست که در قرون اخیره معمول و متداول شده است و روابط قانونی دول را در بعضی مسائل معینه مستحکم نموده بدانواسطه بطور وضوح اتحاد و اتفاق و یگانگی دول را اثبات مینماید عهدنامه های مذکوره بواسطه تخفیف دادن محظوراتی که در عمل از سدهای طبیعی که سرحدات دول برای اقدامات فراهم نموده اند پیدا میشود بر آسایش و رفاه ملل میافزاید

صفات مشخصه و ممیزه اتحاد بین الملل Caracteristique —— صفات مذکوره از اینقرار است

اولاً قراردادهائی هستند که معمولاً مابین چند دولت مقرر میگردد و غالباً طرفین از دو متجاوزند بعلاوه برای اینکه دول غیر امضاکننده نیز از اتحاد بهره مند گردند دائماً عهدنامه های مذکوره محتوی فصلی که متعلق بقبول بوده در این باب را برای دولی که میل دارند تقبلات محتوی قرارداد را بر عهده گیرند مفتوح میدارد

ثانیاً نتیجه این عهدنامه ها این است که اراضی دول مختلفه متعاهده را در حکم اراضی واحده درآورده و در خصوص مسئله که بنای انعقاد قرارداد میباشد در اراضی مذکوره تقریباً یک قانون مجری دارد

ثالثاً استقلال و حکمرانی دول بهیچوجه بواسطه این نوع عهدنامه ها ناقص نمیگردد زیرا طرفین متعاهدین حق توسط باقدامات لازمه برای اجرای مقررات مشترکه قرارنامه را برای خود محفوظ میدارد

رابعاً اتحاد در تحت اداره واحدی موسوم به اداره بین المللی درآمده اداره مذکوره مخصوصاً واسطه بین دول

که اتحاد را تشکیل داده اند و وسیله رساندن اطلاعات و مراسلات آنها بیکدیگر و مامور ترتیب دادن مجالس کنفرانس که میبایستی در ازمنه معینه منعقد شود میباشد

تعداد — اتحادهای بین الملل عده از اینقرار است : اتحاد گمرکی . اتحاد لاتنی مسکوکات . اتحاد مقیاس و مقادیر . اتحاد عمومی پستی . اتحاد تلگرافی . اتحاد راه آهن . اتحاد حمایت آثار ادبی و صنعتی و تجارتی

اولاً اتحاد گمرکی *Union douaniere* — عهدنامه اتحاد گمرکی عهدنامه ایست که بموجب آن دو یا چند دولت منافع ثروتی خود را با یکدیگر مخلوط نموده و کلیه خطوط گمرکی را مابین یکدیگر منسوخ میدارد و در تجارت با سایر دول موافق قوانین و قاعده رفتار میکنند بنحویکه از زمان امضای عهدنامه دول مختلفه که داخل اتحاد گمرکی شده اند از حیث تجارت با خارجه حکم دولت واحد را دارند و دارای سرحدات واحد میباشند در سرحد اتحاد حقوق گمرکی از محصولات ممالک خارجه بواسطه هریک از دول جزو اتحاد اخذ شده و بعد موافق اساس مقرره عهدنامه میان آنها تقسیم میشود

نتایج ثروتی و پلتیکی اتحاد گمرکی — نتایج پلتیکی و ثروتی که از اتحاد گمرکی حاصل میشوند بنسبت اقتدار دولتیکه آن قرارداد را مقرر داشته اند تغییر میکند

چون اتحاد گمرکی دو یا چندین دولتی که از حیث اقتدار و غیره باهم مساوی میباشند بایکدیگر متحد مینماید از حیث ثروت نتایج بسیار خوب حاصل میشود زیرا بواسطه تشویقیکه از آزادی رقابت بین محصولات دول جزو اتحاد حاصل میشود محصولات صنعتی در عموم آن دول بیک ترتیب و یک اندازه پیشرفت و ترقی مینماید و نیز بواسطه برطرف نمودن موانع گمرکی در داخله اراضی اتحاد محل فروش جدیدی برای تجارت فراهم میکند از حیث پلتیکی بهیچوجه بر حقوق استقلال و حکمرانی هریک از دول جزو اتحاد خللی وارد نمیآید بالعکس درصورتیکه اتحاد گمرکی مابین یک دولت قوی و چندین دولت ضعیف مقرر شود نتیجه آن از حیث صنایع متنعم شدن دولت قوی از دولت ضعیف میباشد و از حیث منافع پلتیکی منتج یک اتحاد سیاسی که در تحت تفوق و اقتدار کامله دولت مقتدرتر واقع میگردد تاریخ اتحاد گمرکی آلمان *Zollverein* مثل مشهوری برای این شق ثانی میباشد

اتحاد گمرکی آلمان یا زولورن *Zollverein* — در اتحاد گمرکی آلمان سه مسئله میتوان ملاحظه نمود : اولاً تاریخ تشکیل تدریجی آن ثانیاً ترتیب آن تا ۱۸۶۶ ثالثاً تغییر قطعی آن در تحت تفوق و تسلط دولت پروس پس از ۱۸۶۶

اولاً تاریخ تشکیل تدریجی زولورن — چنانکه معلوم است کنگره وینه در مرکز اروپا دولت متحده آلمان را که مرکب از ۳۹ دولت بود تشکیل داده ولی چون دول مذکوره از یکدیگر بواسطه سدهای گمرکی جدا بودند صنایع پیشرفت نکرده و جلوگیری از تجارت شده بود چندین دفعه در مجلس دیت آلمان برای اصلاح این وضع اقدامات و اصلاحات بعمل آمد ولی ثمر هیچ ثمر نگردید آنوقت دولت پروس پیشوای اقداماتی که منتج بشرکت وسیع گمرکی شد گردید بیشتر از سایر دول دولت مذکور از وجود گمرکات عدیده متضرر میگردید زیرا که اراضی آن از یکطرف بواسطه رود الب و از طرف دیگر بواسطه رود رن محصور شده بود

در ۱۸۱۸ وضع گمرکی خود را موافق اساس ذیل اصلاح نمود : اول ممانعت ورود محصولات دول خارجه را منسوخ کرده اما حقوق گمرکی مناسبی که از ۱۰٪ الی ۱۵٪ بوده و بملاحظه اندازه یا وزن یا جنسیت معین میشد برای حمایت از صنایع داخلی خود مقرر داشت دویم حقوق صادرات را از محصولات داخلی خود برطرف نمود سیم گمرکات داخله را موقوف داشت

در ۱۸۱۹ دولت پروس با کمال اشکال اتحاد گمرکی موسوم به اتحاد پروس مقرر داشت دول باویر و ورتمبرگ نیز بآن تاسی نموده در ۱۸۲۷ اتحاد باویری را تشکیل دادند و نیز در ۱۸۲۸ دولت ساکس و دوشه ساکس و هس کاسل و بسیاری از شاهزاده نشینهای دیگر اتحاد تورنژی را تشکیل نمودند (*Thuringeoise*) بالاخره در ۱۸۳۳ بواسطه پشتکار *perseverence* و زرنگی فوق العاده که دولت پروس بکار برد موفق گردید که این اتحادهای مختلفه را باهم مخلوط نموده و اتحاد واحد گمرکی یا زولورن تشکیل نماید رفته رفته بر اهمیت این اتحاد افزوده شده بالاخره در ۱۸۵۵ بواسطه قبول بعضی از دول که بدواً از این اتحاد کناره جسته بودند و بواسطه انعقاد عهدنامه ها با سایرین تمام آلمان باستثنای دسته دول شمالی یعنی دو مکلمبورگ ها و سه شهر هانسه آتیک و هلشتین و طریش جزو اتحاد گردیدند بدین وسیله ۳۴ دولت که سطح اراضی آنها ۱۶ هزار ۵۰۴ لیوی مربع (۱۶۵۰۴) و جمعیت آنها ۳۵ میلیون بود جزو اتحاد گمرکی شده شرکت زولورن را تشکیل دادند

بدواً دولت طریش از این اقدامات که دولت پروس محرک شده بود کناره جسته بود ولی بالاخره چون ملتفت نتایج پلتیکی که از این اتحاد برای دولت پروس حاصل میشد گردید خبط خود را فهمید سعی و کوشش نمود که یا زولورن را بهم زند یا خود جزو آن شود ولی آنوقت دولت پروس بدستور العمل مسیو و بیسمارک رفتار مینمود مانع اقدامات دولت

اطریش شده و نتیجه که برای این دولت حاصل شد عهدنامه بود که در ۱۸۵۳ با دولت پروس مقرر داشت

ثانیاً ترتیب زولورن تا ۱۸۶۶ — دولیکه زولورن را تشکیل میدادند در داخله اتحاد تمام سدهای گمرکی را موقوف داشتند و ادارات گمرکی را در سرحدات خارجی دول جزو اتحاد برای امتعه که از خارج میآید قرار دادند و وصول حقوق از واردات در سرحد هریک از دول موافق یک ترتیب واحدی که کلیه شرکا مقرر داشته بودند با ادارات هریک از دول واگذار شد تعرفه گمرکی که برای عموم دول جزو اتحاد از یک قرار بود مبنی و اساس تعرفه که دولت پروس در ۱۸۱۸ مقرر داشته میبود

حاصلات حقوق گمرکی که بدین ترتیب اخذ میگردید مابین دول جزو اتحاد به نسبت ساکنین تقسیم میشد

مسئله عمده آنکه زولورن جزو اشخاص حقوق عمومی محسوب نشده و نماینده حکومتی نداشت دول جزو اتحاد استقلال تام خود را دارا بوده لهذا هیچ تغییری در وضع گمرکات یا هیچ قراردادی با دول خارجه فقط بواسطه هریک از دول جزو اتحاد میبایستی مقرر شود و استرضای دول مذکوره در این نوع مسائل واجب و لازم بود

ثالثاً تغییر زولورن از ۱۸۶۶ — پس از وقایعی که در ۱۸۶۶ اتفاق افتاد وضع زولورن تغییر نمود زیرا اطریش از آن سنه مغلوب گشته از جزو آلمان خارج شد دولت آلمان بدو قسمت منقسم شد در شمال اتحاد دول شمالی که در تحت ریاست دولت پروس واقع بود و دول جنوبی زولورن بواسطه عهدنامه که در ۸ ژوئیه ۱۸۶۷ در برلن مابین دو قسمت آلمان مقرر گردید مجدداً تأسیس یافت اساس اتحاد جدید گمرکی با اساس سابق خیلی اختلاف داشت من بعد زولورن یکی از ارباب حقوق عمومی محسوب شده از دولیکه آنرا تشکیل داده بودند بکلی مجزی و بر آنها تفوق داشت اتحاد مذکور دارای دو اداره مرکزی بود یکی مجلس اجتماع گمرکی Zollbundesrath مرکب از نمایندگان دول جزو اتحاد و دیگری مجلس پارلمان گمرکی Zollparlament مرکب از نمایندگان یکنه یعنی اولاً از اجزای مجلس رشتاخ ثانیاً از مبعوثین مخصوص که بواسطه اکثریت آراء در دول جنوبی منتخب شده بودند

مجلس پارلمان گمرکی دارای حق وضع قانون و مجلس اجتماع گمرکی دارای حق اجرائیه و اداره میبود قراردادها نه باتفاق آراء بلکه باکثریت آراء مقرر میشد ولی اداره عالی در ید پادشاه پروس میبود و سلطان مذکور فقط حق انعقاد عهدنامه های تجارتی یا متعلق بسیر سفاین با دول خارجه بنام زولورن میداشت

از ۱۸۷۱ زولورن برطرف گردید زیرا وجود او دیگر سببی نداشت بملاحظه آنکه تمام دول جزو آلمان خواه شمالی خواه جنوبی دولت واحده در تحت ریاست پروس تشکیل داده در قانون اساسی مقرر گردید که حقوق گمرکی مطیع قوانین دولت امپراطوری آلمان خواهد بود ولی اراضی دولت امپراطوری از هر حیث مطابق اراضی اتحاد گمرکی نیست چنانکه بعضی از اراضی دولت آلمان تا این سنوات اخیره خارج از ترتیب گمرکی آلمان بودند از قبیل هامبورگ از ۱۸۸۸ بعد جزو اتحاد گمرکی گردید و بالعکس گراندوشه لوکزامبورگ که خارج از اراضی دولت امپراطوری آلمان است موافق عهدنامه ۱۸۵۷ جزو اتحاد گمرکی آلمان محسوب شده است

نتایج پیشرفت زولورن آلمان از تغییرات اولاً کمک عمده به اتحاد و یکی شدن دولت آلمان نمود ثانیاً دولت پروس را بر سایر دول آلمان تفوق داد از حیث ثروت و صنایع و تجارت را در آلمان ترقی زیاد داده و یکی شدن قوانین تجارتی را تسهیل نمود و بدین سبب توانستند که بالاخره دستور تجارتی جزء برای تمام دول امپراطوری آلمان مقرر دارند

ثانیاً اتحاد لاتینی مسکوکات Union monétaire latine — قرارداد مسکوکاتی محض اینست که دول امضاکننده ترتیب واحدی در خصوص مسکوکات خود انتخاب نمایند بنحویکه مسکوکات آنها دارای یک عیار و یک وزن و یک قطر بوده و بدانواسطه در اراضی دول جزو اتحاد رواج داشته باشد در ۲۳ دسامبر ۱۸۶۵ مابین فرانسه و بلژیک و ایطالیا و سویس قرارداد مسکوکاتی موسوم به اتحاد لاتینی مسکوکات مقرر گردید مقصود اساسیه اتحاد انتخاب ترتیب مسکوکات فرانسه که بموجب قانون هفتم ژرمینال سنه ۱۱ مقرر شده بود میبود و قرارداد مذکور مقرر گردید که دولیکه آنرا امضا کرده اند میتوانند بعدها قبولی خود را اعلام نموده جزو آن اتحاد شوند مشروط بر اینکه عموم دول جزو اتحاد آنها را بپذیرند لهذا در سنه ۱۸۶۸ دولت یونان جزو اتحاد گردید قرارداد مذکور برای ۱۵ سال یعنی تا اول ژانویه ۱۸۸۰ مقرر گردیده بود و بواسطه عدم فسخ دول سال به ۱۵ سال تجدید میشد در ۱۸۷۸ مجلس کنفرانسی در پاریس منعقد شده غیر از دول جزو اتحاد بعضی دول دیگر نیز در آن مجلس نماینده فرستاد بعد پس از این کنفرانس بر مدت قرارداد شش سال افزوده شد کنفرانس جدیدی در ۱۸۸۵ منعقد شده و بعضی اشکالات و اختلافات مابین دول جزو اتحاد فراهم شد و پس از مذاکرات بالاخره در ۶ نوامبر ۱۸۸۵ قرارداد برای مدت پنجسال تجدید شده و مقرر گردید که در صورت عدم اظهار فسخ دول جزو اتحاد از درجه اعتبار ساقط نشود و دولت بلژیک در ۱۲ دسامبر ۱۸۸۵ جزو این اتحاد گردید این قرارداد جدید بواسطه قراردادیکه در ۱۵ نوامبر ۱۸۹۳ در پاریس مقرر گردیده و در ۲۴ مارس ۱۸۹۴

اعلان شد تغییر یافت چون مسکوکات نقره دولت ایطالیا را زیاد بخارج میبردند دولت مذکور برای جلوگیری آن
مذاکره نموده و سایر دول جزو اتحاد متعهد گردیدند که سکه های دو فرانکی و یک فرانکی و ۵۰ سانتیمی و ۲۰ سانتیمی
دولت مذکوره در اراضی خود جمع نموده بدولت ایطالیا رد نمایند و دولت ایطالیا نیز متقبل گردید که وجه آنها را موافق
بعضی شرایط مقرره بپردازد بواسطه این قرارداد مسکوکات مذکوره خارج از دولت ایطالیا در دولیکه جزو اتحاد
مسکوکات میباشند رواج ندارد

در ۲۹ اکتبر ۱۸۹۷ و در ۱۵ نوامبر ۱۹۰۲ بعضی تغییرات جدیده در خصوص این قرارداد مقرر گردید

ثالثاً اتحاد مقیاس و مقادیر *Union pour les poids et mesures* —
مقصود از این قرارداد ها قبول نمودن دول امضاکننده مقیاس و مقادیر واحد میباشد مجلس علمی فرانسه در ۱۸۶۹
قدم پیش نهاده و اقدام بانعقاد مجلس کنفرانسی در پاریس نمود تا سایر دول اساس سیستم متریک را قبول نمایند کنفرانس
مذکور در ۱۸۷۰ در پاریس منعقد شده ولی بواسطه حوادثی که در آن زمان برای دولت فرانسه روی داد بتعویق افتاد
مجدداً در ۱۸۷۲ مجلس منعقد شده و بعضی قواعد علمی متعلق بمتر و کیلوگرم پذیرفته شد کنفرانس جدیدی ۱۸۷۵
منتج بقرارداد ۲۰ مه ۱۸۷۵ گردید بواسطه قرارداد مذکور یک اداره بین المللی اوزان و مقادیر در شهر سن کلو
تاسیس شده و مأموریت آن رسیدگی به نمونه اصلی متر و کیلوگرم که سایر دول بخواهند میباشد

رابعاً اتحاد پستی عمومی *Union postale universelle* — این
اتحاد ها شرایطی که بموجب آنها بین دو یا چندین دولت حمل و نقل نوشتجات و اشیائیکه باداره پست سپرده میشود
میبایستی بعمل بیاید محتوی میباشد

تاریخ قرارداد پستی را میتوان بدو ازمنه مشخصه تقسیم نمود اولی تا ۱۸۷۴ و دومی که از آن تاریخ ببعد میباشد
۱۸۷۴ بعضی قرارداد های جداگانه که مابین دول معینه مقرر شده است مشاهده میشود
بالعکس در ۱۸۷۴ اتحاد عمومی پستی که مرکب از ۲۲ دولت بود مقرر شده و در ۱۸۷۸ اتحاد جدیدی که تمام دول
اروپا و امریکا و یک قسمتی از دول آسیا در آن شرکت نمودند تشکیل یافت

اتحاد ثانوی موسوم است به *union universelle de postes* در تمام اراضی جزو اتحاد مکاتبات
پستی در ازای حقی که حتی المقدور در تمام دول بیک اندازه میباشد ولی مشروط بر آنکه هریک از دول درباره تمام

مراسلات که بهریک از دول جزو اتحاد فرستاده میشود تعرفه واحدی مقرر دارد و بطور آزادی حمل و نقل میشود
این قرارداد اتحاد عمومی و بعضی جزئیات عهدنامه مقرره ۲۱ مارس ۱۸۸۵ در شهر لیزبن افزوده و پس از کنگره
که در وینه در مه ۱۸۹۱ منعقد گردید بر آن محسنات بیشتر بسط داده شد قرارداد هائیکه از آن کنگره منتج شده اند متعلق است
بمبادله امانات قیمتی و کلی پستالها و حوالجات پستی و وصول وجوهات بواسطه پست میباشد این قرارداد ها مورخه
چهارم ژوئیه ۱۸۹۱ بوده و از اول ژوئیه ۱۸۹۲ میبایستی اجرا شود — هشت دولیکه جزو اتحاد پستی بودند در آن
کنفرانس نماینده نفرستادند ولی دولت شیلی که جزو آن هشت دولت بود در ماه سپتامبر ۱۸۹۲ قبول خود را اعلام نمود
واسطه و اداره اتحاد پستی اداره بین المللی پستی است که در شهر برن تاسیس شده و در تحت نظارت سویس
واقع میباشد اداره مذکوره خود بهیچ نوع حقی ندارد و مأموریت او منحصر است بواسطه بودن مابین ادارات دول
جزو اتحاد اصلاحات لازمه را که بمجلس مذکور اظهار میدارند بدول جزو اتحاد اطلاع داده و نوشتجات لازمه را
برای کنفرانسهائی که در ازمنه معینه منعقد میشود فراهم و تهیه مینماید و در صورتیکه از آن مشورت نمایند رای خود میدهد

خامساً اتحاد تلگرافی — این اتحاد ها محض اینست که مخابرات تلگرافی دولتی بدولت دیگر که بواسطه یا از خاک
دولت ثالثی که مابین دولتین مخابره کننده واقع اند عبور نماید قرارداد بین المللی برای اداره تلگراف بیشتر
لازم است تا برای اداره پستی و بایستی در خصوص اسبابهائیکه بکار برده میشود و علاماتی که مقرر میگردد و ساعتهای
افتتاح و بسته شدن ادارات تلگرافی میبایستی دول هم رای و متفق شوند لهذا قبل از اینکه اتحاد پستی تشکیل یابد دول
باتحاد تلگرافی موفق شدند بدواً در ۱۸۶۵ این اتحاد مقرر گردید و مجالس کنفرانس جدیده در این باب تاسیس یافت
مخصوصاً در ۱۸۶۸ و ۱۸۷۲ و ۱۸۷۵ و ۱۸۸۹ و ۱۸۹۰ عده دول جزو این اتحاد کمتر از دولیکه جزو اتحاد
پستی میباشند هست و از آنجمله دولت آتازونی داخل این اتحاد نشده است واسطه و اداره این اتحاد و اداره بین
المللی که در شهر برن تاسیس یافته است شده و تکالیف اداره مذکوره مطابق تکالیف اداره بین المللی پستی است

سادساً اتحاد متعلقه براههای آهن *Un. relative aux chem. de fer* — این اتحادها
شرایطی که موافق آن حمل و نقل مسافرین و مال التجاره از اراضی دول مختلفه بعمل میآید و تاسیس بلیطها و توقف گاه ها در
سرحدات و وصل خطوط راه آهن مابین دول مجاوره و غیره را مقرر میدارد
قرارداد های جداگانه مابین دول مختلفه در این خصوص مقرر شده است و سعی و کوشش نموده اند که مابین دول اتحادی

مانند اتحاد پستی و تلگرافی در باب راه آهن نیز بعمل آید در ازمنهٔ مختلفه برای نیل باین مقصود چهار مجلس کنفرانس منعقد در ۱۸۷۸ و ۱۸۸۱ و ۱۸۸۶ و ۱۸۹۰ و در ۱۴ اکتبر ۱۸۹۹ عهدنامهٔ اتحاد بین المللی در این باب مابین آلمان و اطریش و بلژیک و فرانسه و ایطالیا و لوکزامبورگ و روسیه و سویس مقرر گردید و مدت عهدنامهٔ مذکوره سه سال معین شد و قید گردید که در صورت عدم اظهار فسخ سه سال بسه سال ممتد خواهد بود اداره بین المللی در شهر برن تأسیس یافته است

سابعاً اتحاد حمایت آثار ادبی و صنایع مستظرفه — مقصود از انعقاد این اتحاد این است که در ممالک خارجه از آثار ادبی و صنایع مستظرفه حمایت کرده مانع شوند که بدون رضایت مصنف یا اشخاص ذیحق چنین آثاری را طبع و انتشار دهند در فرانسه بواسطهٔ قوانین داخله همیشه از آثار اتباع خارجه حمایت شده است چنانکه بموجب قانون ۱۹-۲۴ ژوئیه ۱۷۹۳ درباره آثار ایشان که در فرانسه بظهور میرسید همان قانونیکه راجع بآثار فرانسویان بود تعلق میگرفت در ۲۸ مارس ۱۸۵۲ حکم مجددی صادر شده و این قانون بآثار اتباع خارجه که در ممالک خارجه بعرصهٔ ظهور رسیده بود تعلق گرفت ولی این رفتار پسندیده و عادلانه را سایر دول پیروی ننموده‌اند و دولت فرانسه برای اینکه آثار اتباع خود را از تقلید در خارجه مصون دارد مجبور شد با دول بعضی قرارداد ها مقرر دارد از آنجمله در ۱۸۶۱ با دولت روسیه و در ۱۸۶۴ با دولت سویس و در ۱۸۸۰ با دولت اسپانی و غیره قرارداد ها بسته بعدها دولت فرانسه با آلمان و سوئد مقرر داشت بر طبق قرارداد اخیر سابق الذکر میباشد

در ۹ سپتامبر ۱۸۸۶ پس از آنکه چندین مجالس کنفرانس در پاریس و بعد در برن منعقد گردید اتحادی برای حمایت حقوق مصنفین مقرر شد *droit des auteurs* دول آلمان و فرانسه و انگلیس و بلژیک و ایطالی و هائیتی و تونس در این اتحاد داخل میباشند و دول آتازونی و روسیه و اطریش هنوز مفاد آنرا نپذیرفته‌اند بموجب این قرارداد اتباع هریک از دول متعاهده میتوانند در اراضی دولت دیگر که جزو اتحاد میباشد اجرای مقررات قانونی داخلهٔ آن دولت را که باتباع خود تعلق میگیرد درباره خود نیز درخواست نمایند ولی امتیازاتی که بموجب قوانین داخله بآنها داده میشود بیش از مدتی که حقوق آنها در مملکت اصلیشان برقرار است ممتد و مجری نخواهد بود لهذا قرارداد خود تکمیل نمیباشد و بایستی با قوانین هریک از دول مخلوط گردد و از طرف دیگر باید دانست که مقصود از این قرارداد تعیین و برقراری اقل حمایت میباشد و عهدنامه‌های خصوصی که مابین بعضی از دول جزو اتحاد مقرر شده و امتیازات بیشتری بمصنفین بدان واسطه داده شده است از درجهٔ اعتبار ساقط نمینماید و مانع انعقاد این نوع عهدنامه‌جات نیز در آتیه نمیگردد

نمایندهٔ اتحاد ادبیاتی و صنایع مستظرفه اداره بین المللی است که در برن تشکیل یافته و در تحت حکومت دولت سویس واقع است

هشتم اتحاد حمایت آثار صنعتی و تجارتی *union pour la protection de la propriété industrielle et comerciale* — این اتحاد برای حمایت تصدیقنامه‌های اختراعیه و نقشه و نمونه‌های متعلق بکارخانه‌ها و اسامی تجارتی در ممالک خارجه میباشد

در ۲۰ مارس ۱۸۸۳ قرارداد اتحادی برای حمایت تملک صنعتی و تجارتی مابین یازده دولت مقرر گردید و پس از آن بعضی دول دیگر نیز آنرا قبول نموده‌اند

اسامی این قرارداد و مطابق اسامی قرارداد اتحاد برای حمایت آثار ادبی و صنایع مستظرفه میباشد و حمایتی که برقرار می‌نماید عبارت از این است که اتباع هریک از دول جزو اتحاد در دولت دیگر در خصوص تصدیقنامه‌های اختراعیه و نقشه‌ها و نمونه‌ها و علامات کارخانه و تجارت و اسامی تجارتی دارای همان حقوق و امتیازات میباشند که دول مذکوره حالیه یا در آتیه باتباع خود خواهند داد مشروط بر اینکه اتباع خارجه نیز تحمیلاتی را که قوانین داخله در این مسائل مقرر داشته‌اند قبول نمایند

یک اداره بین المللی برای حمایت آثار صنعتی در شهر برن تأسیس شده و در تحت تحکم دولت سویس واقع میباشد

پس از انعقاد اتحاد صنعتی چندین کنفرانس ها منعقد شده از آنجمله در ۱۸۸۶ در شهر رم و در ۱۸۹۱ در مادرید در ۱۳ آوریل ۱۸۹۲ دولت فرانسه سه پروتکل اولیه کنفرانس را که متعلق به تنبیه و سیاست اشخاصی که در خصوص محل اصلی مال التجاره اطلاعات غیرصحیح میدهند و در خصوص قید علامات کارخانه و تجارتی در اداره بین المللی و غیره میباشد تصدیق نمود

قسمت پنجم

منازعات بین المللی

Des litiges internationaux

قسمت اول: منازعات بین الملل و وسایل مختلفهٔ اصلاح و رفع آن قسمت دوم: در خصوص جنگ

قسمت اول — منازعات بین المللی و وسایل مختلفه اصلاح و رفع آن

سببهای منازعات بین المللی — منازعات بین المللی ممکن است دارای سببهای چند و متعدد باشد و از وقایع و اعمال ذیل منتج میشود: (۱) از هتک احترام یا شرف و شئونات مملکتی (۲) از نقض عهدنامه (۳) درصورتیکه دولتی حقوق دولتی را نشناسد یا اینکه دولتی بوضعیکه مدت زمانی در دولت دیگر مجری و معمول بوده است سکته و اغتشاشی وارد آورد (۴) ممکن است بواسطهٔ نقض قواعد و اصول حقوق بین الملل در مادهٔ شخص یکنفر رعیت خارجه منازعه احداث شود و این منازعه درصورتی وجود پیدا میکند که دولتی از حفظ و حمایت حقوق رعایای دولت دیگر مضایقه نموده صدمه و جنایتی را که بر آنها وارد شده است بی سیاست و تنبیه گذارد و یا درصورتیکه تلافی را که لازمهٔ خسارات واردهٔ بر آنهاست بایشان عطا ننماید در تمام این مواقع نظم و ترتیب بین المللی سکته و اغتشاش وارد آمده است و این سکته و اغتشاش تمام نخواهد شد مگر آنکه دولتی که بشرف و شئونات و حقوق آن یا بمنافع شخصی رعایایش خسارت و ضرر وارد آمده کمال رضامندی را حاصل نماید بعبارة اخری کاملاً استرضای خاطر او بعمل آید ولی چگونه ممکن است به تعیین مسئولیت دولت مقصر نائل آمد و او را بشناختن خبطهای خودش متقاعد ساخت و پس از آن او را مجبور باین نمود که خسارات سبب شده را بطور صحیح تلافی نماید

اختلاف مابین حقوق داخلی و حقوق بین المللی از حیث طریقهٔ اصلاح و رفع منازعات — در اینجاست که اختلاف فیمابین حقوق داخلی و حقوق بین الملل بطور صحیح و محقق ظاهر میگردد وقتیکه در داخلهٔ یک مملکتی مصادمه و مخالفتی فیمابین دو نفر از رعایای آن مملکت واقع شود محاکماتی که برای ترتیب این کار یافته منازعهٔ مذکوره را رفع و اصلاح مینمایند و حکم آن محاکم درصورت لزوم بواسطهٔ استعمال قوهٔ جبریه بموقع اجرا گذارده شود ولی مصادمات و منازعات بین دول ممکن نیست باین طریق اصلاح شود زیرا چون دول آزاد و مستقل اند بنابراین حکومت عدلیه که ریاست بآنها داشته

و مأمور اصلاح منازعات مابین آنها باشند و حکم آنرا دول بملاحظه اینکه مبادا قوهٔ جابره بکار رود بپذیرد وجود ندارد بلکه ممکن نیست وجود پیدا کند بنابراین بر دولت متضرر است که شخصاً احقاق حق خود را از دولت مضر و خسارت وارد آورنده بنماید

وسائل اصلاح و رفع منازعات بین المللی — برای اینکار دولتیکه متضرر شده ممکن است متوسل بدو وسیلهٔ مختلف گردد (۱) بوسائل صلح آمیز (۲) بوسائل مخاصمه آمیز

انجمن صلحی — برای آنکه منازعات بین المللی را مصلحانه فیصل دهند تا صلح عمومی در عالم پایدار باشد و هیئات نظامی را که اسباب اضمحلال مالیهٔ دول معظمه است محدود و کم نمایند کنفرانسی که موجد آن نیکلای دویم بود در لاهه از ۱۸ ماه مه تا ۲۹ ژوئیه ۱۸۹۹ تشکیل یافت

انجمن مذکور که در آن ۲۶ دولت نماینده داشتند منقسم به سه کمیسیون گردید کمیسیون اول مأمور گشت که عدهٔ حقیقی قشون و بودجه های نظامی را تحدید کند

مأموریت کمیسیون دوم آن بود که قوانین جنگ را معین نماید

شغل کمیسیون سوم آن بود که برای منازعات بین المللی که بطریق صلح تصفیه میشود قواعدی برقرار نماید

نتایج اعمال این سه کمیسیون سه قرارنامه و سه اعلان و یک عدهٔ از آرزو گردید

اولاً قرارنامه ها — قرارنامهٔ اولی که موضوع آن تنظیم و تصفیهٔ مخالفات بطریق صلح است دارای شصت و یک فصل میباشد که بچهار مبحث قسمت شده است برحسب مبحث اول دول امضاکننده متعهد میشوند که همه گونه جد و جهد نمایند برای آنکه مخالفات بین المللی برحسب قواعد صلح آمیز فیصل یابد مبحث دویم از اقدامات صلحیه و وساطت صحبت و گفتگو مینماید مبحث سیم از کمیسیونهای تفتیش بین المللی صحبت میکند وقتیکه مدعا باید ثابت و محقق و اختلافات فیمابین دولتین فقط از حیث تعبیر باشد دولتین مخالفتین حق دارند که برای تسهیل تصفیهٔ آن مخالفت کمیسیون تفتیش بین المللی بکار برند مبحث چهارم که راجع بحکمیت بین المللی است منقسم میشود بسه فصل: فصل اول که بعدالت حکمی موسوم گردیده بیان این قاعده مینماید که حکمیت برای تنظیم منازعات راجعه بقضاوت و مسائل تعبیر و تأویل معاهدات مؤثرترین وسیله میباشد برحسب فصل دویم یک مجلس حکمیت دائمی ترتیب خواهد یافت که مقر آن برحسب قاعده در لاهه خواهد بود فصل سوم اصول مرافعه و محاکمه حکمی را ترتیب میدهد

قرارنامهٔ دوّم راجع بقوانین و عادات جنگ بری و نظامنامه که منضم باین قرارنامه گردیده است دارای شصت فصل میباشد که منقسم بچهار مبحث گردیده است

مبحث اوّل درخصوص مخاصمین و آن دارای سه فصل است : اوّل درخصوص متخاصمین دوّیم درباره اسرای جنگ سوّم درخصوص مرضی و مجروحین — **مبحث دوّم** درخصوص و آن بر پنج فصل منقسم میشود : اوّل در وسائل ایذاء دشمن و محاصره و گلوله باران دوّیم درخصوص جاسوسان سوّم درخصوص رسولان چهارم در تسلیم پنجم درخصوص ترک اسلحه **مبحث سیّم** درخصوص قوهٔ نظامی در خاک دولت دشمن **مبحث چهارم** درخصوص متخاصمین که بداخله دولت بیطرفی فرار میکنند و مجروحین که دولت بیطرف آنها را محافظت و پرستاری مینماید

قرارنامهٔ سیّم ترتیب یافت که قواعد و اصول قرارنامهٔ ژنو مورخه ۲۲ اوت ۱۸۶۴ را در جنگ بحری نیز مجری دارند

ثانیًا اعلانات — برحسب اعلان اوّل دول متعاهده متعهد میگردند که در مدت پنجسال استعمال و انداختن des projectiles و گلوله هائیکه متلاشی میشود از بالای بالن ها بواسطه سایر وسایل مشابهه جدید نسخ و قدغن گردد

اعلان دوّم استعمال گلوله هائیرا که فقط مقصود از آن انتشار بخارهائی است که اسباب خفه گی یا قتل میشود قدغن مینماید

اعلان سوّم استعمال گلوله هائیرا که بسهولت در بدن انسان متلاشی و منتشر میشود منع میکند هیچیک از این سه اعلان را دولت انگلیس قبول ننمود

ثالثًا آرزوها — بالاخره آخرین عمل کنفرانس لاهه به بیان آرزوها ختم میشود و آرزوهای مذکوره از اینقرار است : برای مراجعه قرارنامهٔ ژنو ۱۸۶۴ برای تنظیم و ترتیب تکالیف و حقوق دول بیطرف برای تنظیم و استعمال اندازهٔ توپها و تفنگهای جدید الاختراعهای بحری درخصوص تحدید قوای قشون بحری و بری و بودجه های جنگ درخصوص اطمینان و مصونیت مالکیت شخصی در جنگ بحری برای تنظیم گلوله باران نمودن بنادر و شهرها و قراء بواسطه قوه بحری و در اینجا بیان اعمال انجمن صلح را بهمین کلیات ختم کرده و بعدها شرح عقاید و احکام آن مجلس را در مسائلیکه حل آن با آن رجوع شده است ذکر خواهیم نمود

باب اوّل — تصفیهٔ منازعات بطریق صلح

وسایل و طرق مختلفه برای آنکه منازعات بطریق صلح فیصل یابد — منازعه بین المللی ممکن است بطریق صلح حل شود اعم از آنکه بواسطهٔ مذاکرات مستقیمه دو دولتی باشد که مخالفت راجع بآنهاست یا بواسطهٔ دخالت ثالثی

فصل اوّل — حل منازعات بطریق صلح از راه مذاکرات مستقیمه

اقسام مختلفهٔ مذاکرات مستقیمه — مذاکرات مستقیم برای حل مخالفتی ممکن است بواسطه مبادله مراسلات سیاسی یا تعیین کمیسیون بین المللی یا تشکیل کنفرانس یا کنگره بعمل آید

ا) مبادله مراسلات سیاسی — طریقه مبادله مراسلات سیاسی را وقتی مجری میدارند که مخالفت کم اهمیت بوده و فقط راجع بدو دولت و یک موضوع خیلی محدودی باشد مثلاً اینطریقه وقتی اتفاق میافتد که دولتی تلافی خساراتی را که بر رعایایش بواسطهٔ عمال دولت دیگری وارد آمده مطالبه میکند دراین موقع مذاکرات از طرف بواسطهٔ وزیر امور خارجهٔ یکی از دو دولت و نمایندهٔ سیاسی دولت دیگر که در آن دربار مقیم است تصفیه میشود

ب) انتخاب کمیسیون بین المللی — وقتی که مخالفت راجع بیک مسئله علمی باشد و دولتیکه در آن موضوع شراکت و دخالت دارند میتوانند برای حل آن مسئله متوسل بانتخاب یک کمیسیون بین المللی گردند که مرکب از نمایندگانی باشد که در آن موضوع مهارت و بینائی داشته حق رسیدگی و قطع اختلاف را بآنها بدهند چنانکه بالمثل برای تعیین و تحدید سرحد اینمطلب واقع میشود وقتیکه اختلاف عقیده در مسئله که وقوع یافته است سبب اختلاف شود طرفین میتوانند متوسل بکمیسیون تفتیش بین الملل گردند و مبحث سوم اولین قرارنامه ممضی شده در لاهه راجع باینمطلب است و در فصل (۱۰) آن مبحث مذکور است که کمیسیون تفتیش بواسطه قرارنامه مخصوصه ایجاد میگردد و مطالبی را که کمیسیون مذکور باید رسیدگی و آزمایش نماید معین ساخته و نیز حد و اندازهٔ اقتدار مامورین و دستورالعملی را که باید موافق آن رفتار نماید ظاهر میسازد کمیسیون بین الملل راپورت مطلب را بدولتین مخالفتین داده و در این راپورت فقط وقایع و اتفاقاتیکه در موقع رسیدگی باجزای کمیسیون معلوم شده است درج مینماید و برخلاف حکم حکمیت که بعدها از آن ذکر خواهد شد دول را بکلی آزاد میگذارد که موافق میلشان رفتار نمایند (فصل ۳ و ۱۴)

ج) اجتماع کنفرانس یا کنگره — چون مذاکرات راجع بمنافع چندین دولت باشد و متعلق بمسئلهٔ واحدی نیست بلکه درخصوص نکات متعدده متعلقه بر پلتیک دول مختلفه است لازم است کنفرانس یا کنگره تشکیل شود

تفاوت بین کنفرانس یا کنگره — قانوناً فرقی مابین کنگره و کنفرانس نیست ولی عملاً تفاوت کنگره از کنفرانس بملاحظه اینست که در کنگره ها خود سلاطین شخصاً حضور بهم رسانیده یا نمایندگانی که دارای درجات عالیه

میباشند از طرف خود مأمور مینمایند از قبیل وزراء و سفراء و عده دولی که نماینده دارند تا اندازه بیش از عده دول در کنفرانس است و بالاخره رسمیت کنگره بیشتر بوده و وسعت اجرای مقررات آن بیشتر است و حل مهمترین مسائل پلتیک بین المللی بآنها رجوع شده است

نمونه تاریخی کنگره و کنفرانس — در مائه اخیر چندین کنگره منعقد شده که مهمترین آنها کنگره وینه ۱۸۱۵ و کنگره اکس لاشاپل ۱۸۱۸ و کنگره پاریس ۱۸۵۶ میباشد
کنفرانسهائیکه در آن مائه منعقد شده است کنفرانس لندن ۱۸۷۱ و کنفرانسهای برلن ۱۸۷۸ و ۱۸۸۵ و کنفرانس منع برده فروشی بروکسل ۱۸۹۰ و کنفرانس صلح لاهه ۱۸۹۹ میباشد

نتایج حاصله از مذاکرات مستقیمه — مباحثات مستقیمه مابین دول در خصوص منازعات و اختلافات سه نوع نتیجه میتوانند داشته باشند: اولاً ترک دعاوی ثانیاً قبول اظهارات و دعاوی طرف ثالثاً مصالحه ترک دعوی
Le desistement یعنی دولتی از حقیکه اجرای آنرا مدعی بود چشم پوشیده و بکلی منصرف شود قبول دعاوی
La transaction طرف یعنی پذیرفتن اظهارات و دعاوی او مصالحه
قرار دادی است که بموجب آن مسئله متنازع فیها را ختم مینمایند یا جلوگیری از منازعه میکنند بواسطه تخفیف دادن ادعای خود و قبول کردن مقداری از دعاوی طرف

فصل دوم — حل منازعات بطریق صلح بواسطه دولت ثالثی

دو شکل مداخله — مداخله ثالثی برای ختم منازعات بین الملل بدو شکل بوقوع میرسد اولاً حکمیت ثانیاً توسط

فقره اولی — حکمیت (*De l'arbitrage*)

شرح با تعریف — چون دو دولت نتوانند بواسطه مذاکرات مستقیمه اختلافیکه مابین آنها تولید شده است رفع نمایند و خود آنها قضاتی انتخاب کرده تا اختلاف را با رعایت حقوق بواسطه حکمی که طرفین قبل از وقت اجرای آنرا بطور صحیح تقبل نموده اند از حکمیت بوقوع رسیده است (فصل ۱۵ قرارداد اولیه لاهه)

صفات اصلیه حکمیت — لازم است دو صفت اصلیه حکمیت را بطور وضوح ذکر نمایند:
اولاً حکمیت یکعمل قضاء حکومتی است که مدعیین را محکوم باجتهاد خود مینماید زیرا که حکم مأمور نیست که نتیجه را برای رفع منازعه پیشنهاد طرفین کرده و سعی بکنند تا ترتیبی که موجب استرضای طرفین باشد قبول و مجری گردد بلکه قاضی است که حکمی صادر نماید

ثانیاً اجرای حکم حکمیت واجب است زیرا که چون دول متقبل شدند که رفع اختلاف را بحکم رجوع کنند ضمناً نیز متقبل شدند که حکم آنرا مجری دارند لهذا پس از صدور حکم از اجرای این امر نمیتوانند سر به پیچند

تقسیم مطلب — در خصوص حکمیت سه مسئله ذیل متوالیاً مذکور خواهد گردید: ۱) ارکان تشکیل دهنده حکمیت ب) حکم حکمیت . ج) تاریخ حکمیت در زمان ماضی و حکمیت در آتیه

۱) ارکان تشکیل دهنده حکمیت

برای اینکه حکمیت بوقوع رسد وجود سه شرط لازم است: اولاً قرارداد مخصوص قبل از وقت در این خصوص *convention préalable ou compromis* ثانیاً مطلبی که قابل حکمیت باشد ثالثاً تعیین یک یا چندین حکم که این شغل را قبول نمایند

شرط اول قرارداد مخصوص قبل از وقت — قرارداد مخصوص برای وقوع حکمیت نوشته ایست که بموجب آن دو دولت متعهد میگردند که رفع اختلاف یا ادعائی را بیک یا چندین حکم واگذار کرده و اجرای حکم آنها را متقبل میشوند بموجب فصل ۵۲ قرارداد اول لاهه قرارداد حکمیت را میتوان برای رفع اختلافاتی که سابقاً میان آمده است یا اختلافاتی که احتمال وقوع آنها میرود منعقد داشت در صورت اول در قرارداد صراحة مسئله که باید حل شود مذکور شده وحدود و تکالیف حکمها را معین میکنند گاهی مسئله قانونی است که طرفین تسویه آنرا بحکمیت رجوع میکنند مثلاً چون خساراتی بدولتی وارد آید و در حقوق اندازه آن خسارت هیچ اختلافی در میان نباشد ولی دولتی که مسئول آن خسارت است قانوناً خود را مسئول ندانسته و زیر بار مسئولیت نرود گاهی نیز حل مسئله واقع شده بحکمیت رجوع میگردد مثلاً دولتیکه خسارت وارد آورده است و از او ادعای رفع خسارت میشود خود را مسئول دانسته و برای ترضیه خاطر طرف حاضر است ولی در خصوص وسعت و اندازه خسارت که دولت طرف ادعا میکند گفتگو دارد بالاخره در صورتیکه در قرارداد حکمیت قید نشده باشد که آن امر بکی رجوع میشود معمولاً ترتیبات لازمه برای تعیین حکم مقرر است

شرط ثانی مطلبیکه قابل حکمیت باشد — در خصوص اصلاح کلیه امور نمیتوان حکمیت فراهم آورد مثلاً مسائلیکه مطلقاً به پلتیک دول راجع است یا مسائلیکه ممکن است سلب وجود یا استقلال دولتی بشود و یا از اراضی دولتی یا استقلال آن بکاهد نمیتوان بواسطه حکمیت حل نمود و همچنین اموریکه راجع بشرف و شئونات دول میباشد در این موارد دول خود شخصاً مختار میباشند که هر ادعائی را که صلاح بدانند بمیان آرند

و هر گذشتی که لازم است برای اصلاح امر بکنند بالعکس مسائلیکه بکلّی از پلتیک خارج و دخلی بشرف دول نداشته و فقط راجع بمنافع نقدی آنهاست رجوع بحکمیت میشود مثلاً تعیین وجه غرامت برای رفع خسارت و تعیین حدود و یا تفسیر عهدنامجات

شرط ثالث تعیین یک یا چندین حَکَم که اجرای این شغل را قبول نمایند — دول مختارند که موافق میل خودشان یک یا چندین حکم معین کنند در صورتیکه تعیین حکم در قرارداد حکمیت بعمل نیامده باشد باید بعدها بواسطهٔ نوشتهٔ مخصوصی موافق ترتیب مقرّر در قرارداد بعمل آید تعیین حکم ممکن است بچندین ترتیب بعمل آید یعنی میتوان یک یا چندین حکم معین نمود و یا سلطانی یا اشخاص مختلفه از قبیل حقوق دانان یا دیپلوماتها را انتخاب کرد و یا مجمعی را از قبیل مدرسهٔ حقوق یا محکمهٔ قضائی را حکم تعیین کرد در اینصورت اخیر یک محکمهٔ واقعی حکمیت تشکیل میابد و دیگر در موضوع حکمیت [illegible] شخصاً یا بواسطهٔ انتخاب دول دیگر حکم را تعیین نماید

تعیین حکم ثالث (un sur arbitre) — چون دول نتوانند برای انتخاب حکمها متفق الرأی شوند هر یک از آنها حکمها بعدهٔ متساوی مثلاً هر یکی دو نفر انتخاب میکنند پس از آن حکمها نیز حکم ثالثی انتخاب مینمایند تا در صورت تساوی آرا بواسطهٔ آن حکم حل اختلاف بشود چون حکمها نتوانند در انتخاب حکم ثالث متفق الرأی شوند آن انتخاب را بدولت ثالثی که متفقاً طرفین معین گردانند واگذار مینمایند و اگر در انتخاب دولت ثالثه طرفین متفق الرأی نشدند هر یک از طرفین دولتی را تعیین کرده و انتخاب حکم ثالث بواسطهٔ دو دولی که بانطریق انتخاب شده اند بعمل خواهد آمد (فصل ۳۲ قرارداد لاهه)

در صورتیکه رفع اختلافات رجوع بمحکمهٔ حکمیت شود نیز ممکن است حکم ثالثی معین گردد و حکم ثالث در اینصورت باید ریاست محکمه را بعهده گرفته و رسیدگی بمباحثات و مذاکرات نماید

تفاوت ما بین سلاطین و اشخاص متفرقه که حکم واقع میشوند — محظورات ناشیه از تعیین سلاطین — اوّلاً سلطانیکه حکم انتخاب شده است شخصاً رسیدگی بمسئلهٔ متنازعٌ فیها را نمیکند و رفع اختلاف را رجوع بمأمورین معتبر یا بانجمنی که اعتماد تام بر آنها دارد میکند و شخصاً بهیچوجه مداخله نمیکند مگر برای امضا کردن حکم حکمیت بالعکس اشخاص متفرقه خواه از علمای علم حقوق خواه از سیاسیون یا انجمن علما یا محکمه یا وغیره که حکم واقع شده اند نمیتوانند رسیدگی را بدیگری واگذار کنند زیرا انتخاب آنها بملاحظهٔ علم و بصیرتیست که در آن کار دارند

ثانیاً اطمینان بصحت حکم حکمیت بواسطهٔ سلطانیکه امضا شده است کمتر است تا احکامی که بواسطهٔ اشخاص متفرقه صادر شود

زیرا چون اشخاصی که از طرف سلطان مأمور برسیدگی و انشای حکم شده اند اسمشان مجهول مانده بهیچوجه مسئولیت ندارند لهذا ممکن است در تحقیقات و اجرای تکلیف لازم خودشان دقت لازمه را بعمل نیاورند در صورتیکه حکمائیکه بملاحظهٔ اطلاع قانونیشان برای حکمیت معین شده اند و در انظار عموم مسئول حکمی که صادر میشود میباشند البته دقت تامه را در صدور آن حکم بطور صحت معمول خواهند داشت

ثالثاً چون سلطانی بحکمیت منتخب شود باید او را مجبوراً در تمام اعمال آزاد و مستقل گذاشت در صورتیکه چون اشخاص متفرقه مصدر این امر واقع شوند میتوان موعدی برای صدور حکم معین نموده و نیز بعضی مسائلیکه بایستی بطور دقت در آنها رسیدگی نمود تعیین کرد

رابعاً میتوان گفت که چون حکم حکمیتی بواسطهٔ سلطانی صادر شود ملتی که حکم بر علیهٔ آن صادر شده است ممکن است خصومتی بشخص آن سلطان پیدا کند و بالاخره خصومت مذکوره مبدل بخصومت نسبت بملت آن سلطان بشود در صورتیکه چون حکم بواسطهٔ اشخاص متفرقه صادر شود چنان بیمی نخواهد بود

محکمهٔ دائمی حکمیت — برای تسهیل رجوع فوری اختلافات بمحکمهٔ حکمیت در فصل ۲۰ قرارداد لاهه مقرر است که محکمهٔ دائمی حکمیت تأسیس شده و رسیدگی باختلافات بین دول خواهد نمود و محکمهٔ مذکوره در شهر لاهه منعقد خواهد شد میتوان گفت این محکمه برای اجلاس منظم معیّن نیست بلکه مرکب از اسامی اشخاص با سررشته که از طرف دول امضاکننده معین شده میباشد و هر دولتی منتهی چهار نفر را میتواند تعیین کند در صورت وقوع اختلاف که حل آن بحکمیت رجوع شده است حکمها را باید از میان این اشخاص انتخاب کرد (فصل ۲۱ الی ۲۴) بعلاوه دول مختارند که حکمهای دیگر غیر از اشخاصیکه جزو محکمهٔ دائمی حکمیت میباشند تعیین کنند ادارهٔ بین المللی در شهر لاهه تأسیس شده دفتر محکمهٔ دائمی حکمیت میباشد ادارهٔ مذکوره واسطهٔ روابط راجعه بجامع المجلس میباشد در مواقع لازمه با اعضای محکمه کتباً ایام اجلاس محکمه را اطلاع میدهد و اسناد و نوشتجات آن اداره سپرده شده و انجام کلیهٔ امورات اداره باو محول است (فصل ۲۲)

ب) حکم حکمیت (la sentence)

ترتیبات اصول محاکمه که باید رعایت شود — چون قرارداد حکمیت محتوی ترتیبات و اصولیکه با رعایت آنها بایستی بمسئلهٔ متنازعٌ فیها رسیدگی شود محکمهٔ حکمیت مجبور است که بر طبق آن دستور العمل رفتار کند

در صورتیکه در قرارداد چنین قیدی نشده باشد محکمهٔ حکمیت خود با رعایت قواعد حقوق مدنی ترتیبی که بر طبق آن خیال رسیدگی دارد مقرر میدارد و نیز میتواند مجلس استنطاق و تحقیق فراهم نماید که اهل خبره در آنخصوص رای خود را بدهند و یا بمحل موضوع اختلاف رفته و تحقیقات لازمه را بعمل آرد و محکمهٔ حکمیت معین خواهد نمود چه نوع اسناد برای ثبوت امر لازم است و همچنین مقرر خواهد داشت که طرفین حق دارند شفاهاً نتایج دلایل خود را بمحکمه اظهار دارند و یا آن دلایل باید کتباً بمحکمه تقدیم شود

ذیلاً فصول قرارداد لاهه متعلق باصول و ترتیب رسیدگی محکمه های حکمیت را مندرج مینماید — چون مجلس لاهه خواست در حکمیت وسعت دهد لهذا در قرارداد لاهه در فصل سوم بعضی قواعد متعلقه باصول محاکمات حکمیت را مندرج نمود

اصل ۳۶ — مقر جلسات محکمهٔ حکمیت بواسطه طرفین معین میگردد و درصورتیکه طرفین در اینخصوص قراری نداده باشند محکمهٔ حکمیت در شهر لاهه منعقد خواهد شد و فقط در صورت وقوع جبریه و یا با رضای خاطر طرفین محکمه میتواند مقر اجلاسات خود را تغییر دهد

اصل ۳۷ — طرفین حق دارند که مأمورین مخصوص برای رابطه بودن مابین آنها و محکمهٔ حکمیت معین نمایند و همچنین میتوانند برای دفاع حقوق و منافع خود در محکمهٔ حکمیت وکلای مخصوصه انتخاب کنند

اصل ۳۸ — محکمه السنه که در مباحثات متداول خواهد بود و طرفین مجازند آن السنه را استعمال نمایند مقرر خواهد داشت

اصل ۳۹ — اصول محاکمات حکمیت بطور عمومی دارای دو مرحله متمایز است اولاً رسیدگی ثانیاً مباحثات رسیدگی یعنی اظهار و ارائه نمودن طرفین باعضای محکمهٔ حکمیت و بیکدیگر نوشتجات و اسناد چاپی یا خطی و تمام اسناد دیگر که محتوی دلایلی است که برای ثبوت حق خود اظهار نموده اند ارائه این نوشتجات موافق اصل ۴۹ بر طبق مقررات محکمه در موعدی که معین کرده است بعمل خواهد آمد مباحثات یعنی اظهارات شفاهی و مسائل دفاعیه طرفین در مقابل محکمه

اصل ۴۰ — کلیه اسنادیکه یکی از طرفین ابراز میدارد باید بطرف دیگر ارائه شود

اصل ۴۱ — مباحثات در تحت ریاست رئیس بعمل خواهد آمد و فقط وقتی علناً خواهد بود که طرفین باین امر راضی شده و محکمه نیز بر طبق رضای آنها حکمی صادر کرده باشد مباحثات در صورت مجالسی که بواسطهٔ منشیان انشاء میشود قید خواهد شد منشیان را رئیس معین میکند و فقط این قبیل صورت مجالس سندیت دارد

اصل ۴۲ — چون رسیدگی تمام شود محکمه حق دارد کلیه اسناد و نوشتجاتی که یکی از طرفین بدون رضای

طرف دیگر باو تقدیم میکند رد نماید

اصل ۴۳ — محکمه آزاد است که نوشتجات و اسناد تازه را که باو ارائه میشود و وکیل یکی از طرفین جلب دقت او را بدان اسناد استدعا کرده است معتبر داند در آنصورت محکمه حق دارد ابراز آن اسناد و نوشتجات را بخواهد مشروط برآنکه بطرف دیگر نیز از مضمون آنها اطلاع دهد

اصل ۴۴ — محکمه میتواند از مأمورین طرفین آراء تمام نوشتجات و توضیحات را که لازم میداند بخواهد و در صورت رد و عدم مساعدت آنها را در صورت مجلس قید نماید

اصل ۴۵ — مأمورین و وکلای طرفین حق دارند شفاهاً اظهاراتیرا که برای دفاع حق خود لازم میدانند بنمایند

اصل ۴۶ — مأمورین و وکلای طرفین حق دارند اعتراض بعضی ترتیبات بنمایند قرارداد محکمه در خصوص این اعتراضات قطعی خواهد بود و دیگر در آن باب بعدها مباحثه بمیان نخواهد آمد

اصل ۴۷ — اعضا میتوانند از نمایندگان و وکلای طرفین بعضی سؤالات نموده و توضیحات لازمه را در بعضی مسائل مشکوکه بخواهند ولی سؤالات و ملاحظات اعضای مجلس در موقع اجلاسات و مباحثات را نمیتوان عقیدهٔ کلیهٔ محکمه یا فرد فرد اعضای آن تصور نمود

اصل ۴۸ — محکمه حق دارد صلاحیت خود را تعیین نموده و بدانواسطه قراردادهائی که در خصوص مسئله متنازع فیها ابراز میشود و بآن مطالب قواعد سایر عهدنامه جات را که ممکن است در اینمطلب مدخلیت داشته باشد تعبیر کرده و با قواعد حقوق بین الملل تطبیق نماید

اصل ۴۹ — محکمه حق دارد احکام لازمه برای تعیین وضع رسیدگی در مادهٔ اختلافات و ترتیبات و مدتیکه باید هر یک از طرفین خلاصه و مسائل دفاعیهٔ خود را بمحکمه اظهار نمایند و ترتیباتی که بر طبق آن باید اسناد را ارائه دهند مقرر بدارد

اصل ۵۰ — چون نمایندگان و وکلای طرفین کلیهٔ توضیحات و دلایل خود را بمحکمه ارائه نمودند رئیس محکمه ختم مباحثات را اعلان مینماید

اصل ۵۱ — مشورت محکمه در مجلس محرمانه خواهد بود و کلیهٔ احکامات باید باکثریت آراء صادر شود و درصورتیکه یکی از اعضای محکمه در دادن رای امتناع نماید آن امتناع در صورت مجلس باید قید شود

اصل ۵۲ — حکم حکمیت که باکثریت آراء صادر شده است باید محتوی دلایل باشد و حکم مذکور کتبی بوده و بامضای اعضای محکمه باید برسد اشخاصیکه رأی بر خلاف مدلول حکم داده اند میتوانند در موقع امضاء مخالفت خود را ذکر نمایند

اصل ۵۳ — حکم حکمیت در مجلس علنی با حضور مأمورین و وکلای طرفین یا پس از آنکه آنها را رسماً احضار کرده باشند قرائت خواهد شد

اصل ۵۴ — چون حکم حکمیت بدین ترتیب اعلام گردید و وکلای طرفین از آن مطلع شدند واجب الاجرا بوده و بطور قطعی اختلاف را قطع مینماید

اصل ۵۵ — طرفین میتوانند در قرارداد حکمیت اختیار مراجعه حکم حکمیت را برای خود محفوظ دارند در اینصورت استدعای مراجعه را باید از محکمه که حکم را صادر کرده است بنمایند و باید استدعای مذکور مبنی بر دلیلی باشد که تازه مکشوف شده و در صورت اقامه آن در رأی محکمه تغییر قطعی پیدا میشد و حکم را بکلی تغییر میداد و دلیل مذکور در موقع اختتام محاکمات در محکمه بر طرفی که مراجعه را استدعا نموده است مخفی بوده است مراجعه فقط وقتی بعمل خواهد آمد که محکمه حکمیت صراحةً وجود دلیل جدید را با خواصی که در فوق مذکور گردید اعلام نماید در قرارداد حکمیت مدتیکه استدعای مراجعه نباید از آن تجاوز نماید معین میشود

اصل ۵۶ — حکم حکمیت فقط برای دولیکه قرارداد حکمیت را امضا نموده اند واجب الاجرا است و چون اختلاف راجع بتفسیر قراردادی بشود که متعلق ببعضی دول میباشد غیر از دول طرف باید دولیکه در آنخصوص قرارداد حکمیت مقرر داشته اند قرارداد مذکور را بسایر دول نیز ارائه دهند و هر یک از آن دول حق مداخله در مرافعه دارند و اگر یک یا چندین از آن دول این حق را مجری داشته مداخله در مرافعه نموده باشند حکم حکمیت برای آنها نیز واجب الاجرا میگردد

اصل ۵۷ — هر یک از طرفین باید متحمل مخارجی که مینماید بشود و مخارج محکمه حکمیت بالتسویه مابین دو طرف تقسیم خواهد شد

اقتدار و صلاحیت محکمه حکمیت — محکمه حکمیت میتواند قطع کلیه مسائل فرعیه را که ممکن است مربوط بنتیجه اختلاف باشد یا شود بنماید مثلاً چون یکی از طرفین اظهار دارد که بعضی دلایلیکه طرف دیگر اقامه نموده است برخلاف حدودیست که در قرارداد مقرر شده است و از صلاحیت محکمه حکمیت تجاوز شده است محکمه باید بدواً در این مسئله حکم صادر نماید و این ترتیب بر طبق اصل ۴۸ قرارداد لاهه است ولی بعضی از علمای حقوق از جمله بن فیس عقیده اش بر آنست که حکام نمیتوانند در خصوص اقتدار و صلاحیت خودشان رأی دهند و حدود آنرا معین نمایند و چون

اختلافی در آنخصوص بمیان آید باید رجوع بموکلین خود بنمایند

شرایط لازمه برای صحت حکم حکمیت — برای اینکه حکم حکمیت بطور صحیح صادر شده باشد باید باکثریت آرای اعضا بوده و کلیه حکمهائیکه معین شده اند در تمام مباحثات حضور بهم رسانیده باشند

حال باید دانست که اکثریت مطلق لازم است یا اکثریت نسبی؟ این مسئله هنوز بطور صحیح توضیح نشده است ولی در صورتیکه خلاف آن در قرارداد حکمیت قید نشده باشد بعقیده ما چنانکه در حکمیتها عموماً معمول است اکثریت نسبی مکفی باشد

صفات حکم حکمیت — حکم حکمیت دارای دو صفت عمده میباشد :

اولاً برای طرفین واجب الاجرا است و این صفت نتیجه قرارداد است که مابین طرفین مقرر شده و بدانواسطه طرفین قبل از وقت متقبل شدند که حکم حکمهائی را که رفع اختلاف بآنها واگذار شده است واجب الاجرا دانند

ثانیاً حکم حکمیت قطعی است یعنی بهیچوجه نمیتوان اختلاف را مجدداً بمحکمه دیگر رجوع کرد و این صفت ثانی نیز مانند صفت اول نتیجه تعهدات مقرره در قرارداد طرفین است که بموجب آن متعهد شده اند که حکم حکمها را محترم دارند

اجرای حکم حکمیت — چنانکه سابقاً گفته شد حکم حکمیت واجب الاجرا است ولی باید دانست که تا محاکم مدنی و جنائی نمیتوان بواسطه استعمال قوه آنرا بموقع اجرا درآورد زیرا که محکمه حکمیت دارای قوای لازمه برای اجرای احکام خود نیست و هر یک از دولیکه در مرافعه دخالت داشتند باید قسمتی از حکم حکمیت را که متعلق بآنها است بواسطه حق حکمرانی که دارند اجرا نمایند

مواردیکه حکم حکمیت از درجه اعتبار ساقط است *Cas de nullité de la sentence arbitrale* — حکم حکمیت در موارد ذیل از درجه اعتبار ساقط است و طرفیکه آن حکم برعلیه او صادر شده است میتواند تن باجرای آن ندهد

اولاً در صورتیکه راجع بمسائلی باشد که مربوط باختلاف نباشد یا متعلق بمسائلیکه حکم آن از محکمه خواسته نشده است

ثانیاً در صورتیکه حکم بواسطه حکمهائی که حق صدور حکم را نداشته اند صادر شده باشد مثلاً در صورتیکه یکی از حکمهای انتخاب شده شخصاً در نتیجه اختلاف نفعی داشته باشد که طرفین از آن مطلع نبوده اند

ثالثاً در صورتیکه دلایل یکی از طرفین در محکمه اقامه نشده باشد و یا اقدامات لازمه برای اینکه آن طرف دلایل خود را اقامه نماید بعمل نیامده باشد

رابعاً درصورتیکه یکی از طرفین برخلاف درستی و راستی رفتاری کرده باشد

ولی طرفیکه حکم بر علیه او صادر شده است نمیتواند آنحکم را بدلیل اینکه برخلاف حقوق و عقل و انصاف صادر شده است و یا بمنافع او خسارتی وارد آورده است رد نماید و اقامهٔ دعوی بضد آن حکم نماید

Mais la partie contre laquelle la sentence est rendu n saurait l'attaquer soit parce qu'elle est contraire ou à l'équité soit parce qu'elle lise ses intérêts

ج) تاریخ حکمیت در ازمنهٔ سابقه و حکمیت در آتیه

حکمیت در ازمنهٔ سابقه ـــــ میتوان گفت که اساس حکمیت در ابتدای عالم بشریت وجود داشته است مثلاً در یونان چون اختلافی مابین دو شهر بظهور میرسید قبل از آنکه کار بجنگ و جدال کشد مسئله را رجوع بمحکمه میکردند و محکمهٔ مذکوره اغلب جلوگیری از منازعات کرده حکمی برای رفع اختلاف صادر میکرد و طرفین را باصلاح وادار مینمود در قرون وسطی نیز حکمیت بوقوع رسیده است مخصوصاً در ایطالیا برای ختم منازعاتیکه متعلق باستقلال و حکمرانی دول کوچک ایطالیا و آلمان بود بحکمیت رجوع کرده اند در آنزمان اغلب حکمها از علمای مشهور دار الفنونهای شهر بولونی و شهرپادو انتخاب میشدند بعدها چون اوک شهر رم توانست تسلط مذهبی و معنوی در عالم پیدا کند تمام شاهزادهای مسیحی را مجبور نمود که برای جلوگیری مخاصمات و مجادلات که بین آنها ممکن بود بوقوع رسد وی را حکم قرار دهند مانند پاپ الکسندر چهارم که در سنهٔ ۱۴۹۳ اختلافاتی که مابین اسپانولیها و پرتقالیها در خصوص تصاحب و تصرف ینگی دنیا بمیان آمده بود بواسطهٔ حکم حکمیتی که هنوز معروف و مشهور است ختم نمود و بموجب آن حکم مقرر داشت که قطعهٔ ینگی دنیا را بواسطهٔ خط مستقیمی که از قطب شمالی بقطب جنوبی کشیده میشود بدو قسمت متساوی تقسیم کرده هریک از دولتین مالک یکی از آن قسمتها بشود

مسئلهٔ الاباما *Alabama* ـــــ در ازمنهٔ اخیره مهمترین مسئله که بحکمیت رجوع شده است بدون گفتگو مسئلهٔ الاباما میباشد و اینمسئله هم بواسطهٔ اقتدار دولتین طرف و وسعت ادعا و اهمیت مسائلی که در بین مذاکرات بمیان آمده و حل شده است اهم میباشد در جنگی که از ۱۸۶۱ ـــ ۱۸۶۵ در خصوص فروش برده در امریکا واقعشد کروزرهای دول متحدهٔ امریکای جنوبی خیلی خسارت بدولت اتازونی وارد آورده بودند مخصوصاً

indemnité

یکی از آنها که سفینهٔ آن موسوم به آلاباما بود در ۲۹ ژوئیه ۱۸۶۲ از بندر لیورپول خارج شده در مدت دو سال خسارت کلی بر تجارت دولت اتازونی وارد آورد چون مابین دولتین متخاصمتین صلح بمیان آمد دولت اتازونی ادعای خسارت از دولت انگلیس نموده و او را مسئول خساراتی که در مدت جنگ بروی وارد شده بود دانست زیرا که برخلاف قوانین بیطرفی رفتار نموده و بیکی از متخاصمتین اجازه داده بود که در بنادر او کشتیها بسازند و مهمات جنگ نیز به وی داده بود پس از مذاکراتی که چندین سال طول کشید عهدنامهٔ واشنگتن مورخهٔ ۸ مه ۱۸۷۱ مقرر گردید بموجب آن عهدنامه دولتین متعهد شدند که حل این اختلاف را بمحکمهٔ حکمیت مرکب از پنج اعضا که از طرف رئیس جمهوری اتازونی ملکهٔ انگلیس پادشاه ایطالی رئیس جمهوری سویس و امپراطور برزیل بایستی انتخاب بشود رجوع شود در عهدنامه سه قانون بیطرفی ذیل ذکر شده بود که خلاصهٔ رفتار دول بیطرف در جنگ بحری میباشد محکمه بایست در خصوص هریک از کروزرهای دول مجتمعهٔ جنوبی رسیدگی نماید که آیا دولت انگلیس برخلاف اینقواعد رفتار کرده باشد

این قواعد موسوم بقواعد واشنگتن میباشد و بموجب آنها دولت بیطرف باید

(۱) کمال دقت بعمل آورد که در قلمرو حکومت او سفاینی که بموجب دلایل عقلی میتوان تصور کرد قصد جنگ با دولتی که با وی در صلح است دارد ساخته و تجهیز و مسلح نشود و نیز در صورتیکه سفینه کلاً یا جزءً در قلمرو او برای جنگ یا دستگیر نمودن سفاین تجارتی تهیه شده باشد ممانعت از حرکت آنها از بنادر بنماید

(۲) هیچیک از متخاصمتین را مجاز ندارد که بنادر و دریاهای وی را مرکز عملیات بحری خود بر ضد دولت دیگر بنماید و یا در انجا بر تدارکات نظامی و اسلحه و عدهٔ عملجات خود افزوده و یا آنها را تجدید نماید

(۳) کمال دقت و مواظبت را در بنادر و آبها و اتباع خود بعمل آرد تا برخلاف تکالیف و تعهدات سابق الذکر اقدامی بعمل نیاید

محکمهٔ حکمیت موافق تفصیل فوق در ۱۵ دسامبر سال ۱۸۷۱ در شهر ژنو منعقد شده و در ۱۴ سپتامبر ۱۸۷۲ حکم خود را صادر نمود و باکثریت آراء یعنی بتصویب چهار نفر از اعضا (پنجمی حکم ملکهٔ انگلیس بود) محکمهٔ حکمیت دعاوی دولت اتازونی را تصویب و مبلغ ۱۵۵۰۰۰۰۰ دولار طلا که تقریباً سی و دو کرور تومان میشود وجه خسارتی را که دولت انگلیس بایستی بدولت اتازونی بپردازد مقرر داشت

مسئلهٔ صیادی دریای بهرنگ ـــــ این مسئله نیز پس از مسئلهٔ الاباما مهمترین حکمیتی است که در آن

قرن واقع شده است — تا ۱۸۶۷ سواحل دریای بهرنگ متعلق بدولت روس بود یعنی ساحل کامچاتکا در آسیا و ساحل اراضی الاسکا در آمریک بموجب دستخط ۱۴ دسامبر ۱۸۲۱ امپراطور روسیه الکساندر اول مقرر داشت که این دریا حکم دریای بسته را داشته و در تحت حکمرانی دولت روسیه واقع خواهد بود و من بعد حق کشتیرانی سفاین در مسافت صد میل از ساحل فقط منحصر باتباع روس میباشد یعنی از تنگه بهرنگ الی ۵۰ دقیقه ۴۵ درجه عرض شمالی دولتین انگلیس و اتازونی باین حکم اعتراض کرده و دولت روسیه مجبور شد از این خیال منصرف شود و آزادی دریای بهرنگ که امتداد اقیانوس است قبول کند و در این خصوص دو عهدنامه مقرر گردید یکی در ۱۷ آوریل ۱۸۲۴ با اتازونی و دیگری در ۲۸ فوریه ۱۸۲۵ با انگلیس

در ۱۸۶۶ دولت روسیه اراضی الاسکا را بدولت اتازونی واگذار نمود و در ۱۸۷۶ دولت اتازونی انحصار صید صد هزار فوک جوان نر در جزیره پری بیل اوف Pribyloff که در وسط دریای بهرنگ واقع است بکمپانی مخصوصی واگذار نمود ولی در ۱۸۷۸ و ۱۸۸۴ و مخصوصاً در ۱۸۸۶ چون سفاین کانادا در دریای بهرنگ مشغول صید فوک شدند کمپانی الاسکا متظلم بدولت اتازونی شده و در سنه ۱۸۸۶ سه کشتی انگلیس دستگیر گردید و در ۱۸۸۷ و ۱۸۸۹ سفاین دیگر دستگیر شدند دولت اتازونی برای ثبوت اجرای حق حکمرانی در دریای بهرنگ دو دلیل اقامه مینمود اولاً متمسک بدستخط امپراطور الکساندر اول شده و مدعی بود که چون جانشین روسیه در الاسکا شده است میتواند حقوقی را که دولت روسیه بواسطه آن دستخط وجودش را اظهار کرده بود اجرا نماید دولت انگلیس جواب میداد که اعتراض بر آن دستخط کرده است و دولت روسیه تصدیق آن اعتراض و حقانیت دولت انگلیس را بواسطه عهدنامه ۲۸ فوریه ۱۸۲۵ کرده است ثانیاً دولت اتازونی مدعی بود که ترتیب صید بحری که اهالی کانادا مجری میداشتند سبب انعدام فوک میشد زیرا که آنها بدون استثنا فوکهای ماده را نیز بقتل رسانیده و بدینواسطه بیم آن بود که اندک زمانی جنس آن حیوان بکلی از میان برود

پس از رد و بدل مراسلات عدیده ما بین دولتین مقرر گردید که برحسب تکلیف دولت انگلیس حل مسئله رجوع بمحکمه حکمیت خواهد شد و قرارداد حکمیت در ۲۹ فوریه ۱۸۹۲ امضا گردید محکمه حکمیت مرکب از هفت عضو بوده در شهر پاریس در تحت ریاست بارون دوکورسل حکم فرانسوی منعقد و ۱۵ آوت ۱۸۹۳ حکم خود را اعلام نمود حکم حکمیت عدم حقانیت دولت اتازونی را اعلام کرده و قاعده آزادی دریا را برقرار نمود و حق حکمرانی دول را در دریا در سه میل

معمولی محدود ساخت ولی کار محکمه حکمیت پاریس فقط صدور حکم نبود و بموجب فصل هفتم قرارداد حکمیت با احتمال اینکه محکمه دولت اتازونی را انحصاراً دارای حق حکمرانی و صید در دریای بهرنگ نداند مقرر شده بود که حکمها نظامنامه برای صید فوک در قبه دریا بنویسند چون عدم حقانیت اتازونی معلوم گردید محکمه حکمیت پاریس ماموریت خود را باتمام رسانیده و نظامنامه که در فصل هفتم معین شده بود انشا نمود در این نظامنامه اظهارات دولت اتازونی پیشرفت کرد و بموجب آن مقرر گردید که صید فوک در قبه دریا بفاصله شصت میل دور جزیره پری بلوف ممنوع است و قسمت معتنی به در سال در قسمت عمده از اقیانوس کبیر شمالی صید بکلی ممنوع گردید

انشای این نظامنامه ماموریت خیلی تازه بود که بحکمها واگذار میشد و هیچ سابقه در تاریخ حکمیت ندارد و البته باید از آن تصویب کرد زیرا دلیل بر اصلاح میل تام طرفین میباشد ولی چنین شرطی خیلی اهمیت دارد چون حکمها را امر مینماید که حدود حکمرانی دولی که با یکدیگر اختلافی دارند معین کند از طرف دیگر حکم حکمیت متعلق بماضی است در صورتیکه نظامنامه که حکمها بایستی انشا نمایند راجع باستقبال میباشد لهذا میتوان تصویب نمود که دولتی از قیدی چنین اعتراض کند و دولت انگلیس چون این شرط را قبول کرد برخلاف رفتار معموله خود گذشت بزرگی کرده است

نمونه دیگر از حکمیت که در این اواخر واقع شده است مسئله صیادان بندر هول Hull میباشد در ۳۱ اکتبر ۱۹۰۴ قوای بحری روس که بسمت ژاپن میرفتند در موردیکه از بحر شمال عبور مینمودند چند تیر توپ بر سفاین صیادان بندر هول انداخته و بر آنها خسارتی وارد آوردند اهالی انگلستان از این واقعه بی اندازه متغیر شده و دولت را مجبور نمودند که فوراً از دولت روس بازخواست نماید ولی دولت فرانسه دوستانه در اینکار مداخله نموده و موفق گردید که رفع این اختلاف با انجمن مخصوصی که در پاریس منعقد شد واگذار گردد

میل ملل بحکمیت —— عهدنامه واشنگتن و نتایج صلح آمیزی که از آن حاصل گردید سبب شد که ملل میل مفرطی بترتیب حکمیت و رفع اختلافات بدون متوسل شدن بجنگ و کشتار پیدا نمودند در انگلیس در ماه ژوئیه ۱۸۷۳ مجلس شورای ملی برحسب اظهار مسیو هانری ریشار باکثریت تام رای داد که دولت انگلیس با تمام دول مذاکره بمیان آرد تا حقوق بین الملل را اصلاح نموده و ترتیب حکمیت بین الملل دائمی عمومی بدهد در ۲۳ نوامبر همان سال مسیو مانتسینی چنین رائی در مجلس شورای ایطالیا اظهار نموده و اظهار وی باکثریت آرا پذیرفته شد و قرار شد دولت ایطالیا سعی و کوشش نماید تا حکمیت وسیله معمولی و مقبول برای حل اختلافات بین المللی موافق عدل و انصاف

در مسائلی که قابل رجوع بحکمیت باشد بشود

مجالس مقننه سایر دول نیز متدرجاً در ۲۱ مارس ۱۸۷۴ اطاق دویم سوئد و در ۱۷ ژوئن ۱۸۷۴ پارلمان اتازونی و در ۱۸۷۵ پارلمان بلژیک این رای را تصویب کردند چنین آرائی بیان نمودند از طرف دیگر انجمنهای خصوصی در این عمل کوتاهی نکرده اقدامات وافیه بکار بردند و انجمن حقوق بین الملل در اجلاس ماه او ۱۸۷۵ لایحه برای قانون اصول محاکمه حکمیت بین المللی مقرر داشت بالاخره کنفرانس صلحی لاهه در ۱۸۹۹ عمل حکمیت را خیلی پیش انداخت بمعنی که قواعد قانونی حکمیت بین الملل را مقرر نمود بموجب فصل ۲۷ قرارداد مذکور دول مضاکننده تکلیف خود میدانند که چون اختلاف سختی فیمابین دو یا چندین دولت بظهور رسد و بیم مخاطرات عمده شود بآن دول خاطرنشان نمایند که محکمهٔ دائمی حکمیت برای رفع اختلاف منعقد و حاضر است لهذا اعلام میدارد که این اقدام که فقط محض وقایه صلح و آسایش است نباید مداخله تصور شده بلکه مداخلهٔ دوستانه است

عملاً حکمیت در پنج مورد ذیل معمول شده است : اولاً اختلافات راجعه باراضی مستملکاتی ثانیاً اختلافات راجعه بخسارات وارده باتباع دول خارجه ثالثاً اختلاف در تعبیر عهدنامه ها رابعاً اختلافات راجعه بسطح دریاها خامساً اختلافات متعلقه به بیطرفی

قراردادهای اخیره مقرره در خصوص حکمیت — اغلب دول مختلفه اروپا این اواخر قراردادهای حکمیت با یکدیگر منعقد داشته اند از آنجمله قراردادهائیست که دولت فرانسه در اینخصوص در ۱۴ اکتبر ۱۹۰۳ با دولت انگلیس و ۲۶ دسامبر ۱۹۰۳ با ایطالیا و ۲۵ فوریه ۱۹۰۴ با دولت اسپانی مقرر داشت بموجب آن عهدنامجات دول سابق الذکر متقبل گردیدند که کلیه اختلافات راجعه بمسائل قانونی یا تعبیر عهدنامجات درصورتیکه راجع بمنافع اساسی و استقلال و شرف آنها نباشد رجوع بمحکمه حکمیت دائمه لاهه بنماید

حکمیت در آتیه — آیا وضع حکمیت بین الملل در آتیه چه خواهد بود و اهمیت آن تا چه اندازه؟ نباید تصور کرد که حکمیت ترتیب قطعی حل اختلافات بین الملل خواهد گردید زیرا میدانیم از یکطرف بعضی مسائل هستند که بکلی از حوزه حکمیت خارج میباشند از قبیل مسائل متعلقه بشرف و شئونات ملت یا مسائل پلتیکی از طرف دیگر نمیتوان فرض کرد که دول رفتار بالاستقلال خود را تحدید نموده و قبل از وقت متقبل شوند که کلیه اختلافاتی که ممکن است من بعد مابین آنها بوقوع رسد رجوع بمحکمه حکمیت نمایند ولی اینمسئله خلل بر حکمرانی و استقلال دول وارد میاورد و نه فقط اینعیب را دارد

بلکه محظور عمده که در پیش است اینست که تاکنون هرچند دیده نشده است که حکم حکمیت مجری نگردد چون طرفین حکمیت را در کار مخصوصی با ملاحظه نتایجی که ممکن است حاصل شود قبل از وقت قبول نموده بودند ولی درصورتیکه حکمیت برای اختلافاتی که بعدها ممکن است بظهور رسد وضع شود چنین نخواهد بود و ممکنست دول از اجرای احکام حکمیت امتناع ورزند فقط میتوان گفت که زمانی دیده خواهد شد که بواسطه انتشار عقاید علمای حقوق و مقننین و نفرت عموم از جنگها که سبب کشته شدن یا بیحاصل نگاهداشتن جمعی از مردمان جوان حاضر کار و استعمال آلات و ادوات حربیه که همه روزه در تکمیل آن سعی و کوشش مینمایند خود بخود در روابط بین الملل عادتی معمول خواهد شد که کلیه اختلافات فیمابین که ممکنست بواسطه حکمیت حل شود بحکمیت رجوع گردد و نیل باین مقصود فقط بواسطه مرور زمان و پیشرفت ترقی و مدنیت خواهد بود

فقره دویم — توسط *de la médiation*

تعریف — چون دولت خارجی در اختلافیکه مابین دو دولت بروز مینماید با رضای آنها مداخله نماید تا آن اختلاف را بواسطهٔ قرارداد دوستانه ختم کند توسط بعمل آمده است

توسط را میتوان یا تکلیف نمود و یا درخواست کرد در صورت اول میگویند که دولت مداخله کننده توسط خود را بطرفین تکلیف نموده است و در صورت ثانی طرفین مداخله و توسط او را درخواست کرده اند توسط کننده حکم مشاور و مستشار دارد و تکلیف او اینست که پس از رسیدگی بمسئله متنازع فیها عقیدهٔ خود را در خصوص ترتیبی که برای اصلاح امر بنظر او بهتر است و مقرون بصحت و عقلست بطرفین القا مینماید و اینمطلب بخوبی در فصل ۴ و ۶ قرارداد لاهه مقرر شده است

فصل ۴ — تکلیف و وظیفه توسط کننده اینست که دعاوی طرفین را با یکدیگر وفق دهند و خصومتی که ممکنست مابین دول متنازع فیها تولید شده باشد برطرف کنند

فصل ۶ — توسط خواه برحسب اظهار دولتین مخالفین و خواه برحسب اقدام دولی که بهیچوجه مداخله در اختلاف ندارند فقط حکم راهنمائی و مشورت را دارد و بهیچوجه واجب الاجرا نیست

نمونه از توسط — توسطی که در این اواخر بوقوع رسیده است در خصوص اختلافی بوده است که مابین دولتین آلمانی و اسپانی واقعشده است در ۱۸۸۵ مابین دولتین سابق الذکر در خصوص جزایر کارلین اختلافی فراهم شد

وپاپ برای ختم این غائله توسط نمود و قرار دادی را که مقرر داشت طرفین در ۲۰ دسامبر ۱۸۸۵ قبول و در همان روز عهدنامه در آن خصوص در شهر رم مقرر شد

تفاوت بین توسط و حکمیت — موافق مطالبی که در فوق مذکور گردید تفاوت عمده بین توسط و حکمیت از قرار تفصیل ذیل است :

اوّلاً — چنانکه گفته شد توسط کننده مشاور و مستشار است در صورتیکه حکم حاکم است توسط کننده بطرفین راه صلح و رفع اختلاف را نشان میدهد و حکم حکم صادر میکند طرفین مختارند که اظهارات توسط کننده را قبول یا رد نمایند ولی مجبور باجرای حکم حکمیت میباشند بعبارة اخری میتوان گفت توسط جزو مذاکرات سیاسی محسوب میشود در صورتیکه حکمیت یک عمل قانونی قضائیه صحیحی است

ثانیاً — توسط در تمام موارد ممکن است واقع شود ولو اینکه اختلاف راجع بشرف و شئونات دول یا مسئله پلتیکی مطلق باشد در صورتیکه موافق آنچه مذکور گردید این مسائل بکلی از حوزه صلاحیت حکمیت خارج اند

آرزوی محتویه در اعلام نامه کنگره پاریس ۱۸۵۶ — چون توسط وسیله بسیار خوبیست برای جلوگیری منازعات بین دول لهذا در ۱۵ آوریل ۱۸۵۶ دول معظمه اروپا برای کنگره در پاریس جمع شده بودند آرزوی ذیل را اظهار کردند نمایندگان دول از جانب دول متبوعه خود اظهار مینمایند که آرزوی آنها اینست که چون اختلاف مهمی مابین دو یا چندین دولت بظهور رسد در صورتیکه مقتضی باشد قبل از اقدام بجنگ توسط دولت کامله الوداد را درخواست نمایند این عنوان فقط آرزوست و هیچوجه دول را مجبور باجرای آن نمیکند ولی بملاحظه نیت مقدسه آن و ترقی عقاید صلح آمیز ذکر آن لازم نمود ولی باید گفت که این آرزو اثری در وقایعی که بعد از آن اتفاق افتاد نبخشید و میتوان گفت که از آن تاریخ ببعد خونریزترین جدالهای دنیا واقع شد

قرارداد لاهه ۱۸۹۹ — قرارداد لاهه برای انجام دادن بطور صلح اختلافات را محتوی ترتیبات مهمه راجعه بتوسط میباشد در فصل دویم آن دول امضا کننده مقرر میدارند که قبل از اقدام بجنگ توسط یک یا چندین دولت کامله الوداد را درخواست نمایند در صورتیکه مقتضیات زمان اجازه بدهد بعلاوه بموجب فصل سیم دول امضا کننده لازم میدانند که در صورتیکه مقتضی باشد ولو اینکه در بین جنگ هم باشد که یک یا چندین دول خارج از منازعه توسط خود را بطرفین تکلیف کنند و اجرای این حق را طرفین متخاصمین نباید رفتار خصمانه تصور کنند و در فصل هشتم چنین

قید شده است دول امضا کننده متفقاً توصیه میکنند که در مواقع مقتضیه توسط مخصوصی مطابق ترتیب ذیل بعمل آید چون اختلاف سختی که مملکت خلل بر صلح وارد آورد بظهور رسد دول طرف هر یک دولتی را انتخاب کرده و مأمور مینمایند که برای جلوگیری قطع روابط صلحی با دولتیکه طرف دیگر معین نموده است مستقیماً مذاکرات لازمه را بعمل آورد مدت این مأموریت که موعد آن در صورتیکه شرط مخصوصی نشده باشد نباید از ۳۰ روز تجاوز کند دولتین متخاصمین کلیهٔ مذاکرات مستقیمه خود را در خصوص مسئله متنازع فیها با یکدیگر تعطیل مینمایند و آنرا بکلی واگذار بدول توسط کننده میکنند دول توسط کننده باید سعی و کوشش تام بعمل آرند تا رفع اختلاف بشود و چون روابط صلح مابین دولتین مقطوع گردید دول توسط کننده مأمور میباشند که هر وقت بتوانند موقع مقتضی بدست آورده و صلح را برقرار دارند

باب دویم — حلّ منازعات بطور خصمانه

انواع مختلفه خصومت — چون دولتیکه بر منافع آن خللی وارد آمده است نتوانست بواسطه مذاکرات مستقیمه یا حکمیت دولت خارج حق خود را مجری دارد برای احقاق حق خود غیر از اقدام بحرکت خصمانه برای او وسیله باقی نمیماند

حرکات خصمانه بر سه قسمت : اوّلاً معامله متقابله ثانیاً معارضه بمثل ثالثاً جنگ

(la retorsion (۱)) (Les represailles (۲))

فصل اوّل — معامله متقابله (retorsion)

تعریف — چون بر منافع دولتی بواسطه اقدامات دولت دیگر نسبت برعایای او خللی وارد آید و دولت متضرر با رعایای دولت خسارت رساننده همان رفتار را کند معامله متقابله شده است مسئله عمده که باید ملاحظه شود اینست که عملیکه باعث معامله متقابله میشود هر چند برخلاف عدالت و انصاف است ولی هیچوجه مخالف حقوق ملل نباشد مقصود از معامله متقابله خسارت رسانیدن به دولت طرف است باستعمال وسایلی که او برای متضرر ساختن معمول داشته است تا بدینواسطه او را مجبور نماید که دست از رفتار خود بردارد

مثلاً چون دولتی بی اندازه حقوق گمرکی واردات یا حق العبور مال التجاره دولت دیگر را زیاد کند بطوریکه بتجارت آن دولت نقصان وارد آورد اگر معامله متقابله در این امر بشود مشروع خواهد بود و یا دولتی امتیازی را بطلبکاران داخله خود داده و از آن امتیاز طلبکاران خارجه را بی بهره کند در این صورت نیز معامله متقابله جایز است

در مشروع بودن معامله متقابله هیچ گفتگو نیست و چون دولتی متوسل بآن اقدام شود موافق حق حکمرانی خود رفتار کرده است و دولتیکه نسبت باو باین امر اقدام میشود حق گله و باز خواست نخواهد داشت زیرا که همان معامله را بدوا خود او مجری داشته است ولی هرچند معامله متقابله مشروع است ولی نمیتوان گفت که مفید و مؤثر باشد تمایلات سیاسی میتوانند برای تهدید طرف و حصول نتیجه مذاکرات متوسل باین امر شوند ولی دولتیکه آنرا مجری میدارد از بدو امر دولت طرف متضرر میگردد و بعلاوه خلل بترتیب قانونی خود وارد آورده و باید بسیار ضعیف محسوب نمودن طرف برای اقدامات ناصحیح حکمی راکه مضرتش برا و معلوم است اعلام و مجری میدارد

فصل دویم — معارضه بمثل représailles

تعریف — معارضه بمثل معاملات جائرانه را گویند که دولتی نسبت بدولت دیگر که مرتکب امری خلاف عدل و انصاف شده است مجری میدارد

مقصود عمده معارضه بمثل آنست که بواسطه استعمال قوه جبریه منع حرکات خلاف حقوق ملل را نماید خواه بطور مستقیم یعنی پس گرفتن شیئی که بطور ناحق از او ربوده شده است خواه بطور غیر مستقیم یعنی بواسطه خسارت رسانیدن بدولتیکه برخلاف حقوق دولت دیگر مرتکب رفتاری شده باشد و بدانواسطه آن دولت را برای جلوگیری از تجاوزات آن مجبور مینماید که تلافی رفتار ناشایسته خود را نماید مثلا دولتی سفاین متعلق بدولت دیگر را دستگیر نماید دولت ثانی معارضه بمثل نموده یا بقوه قهریه سفاین دستگیر شده را پس میگیرد و یا سفاین متعلقه بدولت اول را دستگیر میکند یا آنکه اراضی که متعلق بآن دولت است تصرف مینماید

تفاوت بین معامله متقابله و معارضه بمثل : اولاً مقصود از معارضه بمثل تلافی نمودن حرکت خلاف عدل و انصاف یا عدم رعایت حقی میباشد در صورتیکه معامله متقابله منتج رفتاریست که دولتی حق اجرای آنرا دارد ولی آن رفتار خسارت بر دولت دیگر وارد میآورد

ثانیاً معارضه بمثل یعنی متوسل شدن بوسائل جائرانه و اقدامات خصمانه از قبیل دستگیر نمودن سفاین و تصرف نمودن اراضی و غیره در صورتیکه معامله متقابله بشکل اقدامات قانونی یا اداره بظهور میرسد مانند قانونیکه بر حقوق گمرکی امتعه دولت دیگر میافزاید

ثالثاً معامله متقابله یعنی اجرای همان اقداماتیکه دولت دیگر بعمل آورده است در صورتیکه معارضه بمثل با وسائل مشترکه

بعمل نیاید مثلاً میتوان برای اجرای معارضه بمثل نسبت بدولتی که سفاین دولت دیگر را دستگیر نموده است از اراضی آنرا متصرف شد

تفاوت بین معارضه بمثل و جنگ — اولاً معارضه بمثل یعنی جنگ محدودی و نتایج حاصله از آنها مخصّ مقصود خصوصی میباشد در صورتیکه نتایج حاصله از جنگ در روابط دولتین متخاصمین عمومی است مثلاً کلیه عهدنامجاتیکه بین دولتین مقرر بوده است فسخ مینماید ثانیاً معارضه بمثل مانند جنگ دارای صفت متقابل بودن نیست فقط یکی از طرفین متوسل بآن میشود

کسانیکه حق معارضه بمثل را دارند در حقوق قدیمه اغلب دول چون شخصی بواسطه رفتار خلاف قانون دولتی متضرر میگردید میتوانست از دولت متبوعه خود حکم معارضه بمثل دریافت نموده و بواسطه آن حکم مجاز میگردید که تلافی خسارات وارده را بنماید فقط از دولتی که این خسارت را وارد آورده است بلکه از اتباع و اموال اتباع آن دولت و این حکم معارضه بمثل عمومی یا خصوصی بود نظر باینکه اجرای حکم مذکور فقط درباره بعضی اشخاص محدود و یا متعلق بمحل معین یا بدون این قیودات بود مثلاً در سنه ۱۶۷۶ لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه بدو نفر تجار شهر بردو که انگلیسها چهار کشتی آنها را دستگیر نموده بودند حکم معارضه بمثل داد و بموجب آن حکم حاملین آن میتوانستند از اموال اتباع انگلیس معادل قیمت ۱۴ سفینه تصاحب و تصرف نمایند

امروز چنین قاعده معمول نیست و اشخاص متفرقه بهیچوجه نباید مداخله در معارضه بمثل نمایند فقط دولتی که بر اتباع او خسارت وارد آمده است حق دارد تلافی آنرا بواسطه قوه جابرانه بنماید از طرف دیگر معارضه بمثل نباید بهیچوجه بر اشخاص و اموال و اتباع دولتی که نسبت باو این اقدام اجرا میشود خسارت جانی و مالی برساند و فقط این رفتار باید بر ضد اموال دولت بوده و بدولت بملاحظه اینکه یکی از ارباب حقوق ملل است خسارت وارد آورد

انواع مختلفه معارضه بمثل — موافق آنچه که سابقاً ذکر شد معارضه بمثل مستقیم یا غیر مستقیم میباشد بعلاوه معارضه بمثل یا منفی و یا مثبت میباشد معارضه بمثل منفی یعنی عدم رعایت تعهدات متقابله و معارضه بمثل مثبت یعنی اقدام بوسائل جائره از قبیل محاصره بحری تجارتی و آمبارگو embargo که بعدها مذکور خواهد گردید

محاصره بحری تجارتی — محاصره بحری تجارتی یعنی وسیله اجباریه غیر مستقیمه که عبارت از محاصره نمودن بندر تجارتی دولتی و مانع دخول و خروج سفاین تجارتی آن بندر شده مشروعیت این نوع معارضه بمثل را

عموم علمای حقوق نپذیرفته اند زیرا که تنها خسارت بدولتیکه برضد آن این اقدام شده است وارد میآورد بلکه اکثر اوقات خسارت عمده بسایر دول که روابط تجارتی با آن بندر دارند میرساند

مثال تاریخی محاصرهٔ بحری — اولین اقدام محاصرهٔ بحری تجارتی در سنهٔ ۱۸۲۷ بواسطهٔ دول فرانسه وانگلیس و روسیه برای جلوگیری قتالی که در یونانستان میشد اجرا گردید دول مذکوره بندرهای آنرا محاصره کردند بعدها در ۱۸۸۵ در موقع جنگی که دولت فرانسه با تونکن نمود بندر فورچه او در جزیرهٔ فرمز را محاصرهٔ بحری تجارتی کرد بالاخره در ۱۸۸۶ دول معظمهٔ اروپا باستثنای فرانسه برای تهدید یونانستان متوسل باین امر شدند ولی اقدامات آنها بسیار سخت نبود بامعنی که فقط سفاین یونانی را از ورود و خروج بنادر یونانستان ممانعت میکردند

شرایط لازمه برای صحت محاصرهٔ بحری تجارتی — برای صحت محاصرهٔ بحری دو شرط لازم است : **اوّلا** باید اجرای این اقدام را بدول بیطرف اعلان نمود **ثانیا** باید محاصره حقیقی باشد در اینجا فقط ذکری از این شروط شده و بعدها در موقعیکه از محاصرهٔ بحری در جنگ مذاکره خواهد شد مشروحاً بیان خواهد گردید

نتایج محاصرهٔ بحری تجارتی — نتیجهٔ محاصرهٔ بحری ممانعت دخول سفاین کلیهٔ دول در بندر محصور میباشد و فقط باوجود این شرط محاصرهٔ بحری میتواند موثر واقع شود حال تصور نمائیم که سفینه بتواند از خط محاصره عبور کند در مسئله باین عقاید علمای حقوق فرانسه وانگلیس اختلاف پدید شده است عقاید فرانسویان برآنست که سفاینی که از خط محاصره تجاوز میکنند نمیتوان دستگیر و توقیف نمود ولی پس از اختتام محاصره باید آنها را رها کرد و آنها را نمیتوان تصرف نمود مگر در صورتیکه اعلام جنگ شود

انگلیسها بالعکس چنین اظهار داشتند که قواعد راجعه بمحاصرهٔ بحری در جنگ باید بمحاصرهٔ بحری تجارتی نیز تعلق گیرد لهذا سفاینی که برخلاف آن رفتار کنند باید تصرف شوند در سنهٔ ۱۸۸۶ عقیدهٔ فرانسویان مجری گردید و سفاین یونانیرا فقط توقیف کردند و پس از اختتام محاصره مجدداً آزاد شدند و در سنهٔ ۱۸۸۷ دار العلم حقوق بین الملل با این عقیده موافقت نمود

امبارگو — یعنی توقیف نمودن اموال دولتی یا اتباع آن دولت مخصوصاً توقیف نمودن سفاین تجارتی که در بنادر دولت توقیف کننده حضور دارند

چون دولتی برای معارضهٔ بمثل املاک اتباع دولت دیگر را توقیف نماید سوء استعمال اقتدار خود کرده است زیرا که

سابقاً مذکور گردید معارضهٔ بمثل نباید خسارت باشخاص مختلفه وارد بیاورد و اشخاص باید بکلی خارج از منازعهٔ بین دولتین باشند ولی در ازمنهٔ اخیره کراراً چنین اتفاقی رخ نموده است مخصوصاً در سنهٔ ۱۸۳۱ دولت فرانسه در موقعیکه اختلاف با دولت پرتقال داشت سفاین وی را در تحت آمبارگو در آورد و دولتین فرانسه وانگلیس در سنهٔ ۱۸۳۹ برای وادار نمودن دولت هلاند بشناسائی استقلال دولت بلژیک متوسل باین امر شدند

آمبارگوی مدنی — تفاوت عمده مابین آمبارگوی مطلق و آمبارگوی مدنی میباشد آمبارگوی مدنی یعنی قدغن نمودن حرکت بسفاینی که در بندری حضور دارند مقصود از آمبارگوی مدنی تسهیل تجسسات ادارهٔ نظمیه یا مانع شدن انتشار اخبار پلتیکی بواسطهٔ سفاینی که در بندر اقامت داشته و حرکت میکنند میباشد و این معامله معارضهٔ بمثل نیست و فقط اقدامی است مبنی بر احتیاط که مشروعیت تامه دارد

قسمت دوّم — جنگ

اطّلاعات عمومی

تعریف — جنگ مجموعهٔ اعمال اجباری را گویند که دولتی نسبت بدولت دیگر مجری میدارد تا آنرا وادار نماید که موافق میل وی رفتار کند

شرایط لازمه برای وجود جنگ — یاغیگری — شورش — از شرحیکه در فوق داده شد چنین معلوم میشود که برای وجود جنگ دو شرط توأماً باید موجود باشد **اوّلا** وجود مجموعهٔ اعمال جابره **ثانیا** وجود نزاع مابین دو دولت

اوّلاً مجموعهٔ اعمال جابره — برای اینکه جنگ بوجود آید یک عمل اجباری فقط کافی نیست و موافق آنچه سابقاً مذکور گردید یک عمل اجباری ممکنست مبنی بر معارضهٔ بمثل باشد و فقط وقتی که کلیهٔ قوای مسلحهٔ دولتین اقدام بحرکت خصمانه نسبت بیکدیگر نمایند جنگ واقع میشود

ثانیاً نزاع مابین دولتین — این مسئله نکتهٔ عمده ایست که باید در قانون جنگ ملحوظ و رعایت شود زیرا فقط مابین دول میتواند جنگ واقع شود نه مابین اشخاص متفرقه و یا اشخاص متفرقه و دولتی مثلاً چون دولتی برضد قطاع الطریق یا دزدان بحری شروع بنزاع نماید ولو اینکه با اقدامات نظامی باشد نمیتوان آنرا

جنگ تصور کرد بلکه تعاقب اشخاصی است که برخلاف حقوق عمومی رفتار نموده اند و قطاع الطریق و دزدان بحری را باید جانی تصور کرد نه جزو متخاصمین منظور داشت همچنین در موقعیکه یاغیگری یا شورشی که در داخله مملکتی بظهور میرسد بانزاعیکه مابین حکومت موجوده قانونی و دسته که میخواهد حکمرانی را تصرف نماید واقع میشود نمیتوان آنها را جنگ نامید ولی چون ملتی برضد دولت خود بشورد و درصدد تحصیل استقلال خود برآید اگر بتواند دستجات قشون نظامی ترتیب داده و صاحبمنصبان معین برای آنها منصوب کند و حکومت منظمی برقرار سازد شورشیان را بالاخره یا حکومتیکه برضد آن این شورش شده است و یا سایر دول جزو متخاصمین جنگی محسوب میدارند و پس از آن یاغیگری و شورش از میان رفته و جنگ حقیقی با تمام نتایج آن مخصوصاً رعایت قانون بیطرفی وقوع میابد

در این مسئله مخالف قاعده جنگ رفتار شده است زیرا که جنگ فقط مابین دو دولت ممکنت واقع شود ولی این رفتار خلاف قانون مبنی بر رعایت قوانین انسانیت میباشد حال چگونه باید یاغیگری را از جنگ تمیز داد در اینجا باید رعایت مدت شورش و ترتیب قوای نظامی شورشیان و وسایلی که آنها برای پیشرفت اقدامات خود بکار میبرند بشود

نمونه از یاغیگری که بسختی سیاست شده و درباره یاغیان سخت ترین قوانین قانون جنائی مجری شده است شورش مجارستان است در ۱۸۴۹ در این مورد دولت اطریش با همراهی دولت روس با کمال سختی این شورش را خوابانید و نیز شورش ۱۸ مارس ۱۸۷۱ در فرانسه با همین وسایل خاموش شد

نمونه از شورشی که بالاخره دارای حق جنگی شده و با متخاصمین آنها همان رفتاری شده است که با قوای نظامی دول میشود شورش مستملکات انگلیس در آمریک است که برای تحصیل استقلال خود شوریدند و همچنین شورش مستملکات اسپانیی در همان قطعه زمین و در این اواخر شورش دول مجتمعه امریکای جنوبی برضد دول مجتمعه امریکای شمالی

مقصود و صفت جنگ — مقصود جنگ برقرار داشتن حق قوی تر است یعنی معین نمودن مابین دولتین متخاصمین دولتیکه قوی تر بوده و بواسطه قوت دولت دیگر را مجبور باطاعت میل خود میکند جنگ را وسیله اجرائیه حقوق ملل نمیتوان دانست و او را نمیتوان بوسایل معموله در قانون مرافعات تشبیه کرد زیرا که اغلب در جنگ چنین اتفاق میافتد که طرفی که حق با او بوده است مغلوب میشود نتایج قانونی جنگ کثیر و بسیار مهم است ولی خود آن امر جبر و حقوق مشروعه نیست و عملی است وحشیانه در زندگانی ملل جنگ نتایج

بسیار موهوم داشته و خسارت زیاد نه تنها بمغلوب بلکه بغالب هم میرساند و عده کثیری از نوع بشر بقتل رسیده و ثروت زیاد از میان رفته و در عالم علمی و ثروتی و تجارتی ملل سکته بزرگی وارد میاورد و این نتایج موهوم و وحشیانه جنگ نه فقط تعلق بمتخاصمین میگیرد بلکه موافق آنچه بعدها مذکور خواهد گردید دول بیطرف نیز متزلزل میشوند و صدمات زیاد بر آنها هم وارد میاید

معدوم شدن جنگ تصوریست محال و خیالات صلح عمومی و ترک اسلحه دول ممتنع الوقوع است و تا زمانیکه در کره ارض دول مستقله وجود دارند جنگ برطرف نخواهد شد زیرا که موافق آنچه سابقاً در موقعیکه از حکمیت مذاکره میشد مذکور گردید وسیله ختم منازعات بین المللی فقط جنگ است

اقسام مختلفه جنگ — نظر بملاحظاتیکه جنگ را تولید کرده است میتوان جنگ را باقسام مختلفه ذیل تقسیم نمود (۱) جنگ تدافعی (۲) تعرضی (۳) پلتیکی (۴) جنگ مذهبی (۵) جنگ برای تصرف اراضی (۶) جنگ برای تحصیل استقلال

جنگ تدافعی و تعرضی — چون دولتی مسلح شده و اقدام بجنگ با دولت دیگر که تا آن زمان در کمال دوستی و مودت با او رفتار میکرد نماید و حمله باو برد آن جنگ را تعرضی گویند و در صورتیکه دولت طرف متوسل بقوه مسلحه شود تا خصم را که باو حمله برده است از ممالک خود خارج کند جنگ تدافعی واقع شده است

منافع عملی این تمیز در موقعی معلوم میگردد که یکی از دولتین متخاصمین با دولت ثالثی عهدنامه تدافعی داشته باشد ولی عملاً تمیز مابین این دو نوع جنگ خیلی مشکل است زیرا که بندرت اتفاق میافتد که یکی از متخاصمین قبول نماید که او را متعارض شمارند از طرف دیگر ممکن است دولتیکه بدواً متوسل بجنگ شده است برای تلافی بی احترامی که نسبت باو شده است باشد و در آن صورت هرچند بدواً او اقدام بجنگ کرده است ولی باید دانست که برای دفاع حقوق خود بوده است

سبب مشروع و غیر مشروع جنگ — بهانه جوئی برای جنگ — چون جنگ موافق حقوق بین الملل وقوع یابد مبنی بر سبب مشروع است و بالعکس چون برخلاف حقوق بین الملل باشد مبنی بر سبب غیر مشروع خواهد بود سبب مشروع جنگ از قبیل خلل وارد آوردن بر استقلال دولتی یا بر اراضی دولتی و بی احترامی نسبت باو کردن که بحیثیت و شرف او برخورد یا امتناع دولتی در اجرای تعهدات متقابله نسبت بدولت دیگر و غیره میباشد

تجسس نمودن اینکه آیا دولتیکه بجنگ اقدام نموده است مبنی بر سبب مشروع یا غیر مشروع میباشد نه فقط علماً مفید است بلکه مشروعیت جنگ خیلی اهمیت دارد خواه برای تعیین رفتار دولتیکه با یکی از متخاصمتین متحد هستند و خواه برای معلوم نمودن رفتار دول بیطرف درصورتیکه جنگ غیر مشروع باشد متحدین دولتیکه اقدام بمخاصمه نموده میتوانند از همراهی خود امتناع ورزند و دول بیطرف نسبت بآن دولت بیطرفی را بطور خصمانه مجری خواهند داشت و بلکه اگر بعضی از دول بیطرف ملاحظه کنند که آنجنگ بر منافع آنها خللی وارد خواهد آورد میتوانند ترک بیطرفی کرده و معاونت با دولتیکه بطور غیر مشروع حمله باو برده شده است بنمایند تا آن دولت بتواند خصم خود را مغلوب سازد بدین سبب است که در ابتدای جنگ دول متخاصمه معمولاً اعلام نامه نوشته بدول بیطرف میفرستند و در آن اعلام نامه حقانیت رفتار خود را بدلایل ثابت کرده بدان وسیله آرای عمومی بین الملل را با خود همراه میسازد ولی اغلب بسیار مشکلست که سبب اصلی جنگی را تشخیص و تمیز داد و بعبارة اخری مشروعیت آنرا استنباط نمود زیرا که اکثر دول تجربه اقرار بسببیکه آنها را بجنگ واداشته است نداشته و آنها را حتی المقدور پنهان میدارند و جنگ را مبنی بر دلایل غیر مهمه و یا بکلی خیالی میسازند و این دلایل غیر مهمه و تصوری را بهانه جوئی جنگ نامند حال باید دانست که مشروع یا غیر مشروع بودن جنگ بهیچوجه اثری در رفتار خصمها ندارد و در جنگ غیر مشروع هم باید قوانین و عادات معموله جنگ رعایت شود

قوانین جنگ — مقصود از قوانین جنگ مجموعه قواعدیست که طرفین باید در اقدامات خصمانه خود رعایت کنند و این قواعد از سه منبع مختلف ناشی میشود **اوّلاً** از عادات **ثانیاً** از قوانین و قواعد داخله هر دولتی **ثالثاً** از عهدنامه ها

la coutume

اوّلاً عادات — عادت منبع اصلی و مهم قوانین جنگست در ازمنه ابتدائیه جنگ کلیه حقوق و تکالیف را معدوم مینمود و جدال و نزاع وحشیانه بود که سبب هر نوع اقدامات وحشت انگیز میشد رومیها عقیده را در اینجمله ذکر کرده اند آدورسوس هستم اترنا اکتوریتاس *adversus hostem aeterna auctoritas* کم کم بواسطه تصنیفات فیلسوفها و علمای حقوق و مقننین عقاید عدل و انصاف و انسانیت ظاهر گردیده و متدرجاً بغیر محسوس بواسطه اتفاق ضمنی ملل بعضی عادتها در خصوص ترتیب استعمال قوه قهریه برقرار گردید و چون این عادتها را کلیه ملل قبول کرده و معمول داشتند کم کم آنها جزو تکالیف و بالاخره جزو حقوق محسوب گردید

و همچنین خود جنگ درصورتیکه در روابط دول با یکدیگر نه جزو تکالیف و نه جزو حقوق محسوب میشود تولید حقوق و تکالیف نمود و مجموعه آنها حقوق ملل در زمان جنگ را تشکیل میدهد لهذا این قسمت حقوق ملل مانند حقوق ملل در زمان صلح بوجود آمده و بسط یافته است و پیشرفت آن مربوط به پیشرفت کلیه مدنیت است و مربوط است بترقی علمی و اخلاقی دولی که با یکدیگر جنگ دارند حقوق ملل در موقع جنگ نسبت بترقی خلقی ملل و پیدا شدن اشخاص بصیر با اطلاع عالم و هوشیار تکمیل و منتشر میشود

ثانیاً قوانین داخلی — معمولاً در تمام دول قوانین و دستور العملهای داخلی مرتب شده است که بموجب آن رفتار صاحبمنصبان و سربازان در موقع جنگ مقرر گردیده است و بعلاوه بعضی علمای حقوق کتب مفصل در اینخصوص بطبع رسانیده اند که هرچند رسمیت ندارد ولی اغلب رجوع بآنها میشود

در دولت مجتمعه امریکای شمالی در موقع جنگ ۱۸۶۳ قانون مفصلی برای تعیین تکالیف اردوهای نظامی در موقع جنگ نوشته شده است

ثالثاً عهدنامه ها — عهدنامه های راجعه بعمل جنگ از قرار تفصیل ذیل است **اوّلاً** اعلام نامه ۱۶ آوریل ۱۸۵۶ راجع بجنگ بحری **ثانیاً** قرارداد ژنو ۲۲ اوت ۱۸۶۴ برای اصلاح وضع مجروحین اردوهای نظامی که داخل جنگ شده اند **ثالثاً** اعلامنامه سن پطرزبورغ مورخه ۱۱ دسامبر ۱۸۶۸ راجع باستعمال گلوله هائی که متلاشی میشوند **رابعاً** قراردادها و اعلامنامه های لاهه ۱۸۹۹ که در موقع انعقاد کنفرانس صلح مقرر گردیده سابقاً شرح آنها بیان شد

برای ایجاد نمودن قوانین متحده که کلیه دول اجرای آنها را در موقع جنگ متقبل شوند خیلی سعی و کوشش شده است از آنجمله در سنه ۱۸۷۴ مجلس کنفرانسی در بروکسل منعقد گردید کلیه دول اروپائی در آن کنفرانس نماینده مخصوص از نظامی و سیاسیون و مقننین فرستاده بودند نتیجه آنمجلس انشای لایحه موقتی قانونی بین المللی راجع بقوانین و عادات جنگ در ۵۶ فصل شد برای اینکه این لایحه موقتی دائمی گردد لازم بود که کنفرانس جدیدی منعقد شود ولی بواسطه ضدیت دولت انگلیس کنفرانس ثانی نتوانست صورت یابد عده کثیری از فصول لایحه سابق الذکر جزو قرارداد لاهه نوشته شده است

و همچنین اداره حقوق بین الملل قواعد و قوانین جنگ را مدون و بترتیب فصل در آورده رساله موسوم بقوانین جنگ بری مشتمل بر ۸۶ فصل ترتیب داده در ۹ سپتامبر ۱۸۸۰ در شهر اکسفورد در مجلس عمومی آن اداره باکثریت آرا مقبول و منعقد

تقسیم مبحث جنگ . مبحث جنگ را به پنج قسمت منقسم مینمائیم . قسمت اوّل جنگ بری قسمت دوم بیطرفی در جنگ بری قسمت سیم جنگ بحری قسمت چهارم در بیطرفی جنگ بحری قسمت پنجم انتهای جنگ

قسمت اوّل – جنگ برّی

تقسیم قسمت اوّل – قسمت اوّل را به پنج باب تقسیم مینمائیم

باب اوّل اعلان جنگ **باب دوّم** عملیات جنگ **باب سیّم** تصرّف اراضی بواسطه خصم **باب چهارم** روابط مابین متخاصمین **باب پنجم** سیاست برای عدم رعایت قوانین جنگ و معارضه بمثل

باب اوّل – اعلان جنگ

تعریف — اعلان جنگ عملی است که بواسطه آن دولتی میل خود را در قطع روابط دوستانه با دولت دیگر و شروع بمنازعهٔ مسلح اظهار مینماید

لزوم اعلان جنگ — چون جنگ اختلال در روابط دول ارد میآورد لازم است بخوبی مابین وضع صلحی که ختم شده و وضع جنگی که شروع میشود تحدیدی بشود لهذا اعلان جنگ واجب است از طرف دیگر در صورتیکه دولتی بتواند بدون اطلاع دادن نغتةً حمله بدولت دیگری برده و شروع بجنگ و جدال نماید هیچگونه اطمینان و امنیت در روابط بین دول باقی نمیماند و همیشه دول در بیم حملهٔ ناگهان از طرف سایر دول بایستی بسر برند بالاخره اعلان جنگ برای مطلع نمودن دول بیطرف لازم است تا آنها بتوانند حقوق خود را اجرا و تکالیفی که از این تغییر وضع برای آنها حاصل میشود مرعی دارند

اینقاعده از ازمنهٔ قدیمه رعایت شده است و فقط یک دولت انگلیس چندین بار از رعایت آن صرف نظر کرده است در جنگ روس و ژاپن دولت ژاپن برخلاف اینقاعده رفتار نمود زیرا که در شب ۹ فوریه ۱۹۰۴ ژاپنیها بدون اینکه قبل از وقت اطلاعی داده باشند بکشتیهای روسی که در بندر خارجی پرت آرتور لنگر انداخته بودند حمله بردند و در ۱۱ فوریه رسماً دولت ژاپن اعلان جنگ بدولت روس نمود

تقسیم باب اوّل — این باب را به سه فصل منقسم مینمائیم: **فصل اوّل** کسانیکه حق جنگ کردن را دارند **فصل دوّیم** درخصوص ترتیبات وضع اعلان جنگ **فصل سیّم** درخصوص اثر اعلان جنگ

فصل اوّل — درخصوص کسانیکه حقّ جنگ کردن را دارند

این مسئله مانند تشخیص کسانیکه حقّ انعقاد عهدنامه را دارند از طرفی مربوط بحقوق بین الملل و از جهتی مربوط بحقوق اساسی میباشد

بموجب

بموجب حقوق بین الملل باید تعیین شود که کدام دول حق جنگ کردن را دارند ولی بموجب حقوق اساسی باید تعیین کرد که در هر دولتی حق اعلان جنگ را دارا میشود

کدام دولت میتواند جنگ بنماید — کلیه دول مستقله و حکمران میتوانند جنگ بنمایند استثناً دولی که بطور دائمی بیطرف هستند از قبیل بلژیک و دولت سویس و گراندوشه لوگزامبورگ نمیتوانند اقدام بجنگ کنند دول ناقص الاستقلال و حمایت شده نمیتوانند اعلان جنگ کنند ولی سایر دول میتوانند بواسطه دولت حمایت کننده با آنها جنگ کنند در صورتیکه مابین دولت حمایت کننده و حمایت شده نزاعی برپا شود آنرا جنگ حسابی محسوب مینمایند

کسانیکه در دول حقّ اعلان جنگ را دارند — این مسئله جزو حقوق داخلی و متعلق بقوانین اساسی هر دولت است

در فرانسه بموجب فصل ۹ قانون اساسی ۱۶ ژوئیه ۱۸۷۵ رئیس جمهوری بدون اینکه قبل از وقت رضای مجلسین را تحصیل کرده باشد نمیتواند اعلان جنگ بنماید

در دولت مجمعهٔ امریکای شمالی برای انعقاد عهدنامه جات موافقت رئیس جمهوری و مجلس سنا کافی است ولی برای اعلان جنگ مداخلهٔ کنگره لازم است

در دولت آلمان موافق قانون اساسی ۱۸۷۱ رضای مجلس شورای دولت مجمعه لازم است

در ایطالی و انگلیس هر چند قاعدهٔ سلطان حقّ اعلان جنگ دارد ولی این حق واقعیت ندارد زیرا پارلمان آن دول میتوانند از دادن وجوه لازمه امتناع کنند و باین جهت مانع شوند که جنگی وقوع یابد

ایران – اعلان جنگ و عقد صلح با پادشاه است (اصل ۵۱ قانون اساسی ۹ شعبان ۱۳۲۵ هجری

فصل دوّیم — درخصوص ترتیبات اعلان جنگ

عادات قدیمه — در ازمنهٔ سابقه اعلان جنگ را با رعایت بعضی ترتیبات رسمی و فوق العاده معمول میداشتند مثلاً در شهر رم قضات مخصوصه موسوم به *fetial* فسیال مأمور این امر بودند در قرون وسطی قاصد مخصوصی ورقه موسوم بورقه مبارزه *des lettres de défi* بسلطانیکه برضد او اقدام بجنگ میشد میداد و منازعات فقط سه روز بعد از اجرای این امر شروع میگردید

عادات حالیه — امروزه هیچ وضع و ترتیب مخصوصی برای اعلان جنگ مقرر نیست و مملکت اعلان جنگ بواسطه اعمالیکه بطور وضوح خیال دولتی را در اقدام منازعه با دولت دیگر ظاهر میسازد بعمل آید اگر از اقدامات

اعلان جنگ را نماینده سیاسی دولت اعلام کننده در مراسله قید کرده و بوزیر امور خارجه دولتیکه بر علیه او اقدام بجنگ خواهد شد میدهد و در ۱۹ ژوئیه ۱۸۷۰ اعلان جنگ مابین دولتین فرانسه و پروس بدین ترتیب معمول گردید

اولتیماتم — اولتیماتم نوشته را گویند که بواسطه آن دولتی آخرین شرایط خود را برای اصلاح امری و آخرین گذشتهای خود را اظهار داشته و در آن مقرر میدارد که اگر در ظرف مدت معینی جوابی نرسد یا جواب غیر مساعدی که متضمن رد اظهارات وی باشد و یا جوابی مبنی بر مسامحه باو بدهند اقدام بجنگ خواهد نمود لهذا اولتیماتم اعلان جنگ مشروطی است که بواسطه انقضای مدت معینه و عدم توافق دولتیکه اولتیماتم نزد او فرستاده شده است بشرایط محتویه در آن اعلان جنگ قطعی میگردد

گاهی میشود که اولتیماتم دارای مدت نیست و یا دولتیکه اولتیماتم را میفرستد اقدامات خود را در صورت رد شرایط معینه منوط باعلان ثانوی میدارد در اینصورت اولتیماتم را نمیتوان اعلان جنگ تصور نمود و نوشته جداگانه برای اعلان جنگ لازم است

احضار نمایندگان سیاسی — احضار نمایندگان سیاسی مطلقاً جنگ را مقرر نمیدارد لازم است دولتیکه این اقدام را مینماید بعضی حرکاتیکه خیالات خصمانه او را واضح نماید مرتکب شود تا احضار آن نمایندگان را بتوان اعلان جنگ تصور کرد ولی در بعضی عهدنامه های تجارتی قید میشود که فقط پس از احضار یا حرکت نمایندگان سیاسی دولتین متعاهدتین روابط دوستانه بین آن دو دولت منقطع میگردد چنین شرطی در عهدنامهٔ که در سنه ۱۸۲۷ مابین دولتین برزیل و فرانسه منعقد شده است مقرر گردیده است

اعمالیکه پس از اعلان جنگ واقع میشود — معمولاً فوراً پس از اعلان جنگ دو عمل واقع میگردد

اولاً — اعلان و انتشار جنگ **ثانیاً** — اعلام بدول بیطرف

اولاً اعلان و انتشار جنگ — اعلان و انتشار جنگ اعمالی را گویند که بواسطه آن دولیکه داخل جنگ شده اند باتباع خود واقعه را اطلاع داده و رفتار آنها را در جنگی که شروع میشود معین مینمایند این اعمال اداره داخلی محسوب میشود در صورتیکه بالعکس اعلان جنگ مطلق و اعلام بدول بیطرف جزو اعمال سیاسی و متعلق بحقوق بین الملل است

ثانیاً اعلام بدول بیطرف — اعلام بدول بیطرف مراسله را گویند که بواسطه آن دول خصم بدول بیطرف اقدام بجنگ را اطلاع میدهند رعایت این ترتیب بسیار لازم است زیرا بواسطه آن اعلام تکالیف دول بیطرف نسبت

بدول متخاصمین واجب الاجرا میگردد در این اعلام نامه دول متخاصمین مسئله متنازع فیها را که سبب جنگ شده است بیان نموده و سعی و کوشش مینمایند که بواسطه اقامه ادله و براهین مشروعیت ادعای خود را به ثبوت رسانیده بدان واسطه برائت ذمه خود را منتشر و توجه دول بیطرف و عقاید عامه را جلب نماید

فصل سیم — در خصوص اثر اعلان جنگ

اعلان جنگ در مسائل ذیل مؤثر میباشد : اولاً در عهدنامه جات ثانیاً در اشخاص ثالثاً در اموال رابعاً در تجارت اتباع طرفین که در ممالک یکدیگر سکنی دارند و قرارداد هائیکه مابین آنها مقرر شده است

اولاً اثر اعلان جنگ در عهدنامه ها — عهدنامه ها را باید بدو قسمت منقسم نمود اولاً عهدنامه هائیکه برای زمان صلح مقرر شده است ثانیاً عهدنامه هائیکه برای موقع جنگ مقرر گردیده است

(۱) عهدنامه هائیکه برای زمان صلح مقرر شده است — عهدنامه هائیکه دول متخاصمین برای زمان صلح مقرر داشته اند از روز اعلان جنگ تا اختتام آن از درجه اعتبار ساقط میگردد و لازم است که شرط مخصوصی در عهدنامه صلح مقرر گردد تا آن عهدنامه ها دوباره مجری شود عهدنامه های مذکوره از قبیل عهدنامه های تجارتی عهدنامه های اتحاد گمرکی عهدنامه های مودت عهدنامه های معاونت نقدی و غیره میباشد ولی بر عهدنامه هائیکه کاملاً اجرا شده و مقصود از مقرر داشتن آنها برقرار نمودن ترتیب و وضع دائمی بوده است بواسطه اعلان جنگ خللی وارد نمیآید عهدنامه های مذکوره از قبیل عهدنامه های تعیین حدود و ترک اراضی و غیره میباشد

(۲) عهدنامه هائیکه برای موقع جنگ مقرر شده است — بالعکس عهدنامه هائیکه برای موقع جنگ مقرر شده است از زمان اعلان جنگ آثار کامله خود را می بخشد عهدنامه های مذکوره از قبیل عهدنامه هائیست که متخاصمین را در رعایت بعضی ترتیبات در اجرای حرکات خصمانه متعهد نموده اند مثلاً قرارنامهٔ ژنو و اعلامنامهٔ پاریس ۱۸۵۶ و غیره و همچنین عهدنامه هائیکه یکی از متخاصمین با دولت ثالثی در خصوص رعایت بعضی ترتیبات در صورت بروز جنگ مقرر داشته است مجری میگردد مثلاً عهدنامه های اتحادی و عهدنامه های ضمانتی و عهدنامه های اعانه مطلق و غیره برای معلوم نمودن اثری که این قبیل عهد نامه جات می بخشد باید فرقی مابین روابط متحدین با یکدیگر و روابط دولت متحده و دولت خصم گذاشت در روابط دولیکه متحد شده اند عهدنامه های مذکوره کاملاً و حقاً مجری است در صورتیکه اتحاد بطور مطلق و بدون تحدید مقرر شده باشد هیچ اشکالی از آن بابت فراهم نخواهد شد ولی در صورتیکه اتحاد محدود و به بعضی سببهای مخصوصه باشد ممکنست بعضی مباحثات

و مذاکرات بیان آید تا معلوم شود که جنگ واقعشده جزو موارد یکه در عهدنامه مقرر شده است محسوب میشود یا خیر مثلاً این
اشکال درصورت اتحاد تدافعی بظهور میرسد زیرا که ممکنست در اصل وضع و ترتیب جنگ یعنی تدافعی یا تعرضی بودن آن نسبت بدولتیکه
اجرای عهدنامهٔ تدافعی را میخواهد اختلافی پیدا شود

در روابط دولتیکه با یکی از متخاصمین متحد است با دولتیکه طرف مخاصمه واقعشده است در ترتیب ممکنست پیش آید یا دولت
متحد موافق عهدنامهٔ اتحادیه با خصم متحد خود شروع بجنگ خواهد کرد و برای اینکار باید بدو اعلان جنگ بطرف نماید و یا اینکه
رفتار خود را بطور صحیح معلوم نداشته منتظر نتیجهٔ اولین مصادمات قوای نظامی طرفین میشود در اینصورت دولتی که طرف خصومت
واقعشده است اگر از وجود عهدنامهٔ اتحادیه مطلع باشد و صلاح خود بداند میتواند پس از اعلان جنگ حمله بمتحد دولت طرف
خود برد و اگر قوای خود را برای منازعه با دولت خصم کافی نداند باید بتدبیرات کاری بکند که مانع بروز آثار عهدنامهٔ
اتحادیه شود

ثانیاً اثر اعلان جنگ در اتباع متخاصمین که در اراضی یکدیگر توقف دارند ــــ برای تعیین اثر اعلان جنگ در اتباع دولتین
متخاصمین که در اراضی یکدیگر متوقف هستند باید اینعقیده را در نظر داشت که اعلان جنگ نباید اثر در ماقبل داشته باشد
و فقط اثر در آتیه خواهد داشت و با ملاحظهٔ اینعقیده برما معلوم خواهد گردید که متخاصمین نسبت برعایای دیگر که در ممالک
آنها توقف دارند چه قبیل اقدام را میتوانند بنمایند و از چه قبیل اقدام باید حذر کنند

اقداماتیکه دولت متوقف فیها میتواند نسبت برعایای دولت خصم بنماید ــــ دولت متوقف فیها میتواند موافق میل خود
اتباع دولت خصم را از اراضی خود اخراج کند و یا متعرض آنها نشود و بملاحظهٔ دفاع مملکتی یکی از این دو ترتیب را
مجری میدارد و همچنین میتواند درصورتیکه آنها را در توقف مجاز بدارد دخول در بعضی شهرها مخصوصاً قلاع و شهرهای
نظامی را برآنها ممنوع کند و یا اینکه آنها را در یک قسمت اراضی خود توقف دهد اتباع دول خصم که با وجود
اعلان جنگ در دولتی که طرف خصومت واقعشده است مقیمند میتوانند در تحت حمایت یکی از نمایندگان دول
بیطرف درآیند در جنگ کریمه اتباع دولت روس مجاز بتوقف در فرانسه و انگلیس شدند و همچنین در جنگ ۱۸۵۹
همان اجازه را در فرانسه باتباع اطریش دادند بالعکس در ۱۸۷۰ دولت فرانسه حق اخراج اتباع خصم را مجری داشته
و اتباع دولت آلمان را از مملکت خود بیرون کرد زیرا که وجود آنها برای دفاع مملکت فرانسه ممکن بود خیلی مضر واقع شود
اقداماتیکه دولت متوقف فیها نمیتواند باتباع دولت خصم اجرا بدارد ــــ هیچ دولتی نمیتواند اتباع دولت

دیگر را که با وی شروع بجنگ نموده است و در ممالک او متوقفند مجبور بدر اراضی خود توقیف کند و یا آنها را اسیر نماید زیرا که
آنها در موقع صلح بملاحظهٔ عقود معتبره بآن مملکت آمده و بایستی حقی را که سابقا دارا بوده‌اند و بدانواسطه میتوانستند بوطن
اصلی خود مراجعت کنند از آنها سلب نشود والا اعلان جنگ نتیجه در ماقبل می‌بخشد حال باید دانست که این ترتیب با
اشخاصی که هنوز جزو دستجات نظامی دولت خصم محسوب میشوند یعنی بملاحظهٔ سن هنوز مکلف بخدمت نظامی هستند باید
رعایت شود یا خیر برای ثبوت حق توقیف آنها میتوان این دلیل را اقامه نمود که نمیتوان آن دولتی را مجبور و مکلف داشت
که بر قوای خصم خود بیفزاید درصورتیکه این قبیل اشخاص وجودشان در نظام دولت طرف خیلی اهمیت خواهد داشت
زیرا که از وضع و ترتیب مملکت متوقف فیها بخوبی مطلع و مسبوقند و اطلاعات مفیده میتوان از آنها تحصیل نمود
ولی موافق عقیدهٔ عدم اثر در ماقبل اعلان جنگ میتوان مقرر داشت که نباید این قبیل اشخاص را مانع از مراجعت
بوطن و داخل نظام شدن نمود و از طرف دیگر درصورتیکه این قبیل اشخاص را بخواهند بزور نگاهدارند باید کاملاً مواظبت را
بنمایند تا آنها نتوانند بواسطهٔ حب وطن خسارتی بدولت متوقف فیها که مانع حرکت آنها شده و نگذاشته است وطن
خود را دفاع نمایند وارد آورند لهذا در عهدنامه‌های تجارتی معمولاً فصلی مندرج میگردد که بواسطهٔ آن درصورت
اعلان جنگ مابین دولتین متعاهدتین مهلتی باتباع یکدیگر برای خروج از اراضی دولتین داده میشود

ثالثاً اثر اعلان جنگ در اموال اتباع دولت خصم ــــ چون عقیدهٔ عدم اثر در ماقبل اعلان جنگ را رعایت
نمائیم باید دانست که اموال اتباع دولت خصم نباید بهیچوجه در معرض خطر واقع شود و دولتیکه آن اموال در اراضی آنجا
واقعشده است نباید بآنها دست درازی کند یعنی بهیچوجه پذیرفته نیست که آن دولت بتواند آنها را ضبط یا توقیف نماید
در این مسئله رعایت نوع اموال بهیچوجه نباید بشود خواه اموال مذکوره منقوله باشد یا غیرمنقوله ولی
قبول اینقاعده در سفاین خیلی بتأنی بوقوع آمده است و مدتها بدی دولتین متخاصمین حق خود میدانستند که سفاین
دولت طرف را که در موقع اعلان جنگ در بنادر آنها توقف داشتند دستگیر کنند اینقاعده حالیه بکلی متروک گردیده است
و درصورت بروز جنگ دولتین متخاصمین مهلتی مقرر میدارند که در ظرف آن مدت سفاین دولت طرف که در
بنادر آنها اقامت دارند بتوانند بآزادی از آن بنادر خارج شوند محترم داشتن اموال اتباع دولت خصم نه فقط مطابق
قوانین و قواعد است بلکه بملاحظهٔ منافع صحیحه دول معمول گردیده است زیرا از طرفی دولتی که نسبت باموال اتباع
دولت خصم رعایت اینقانون را نمیکند سبب میشود که دولت طرف نیز متوسل بعین این اقدامات درباره رعایای او

نمو

بشود از طرف دیگر منافع و ثروتی ملل امروزه بطوری با یکدیگر مخلوط و درهم شده است که کلیهٔ اقدامات خسارت انگیز که از طرف دولتی نسبت باتباع دولت خصم بشود اثر معاملات در اتباع خود آن دولت هم خواهد بخشید و سلمت اگر امروزه مثلاً دولت فرانسه بخواهد خسارت بر تجار انگلیس وارد آورد دیصرافان و بانکیه های خود این ضرر خواهد رسید و در معاملات آنها موثر خواهد بود این عقیده را دولت فرانسه در ۱۸۷۰ رعایت کرده و اجازه داد که در کمال آزادی و اطمینان سفاین دولت آلمان از بنادر دولت فرانسه خارج شوند

رابعاً آثار اعلان جنگ در تجارت اتباع طرفین که در ممالک یکدیگر سکنی دارند و قرار دادهائیکه مابین آنها مقرر است .. — اعلان جنگ تجارت با خصم را غیر مشروع مینماید و این ممنوعیت متعلق بتجارت بحری و بری است ولی عملاً بطور صحیح در تجارت بحری رعایت میشود زیرا سیاستی که عبارت از توقیف و ضبط سفاین باشد در این خصوص مقرر گردیده است ولی هیچ مانعی نیست که دول متخاصمه با یکدیگر متفق الرای شده اجازه دهند که اتباع آنها مانند سابق روابط تجارتی با یکدیگر را قطع ننمایند مثلاً در جنگ کریمه (۱۸۵۴ تا ۱۸۵۵) فرانسه و انگلیس توانستند که مال التجاره های خود را حمل سفاین دول بیطرف نموده و به بنادر روس که محاصره بحری نشده بود ببرند

همچنین اعلان جنگ کلیهٔ قرار دادهائیکه بین اتباع دول مخاصمه منعقد شده است غیر مشروع میسازد و مخصوصاً این ممنوعیت راجع به بیمهٔ اموال و تجارت دشمن و معاملات براتی و فرستادن وجه نقد بمملکت خصم میگردد

باب دوم — عملیات جنگ

قاعده های اساسی — دو قاعدهٔ اساسی در موقع جنگ در حقوق ملل اهمیت پیدا کرده و بخوبی باید آنها را توضیح نمود و بعدها در موارد زیاد تطبیق آنها را ملاحظه خواهیم نمود قاعدتین سابق الذکر از قرار تفصیل ذیل است

اولاً چون جنگ نزاعی است ما بین دو دولت لهذا عملیات جنگ باید بر ضد قوای منظم دولت اجری شود و بهیچوجه باشخاص متفرقه تعلق نگیرد **ثانیاً** جنگ کلیهٔ اعمال لازمه را مشروع میسازد یعنی کلیهٔ اعمالی که برای مضمحل ساختن قوای خصم بزودی اجرا میشود مشروط بر اینکه آنها از روی حیله و تزویر و خلاف حقانیت و وحشیانه نباشد بعکس جنگ کلیه سخت گیریهای بیخود را و بکار بردن حیله و تزویر و اعمال وحشیانه را ممنوع میدارد این دو عقیده را انجمن حقوق بین الملل پذیرفته است (فصل اول و چهارم قوانین جنگ بحری)

تقسیم باب : این باب را به سه فصل منقسم مینمائیم فصل (۱) در خصوص متخاصم و غیر متخاصم . فصل (۲) در وسایل خسارت رسانیدن بدشمن فصل (۳) در تکالیف و حقوق نسبت بشخص دشمن .

فصل اول — در متخاصم و غیر متخاصم

متخاصم — متخاصم موافق تفصیل ذیل است : اولاً اردوهای منظم ثانیاً دسته های داوطلب نظامی در صورتیکه دارای پنج شرط ذیل باشند (۱) دولتیکه برای دفاع آن دستجات مذکوره مسلح شده اند آنها را شناخته و مجاز دارد (۲) دارای رئیس مسئول باشند (۳) دارای علامت مخصوصهٔ تغییر ناپذیر که از دور بتوان تمیز داد (۴) بطور آشکار مسلح باشند (۵) در عملیات خود رعایت قوانین و عادات جنگ را بنمایند

این شرایط صراحةً در لایحهٔ کنفرانس بروکسل ۱۸۷۴ (فصل نهم) و قرار داد لاهه فصل اول مقرر و واجب دانسته اند

ثالثاً اتباع دولت که قابل مسلح شدن بوده و در جهاد حاضر میشوند مشروط بر اینکه این جهاد موافق ترتیبات پنج گانهٔ فوق تأسیس شود

levée en masse.

نمونهٔ از این نوع جهاد حکم انجمن شهر طور مورخه ۲ نوامبر ۱۸۷۰ است که بموجب آن کلیهٔ فرانسویانیکه سنشان از ۲۱ الی ۴۰ سال بود احضار باردوهای نظامی شدند و در همان جنگ دولت آلمان دو دفعه حقوق این دستجات نظامی را رعایت نکرده و با کمال وحشیگری با آنها رفتار نمودیکی در محاصرهٔ شهر bazeilles (۳۱ اوت ۱۸۷۰) و دیگر در محاصرهٔ شهر شاتودن Chateaudun (۱۸ اکتبر ۱۸۷۰) و آلمانها پس از اینکه داخل این دو شهر شدند تمام خانه ها را خراب کرده و آتش زدند و کلیهٔ سکنه را از بزرگ و کوچک و مرضی هدف گلوله نمودند

چون جهاد منظم نباشد اشخاص متفرقه که مسلح برای دفاع وطن میشوند دارای حق صفت متخاصم نیستند ولی اینمسئله را تمام علمای حقوق بین الملل نپذیرفته اند و مدعی اند که چون سکنهٔ یک ارضی که در تصرف دشمن نیست مسلح شده و بخواهد جلوگیری از حمله کنند کارشان جنگ با آنها نباید و مجال اینکه نظمی بخود بدهند نداشته باشند در صورتیکه قوانین و عادات جنگ را رعایت کنند باید جزو متخاصم محسوب شوند و فصل ۱۰ لایحهٔ بروکسل ۱۸۷۴ این طریقه را پیشنهاد میکند و همچنین انجمن حقوق بین الملل در فقرهٔ چهارم فصل دوم قانون خود رعایت این ترتیب را تصویب مینماید و بعدها نتیجهٔ مذاکرات قرار داد لاهه (فصل ۲) بر طبق این عقیده است

رابعاً چنانکه سابقاً معلوم گردید در جنگ داخلی چون شورشیان نتوانند از دولتی با رؤسای معینه تشکیل

دهند و حکومت منظمی مرتب سازند حق دارا بودن صفت متخاصم را خواهند داشت

جنگیان و غیر جنگیان — قوای مسلح دول متخاصمین مرکبست از جنگیان و غیر جنگیان یعنی صاحب‌منصبان اداره و ناظرها و اعضای مریضخانه‌ها و پیش‌نمازها و کشیشها و غیره مرکب باشد و در صورتیکه دشمن یکی از آنها را اسیر نماید با آنها معامله که با اسرای جنگی میشود بکند (فصل سیم قرارداد لاهه)

فایده تمیز مابین متخاصم و غیر متخاصم — کسانیکه جزو غیر متخاصم محسوب میشوند باید از کلیه اعمال خصمانه نسبت بدشمن امتناع ورزند در صورتیکه برخلاف این تکلیف رفتار نموده و مسلح دستگیر شود حکم جانی را دارد و جزو اسرا محسوب نشده در محکمه نظامی استنطاق و اغلب اوقات تیرباران میکنند و بالعکس متخاصمی که بواسطه دشمن دستگیر میشود جزو اسرای جنگی است

فصل دویم — در وسایل خسارت رسانیدن بدشمن

این فصل را بدو مبحث منقسم مینمائیم: مبحث اول قواعد کلیه مبحث دویم محاصره و گلوله باران

مبحث اول — قواعد کلیه

برای تعیین قواعد راجعه بخسارت رسانیدن بدشمن که متخاصمین مجبور برعایت آنها خواهند بود لازم است سه اصل اساسی که مبنای حقوق ملل را در موقع جنگ تشکیل میدهد شرح و بسط دهیم

قاعده اولی — جنگ نزاعی است مابین قوای منظم متخاصمین لهذا بر سکنه بی‌آزار نباید صدمه و خسارت وارد آورد

قاعده دویم — جنگ اقدام بکلیه اعمال لازمه را مشروع ولی سختیهای بی‌لزوم را ممنوع میسازد لهذا متوسل شدن بترتیبات ذیل ممنوع است

(۱) استعمال اسلحه یا گلوله‌ها و یا موادیکه صدمات فوق‌العاده میرسانند و یا بر سختی جراحت میافزاید از قبیل گلوله‌هائیکه وزن آنها بیشتر از چهارصد گرم و یا دارای مواد مشتعل کننده هستند (مقاوله‌نامه سن پطرزبورغ ۱۱ دسامبر ۱۸۶۸) در آن مقاوله‌نامه چنین مقرر گردیده است چون نتیجه پیشرفت مدنیت باید حتی‌المقدور تخفیف خسارات جنگ باشد و تنها مقصد مشروع دول در موقع جنگ ضعف قوای نظامی دولت خصم باید باشد و برای نیل باین مقصود کافی است که هر قدر بیشتر ممکن باشد از سربازان دشمن را مجروح و بدینواسطه از دخالت در جنگ مانع شوند و استعمال اسلحه که بجهت بر صدمات سربازان مجروح افزوده یا سبب فوت حتمی آنها میشود متجاوز از این مقصد است لهذا استعمال

یعنی پنج سیر کسری بوده و متلاشی میشود

چنین

چنین اسلحه برخلاف مروت و انسانیت خواهد بود بنابراین دول متعاهده مقرر فرمودند و متعهد شدند که در موقع جنگ با یکدیگر در بر و بحر استعمال گلوله‌هائیکه وزن آنها کمتر از چهارصد گرم بوده و متلاشی میشود و یا دارای مواد مشتعل کننده هستند استعمال ننمایند

(۲) دشمنی را که بدون شرط تسلیم شده است یا بواسطه مجروح شدن خارج از جنگ گردیده است بقتل برسانند و یا یکی از عضوهای او را قطع کنند

(۳) اعلان کنند که امان داده نخواهد شد

(۴) در صورتیکه برای پیشرفت اقدامات جنگی لازم نباشد خرابی کنند و یا اموال غیر منقوله خصم را تصرف نماید

(این قواعد در فصل ۲۳ مقاوله‌نامه دویم لاهه ۱۸۹۹ رسماً مقرر گردیده است) بعلاوه سابقاً مذکور گردید که بواسطه سه اعلان‌نامه که بمقاوله‌نامه سابق‌الذکر منضم شده است دول متعاهده در روابط با یکدیگر متقبل گردیده‌اند که اولاً تا مدت پنج سال از بالن‌ها و اسباب تازه که از این قبیل باشد گلوله‌هائیکه متلاشی میشود نیندازند ثانیاً گلوله‌هائیکه بگازهای خفه کننده محتوی هستند استعمال نکنند ثالثاً گلوله‌هائیکه در بدن انسانی بسهولت متلاشی یا پهن میشود بکار نبرند

موافق آنچه سابقاً مذکور گردید دولت انگلیس از امضای این سه اعلان‌نامه امتناع ورزیده و دولت ایران نپذیرفت

perfidie

قاعده سوم — نزاع باید از روی صداقت و درستی باشد خدعه (Ruse) مجاز است نه حیله و تزویر تفاوتیکه در حقوق بین‌الملل مابین خدعه و حیله میگذارند عین تفاوتیست که مقننین روم قدیم در حقوق خصوصی راجع بمقاوله‌نامه‌ها مابین دولوس بونوس dolus bonus و dolus malus گذاشته بودند

تعیین قاعده برای تمیز دادن مابین خدعه و حیله خیلی مشکل است و لازم است آنها تعداد شود اعمالیکه جزو حیله محسوب شده و توسل بآنها ممنوع است: اولاً برای کشتن دشمن جایزه معین کند یعنی اعلان کند که هر کس در خارج میدان جنگ فلان سرکرده را بکشد باو انعامی داده خواهد شد در جنگ سودان ۱۸۸۴ ژنرال انگلیسی همین معامله را نسبت برئیس دشمن اجرا نمود

ثانیاً برخلاف قول رفتار کند از قبیل اقدام بجنگ در موقعی که ترک اسلحه اعلام شده است یا رعایت نکردن اجازه عبور که بدشمن داده شده است

ثالثاً علایم انجمن صلیب احمر را برای عبور دادن تهیات جنگی استعمال کند
رابعاً سوء استعمال از بیرق رسولی نماید مثلاً بیرق رسول را برافراشته وچون دشمن باطمینان آن بیرق جلو بیاید برا و شلیک کند parlementaire
خامساً سمیات یا اسلحه مسموم شده استعمال کند (فصل ۲۳ قرارداد لاهه)

اعمالیکه جزو خدعه محسوب شده و توسل بآنها ممنوع نیست : اولاً میتوان دشمن را در خصوص عده قوای نظامی خود فریب داد مثلاً شب بیش از اندازه معمولی چراغ و آتش روشن کرد ثانیاً میتوان دشمن را در حرکات اردوئی فریب داد مثلاً فرار اختیار نمود تا دشمن را در کمینگاهی بکشد ثالثاً میتوان بواسطه استعمال لباس نظامی و بیرق و علایم دشمن طرف را فریب داد ولی قبل از حمله بردن هر دسته قشون باید علایم حقیقی خود را ظاهر و بدینواسطه تابعیت خود را آشکار کند ولی این ترتیب را در اعلان‌نامه بروکسل ۱۸۷۴ (فصل ۱۳) و در قرارداد انجمن حقوق بین‌الملل (فصل ۸) غیر مشروع دانسته رد کرده اند رابعاً بواسطه انتشار اخبار کاذبه خواه بواسطه تلگرافات و مکتوبات و روزنامه‌های جعلی باشد خواه بتوسط اشخاصی که خود را فراری قلم داده پناه بدشمن برده اند و با هموطنان خود رابطه دارند میتوان خصم را فریب داد خامساً برای تحصیل اطلاع از قوا و حرکات دشمن جاسوسی بکار برد (فصل ۲۹ قرارداد لاهه)

میتوان وسیله را که یونانیها برای داخل شدن بشهر تروا بکار برده اند یعنی بعضی از سپاهیان خود را در اسب چوبی پنهان کرده اند جزو خدعه محسوب داشت در موزه دخول در قلعه محاصره شده بواسطه پنهان شدن در عراده که مثلاً پر از کاه باشد مخالف حقوق ملل نیست

در خصوص جاسوسی ــــ جاسوسی را در موقع جنگ جزو اعمال مشروعه محسوب میدارند هر یک از متخاصمین حق دارد برای کسب اطلاع جاسوسان بکار برد و همچنین حق دارد که خود را در مقابل جاسوسانی که خصم بار دوی او (نزد او) میفرستند دفاع کرده و برای او سیاستهای سخت مقرر دارد

تعریف جاسوس : صفت مشخصه ــــ جاسوس کسی را گویند که مخفیانه و یا به بهانه‌های ناصحیح و دروغ سعی مینماید که اطلاعات لازمه در خصوص خیالات دشمن و استعداد آن تحصیل کرده بخیال آنکه آنها را بطرف برساند (فصل ۱۹ اعلان‌نامه بروکسل و فصل ۲۹ قرارداد لاهه) صفت مشخصه جاسوس اخفاء

دجاسوس دشمنی است مخفی

اشخاصیکه با آنها نباید رفتاریکه با جاسوسان میشود بشود ــــ با اشخاص ذیل نباید معامله که با جاسوسان میشود کرد **اولاً** نظامیهائیکه برای تفحص و کسب اطلاع از خط اردوی دشمن تجاوز میکنند مشروط بر اینکه ملبس بلباس نظامی باشند دشمن میتواند با آنها تیر بیندازد یا آنها را اسیر کند و در صورتیکه آنها ملبس بلباس غیر نظامی باشند جزو جاسوسان محسوب خواهند گردید **ثانیاً** اشخاصیکه سوار بالن شده بدانوسیله مراسلات را میرسانند و یا خط روابط مابین تقسیمات مختلفه مملکت یا اردوها را حفظ میکنند در ۱۸۷۰ موافق آنکه سابقاً مذکور گردید آلمانها مصمم شده بودند که بالون سواران را جزو جاسوسان محسوب بدارند و در صورتیکه این قصد خود را مجری میکردند مخالف حقوق ملل بود زیراکه بالن سواران مأموریت خود را بطور اخفا انجام نمیدهند **ثالثاً** چاپارها که حمل مراسلات میکنند و اشخاصیکه برای رسانیدن مطلب شفاهی مأمور میشوند مشروط بر آنکه اگر جزو نظام هستند ملبس بلباس نظامی باشند و اگر جزو نظام نیستند بدون پنهان کردن صفت خود بطور آشکار مسافرت کنند (فصل ۲۲ اعلان‌نامه بروکسل فصل ۲۴ قوانین جنگ انجمن حقوق بین‌الملل فصل ۲۹ قرارداد لاهه)

رفتار مخصوص که نسبت بجاسوسان میشود ــــ جاسوسی که دستگیر شده است جزو اسرا محسوب نیست و او را باید در محکمه نظامی استنطاق و موافق قوانین معموله اردوئی که او را دستگیر نموده است سیاست خواهد شد معمولاً محکوم بقتل میشود در صورتیکه ملاحظه شجاعت و قوت قلب و وطن پرستی جاسوس را بنمائیم این سیاست خیلی سخت بنظر میآید ولی باید این حق را متخاصمین بدهیم و آنها در اجرای آن مجاز باشند تا بتوانند خود را از اقدامات جاسوسان تا اندازه مصون بسازند ولی لازم است رعایت بعضی ترتیبات بشود

(۱) جاسوسان را نمیتوان سیاست نمود مگر در حین ارتکاب دستگیر شود مثلاً اگر جاسوسی پس از انجام مأموریت خود ملحق باردوئی که جزو آن محسوب میشود شده باشد و بعدها بدست دشمن دستگیر شود او را نمیتوان مسئول اقدامات سابقه که مرتکب شده است نمود (فصل ۲۱ اعلان‌نامه بروکسل و فصل ۲۶ قوانین جنگ انجمن حقوق بین‌الملل)

(۲) هیچ شخصی که متهم بجاسوسی میباشد نمیتواند مورد سیاست واقع شود مگر پس از استنطاق محکمه (فصل ۲۰ اعلان‌نامه بروکسل و فصل ۳۵ انجمن قوانین جنگ حقوق بین‌الملل)

یک صاحب منصب دارای هر منصبی باشد نمیتواند بدون تحقیق محکمه حکم بسیاست فوری کسانیکه متهم بجاسوسی هستند و یا در حین ارتکاب جاسوسی دستگیر شده اند بنماید رعایت این ترتیب لازم است تا بتوان تا اندازه جلوگیری از تهمت جاسوسی که اکثر در موقع جنگ

باشد

باشخاص مزبور نباید جلوگیری نمود

مبحث دوم — در خصوص محاصره و گلوله باران کردن

تعریف — محاصره احاطه کردن شهریست تا آن شهر را مجبور به تسلیم نمایند یعنی بوسایل مراوده آن شهر را از قبیل طرق وغیره تصرف نموده مانع شوند که از خارج آذوقه وارد شهر شود گلوله باران کردن یکی از وسایل تعرضی بوده عبارت است از انداختن گلوله ها وغیره در شهر محاصره شده تا بدان واسطه سکنه آنرا از دفاع منصرف کند

چه قبیل شهر را میتوان محاصره و گلوله باران کرد — قاعده محاصره و گلوله باران فقط نسبت بشهرهای مستحکم باید اجرا شود و برای شهرهای مفتوح نباید این ترتیب اجرا شود (فصل ۱۵ اعلان نامه بروکسل فصل ۵۲ قوانین جنگ انجمن حقوق بین الملل فصل ۲۵ قرارداد لاهه) استثناءً اگر شهر مفتوحی بواسطه نزدیک شدن خصم وسایل دفاعیه از قبیل خندق و سنگچین وغیره تدارک کند دشمن میتواند آنرا محاصره و گلوله باران نماید

آیا محاصره کننده مجبور است که سکنه بیطرف را از شهر محاصره شده بیرون بگذارد برود یا نه خیر — اکثر اوقات فرمانده شهر محصور سکنه بیطرف شهر را از قبیل زنها و پیرمردها و اطفال را از شهر بیرون میکند تا بتواند بیشتر در مقابل دشمن مقاومت کرده و بعلاوه اشخاص سابق الذکر را از صدمات محاصره محفوظ بدارد حال باید دانست که محاصره کننده میتواند مانع خروج آنها شود یا خیر؟ درصورتیکه ممانعت از خروج آنها جزو عملیات جنگی باشد یعنی وجود این شکمهای بیحاصل سبب شود که بزودی در شهر قحط و غلا حاصل و بدانواسطه مقاومت محصورین دشوار گردد میتواند مانع از خروج آنها شود در چنین صورتی فرمانده شهر محصور مجبور است سکنه را که از شهر اخراج نموده است مجدداً بپذیرد

برای گلوله باران کردن اطلاع قبل از وقت لازم است یا خیر؟ — موافق قوانین انسانیت و مدنیت لازم است که محاصره کننده قبل از اقدام بگلوله باران سکنه شهر را از خیال خود مطلع سازد این اطلاع برای اینست که کسانیکه داخل در قوای نظامی نبوده و جزو مدافعه کنندگان محسوب نمیشوند از قبیل زنها و پیرمردان و اطفال بتوانند پناهی برای خود تحصیل کنند باید دانست که عملاً این ترتیب را معمولاً رعایت نمیکنند ولی جزو تکالیف محاصره کننده محسوب نمیشود در صورتیکه محاصره کننده صرفه خود را در آن ببیند که بدون اطلاع و بغتةً اقدام بگلوله باران نماید زیرا که حمله ناگهان ممکن است محاصره شدگان را متوحش نموده و بدینواسطه آنها مجبور بتسلیم شوند مثلاً در سنه ۱۸۷۰ قوائیکه شهر پاریس را محاصره میکردند قبل از وقت بسکنه اطلاع گلوله باران را ندادند و نمایندگان دول بیطرف که در شهر پاریس بودند اعتراض

نامه نزد مسیو دو بیسمارک فرستادند ولی مشارالیه جواب داد که هیچ قاعده و قانونی محاصره کننده را مجبور باطلاع قبل از وقت نمیسازد

قاعده فقط قلاع و استحکامات شهر محاصره شده را باید گلوله باران نمود و بهیچوجه نباید صدمه بمعابد و مریضخانه ها وارد آورد مگر محصورین در آن ابنیه قشون یا مهمات جنگی گذارده باشند و یا از آن محلها بواسطه دوربین نظر در اردو و حرکات محاصره کنندگان نمایند (موافق فصل ۲۷ قرارداد لاهه) آلمانها در جنگ ۱۸۷۰ در موقع محاصره شهر استراسبورگ و پاریس برخلاف این قاعده رفتار نمودند در شهر استراسبورگ گلوله های توپهای ایشان کتابخانه را بکلی خراب کرده و خسارت زیاد بکلیسای بزرگ آنجا وارد آورد در شهر پاریس نیز مریضخانه ها و مدارس و سایر ابنیه عمومی نشانه تیر توپهای آلمانی واقع شدند

آیا میتوان داخل شهری را گلوله باران کرد یا خیر؟ — در این مسئله عقاید مختلف است موافق عقیده بعضی از قبیل کالو و بلونچلی گلوله باران نمودن داخل شهر مخالف قانون است ولی از عقایدی را که سابقاً ذکر کردیم دلیل اقامه مینماید یعنی میگوید که جنگ نزاعی است مابین قوای نظامی متخاصمین و بایدی بهیچوجه مربوط بسکنه غیر نظامی نباشد لهذا درصورتیکه خانه های اشخاص متفرقه را گلوله باران کنند باشخاص غیر نظامی متعرض شده و خسارت وارد آورند صحیح است که قاعده در اقدامات جنگی سکنه غیر نظامی شهر نباید طرف مخاصمه واقع شوند بدلیل آنکه متعرض شدن آنها برای برقرار داشتن حق قوی ترشمرثمری نخواهد بود اما باید دانست که گلوله باران نمودن خانه های اشخاص متفرقه ممکن است خیلی مفید باشد زیرا احتمال میرود محصورین بواسطه زودتر راضی بتسلیم شدن بشوند بدان جهت است که اقدام بآن عمل مجاز گردیده است

فصل سوم — در تکالیف و حقوق نسبت بشخص دشمن

چون قصد جنگ مضمحل نمودن قوای خصم است حق دارند که مدافعه کنندگان خصم را تا در زمانیکه اسلحه دست دارند بکشند یا مجروح نمایند ولی چون اسلحه را بزمین گذارده و تسلیم شوند بهیچوجه حق حیات و ممات را احدی نسبت بآنها دارا نمیباشد و فقط میتوان آنها را دستگیر نموده اسیر کرد

تقسیم فصل سوم — فصل سوم را بدو مبحث تقسیم مینمائیم اولاً اسرای جنگی ثانیاً در خصوص مجروحین و مرضی و اموات موافق قرارداد ژنو

مبحث اول — در خصوص اسرای جنگی

کسانیرا که میتوان اسیر جنگی نمود — اشخاص ذیل را میتوان در جنگ اسیر نمود

اولاً صاحب‌منصبان یا سربازانیکه جزو قوای مسلح دولتین متخاصمین محسوب میشوند ثانیاً چاپارهائیکه حامل مراسلات رسمی بوده و بطور آشکار ماموریت خود را انجام میدهند و همچنین بالون سوارانی که مامور ملاحظه حرکات دشمن و حفظ روابط بین فرق مختلفه قشون یا قسمتهای مختلفه اراضی دولت میباشند ثالثاً رؤسای دولت و ملت از قبیل سلاطین و رؤسای جمهور و وزراء و مامورین درجه اول ادارات که ممکن است خدمات آنها برای دولت متبوعه‌شان دارای اهمیت مخصوصه باشد در صورتیکه آنها را در میدان حرب بدون داشتن اجازه عبور دستگیر نمایند در ۱۸۷۰ در اول سپتامبر چون شهر سدان تسلیم آلمانها شد اردوی آلمان ناپلیون پادشاه فرانسه را اسیر جنگی نمود و او را در عمارت ویلهلمس هوهه نزدیک شهر کاسل توقیف نمود

رابعاً اشخاصیکه جزو اردوهای نظامی نبوده ولی با آنها حرکت میکنند از قبیل خبرنگاران روزنامه و قهوه‌چی و امثال آن ولی این قبیل اشخاص را نمیتوان در اسارت نگاهداشت مگر آنکه وجود آنها در اردوی دشمن اسباب مخاطره برای دولت دستگیر کننده باشد (فصل ۲۱ و ۲۲ قوانین جنگ انجمن حقوق بین‌الملل و فصل ۱۳ قرارداد لاهه)

استثناءً با فراریان نظامی که در اردوی دشمن دستگیر میشوند و بر ضد دولت متبوعه خودشان اقدامات خصمانه نموده‌اند معامله اسرای جنگی نمیشود بلکه آنها را جانی تصور میکنند و در محکمه‌ها احضار و پس از رسیدگی بعنوان خائن محکوم میشوند

اسیر جنگی بکی تعلق دارد — اسیر جنگی نه در تحت تحکم آن کسیکه او را دستگیر نموده است واقع میشود و نه در تحت تحکم رئیس اردوئی که شخص دستگیر کننده جزو آنست لهذا برای تحصیل آزادی نمیتواند فدیه بآنها بدهد و اسیر مذکور در تحت تحکم دولت متبوعه دستگیر کننده واقع شده و فقط آن دولت حق رها کردن یا نگاهداشتن وی را دارد (فصل ۴ قرارداد لاهه)

صفت اسارت — اسیری جزو سیاست محسوب میشود نه کسی را برای انتقام کشیدن اسیر میکنند و توقیف موقتی است که نسبت بخصم تسلیم شده یا دستگیر شده اجرا میدارند تا مانع شوند که اسیر مجدداً بتواند داخل منازعه و مخاصمه بشود

رفتاریکه باید با اسرای جنگی بشود — دولت فاتح حق ندارد اسرا را بقتل برساند و یا آنها را موافق ترتیباتی که در ازمنه قدیمه معمول بود جزو اسرای معمولی درآورد و فقط میتواند متوسل به بعضی اقدامات احتیاطی بشود تا مانع مراجعت

بوطنشان بگردد برای نیل باین مقصود میتوان اسرا را مجبور باقامت در شهری یا قلعه یا اردوئی یا محل معینی نمود و آنها را مجبور کرد که از حد معین مشخصی تجاوز ننمایند و خارج نشوند و فقط در صورت اجبار و لزوم میتوان آنها را در بنائی حبس نمود (فصل ۶۰ قوانین جنگی انجمن حقوق بین‌الملل و فصل ۵ قرارداد لاهه)

اسرای جنگی مالک کلیه اشیائیکه در زمان دستگیر شدن دارا بوده‌اند میباشند و فقط میتوان اسلحه آنها را گرفت باید با آنها با کمال انسانیت و موافق شئونات نظامیشان در صورتیکه جزو نظام باشند و یا شئونات رسمی و شخصی ایشان در صورتیکه خارج از نظام باشند رفتار شود لهذا اسرا مجبور هستند در صورتیکه از آنها تحقیق نمایند اسم و مقام خود را ابراز دارند و در صورتیکه از آن امتناع ورزند ممکن است از کلیه یا قسمتی از امتیازاتیکه بهم‌قطاران آن شخص داده میشود محروم بمانند (فصل ۶۵ قوانین جنگ انجمن حقوق بین‌الملل و فصل ۹ قرارداد لاهه)

حفظ و نگاهداری اسرا — دولتیکه اسرا را دستگیر نموده است باید متحمل مخارج آنها بشود و در صورتیکه قرارداد مخصوصی در آن خصوص بین متخاصمین مقرر نشده باشد با اسرای جنگی از حیث ملبوس و ماکول همان معامله خواهد شد که دولت فاتح با قشون خود میکند (فصل ۶۹ انجمن حقوق بین‌الملل و فصل ۷ قرارداد لاهه)

در ۱۸۷۰ دولتین آلمان و فرانسه نسبت باسرای یکدیگر موافق همین ترتیب رفتار نمودند و علاوه در فرانسه غیر از آذوقه در ماهی دو فرانک و ده سانتیم که تقریباً پنج قران میشود پول دستی بآنها داده میشد

بکار واداشتن اسرا — اسرا را بکارهائیکه منافع عمومی دارند میتوان وادار نمود مشروط بر اینکه توهینی بمقام و شئوناتشان بآنها نشده باشد و بطور عادلانه بآنها مزد داده شود در بعضی از ممالک دولت دستگیر کننده از مزد آنها مبلغی کسر گذاشته از بابت مخارج نگاهداری و پرستاری آنها محسوب میدارد و بالاخره نمیتوان بهیچوجه اسرا را مجبور نمود که مداخله در عملیات جنگی بکنند و یا آنها را وادار کرد که بعضی اطلاعات در خصوص دولت متبوعه یا اردوشان بدهند (فصل ۷۰ و ۷۱ انجمن حقوق بین‌الملل)

فرار اسرا — چون اسیری فرار کند میتوان در موردیکه او را تعاقب کرده و از دور به بینندش باو اخطار شود که بایستد و اگر گوش نکرد میتوان نسبت باو استعمال اسلحه کرد در صورتیکه قبل از ملحق شدن بقوای نظامی دولت متبوعه خود یا قبل از خروج از اراضی که در تحت تسلط دولت دستگیر کننده واقع شده‌اند مجدداً دستگیر شود درباره آنها تنبیهات معمولی نظامی فقط ممکنست مجری گردد و یا آنها را در تحت مواظبت و حراست سخت‌تری درآورده تا اندازه سلب

آزادی درآمده شد از آنها میکنند ولی در صورتیکه موفق بفرار شود و مجدداً دستگیر گردد از بابت ارتکاب فرار مورد هیچ نوع سیاست نخواهد شد (فصل ۶۸ قوانین انجمن حقوق بین الملل و فصل ۸ قرارداد لاهه)

اسیر قولی — اسیر قولی کسی را گویند که دولت دستگیر کننده پس از قول گرفتن عدم مداخله او در جنگ رها مینماید و در اینصورت قرارداد حقیقی است که مابین شخص دستگیر شده و دولت دستگیر کننده مقرر میگردد اسیری را که باین ترتیب آزاد کرده اند میتوانند استعمال اسلحه نماید ولی مملکت او را مأمور بجمع آوری یا مشق دادن سربازان جدید یا کار کردن در استحکامات و قلاع شهرهائیکه محاصره نشده اند و یا مأمور نمودن بشاغل غیر نظامی یا سیاسی نمود و دولت دستگیر کننده مجبور نیست که استدعاهای اسیر را بقبول قبول نماید و از آن طرف هیچ اسیری مجبور نیست که قول داده و آزاد شود و ممکن است قواعد دولت متبوعه وی او را مجبور بر دادن چنین تکلیفی بنماید چنانکه در فرانسه هیچ صاحب منصبی نمیتواند قول داده آزادی خود را تحصیل کند

حال ببینیم در چنین مواقعی اگر صاحبمنصبی قول داده و آزاد شد چه اتفاقی ممکن است بیفتد چون برخلاف قوانین نظامی دولت متبوعه خود رفتار نموده است مورد سیاست مقرره در قانون نظامی خواهد شد اما دولت متبوعه او میتواند حق داشته باشد که قراردادی را که بدون حق در چنین موردی با دشمن مقرر داشته است رعایت ننماید یا خیر یعنی صاحب منصب مذکور را میتواند که مجبور کند داخل در عملیات جنگ شود یا نمیتواند در چنین صورت دولت متبوعه صاحبمنصب حق ندارد او را مجبور کند که برخلاف قول خود رفتار کند و باید قول داده شده را محترم شمارد

اسیری که پس از قول داده رهائی یابد و مجدداً مسلح دستگیر شود جزو اسرای جنگی محسوب نخواهد شد و او را در محاکم استنطاق و غالباً حکم قتل مشارالیه صادر میشود (فصل ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ اعلامنامه بروکسل و فصل ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ قرارداد لاهه)

مبحث دوم — در خصوص مجروحین و مرضی — قرارداد ژنو ۲۲ اوت ۱۸۶۴

تاریخ قرارداد ژنو — همیشه اوقات در خصوص وضع نظامیانیکه بواسطه ناخوشی و خوردن زخم خارج از جنگ میشدند ملاحظات زیاد شده است و معمولاً دول متخاصمه در این خصوص قراردادهای مخصوصی که در مدت جنگ مرعی و مجری بود مقرر میداشتند در ۲۲ اوت ۱۸۶۴ قراردادی در ژنو برای اصلاح حال نظامیان مجروح اردوهای متخاصمین مقرر داشتند و نتیجه این قرارداد مبدل نمودن قواعدی که بملاحظه مدنیت و انسانیت معمول بود ولی اجرای آن برای دول متخاصمه اجباری نبود بتکالیف معین محقق قانونی شد اول کسی که باین خیال افتاد Dunan

مسیو دونان نام از اهل ژنو بود مشارالیه چون وضع حزن انگیز میدان جنگ سلفرین را ملاحظه نمود کتابی موسوم به یادگار سلفرین بطبع رسانیده و در آن اظهار داشت که خوبست دول برای حمایت مرضی و مجروحین نظامی قرارنامه مقرر دارند کتاب سابق الذکر بزودی منتشر شده و مبحث مذاکرات عمده گردیده و دول اظهارات مسیو دونان گوش داده در ۱۸۶۳ کنفرانسی در شهر ژنو منعقد شد ولی در آن کنفرانس فقط از مرضی و مجروحین مذاکره بمیان آمد سال بعد کنفرانس جدیدی منعقد شد و نتیجه آن مقرر داشتن قرارداد ۲۲ اوت ۱۸۶۴ گردید و دولی که در کنفرانس ثانی نماینده نداشتند متدرجاً در سنوات بعد قبولی خود را اعلان نمودند بنحوی که میتوان امروز قرارداد مذکور را یکی از قواعد حقوق ملل که قبول عامه دارد شمرد و قرارداد سابق الذکر در کنفرانس جدیدی که در ۲۰ اکتبر ۱۸۶۸ در شهر ژنو منعقد گردید تکمیل شد و بواسطه فصول ضمیمه تعلق بجنگ بحری پیدا نمود ولی این قرارداد ضمیمه را دولی که نماینده در آن کنفرانس فرستاده بودند تصدیق نکردند با وجود آن در جنگ ۱۸۷۰ دولت فرانسه و آلمان رعایت آن قوانین را کردند و میتوان گفت که تقریباً کلمه بکلمه در قرارنامه سیم لاهه ۱۸۹۹ که سابقاً مذکور گردید قرارداد ژنو ۱۸۶۸ درج شده است

فواید قرارداد ژنو — قرارداد ژنو از ترقی عمده ملل میباشد و تاکنون خیلی فواید بخشیده و در آتیه منافع آن بیشتر خواهد بود زیرا وسایل و آلات حرب روز بروز تکمیل تر و سخت تر شده بدانواسطه عده مجروحین و مقتولین در جنگهای آتیه در تزاید میباشد ولی باید اقرار نمود که مراجعه و تصحیح آن لازم است زیرا بعضی مسائل بکلی متروک مانده و بعضی مسائل را مبهم گذاشته و بعضی ترتیبات مقرر داشته است که امروزه میتوان بحق بر آنها اعتراض نمود

مقصود از قرارداد ژنو — قرارداد ژنو در سه مسئله بحث مینماید اولاً در مجروحین و مرضی ثانیاً در مریضخانه های متحرک و مریضخانه های ثابت ثالثاً در اعضای مریضخانه ها

اولاً — در مجروحین و مرضی

مجروحین و مرضی نظامی را تبعه هر دولتی که باشند باید پرستاری نمود و در پرستاری و رفتار با مجروحین و مرضای دولتین متخاصمتین باید قاعده مساوات رعایت شود یعنی دولتی که مرضای خصم را پرستاری میکند باید همان معامله را با آنها نماید که با مرضای خود میکند و سابقاً در این خصوص لاتینیها گفته اند

hostes dum vulnerati fratres

دشمنهای مجروح حکم برادر را دارند

وضع مجروحین و مرضی که در اردوی خصم پرستاری شده اند پس از معالجه — وضع مجروحین و مرضائی را که خصم پرستاری

نموده است پس از معالجه چه خواهد بود؟ قرارداد ۱۸۶۴ در آن خصوص تفاوتی مابین کسانیکه دیگر قابل مداخله در جنگ نبوده و آنهائیکه میتوانستند داخل در جنگ و جدال شوند گذارده بود فصل ششم قرارداد مذکور مقرر داشته است که سپاهیان کل اردو ها میتوانند در صورتیکه مقتضی باشد و با رضامندی طرفین نظامیهائیکه در موقع جنگ مجروح شده اند بار دولت متبوعه شان رد نمایند کسانیکه پس از معالجه معلوم شد که قابل مسلح شدن نخواهند بود بوطن خود مراجعت داده خواهند شد و سایر مجروحین و مرضی را پس از معالجه میتوان باوطانشان فرستاد مشروط بر اینکه متقبل شوند که در مدت جنگ بهیچوجه دخالت در امورات جنگی نخواهند نمود

بموجب فصل سابق الذکر معلوم میشود که اشخاصیکه قابل مسلح شدن نیستند باید بوطن خود مراجعت داده شوند و سایرین را پس از تعهد عدم مداخله در جنگ میتوان عودت داد قرارداد منقضی ۱۸۶۸ باین ترتیب وسعت داده است و در فصل ۵ خود چنین مقرر نموده است چون در فصل ششم قرارداد ۱۸۶۴ باید توسعه داده شود چنین مقرر میکرد که باستثنای صاحبمنصبانی که نگاهداری آنها ضعف عمده برای دولت خصم وارد بیاورد و در حدود معینه در قسمت دویم این فصل مجروحینی که دستگیر خصم میشوند ولو اینکه قابل مسلح شدن و دخالت در جنگ نمودن باشند باید پس از معالجه باوطان خود فرستاده شوند ولی در صورت امکان و مشروط بر اینکه در مدت جنگ بهیچوجه دخالت در امر جنگ نکنند

لهذا بموجب این فصل دولتیکه مجروحین و مرضای خصم را دستگیر نموده و پرستاری کرده است مجبور است که پس از معالجه کلیه آنها را باستثنای صاحبمنصبانی که وجودشان اهمیت مخصوصی دارد باوطانشان مراجعت دهد مشروط بر اینکه بهیچوجه اقدام در جنگ نکنند

این فصل قرارداد ژنو را بسیار مذمت کرده اند و این مذمت بسیار بجا بوده است زیرا مجروحین و مرضی را پس از معالجه باید جزو اسرای جنگی محسوب نمود و رفتاری که با اسرا میشود با آنها کرد زیرا پس از کسب عافیت مانند سایر نظامیان که مجروح نشده اند مجبور بخدمت نظامی هستند و حقوقاً هیچ نوع دلیلی ندارد که با آنها طور دیگری رفتار شود و دارای امتیازات مخصوصی باشند و همچنین اهالی نظام که پس از معالجه قابل مسلح شدن نیستند در صورتیکه بواسطه عقل و هوش شان و یا علم شان میتوانند خسارتی بدولت دستگیر کننده وارد آورند باید جزو اسرای جنگی محسوب شوند یعنی آنها را میتوان نگاه داشته که باوطانشان نفرستاده باید دانست که در اکثر جنگهائی که پس از ۱۸۶۸ واقع شده است متخاصمین رعایت کامله فصل ششم قرارداد سند مزبوره را نموده اند

مقنن آلمانی موسوم به مسیو لوادر Lueder فصل ذیل را پیشنهاد کرده است که در عوض فصل ششم قرارداد ۱۸۶۴ و فصل پنجم ضمیمه ۱۸۶۸ مقرر شود با نظامیان مجروح و مرضای متخاصمین در مریضخانه های دولتین یک قسم رفتار خواهد شد مرضای خصم که پس از معالجه معلوم شود که قابل مسلح شدن نیستند و مایل مراجعت بوطن اصلی میباشند باید رها شوند سایر مجروحین و مرضای خصم پس از کسب عافیت جزو اسرای جنگی محسوب شده و همان رفتار با آنها خواهد شد که با سایر اسیرشان میشود

اموات — در قرارداد ژنو بهیچوجه در خصوص اموات چیزی گفته نشده است ولی واضح است که باید جسدشان و اموالی که در بر دارند محترم باشد و بدون رعایت میت و تابعیت باید آنها را خاک نمود و شاید دفن نمود و قبل از دفن باید حتی المقدور سعی کرد که آنها شناخته شوند که بتوان اسامی آنها را بدولت متبوعه شان فرستاد معمولاً برای تسهیل این نوع تجسس سربازان دارای لوحه فلزی که روی آن اسم خودشان و خانواده شان و محل تولدشان حکاکی گشته میباشند

ثانیاً — در خصوص مریضخانه های سیار و مریضخانه های ثابت

تعریف — مریضخانه های ثابت مریضخانه هائی را گویند که در محل و مکان معینی بطور دائمی برقرار است مریضخانه های سیار مریضخانه های موقتی است که با اردوی نظامی حرکت کرده مرضی و مجروحین را در میدان حرب جمع آوری مینمایند

Hôpital. Ambulance.

در بیطرفی مریضخانه های ثابت و مریضخانه های سیار — بموجب فصل اول قرارداد ژنو کلیه مریضخانه ها خواه سیار خواه ثابت بیطرف شده اند لفظ بیطرفی در این مورد اسباب ایراد شده است زیرا از طرفی برق دول متبوعه مریضخانه ها برق مقرر در قرارداد ژنو در بالای کلیه مریضخانه ها افراشته میشود و از طرف دیگر چون خصم قسمتی از اراضی دولت طرف را متصرف گردد نمیتواند با مریضخانه های سابق الذکر همان رفتاری را نماید که با اراضی بیطرف بایستی بنماید بعبارة اخری دولت متصرف باید از اراضی بیطرف صرف نظر کرده و بهیچوجه دست اندازی و اقدامات دیگر در آن نکند در صورتیکه حق حکمرانی موقتی خود را که بواسطه تصرف اراضی تحصیل کرده است در کلیه مریضخانه ها میتواند مجری دارد یعنی میتواند آنها را برای پرستاری مرضای خود بکار برد و در آنها حق تفتیش دارد و همچنین با مرضائی که پس از معالجه از آن مریضخانه ها خارج میشوند معامله که با اسرای جنگی میکنند بنماید پس بهتر است که عوض لفظ بیطرف بگوئیم کلیه مریضخانه ها خواه ثابت و خواه سیار مصون خواهند بود و دشمن باید مریضخانه هائی که در تحت تصرف طرف است محترم شمرده و مریضخانه هائی را که متصرف میشود در تحت حمایت خود در آورد

در قرارداد ژنو مذکور گردیده است: درصورتیکه مریضخانه های سیار و ثابت دارای مستحفظین نظامی باشند حق مصونیت از آنها سلب خواهد شد بر این الفاظ قرارداد بواسطهٔ مبهم بودن اعتراض کرده اند مقصود مقننین این بوده است که کلیهٔ مریضخانه ها را نباید دستجات نظامی برای اجرای اقدامات تعرضی یا دفاعی بکار برد ولی جایز است که در مریضخانه ها دستجات متفرقهٔ نظامی برای برقرار داشتن نظم بکار رود و بدان واسطه سلب مصونیت از مریضخانه ها نخواهد شد

علامت مقررهٔ قرارداد ژنو — برای معلوم نمودن اشیائی که در تحت حمایت قرارداد ژنو واقع شده اند علامتی مخصوص مقرر شده است علامت مذکور عبارتست از بیرقی که متن آن سفید و در وسط آن صلیبی احمر رسم شده است یعنی رنگهای بیرق رسمی دولت سویس را در اینجا معکوس کرده اند در جنگی که در ۱۸۷۷ الی ۱۸۷۸ مابین دولت روسیه و عثمانی واقع شد دولت عثمانی بملاحظه اینکه مبادا سربازان وی بواسطهٔ تعصب مذهبی علامت مذهب عیسوی را محترم نشمارند خواهش نمود که در عوض صلیب احمر هلال احمری مرتسم شود این خواهش پذیرفته شده و آن قرارداد را قرارداد هلال احمر نامیده اند دولت ایران در قرارداد ژنو شرکت نموده و علامتی را که پذیرفته است خورشید احمری است روی زمینهٔ سفیدی همیشه لازم است که در پهلوی علامت قرارداد ژنو بیرق ملی نیز افراشته شود ولی برای اینکه از دور شناخته شود بیرق ملی ممکن است کوچکتر و قدری پائین تر از علامت قرارداد ژنو افراشته شود

تفاوت مابین اشیاء منقولهٔ متعلقه بمریضخانه های ثابت و مریضخانه های سیار — اشیاء منقولهٔ متعلقه بمریضخانه های ثابت از قبیل رختخواب و اسباب جراحی وغیره محکوم قوانین جنگ میباشند یعنی دشمنی که قسمت اراضی که آن قبیل مریضخانه ها در آن واقع شده اند متصرف شده است میتواند آن اشیاء را ضبط نماید و مستخدمین مریضخانه های سابق الذکر فقط میتوانند با خود اشیاء شخصی خود را ببرند بالعکس موافق فصل ۴ قرارداد ژنو بهیچوجه نمیتوان اشیاء مخصوصهٔ مریضخانه های سیار را متصرف شد بعضیها این فرق و تمیز را صحیح ندانسته و چنین عنوان کرده اند که خوب است در عوض فصل چهارم قرارداد مذکور فصل ذیل مقرر گردد

(درصورتیکه اشیاء منقولهٔ مریضخانه ها برای مجروحین و مرضای اردوهای طرفین لازم باشد باید آنمقدار که لازم است واگذار بقشون متصرف بشود و مابقی را اجزای مریضخانه های خصم میتوانند درصورت عقب نشستن با خود ببرند کالسکه های مریضخانه ها و اسبها و اشیاء شخصی مأمورین بطرف مریضخانه ها مانند خود مریضخانه ها در تحت حمایت حقوق بین الملل واقع شده و اعضای مریضخانه ها میتوانند آن قبیل اشیاء را بطور آزادی با خود ببرند (فصل ۵۸۹ کتاب بلونچلی)

ثالثاً — در خصوص اعضای مریضخانه ها

اعضای مریضخانه ها عبارتست از: اطبای نظامی پرستاران مرضی کالسکه چیهائیکه اثاثیهٔ مریضخانه های سیار و کالسکه های مرضی را حرکت میدهند دواسازها پیشنمازها و رهبان و دختران تارک دنیا وغیره

قرارداد ژنو باشخاص فوق الذکر بعضی حقوق داده است ولی در مقابل آن بعضی تکالیف نیز معین کرده است

حمایت اعضای مریضخانه ها — فصل ۲ قرارداد ژنو مقرر میدارد که اجزای مریضخانه ها در حقوق بیطرفی مریضخانه ها شریک میباشند موافق آنچه در فوق مذکور گردید میدانید مقصود بیطرفی حقیقی نیست و میتوان گفت که شخص آنها مصون میباشد لهذا هیچ نوع حرکت خصمانه نسبت بآنها نباید بشود و آنها را نمیتوان دستگیر و اسیر نمود

چون خصم قسمت اراضی را متصرف گردد که این قبیل اشخاص در آنجا مشغول انجام خدمات محوله بآنها میباشند آنها میتوانند کمافی السابق مشغول پرستاری مرضی در مریضخانهٔ سیاری که جزو آن محسوب میشوند باشند و یا اینکه خواهش نمایند که آنها را بقشون خصم تسلیم پیش قراولان قشونیکه در اردوی آن مشغول خدمت بوده اند بکنند (فصل سیم) لکن ممکن است پس فرستادن این قبیل اشخاص باردوی خودشان برای خصم تولید مخاطرات نماید زیرا میتوانند اطلاعات مفیده در خصوص قوای نظامی خصم بفرماندهای قشونیکه جزو آن مشغول خدمات میباشند بدهند لهذا اغلب فصل قرارداد ژنو را بطور کامل اجرا نمیدارند و گاهی اوقات عوض اینکه اعضای مریضخانه ها را به پیش قراولان تسلیم کنند آنها را از راه بعیدی به قشونیکه در اردوی آن مشغول خدمت بودند میفرستند چنانکه در سنه ۱۸۷۰ دولت آلمان اطبای فرانسه را مرخص نمود که باردوهای خود ملحق شوند ولی آنها را مجبور کرد که از راه بلژیک و سویس داخل خاک فرانسه شوند

تکالیف اجزای مریضخانه ها — اجزای مریضخانه ها باید اولاً پرستاری مرضی و مجروحین را بدون رعایت تابعیت نمایند ثانیاً از اقدام بحرکات خصمانه اجتناب ورزند ولی درصورتیکه بآنها حمله برده شود حق مدافعه را دارند بدینجهت است که بآنها اسلحه داده میشود تا بتوانند در موقع لزوم بکار برند و برای اینکه آنها را از حرکات خصمانه مصون سازند و از دور سمت آنها معلوم شده کسی متعرض آنها نشود معمولاً در بازوی خودشان علامت قرارداد ژنو را می بندند

در خصوص اعضای داوطلب مریضخانه ها — چون اطبا و مستخدمین نظامی مریضخانه ها برای پرستاری مرضی و مجروحین کافی نمیباشند و بعلاوه مجبور هستند که با اردو حرکت کرده و در هر نقطه که جنگ واقع میشود حضور بهمرسانند تا مجروحین را بتوانند جمع آوری کرده و معالجهٔ فوری آنها بپردازند لهذا مجبور شدند که همراهی اعضای داوطلب

که جزو قشون نظامی محسوب نیستند درخواست نمایند تا آن قبیل اعضا کمک در جمع آوری و حمل و نقل مجروحین بمریضخانه های ثابت و سیار نموده و در خارج میدان جنگ مواظبت مجروحین را بنمایند این اعضا ممکن است از سکنه محلی که اردو در آنجا حضور دارد و یا اتباع دولتیکه اردو متعلق بآن است یا اطبای غیر نظامی و یا اطبای نظامی دول بیطرف باشند بموجب قرارداد ژنو اعضای داوطلب دارای حقوق مصونیتی که باعضای نظامی داده شده است میباشند درصورتیکه در خانه مجروحی را پذیرفته و پرستاری نمایند آن خانه مصون خواهد بود و اشخاصیکه در منزل خود مجروحین را بپذیرند از تکلیف پذیرفتن قشون نظامی معاف میباشند و همچنین از ادای قسمتی از مالیات جنگی که ممکن است مقرر شود معاف خواهند بود

سوء استعمالاتی که از اجرای قرارداد ژنو حاصل شده و تدابیری که برای رفع آن پیشنهاد کرده اند — قرارداد ژنو خدمت بزرگی بعالم انسانیت کرده است ولی عملاً موجب بعضی تعدیات و اجحافات شده است یعنی: اولاً درمیدان حرب مریضخانه های سیار زیادی حضور بهم رسانیده و چون آنها در تحت نظم و قانون واقع نمیباشند خلل در عملیات نظامی وارد میآورند و همیشه در محلی که وجود آنها لازم است حاضر نمیشوند و همچنین حمل و نقل آذوقه و مهمات جنگی را مغشوش مینمایند

ثانیاً علایم قرارداد ژنو را برای جستجوی امر جاسوسی بکار برده اند و کسانیکه دارای آن علایم بوده اند بطور آزاد در خطوط صفوف دشمن حرکت نموده و از وضع آنها کسب اطلاع میکنند

ثالثاً همین علایم برای حمایت حمل و نقل مهمات جنگی و آذوقه بکار برده شده و همچنین بعضی نقاط مهم جنگی را از تعرض دشمن مصون داشته است

برای جلوگیری تکرار این قبیل سوء استعمالات علاج ذیل را پیشنهاد کرده اند — تفاوتی بین اداره مستخدمین مجروحین میدان حرب و اداره مستخدمین مجروحین در مریضخانه های سیار که در خارج از میدان جنگ تأسیس شده اند گذارده میشود و اشخاصیکه در میدان حرب مشغول خدمت مجروحین میباشند جزو مستخدمین مریضخانه سیار نظامی بوده و بایستی ملبس بلباس مخصوصی که از دور شناخته شود باشند

اشخاصی که جزو اردوی نظامی محسوب نمیشوند فقط حق خدمت در مریضخانه های سیاری که خارج از میدان جنگ ترتیب میشود دارند و آن قبیل مریضخانه ها در تحت اداره نظامی واقع شده و اداره نظام محالیکه در آنجا این قبیل مریضخانه ها باید تأسیس شود

معین مینماید و آنها را در تحت نظارت و پرستاری انجمنهای خیریه که بواسطه دول رسماً شناخته شده و اعضای آنها دارای لباس مخصوص و تصدیقنامه صحیح میباشند درمیآورد

انجمنهای مخصوصه برای پرستاری مجروحین — قرارداد ژنو از انجمنهائیکه برای پرستاری مجروحین تأسیس میشود سخن نرانده زیرا در زمانیکه قرارداد مذکور مقرر گردید این قبیل انجمنها خیلی نادر و بی اهمیت بوده اند ولی از آن بعد انجمنهای مذکوره وسعت و اهمیت یافته و در اکثر ممالک از این قبیل انجمنها تأسیس شده است ولی انجمنهای بین المللی تشکیل نیافته است

باب سوم — در تصرف اراضی بواسطه خصم

زمانیکه شروع بتصرف میشود — چون دو شرط ذیل جمع شود تصرف بوقوع میرسد اولاً درصورتیکه حکومت قانونی نمیتواند بواسطه اقدامات خصم که داخل اراضی شده است حق حکومت و تسلط خود را در آن اراضی مجری کند ثانیاً درصورتیکه خصمی که داخل در اراضی شده است میتواند تسلط خود را در آن اراضی مجری دارد لهذا تصرف شامل اراضی میشود که تسلط خصم در آن برقرار و قابل الاجرا باشد (فصل ۴۲ قرارداد لاهه)

تقسیم باب سوم — باب سوم را بچهار فصل تقسیم مینمائیم فصل اول درخصوص نتایج تصرف در اجرای حکمرانی فصل دویم در اثر تصرف در اشخاص مسکون فصل سیم در اثر تصرف در اموال سکنه فصل چهارم در اثر تصرف در اموال دولتی

فصل اول — درخصوص نتایج تصرف در اجرای حکمرانی

قاعده کلی — تصرف اراضی بواسطه دشمن حق حکمرانی دولت صاحب اراضی را سلب نمینماید ولی عملاً تا زمانیکه تصرف برقرار است اجرای آن معوق مانده و تصرف کننده آن حق را مجری میدارد ولی در حدودیکه برای پیشرفت جنگ لازم باشد لهذا اراضی متصرف شده حقاً در تحت حکمرانی دولت صاحب اراضی و عملاً در تحت حکمرانی دولت متصرف واقع میباشد

نتایج حکمرانی دولت مالک — نتایج آن از اینقرار است: اولاً از حیث اجرای قوانین مدنی و سیاسی ثانیاً از حیث ترتیبات اداره و عدالتی

اولاً از حیث اجرای قوانین مدنی و سیاسی — قوانین مدنی و سیاسی دولت مالک در اراضی متصرف شده بواسطه دشمن مجری مینماید و متصرف نمیتواند آنها را نسخ کند مگر مخالف ترتیبات عملی که از جنگ حاصل شده است باشد

ثانیاً از حیث ترتیبات اداره و عدالتی — برقراری عمال محلی — تصرف تأسیسات اداره و عدالتی را برقرار گذارده

و آن ادارات موافق ترتیبات سابقهٔ خودشان عمل و رفتار مینمایند عملاً فقط مأمورینی که دارای صفت و شغل سیاسی میباشند از قبیل حکام که دولت تصرف کننده تغییر داده و جای آنها حکام نظامی از صاحبمنصبان خود برقرار مینماید برقراری عمال محلی هم برای خصم و هم برای سکنهٔ آن آزار بسیار مفید است زیرا از تکالیف خصم کم کرده و منافع سکنهٔ غیر نظامی را حفظ مینماید حقوقاً عمال محلی در تحت تحکم ادارهٔ مرکزی اراضی تصرف شده واقع میباشند و بنام آن اداره مأموریت خود را مجری میدارند مثلاً احکام عدلیه بنام آن ادارهٔ مرکزی صادر میشود

نتایج حکمرانی عملی تصرف کننده — چون اقتدارات حکومت مشروعه عملاً بدست متصرف میافتد لهذا باید متصرف کلیهٔ اقداماتی را که میتواند و در عهدهٔ اوست برای برقراری نظم و آسایش حتی المقدور بعمل آرد عمال محلی و سکنهٔ اراضی باید مطیع مأمورین نظامی قشون تصرف کننده باشند ولی مأمورین مذکور نباید سوء استعمال از اقتدارات خود کرده مثلاً عمال محلی و سکنه را مجبور نماید که بقید قسم متعهد درستی و صداقت نسبت بدولت متصرف بشوند و یا آنها را مجبور باجرای امری که قانون یا وجدان آنها نمی پذیرد بنمایند درصورتیکه عمال محلی در موقع نزدیک شدن خصم عقب نشینند و از حوزهٔ مأموریت خود خارج شود تصرف کننده میتواند عوض آنها ادارهٔ جدیدی تشکیل دهد خواه بواسطهٔ مأمورینی که از صاحب منصبان نظامی اردوی خود معین مینماید خواه بواسطهٔ استخدام معتبرین سکنه

درصورتیکه اجرای قوانین و قواعد دولت متبوعهٔ اراضی تصرف شده در آن سامان خللی بر اقدامات جنگی وارد آورد دولت متصرف میتواند مانع اجرای آن قواعد و قوانین بشود مثلاً میتواند اجرای قانون استخدام نظامی را موقوف کند و مانع حرکت مردمانی که بر حسب احضار ادارات مرکزی برای ملحق شدن بقشون حرکت میکنند بشود بعلاوه دولت تصرف کننده میتواند کلیهٔ اقداماتی را که برای برقراری نظم و آسایش در اراضی تصرف شده لازم میداند مقرر و مجری نماید بالاخره محکمه های نظامی دولت تصرف کننده حق دارد رسیدگی باعمالیکه سکنهٔ آن اراضی برای خسارت رسانیدن باردوی او اجرا مینمایند بنمایند (فصول ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۵ قرارداد لاهه)

در ۱۸۷۰ آلمانها برخلاف این قاعده رفتار نموده اعلام نمودند که کلیهٔ اراضی که در تصرف آنهاست در تحت قانون جنگ واقعست یعنی رسیدگی بامور قضا و صدور احکام بعهدهٔ رئیس اردوی تصرف کننده محول شده بود

وصول مالیات — در خصوص مالیات متصرف دارای دو حق میباشد اولاً مانع شود که مالیات را برای دولتی که قسمتی از اراضی آن بتصرف خصم درآمده است دریافت نمایند ثانیاً حق وصول مالیات را در عوض دولت صاحب اراضی دارد

این حق دویم یکی از حقوق مسلمهٔ تصرف کننده است ولی دولت تصرف کننده مجبور است وجوهی را که از این بابت وصول مینماید بمخارج ادارهٔ آن اراضی برساند و بملاحظهٔ لزوم رعایت قوانین مالیهٔ معموله باید از عهدهٔ آن مصارف برآید ولی بهیچوجه نباید این وجوه را بمصارف قشون خود برساند و بوسیلهٔ ترتیبات مخصوصه که بعدها مذکور خواهد گردید از قبیل مالیات و رکیزیسیون معاش قشون خود را مرتب مینماید (فصل ۴۸ قرارداد لاهه)

متصرف باید فقط مالیاتی را که دولت صاحب اراضی معین کرده وصول نموده و بهیچوجه نمیتواند مالیات جدیدی برقرار نماید و برای وصول مالیات مقرره تصرف کننده قاعدتاً باید قوانین معموله و مقررهٔ دولت صاحب اراضی را مجری دارد و بر طبق آن رفتار کند ولی اکثر اوقات چون مأمورین مالیه از شغل خود در موقع تصرف خصم دست میکشند فاتح نمیتواند فوراً مأمورین با اطلاع جدیدی فراهم نماید که از نکات قوانین مالیهٔ آن دولت مطلع و بتوانند بر وفق آن مالیات را وصول کنند در اینصورت وصول مالیات بترتیب ذیل میشود تخمین عملکرد مالیات مستقیم و غیر مستقیم مخصوصهٔ اراضی تصرف شده را زده آنوجه را بین بلوکات و بلوکات بین قرای و قرای بین سکنهٔ خود تقسیم مینماید

حال باید دانست که دولت تصرف کننده حقوق فوق الذکر را در خصوص مطالبات دولت صاحب اراضی از اشخاص متفرقه دارد یا نه؟ دو نکته را کلیهٔ مصنفین قبول نموده اند اولاً دولت تصرف کننده میتواند مانع شود که مطالبات دولت صاحب اراضی پرداخته شود ثانیاً نمیتواند مدیونین صاحب اراضی را مجبور نماید که قبل از انقضای موعد دین خودشان را به تصرف کننده بپردازند

در خصوص اینکه دولت تصرف کننده آیا حق دارد که مدیونین را مجبور کند که دین موعد رسیده را باو بپردازند اختلاف عقیده پیدا شده است و در این خصوص خوب است بکتاب هفلیس رجوع شود ولی عقیدهٔ ما چنین است درصورتیکه دولت تصرف کننده میتواند کلیهٔ وجوهی که نقدینه در صندوقهای عمومی دولتی موجودند تصرف نماید این قبیل مطالبات را میتواند وصول کند

فصل دویم — در آثار تصرف در بارهٔ شخص سکنه

قرارداد ضمنی که مابین متصرف و سکنهٔ اراضی تولید میشود — بواسطهٔ تصرف اراضی خصم قرارداد ضمنی تشکیل میابد که بواسطهٔ آن بعضی تکالیف بر گردن تصرف کننده و سکنهٔ اراضی وارد میآورد

تکلیف عمدهٔ تصرف کننده برقراری نظم و آسایش عمومی بوده و باید سکنه را محترم و حقوق آنها را رعایت نماید در مقابل سکنهٔ اراضی مکلفند که بهیچ نوع حرکات خصمانه نسبت بقشون خصم و یا مباشرین نظامی خصم ننمایند و بهیچوجه بطور مستقیم یا

غیرمستقیم موانعی در عملیات نظامی آنها فراهم نکند این قرارداد را طرفین بندرت رعایت میکنند گاهی سکنه نسبت بخصم مرتکب بعضی اقدامات شرورانه میشود و گاهی خصم متعرض سکنه غیرنظامی اراضی تصرف شده میگردد

باید دانست که عدم رعایت این قرارداد بواسطه طرفین نتایج متساویه تولید نمیکند یعنی درصورتیکه سکنه غیرنظامی برخلاف تعهدات ضمنی خود رفتار نماید مورد سیاستهای سخت از طرف دولت متصرف میشود و بالعکس درصورتیکه دولت متصرف نقض این قرارداد ضمنی را کند یعنی نسبت بسکنه از اقتدارات خود سوء استعمال نماید هیچ نوع سیاستی مقرر نشده است و فقط سیاست آن اثر بدیست که این اعمال در انظار عموم ناس می بخشد

حق محترم داشتن شخص سکنه و نتایجی که از آن حاصل میشود — محترم داشتن شخص سکنه غیرنظامی و سلیم النفس امروز یکی از قواعد اساسیه حقوق ملل در جنگ بری میباشد لهذا اولاً تصرف کننده نمیتواند آن قبیل سکنه را بقتل برساند یا آنها را اسیر کند ثانیاً تکلیف مطلق تصرف کننده است که شرف و حقوق خانوادهها را محترم داشته و عقاید مذهبی و اجرای مراسم مذهبی را نیز بکلی آزاد و محترم شمارد لهذا باید جلوگیری از شرارت و سرقت و دست درازی بنسوان از عساکر خود نماید زیرا که اینحرکات جزو جنایات محسوب میشود (فصل ۴۶ قرارداد لاهه) ثالثاً نمیتواند سکنه را مجبور کند که اقدام ببعضی اعمالی که برخلاف وطن پرستی آنهاست بکند مثلاً نمیتواند آنها را مجبوراً جزو قوای نظامی خود کرده و وادار کند که برضد وطن خود مسلح شده در حرکات خصمانه همراهی نماید و نیز نمیتواند آنها را وادار نمود که بقید قسم متعهد صداقت نسبت بدولت متصرف شوند

ولی یک اقدامی هست که مخالف احترام شخص سکنه سلیم النفس بوده ولی کلیه نظامنامههای نظامی عموم دول مجاز میدارد و کنفرانس بروکسل جرئت نکرده است که آنرا منع نماید آن اقدام عبارتست از بیکاری گرفتن و راه نما خواستن یعنی تصرف کننده حق دارد بعضی از سکنه را مجبور کند که برای حرکت در آن اراضی راهنما شوند و یا آنها را در بعضی کارهائی که فوریت داشته و نمیتواند تنها بانجام برساند مجبور بکمک شخصی یعنی عملگی نماید ولی رعایت دو شرط برای اجرای این حق لازم است

شرط اول آنکه خدمتیکه بعهده سکنه محول میشود نباید جزو حرکات خصمانه مستقیم و فوری نسبت بوطن او محسوب گردد

شرط دوم آنکه نباید اشخاصیکه انجام کاری بآنها محول شده است گرفتار همان مخاطراتی باشند که نظامیان گرفتارند مثلاً خصم میتواند از میان سکنه اراضی که تصرف کرده است برای اجرای استحکامات عمله بگیرد ولی در نقاطیکه در آنجا جنگ و جدال

نباشد و نمیتواند آن عملجات را بخط استحکامات جلو اردو یا بمیدان حرب فرستاده آنها را بدان واسطه گرفتار تیر هموطنان خودشان کند

تکالیف سکنه نسبت بمتصرف — سکنه نباید هیچ نوع اقدامات خصمانه نسبت بمتصرف کننده بنمایند و باید بکلی خود را از منازعه خارج و بیطرفی را رعایت نمایند معمولاً بایستی عمال نظامی بسکنه اعمالی را که نباید بنمایند بنمایانند و سیاستهائیکه برای اجرای آن اعمال مقرر شده است اعلان کنند

سیاستهای مقرره درصورت عدم رعایت سکنه تکالیف خود را — گرو شخصی — مقصود کلی از لفظ گرو شخصی اینست که برای ضمانت اجرای وعده یا عهدنامه از طرف مقابل گرو میفرستند امروزه درصورتیکه بوعده وفا نشود یا برخلاف عهدنامه رفتار شود دولتیکه گرو شخصی در دست دارد حق ندارد آنرا بقتل برساند و فقط میتواند آنرا اسیر نگاهدارد در جنگ ۱۸۷۰ عمال نظامی آلمان برخلاف این قاعده رفتار کردهاند و گروهای شخصی را برای ترسانیدن سکنه و منع کردن آنها از اقدامات بحرکت خصمانه بکار بردهاند مثلاً برای اینکه سکنه آسیبی بقطارهای راه آهن وارد نیاورند در ماشین هر راه آهنی چند نفر از معتبرین آن سامان سوار میکردند برای اینکه اگر سوء قصدی بشود اول آنها بهلاکت برسند

غیر از گرو شخصی وسایلیکه خصم برای تنبیه حرکات خصمانه سکنه غیرنظامی بکار میبرد یا مستقیم و یا غیرمستقیم میباشد درصورتیکه آن سیاست نسبت بمرتکب اجرا شود مستقیم است و اگر نسبت به بیگناهان اجرا شود مثل جریمه تقاص یا تادیب سایرین غیرمستقیم است وسایل سیاسات غیرمستقیم برخلاف عدل و انصاف است و تکذیب آنها بر افراد ناس واجب آلمانها در ۱۸۷۰ وسایل سیاسات غیرمستقیم را بکار برده و از آن سوء استعمال کردهاند و امیدواست که من بعد اینحرکات وحشیانه از هیچ دولت متمدنی سر نزند

فصل سیم — اثر تصرف در اموال سکنه

قاعده اساسی — محترم داشتن اموال شخصی — قاعده اساسی حقوق ملل حالیه در موقع جنگ بری محترم داشتن اموال شخصی است و بآن اموال نباید دست درازی شود مگر آنکه صراحةً تصرف آنها برای پیشرفت عملیات جنگی لازم باشد این قاعده یکی از نتایج قاعده دیگریست که مکرر مذکور شده است یعنی جنگ نسبت بقوای منظم دولت میشود نه باشخاص منفرد و مقصود از آن نه اینست که بیشتر خسارت بطرف وارد بیاورد بلکه مقصود از جنگ واضح ساختن تفوق قوای نظامی یکی از طرفین و بدینواسطه طرف دیگر را وادار باطاعت نمودن میل طرف قوی است

باید دانست که همیشه قاعده اساسی فوق الذکر رعایت نشده است در ازمنه بعیده تا قرن سابق ضبط و تصرف اموال خصم را مشروع

میدانستند و فقط در تقصیر خبر یعنی در ماه نوزدهم تمام دول متمدنه محترم داشتن اموال شخصی را یکی از قوانین لازمه مقرر داشتند

نتایجی که از احترام اموال شخصی حاصل میشود — از این قاعده نتایج ذیل حاصل میگردد

(۱) منع از خرابیهای بیحاصل — دشمن باید امتناع از خرابیهای بیحاصل نماید یعنی از خرابیهائیکه فایده برای پیشرفت عملیات نظامی او ندارد مثلاً سوزاندن یا خراب کردن امتعه و ابنیه و ضایع کردن حاصل در صورتیکه محض انتقام یا خسارت رسانیدن بدشمن باشد مخالف حقوق ملت و رفتار قشون فرانسه که در زمان لوئی ۱۴ تمام پالاتینا را زیر و زبر کردند هم بواسطه مورخین و مقننین توبیخ میشود

(۲) منع از غنیمت و غارت (butin et pillage) — غنیمت و غارت ممنوع است و باید دانست که فرقی میان غنیمت و غارت میباشد غنیمت یعنی تصرف اجماعی در صورتیکه غارت تصرف شخصی است که بسته بمیل و شرارت افراد است

برای مشروع داشتن غارت بعضی اظهار نموده اند که محض تحریض و تشویق سربازان و برای آنکه آنها را وادار بشجاعت فوق العاده نمایند غارت تنها وسیله ایست که میتوان تصور نمود در صورتیکه چنین نیست و غارت برخلاف شرف و عدالت بوده و هیچوجه مشمر ثمر نمیگردد زیرا که برخلاف شرف نظامی است که سربازان را بواسطه اجازه دزدی و سرقت وادار باجرای تکلیف خود کنند لهذا این عمل برخلاف شرف است و چون اشخاص متفرقه مدخله در جنگ نداشته جزو متخاصمین محسوب نمیشوند نمیتوان حیات و اموال آنها را بمیل نفس سربازان بی تربیت و تا اندازه وحشی واگذار نمود لهذا این حرکت برخلاف عدالت است بالاخره چون از طرفی اجازه غارت نقض بزرگی بر نظم اردوهای نظامی وارد میآورد و از طرف دیگر سبب میشود که سکنه انتقام سختی از غارت کنندگان بکشند لهذا فایده نمی بخشد

جلوگیری از سرقت — در صورتیکه در موقع جنگ از اموال سکنه چیزی برده شود میتوان بعد از جنگ مرتکب را تعاقب نمود در سنه ۱۸۷۰ یکنفر سرباز پروسی اشیائی را از یکنفر فرانسوی سرقت کرده و بنفر شخص دیگر فروخته بود بعد از اختتام جنگ در ۱۸۷۴ بموجب حکم عدالتخانه فرانسه خریدار محکوم برد آن شیئ و سیاست گردید

در خصوص امکنه تخلیه شده — چون بواسطه نزدیک شدن خصم صاحب خانه خود را تخلیه کرده و فرار کند بعضی از علمای حقوق بخصم حق دخول در آنجا را اولو اینکه باستعمال قوه قهریه هم باشد و غارت کردن آنرا داده اند بملاحظه اینکه صاحب آنخانه برخلاف رسم مهمان نوازی رفتار کرده است چنین عقیده را نمیتوان پذیرفت خصمیکه اراضی را تصرف کرده است

حق دارد ولو اینکه بقوه قاهره هم باشد در و پنجره خانه خالی را شکسته در آن سکنی یابد و برای غذای خود ماکولات و اساسیه که در آنجا پیدا میشود بکار برد زیرا بواسطه فرار صاحبخانه از رکیزسیون نظامی معاف نشده است ولی خصم حق ندارد که اشیاء مخفی شده یا اشیائیکه در آنخانه بطور آشکار را گذارده اند از قبیل اساسیه و جواهر و پول نقد و غیره را تصرف نماید و یا آنها را مضمحل سازد

استثنائاتیکه بر قاعده محترم داشتن اموال شخصی تعلق میگیرد — بر قاعده محترم داشتن اموال شخصی سه استثنا تعلق میگیرد اولاً حق خراب نمودن و یا تصرف کردن شیئی در صورتیکه برای پیشرفت عملیات جنگی لازم باشد ثانیاً حق رکیزسیون ثالثاً حق اخذ مالیات جنگی

اولاً — حق خراب نمودن و یا تصرف کردن شیئی در صورتیکه برای پیشرفت عملیات جنگی لازم باشد — احترام اموال شخصی در موقع جنگ بواسطه لوازم جنگی محدود میشود و در صورتیکه خراب کردن یا ضبط نمودن شیئی بواسطه تصرف کننده برای پیشرفت اقدامات جنگی او لازم باشد این عمل مشروع است چنانکه سابقاً مذکور گردید در موقع محاصره در صورتیکه محاصره کننده ناچار باشد که بواسطه گلوله باران کردن امکنه اشخاص متفرقه شهر را وادار بتسلیم خواهد شد میتواند اقدام بآن امر نماید اکثر اوقات اتفاق میافتد که در حمله یا دفاع محلی مجبور میشود که اشجار باغی را از بیخ ببرد و یا امکنه شخصی را نماید بالاخره در حرکات خود قشون محصول خصم را بکلی پامال میکند و اینها از نتایج شوم جنگ است اما در خصوص تصرف و تملک در صورتیکه متعلق باشیائی باشد که در مجادله بکار میخورد مشروع است مثلاً اسلحه و مهمات جنگی اگر در خانه های سکنه یافت میشود میتوان تصرف نمود سکنه اراضی تصرف شده که بآنها خسارات مادی و حقیقی بواسطه عملیات نظامی وارد آمده است نمیتوانند نه از خصم و نه از دولت متبوعه خود شان رفع خسارت وارده را بخواهند زیرا که در این موقع قوه جابره در کار بوده و میتوان این قوه را تشبیه به بلیات سماوی از قبیل تگرگ و سیل و غیره نمود و هیچ دولتی مسئول این نوع بلیات نمیباشد و اگر هم دولت متبوعه کمکی بکند بعنوان دستگیری بفقرا و ضعفا میباشد

ثانیاً — حق رکیزسیون — تعریف — رکیزسیون عملی را گویند که بواسطه آن فرمانده قشون تصرف کننده سکنه آن اراضی را وادار مینماید که بکاری دست زده و یا اشیاء لازمه را برای رفع حوائج و حرکت اردوی خود لازم دارد امانت بدهد لهذا رکیزسیون بر سه قسمت است اولاً بیگاری مثلاً چون پلی خراب شود میتوان سکنه را مجبور نمود که مجاناً آن پل را تعمیر نمایند ثانیاً امانت گرفتن اشیاء از قبیل اسب و کالسکه و گاری و غیره ثالثاً مسکن و آذوقه

خواستن از سکنه

صفت و بنای رکیزیسیون — رکیزیسیون حقیقت برای دشمن دو مبنی دارد اولاً لوازم عملیات جنگ — قاعدةً هر اردوئی باید دارای کلیه مایحتاج معیشتی خود باشد ولی عملاً این ترتیب غیر ممکن الوقوع است بملاحظه عدهٔ کثیری که هر اردوئی را تشکیل میدهند و حرکات سریع و غیر مترقبه که آن اردو را اکثر از آذوقه خود جدا میکند

ثانیاً حق حکمرانی عملی که تصرف کننده در اراضی تصرف شده مجری میدارد

شرایطی که در اجرای حق رکیزیسیون باید رعایت شود — اجرای حق رکیزیسیون منوط برعایت شرایط ذیل است

اولاً باید حکم رکیزیسیون را فرمانده قشون متصرف بدهد صاحبمنصبان جزء فقط باید احکام رکیزیسیون را مجری دارند ویا آنکه برحسب وکالت نامه ویا در تحت مسئولیت آنکل حق رکیزیسیون را مجری دارند

ثانیاً اشیائی که بطور حتم برای معیشت یا حرکات قشون لازم است فقط باید رکیزیسیون شود

ثالثاً باید در عوض شیئ رکیزیسیون داده شده قبض رسیدی بدهند آن شیئ داده شود این قبض رسید خیلی اهمیت دارد زیرا در صورتیکه دولت مالک مغلوب گردد این قبوض را جزء غرامت جنگی که باید بدولت غالب بدهد محسوب مینماید و در صورتیکه دولت مالک غالب گردد بواسطه ارائه آن قبوض دولت متبوعه بصاحبان قبوض بنسبت اشیائیکه از آنها رکیزیسیون شده است دستگیری و معاونت مینماید

حال باید دانست که آیا سکنه حق دارند از بابت شیئ رکیزیسیون شده اجرت المثلی از خصم مطالبه نمایند یا خیر کلیه علمای حقوق متفق اند که خصم مجبور بدادن اجرت المثل نمیباشد ولی عملاً گاهی خصم رفع خسارت سکنه را مینماید و این رفتار از روی عقل و تدبیر است زیرا که بواسطه این مراحم سکنه آنها را از بعضی خیالات خصمانه منصرف کرده و بعلاوه اشیائی را که لازم دارد سهلتر میتواند تحصیل کند

حق رکیزیسیون را میتوان درباره کلیه سکنه اراضی تصرف شده ولو آنکه از اتباع خارجه یعنی دول بیطرف هم باشند اجرا نمود

بموجب چه قانونی رکیزیسیون باید اجرا شود — این مسئله محل اختلاف است دو ترتیب عمده پیشنهاد شده ولی بهر دو آنها اعتراضات وارد آمده است

تصرف کننده باید قانون دولت تصرف شده را در خصوص رکیزیسیون مجری دارد — براین ترتیب یک اعتراض در عمل و یک اعتراض در قاعده شده است اعتراض در عمل اینست که خصم چون از قوانین طرف هیچ آگاه نیست و یا بخوبی

مسبوق نیست آنها را با کمال اشکال و صعوبت میتواند اجرا نماید اعتراض در قاعده اینست که حق رکیزیسیون در صورتیکه درصورتیکه تعلق باتباع خود دولت گیرد وسیعتر و بسیط تر است تا مواردی که راجع بخصم میشود

ترتیب دویم تصرف کننده میتواند قانون خود را مجری دارد این ترتیب حجان برأولی ندارد و دارای همان اعتراض در قاعده میباشد در کنفرانس بروکسل ۱۸۷۴ خواستند که این اشکال را برطرف نمایند ولی فصل بسیار مبهمی در آن باب نوشته شد (خصم از نواحی و سکنه فقط اشیاء و خدماتی را مطالبه خواهد نمود که مناسب با لوازم جنگی که عموماً پذیرفته است و همچنین مناسب با آن شیئ که در آن اراضی موجود است باشد (فصل ۴۲ لایحه))

ثالثاً — در مالیات جنگی

تعریف — مالیات جنگی وجه نقدیست که خصم جبراً از سکنه اراضی تصرف شده دریافت مینماید تفاوتی که مابین رکیزیسیون و مالیات جنگی هست اینست که رکیزیسیون تعلق بشیئ میگیرد درصورتیکه مالیات جنگی وجه نقد است

مبنای حق دریافت مالیات جنگی — سابقاً برای ثبوت حق دریافت مالیات جنگی عنوان مینمودند که این مالیات برای معاف شدن از غارت است امروز چنین عنوانی نمیتوان کرد زیرا که غارت نه فقط حقی برای فاتح نیست بلکه در حقوق ملل جزو جنایات محسوب میشود همچنین نمیتوان گفت که مالیات جنگی مساعده غرامتی است که مغلوب پس از اختتام جنگ باید بغالب بدهد زیرا که ممکن است تصرف کننده بکلی از اراضی تصرف شده اخراج و بلکه مغلوب گردد و در عوض اینکه طلبکار غرامت جنگی شود بایستی رفع خسارت از طرف خود بنماید

حق اخذ مالیات جنگی وقتی میتواند مشروع بشود که در عوض حق رکیزیسیون اجرا شود مثلاً در عوض اینکه تصرف کننده رکیزیسیون جنسی نماید مالیات جنگی اخذ کرده آن وجه را بمصرف خریدن اشیاء لازمه و مزد عملجات برساند در اینصورت مالیات جنگی ترجیح بر رکیزیسیون دارد زیرا که بطور تساوی بر سکنه تقسیم شده بدان واسطه سکنه از دادن او راضی تر خواهند بود تا از تحمیل حق رکیزیسیون و همچنین صلاح خصم هم در آنست زیرا که چون عنوان خریداری و مزد پیش آید بسهولت میتواند آذوقه و عملجات لازمه را تحصیل کند

شرایطی که برای اجرای حق اخذ مالیات جنگی لازم است — برای اجرای این حق سه شرط لازم است

اولاً — مالیات جنگی بحکم رئیس قشون متصرف اخذ شود

ثانیاً — متناسب با ثروت اراضی بوده و برای معیشت خصم لازم باشد و اگر مالیات جنگی برای مواجب سربازان یا انعام دادن

بآنها و یا ذخیره کردن در صندوق اخذ کند سوء استعمال از قدرت شده است

ثالثاً در عوض مالیات جنگی سکه که آنرا پرداخته است قبض رسیدی داده شود

کاهی از اوقات اخذ مالیات جنگی را وسیله تنبیه حرکات خصمانه سکنه نسبت بقشون تصرف کننده قرار داده اند چنانچه سابقاً مذکور گردید اخذ مالیات جنگی در چنین موردی خیلی مایه تأسف است زیرا که جرم مقصرین را تحمیل بر بیگناهان میکند قرارداد لاهه چنین اقداماتی را ممنوع داشته در فصل ۵۰ خود چنین میگوید هیچ قسم سیاست اجتماعی خواه نقدی خواه بترتیب دیگر درباره سکنه از بابت اقدامات شخصی نمیتوان اجرا نمود و سکنه متفقاً مسئول چنین اقداماتی نمیباشند

فصل چهارم — در اثر تصرف در اموال دولتی

تفاوتی باید در میان اموال منقوله و غیر منقوله گذارد

اولاً اموال منقوله — قاعدةً قشون تصرف کننده میتواند کلیه اموال منقوله دولت صاحب اراضی را که ممکن است بمصرف عملیات جنگی برساند تصاحب نماید و بالعکس بهیچوجه من الوجوه دست درازی باموال غیر منقوله که در اقدامات جنگی بمصرف نمیرسند نماید لهذا قشون متصرف حق دارد خزینه جنگی و کلیه وجوهاتیکه در صندوقهای دولتی یافت میشود و اسلحه و مهمات جنگی و انبارهای آذوقه و اسبها و کالسکه ها وغیره را تصرف نماید (فصل ۵۳ قرارداد لاهه)

ولی قاعدةً تصرف کننده بهیچوجه بوجوهیکه در صندوقهای ذخیره و یا بسم ضمانت از مستخدمین دولتی گرفته میشود و در صندوقها موجود است دست درازی نکند

راه آهن — تصرف کننده میتواند اسباب متحرک راه آهن ها را خواه دولتی خواه متعلق بکمپانیهای خصوصی تصاحب نماید و همچنین اداره حمل و نقل راه آهن را در دست گیرد یعنی راه آهن را برای حمل و نقل قشون خود یا اشخاص متفرقه بکار برد ولی آن اسباب را نمیتواند بعنوان غنیمت جنگی تصرف قطعی کند و باید پس از انعقاد صلح آنها را رد نماید بعلاوه در صورتیکه راه آهن متعلق بکمپانی خصوصی باشد باید منافعی که از استعمال آن راه حاصل نموده است بآن کمپانی بدهد و بالعکس در صورتیکه راه آهن متعلق بدولت باشد تصرف کننده منافعی را که در مدت تصرف از استعمال آن راه آهن حاصل کرده است برای خود نگاه میدارد و این یکی از نتایج مهم است که در اراضی تصرف شده موافق آنچه بعدها ذکر خواهد شد وارد

تلگراف — قشون متصرف حق تصاحب آلات و ادوات تلگرافی را دارد زیرا که آنها وسیله رسانیدن خبر بوده و در عملیات نظامی اهمیت تامی دارند در خصوص خطوط تلگرافی تحت البحری پیشنهاد شده بود که در موقع جنگ آنها را

بیطرف کنند بدلیل اینکه آن خطوط منحصر بدول مخاصمه نمیباشد و در صورتیکه آنها را قطع کنند بر منافع دولی که از منازعه خارج هستند ضرر وارد خواهد آمد این تکلیف قبول نشد و در فصل ۱۵ قرارداد پاریس ۱۸۸۴ (راجع بحمایت خطوط تلگرافی تحت البحری) صراحةً مذکور شده است که اقدامات مقرره در این قرارداد در موقع جنگ مجری نخواهند بود

این ترتیب صحیح و مقرون بعقل است زیرا که خطوط تلگرافی اسلحه مهمی است در دست متخاصمین و خصم برای اینکه ضعفی در اقدامات طرف خود وارد بیاورد حق انهدام آن خطوط را باید داشته باشد

آثار صنایع نفیسه — در خصوص آثار صنایع نفیسه و کتب و سایر اشیائیکه متعلق بعلوم و فنون بوده و در موزه ها و کتابخانه ها یافت میشود قشون تصرف کننده باید آنها را مانند اموال اشخاص متفرقه محترم شمارد زیرا که تصاحب این قبیل اشیاء بهیچوجه برای پیشرفت عملیات نظامی ثمر نخواهد بود و لهذا تصرف کننده نباید آنها را منهدم کند یا بعنوان غنیمت تصاحب نماید

ثانیاً اموال غیر منقوله — قاعده مذکوره در فوق درباره اموال غیر منقوله نیز باید مجری شود یعنی خصم میتواند بناهائیرا که بمصرف عملیات نظامی میخورد تصاحب نموده و سایر ابنیه را محترم شمارد و لهذا چون عملیات جنگی اقتضا نماید میتوان بناها و استحکامات و قلاع را خراب نمود ولی سایر بناهای عمومی را از قبیل مساجد و معابد و مریضخانه ها و ادارات علمی وغیره باید در حال خود باقی گذاشت (فصل ۵۶ قرارداد لاهه)

اموال دولتی — بملاحظه حکمرانی عملی که تصرف کننده در اراضی تصرف شده مجری میدارد میتواند از خالصجات دولت خصم که در اراضی تصرف شده واقع شده اند بهره مند شود ولی منافع حاصله از آن املاک را میتواند تصرف کند و باید بهیچوجه دست باصل آن املاک نزده و آنها را مطابق قاعده مقرره در فصل ۵۵ قرارداد لاهه اداره کند

متصرف میتواند در امارات سلطنتی و یا دار الحکومه ها و وزارتخانه ها سکنی نماید و قشون و ادارات خود را در آنجا منزل دهد و اسباب و آلات جنگی را در آنجاها انبار کند و همچنین میتواند از جنگلهای دولتی بهره مند شود بدین معنی که از منافع طبیعی آنها بهره برد و یا مال الاجاره آنها را دریافت نماید ولی سوء استعمال از این حق تمتع نباید بکند بلکه تصرف کننده مجبور است که ترتیب مقرره برای قطع اشجار را رعایت کرده و از آن ترتیب تجاوز ننماید در صورتیکه تصرف کننده این قبیل اموال را اجاره دهد و یا بفروش برساند دولت صاحب اراضی مجبور برعایت آن معاملات نیست و چون اراضی خود را مجدداً تصرف کند و در آن اراضی مشغول باجرای حق حکمرانی خود گردد میتواند از قبول آن معاملات امتناع ورزد بعلاوه میتواند اتباع خود را که برخلاف قوانین وطن پرستی با تصرف کننده برضا و رغبت برای ثمر نمودن عمارات دولتی قرارداد منعقد داشته

وبدان واسطه تصرف را تسهیل نموده اند در مورد مؤاخذه در آورد

باب چهارم — در روابط بین متخاصمین

تقسیم باب — این باب را بدو قسمت منقسم خواهیم نمود: قسمت اول در کسانیکه رابطه مابین متخاصمین واقع میشوند
قسمت دویم در مقاولات نظامی

قسمت اول — در کسانیکه رابطه مابین متخاصمین واقع میشوند

تا زمانیکه جنگ برقرار است دولتین متخاصمین قوای خود را کلیة جمع در اردوهای نظامی خود مینمایند بدین معنی که تقریباً حکومت غیرنظامی از میان رفته و حکومت نظامی برقرار میشود یعنی روسای اردوهای دولتین نمایندگان دول متبوعه خود میباشند در روابط با دولت خصم و همچنین مقاولات نظامی را ایشان مقرر میدارند ولی عملاً خود آنها داخل در مذاکرات مقدماتی این مقاولات نمیشوند و آن مذاکرات را بعهده مأمورین مخصوص که parlementaire که رسول نامیده میشوند واگذار میکنند

رسول — parlementaire رسول کسی را گویند خواه نظامی خواه غیرنظامی که رئیس یک اردوی نظامی نزد رئیس اردوی خصم میفرستد و بواسطه او در خصوص مسائل راجعه باقدامات نظامی مذاکرات لازمه را مینماید شخص رسول از دور خود را بواسطه علائم مخصوصه آشکار و معرفی مینماید یعنی در جلو خود شخصی را که حامل بیرق سفید است برای نشان دادن خیالات صلح آمیز خود حرکت داده و بهمراه خود یکنفر شیپورچی یا طبال دارد

صفات مخصوصه رسول و تفاوت رسول با نماینده سیاسی — رسول دارای صفات سیاسیه میباشد ولی در بعضی مسائل عمده تباین با نماینده سیاسی معمولی دارد

اولاً — رسول مانند نماینده سیاسی دارای امانت و خصمیکه نسبت او تیر بیندازد مرتکب جنایت شده است و نیز رسول را نمیتوان اسیر نمود ولی مصونیت رسول از مصونیت نمایندگان سیاسی کمتر است و خصمیکه نسبت او رسول فرستاده میشود حق دارد باقدامات مقتضیه احتیاطیه متوسل گردد تا مانع شود که رسول از سر حرکات نظامی او مطلع و از وضع قشونش مستحضر گردد لهذا معمولاً در موقع ایاب و ذهاب چون از خطوط دشمن عبور نماید چشم او را می بندند و میتوان او را منع از صحبت بالکلیه اشخاص غیر از رئیس اردو نمود یا آنکه در صورتیکه بواسطه اتفاق غیرمنتظره رسول بعضی اطلاعات حاصل نماید که بواسطه آنها ممکنست صدمه باردوی خصم وارد آید میشود او را تا زمانیکه اقدامات نظامی

اقتضا کند توقیف نمود تا اطلاعات حاصله خود را فوراً برئیس اردوی دولت متبوعه خود نرساند

ثانیاً رسولیکه مأموریت و امتیازات خود را برای اجرای اعمال جاسوسی بکار برد از مصونیت خارج و او را میتوان مانند جاسوسین سیاست نمود

ثالثاً اردوی خصم میتواند از قبول رسول امتناع ورزد و آن در صورتیست که امیدوار باشد بواسطه اقدام نظامی قوی خصم را مغلوب کند تمام این قواعد در فصول ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ قرارداد لاهه مقید است

قسمت دویم — مقاولات نظامی

صفات عمومی و تفاوت مابین مقاولات نظامی و مقاولات بین المللی — سه صفت است که مقاولات نظامی را از مقاولات بین المللی تمیز میدهد

اولاً — مقاولات نظامی را روسای اردوها مقرر میدارند در صورتیکه مقرر داشتن مقاولات بین المللی بعهده نمایندگان سیاسی است

ثانیاً — روسای اردوها بواسطه مأموریت خود دارای حق مقرر داشتن مقاولات نظامی میباشند در صورتیکه نمایندگان سیاسی برای اقدامات بمذاکرات در خصوص مقاولات بین المللی باید دارای اختیارات مخصوصه از طرف رئیس دولت متبوعه خود باشند

ثالثاً — مقاولات نظامی پس از انعقاد فوراً مجری میگردد در صورتیکه مقاولات بین المللی معمولاً وقتی واجب الاجرا میشود که بتصدیق رئیس دولت رسیده باشد گاهی از اوقات نیز باید بتصویب قوه مقننه نیز برسد

اقسام مختلفه مقاولات نظامی — مقصود از مقاولات نظامی اولاً ترک اسلحه موقتی است Suspention d'arme ثانیاً ترک اسلحه مطلق armistice ثالثاً تسلیم رابعاً معاوضه اسرا échange de prisonnier

اولاً — ترک اسلحه موقتی — ترک اسلحه موقتی مقاوله ایست که بموجب آن فرماندهای دو اردو که مقابل یکدیگر شده اند متفق میشوند که در یک مدت خیلی قلیلی چند ساعت یا منتهای یک شبانه روز در موقع معینی ترک مجادله کنند مقصود از ترک اسلحه موقتی جمع آوری کردن و پرستاری نمودن مجروحین و دفن کردن مقتولین میدان حرب است و یا این مقاوله برای آن مقرر میشود که فرماندهان بتوانند از ادارات عالیه دستورالعمل لازمه را بخواهند و آن دستورالعمل بآنها برسد

ترک اسلحه موقتی مابین فرماندهان دو اردو مستقر شده و فقط تعلق بقوای نظامی که در تحت تحکم آنها واقع شده اند میگیرد مقاوله ترک اسلحه موقتی شفاهاً مقرر میشود گاهی نیز ممکن است آن مقاوله ضمنی باشد ولی در آنصورت اطمینانی نمیتوان حاصل نمود زیرا که طرفین برای ترک اسلحه بیکدیگر قول صریح نداده و مدت ترک اسلحه نیز معلوم نشده است

ثانیاً ترک اسلحه مطلق — ترک اسلحه مطلق مانند ترک اسلحه موقتی مقاوله ایست برای ترک مخاصمه ولی مابین این دو مقاوله تفاوتهای عمده میباشد که ذکر آنها لازم است

تفاوت مابین ترک اسلحه موقتی و ترک اسلحه مطلق

(۱) ترک اسلحه موقتی مقاوله ایست مطلقاً نظامی و اتفاق موقتی است که در ضمن مخاصمه وقوع مییابد در صورتیکه ترک اسلحه مطلق مقاوله ایست که مخصوصاً دارای صفات پلیتیکی میباشد و مقدمات عقد صلح است لهذا در صورتیکه فرمانده اردو بواسطهٔ شغل و مأموریت نظامی خود حق انعقاد مقاوله ترک اسلحه موقتی را دارد ترک اسلحه مطلق بنام دولت بتوسط مأمور سیاسی که دارای اقتدارات مخصوصه برای انجام این امر میباشد مقرر میگردد و این مقاوله وقتی واجب الاجرا میگردد که بتصدیق رئیس دولت رسیده باشد

(۲) ترک اسلحه موقتی راجع بمحل معین و قوای نظامی که در تحت تحکم فرماندهان طرفین متعاهدتین واقع شده اند میباشد و بهیچوجه بتمام اراضی متصرفه خصم تعلق نمیگیرد بالعکس ترک اسلحه مطلق ممکن است عمومی یا محلی باشد معمولاً چون بنام دولت مقرر شده است راجع بتمام اراضی دولت میشود ولی بملاحظه اینکه دول مستقل و حکمران میباشند هیچ مانعی ندارد که قسمتی از اراضی یا جزئی از قوای نظامی خصم را از منافع این مقاوله بی بهره کنند چنانچه در سنهٔ ۱۸۷۱ در ترک اسلحه که مابین دولتین آلمان و فرانسه مقرر گردید دولت آلمان اردوی شرق فرانسه را مستثنی کرده

(۳) ترک اسلحه موقتی برای مدت قلیلی که عبارت از چند ساعت یا چند روز باشد مقرر میگردد در صورتیکه مدت ترک اسلحه مطلق بیشتر بوده و میتوانند تا نگاه هم ممتد شود چنانکه ترک اسلحه که در ۱۸ ژانویه ۱۸۷۱ برای مدت ۲۱ روز مابین دولت فرانسه و آلمان مقرر گردید بعدها تا ۱۱ ماه مارس مقرر شد

(۴) ترک اسلحه موقتی شفاهاً مقرر شده گاهی نیز ضمنی است در صورتیکه ترک اسلحه مطلق همیشه کتبی بوده و بهیچوجه ضمنی نمیشود

آثار ترک اسلحه مطلق — اثر ترک اسلحه مطلق متارکه مخاصمه طرفین است برای جلوگیری نمودن اتفاقاتیکه ممکن است سبب تولید مخاصمه میان نظامیان طرفین شود معمولاً دو اردو را بواسطه منطقه بیطرفی از یکدیگر مجزی مینمایند

اعمال ممنوعه و اعمال مجازه در مدت ترک اسلحه مطلق — تا زمانیکه ترک اسلحه برقرار است متخاصمین نباید در میدان حرب هیچنوع اقدامات تدافعی یا تعرضی که ممکن بود در صورت برقرار بودن مخاصمه ممانعت از طرف خصم شود بنمایند و میدان حرب باید بهمان وضعی که در زمان ترک اسلحه بوده است باقی بماند زیرا که اگر برخلاف این بود ترک اسلحه سبب انتفاع یکی از طرفین و ضرر طرف دیگر میشد لهذا فاتح نمیتواند نقاط جدیدی را متصرف یا بیشتر داخل در اراضی دولت خصم شود و نیز قشون مغلوب نمیتوانند ترک اسلحه را برای تعمیر وسایل دفاعیه یا تأسیس وسایل جدید کرده داخل شهر محصور قشون تازه وارد کنند و یا قشون خود را از شهر محصور خارج کرده عقب نشانند بالعکس متخاصمین مجاز هستند که دور از میدان جنگ کلیهٔ اقدامات تعرضی و تدافعی را که در صورت برقرار بودن مخاصمه طرف نمیتوانست ممانعت کند بعمل آرد بدین معنی که میتوانند سرباز جدید گرفته آنها را تعلیم کنند و اسلحه بسازند و بلاد غیر محصوره را مسلح کرده و قلاع لازمه را برای حفظ آنها ایجاد کنند وغیره

آذوقه رسانیدن بقلعه جات — چون وضع میدان جنگ و اقدامات نظامی اردوهای طرفین که با یکدیگر مقابل شده اند باید بعد از انعقاد مقاوله ترک اسلحه بحالت خود برقرار بماند لهذا شهرهائیکه در موقع انعقاد آن مقاوله محصور بوده اند از محاصره خارج نمیشوند لهذا ترک اسلحه آذوقه رسانیدن بشهرهای محصوره را مجاز نمینماید و برای اینکه بتوان باین امر اقدام نمود لازمست قید مخصوصی در مقاوله نامه شده باشد ممانعت یا مجاز داشتن این امر بسته بمقتضیات جنگ است و در صورتیکه رسانیدن آذوقه سبب ازدیاد قوه و مقاومت محصورین نمیشود محاصره کننده باید آنرا مجاز بدارد زیرا که در صورت عدم اجازه برخلاف قوانین جنگ رفتار نموده سخت گیری و بی انصافی بیجهتی کرده است ولی در صورتیکه محاصره کننده بامید این باشد که بواسطه قحطی تصرف کند و عدم اجازه رسانیدن آذوقه را سبب تصرف شهر بزودی بپندارد اقدام مشارالیه در ممانعت مشروع خواهد بود

ختم ترک اسلحه مطلق — ترک اسلحه مطلق در سه مورد اختتام مییابد: اولاً در صورتیکه مدت مقرره در قرارداد منقضی شود و در این موقع لازم نیست که قبل از وقت اعلان فسخ قرارداد بشود

ثانیاً در صورتیکه مقاوله برای مدت غیر معین مقرر شده باشد یکی از متخاصمین میتواند بطرف اعلام نماید که خیال شروع بمخاصمه را دارد

ثالثاً در صورتیکه برخلاف مقررات مقاوله نامه رفتاری شود و اگر یکی از متخاصمین حرکتی برخلاف مقررات مقاوله نامه ترک اسلحه بنماید طرف حق دارد مقاوله را فسخ و شروع بمجادله کند ولی باید دانست در صورتیکه اشخاص متفرقه بدون اجازه و همراهی نظامیان برخلاف مقررات قرارداد رفتاری کرده باشند دولت متبوعه آنها مسئول رفتارشان

نخواهد بود و در اینصورت نمیتوان ترک اسلحه را فسخ کرد و فقط طرفیکه متضرر از این قبیل رفتار اشخاص متفرقه شده است میتواند سیاست مقصر و رفع خسارت وارده را از دولت متبوعه مقصر بخواهد (ذکر این قواعد در فصول ۴۶ الی ۴۱ قرارداد لاهه مذکور شده است

ثالثاً تسلیم — تعریف و صفات تسلیم — تسلیم قرارداد یست که بموجب آن یک اردو یا یک قلعه تسلیم دشمن میشود و در قرارداد مذکور شرایط تسلیم مقید است

چون اردو یا قلعه بخواهد تسلیم شود علامت ظاهری آن افراشتن بیدق سفید است و فوراً بتوسط رسولان شروع بمذاکرات میشود تسلیم مانند ترک اسلحه از مختصات نظامی است و بتوسط فرماندهان اردوها یا شهر محاصره شده مقرر میگردد و امضای آنها بدون تصدیق رئیس دولت معتبر و کافی است ولی در مقابل دولت متبوعه خودشان مسئول واقع میشوند

شرایط تسلیم — تسلیم ممکنست بدون شرط یا با رعایت بعضی شرایط بعمل آید

تسلیم بدون شرط — سابقاً چون تسلیم بلا شرط بعمل میآمد فاتح دارای حق کشتن اشخاصیکه بدین ترتیب تسلیم شده بودند بود ولی امروز چنین نیست و فاتح فقط حق اسیر نمودن تسلیم شدگان را دارد

تسلیم با شرط — معمولاً تسلیم در تحت بعضی شرایط واقع میشود و شرایط مذکوره راجع بمحترم داشتن جان و مال سکنه بیطرف و ترتیباتیکه درباره صاحبمنصبان و سربازان باید رعایت شود و وضع تسلیم نمودن اسلحه و مهمات جنگی و خود قلعه میباشد ولی بهیچوجه نمیتوانند راجع بوضع اداره یا سیاسی اراضی گردد

افتخارات نظامی honneur de la guerre — که از اوقات خصم بملاحظه شجاعتی که تسلیم شونده در مدافعه و منازعه بعرصه ظهور رسانیده است افتخارات نظامی را درباره او مرعی میدارد افتخارات نظامی ممکنست بواسطه مقتضیات جنگ کم و زیاد شود گاهی عبارت از اینست که مغلوب با بیرقهای خود و تمام اسلحه و مهمات شیپورزنان از جلو فاتح دفیله کرده و هر جا میل دارد برود و گاهی پس از دفیله فاتح اسلحه را از مغلوب گرفته و از او قول میگیرد که در مدت بقای جنگ دیگر بهیچوجه داخل منازعه و مجادله نشود بالاخره گاهی نیز پس از دفیله فاتح قشون تسلیم شده را اسیر نگاه میدارد ولی معمولاً صاحبمنصبان را از قول گرفتن که دیگر در منازعه مداخله نخواهند کرد آزاد میدارد ولی باید دانست که قوانین نظامی بعضی از دول مانع است که صاحبمنصبان چنین قولی را بدهند از جمله قانون نظامی فرانسه است

اما در خصوص بیرقها در صورتیکه آنها باقیمانده باشند باید بفاتح تسلیم شود اردوئی که تسلیم میشود حق دارد بیرقهای خود را قبل از وقت معدوم سازد ولی پس از مقرر شدن تسلیم دیگر این حق را دارا نخواهد بود

نمونه از تسلیم — در جنگ فرانسه و آلمان در ۲ سپتامبر ۱۸۷۰ شهر سدان تسلیم آلمانها شد و شرایط عمده که در موقع آلمانها کردند از این قرار است اولاً — تمام قشون اسیر خواهد شد باستثنای صاحبمنصبان و مأمورین غیر نظامیکه هم رتبه با صاحبمنصبان محسوب میشوند مشروط بر اینکه قول دهند تا انقضای جنگ بر ضد دولت آلمان حرکت خصمانه ننمایند در اینصورت میتوانند اشیاء شخصی و اسلحه خود را با خود ببرند ثانیاً — باید قلعه و تمام استحکامات و کلیه مهمات جنگی و اسلحه و آذوقه و بیرقها تسلیم فاتح شود ثالثاً — طبیبهای نظامی میتوانند برای پرستاری مجروحین و مرضی بمانند

رابعاً معاوضه اسرای جنگی یا کارتل قرارداد استردادیه — دولتین متخاصمین مجبور بمعاوضه اسرای یکدیگر نیستند و برای اینکه این معاوضه بعمل آید باید مابین آنها قرارداد مخصوص موسوم به کارتل قرارداد استردادیه مقرر شود و این عمل برای طرفین اهمیت زیاد دارد زیرا از طرفی مخارج اسرا دیگر بر آنها تحمیل نشده و بعلاوه عساکر خود را که خصم اسیر نگاه داشته است استرداد مینماید معاوضه اسرا با ملاحظه درجات نظامی بدون رعایت شغل بعمل میآید یعنی سلطان سالم پیاده را با سلطان سالم سواره مثلاً معاوضه میکنند و یا یاور مجروح توپخانه را با یاور مجروح پیاده نظام در صورتیکه درجات اسرا مساوی نباشد میتوان قرارداد که چند نفر صاحبمنصب را در عوض یکنفر صاحبمنصب درجه بالاتر معاوضه نمود در صورتیکه قید مخصوصی نشده باشد اسرائیکه بموجب قرارداد استردادیه آزاد میشوند تا آخر جنگ نمیتوانند داخل منازعه شوند

در حمایت بعضی اشخاص و اشیاء — قبل از ختم نمودن روابط متخاصمین با یکدیگر لازم است در خصوص بعضی اقداماتیکه فرماندهان اردوها برای حفظ بعضی اشخاص و بعضی اشیاء بعمل میآورند سخنی گفته شود یعنی در خصوص امان نامه و اجازه عبور چند کلمه گفته شود

اول اجازه عبور — اجازه عبور اجازه ایست که فرمانده اردو ولی بشخصی از قبیل نماینده روزنامه و نماینده سیاسی و غیره میدهد تا بتواند بآزادی بدون مانع در اراضی که در تصرف اوست یا در میان فرق مختلفه اردوی او آمد و شد کند اجازه عبور را فقط فرمانده نظامی میتواند بدهد ولی چون اجازه داده شد تا زمانیکه نسخ نشده باشد ولو اینکه فرماندهی که او را امضا کرده است بمیرد یا مأموریتش تغییر یابد مجری خواهد بود زیرا که اجازه مذکوره اجازه

شخص فرمانده نبوده بلکه اجازه ایست که بمأموریت رسمی او تعلق میگیرد اجازه عبور را فقط شخصیکه باسم او داده شده است میتواند استعمال نماید و باید دانست که از این حیث بکلی شخصی است از طرف دیگر آن اجازه فقط در اراضی متصرفه امضا کننده آن معتبر و مجری است اگر اجازه عبور برای مدت معینی داده شده باشد پس از انقضای مدت مذکوره بکلی از درجه اعتبار ساقط خواهد بود ولی اگر بواسطه حادثه فوق العاده حامل اجازه عبور نتوانسته باشد از اراضی متصرفه خارج شود نباید بمشار الیه بهیچوجه صدمه وارد آورد.

دویم اجازه تجارت ـــ اجازه تجارت اجازه ایست که رؤسای نظامی به بعضی اشخاص برای حمل و نقل و خرید و فروش امتعه در اراضی که در تصرف آنهاست یا در اردوی آنها میدهند برخلاف اجازه عبور که شخصی است اجازه تجارترا میتوان بدیگری منتقل نمود زیرا که آن اجازه را نه بملاحظه شخصی بلکه بیشتر بملاحظه امتعه که داد و ستد یا حمل و نقل میکنند میدهند ولی درصورتیکه اجازه تجارت را مستمسک قرار داده برای کسب اطلاع از اقدامات نظامی کسی داخل اردوی خصم شود میتوان با او معامله جاسوسی را نمود

سیم امان نامه ـــ امان نامه حمایتی است که رئیس اردو از بعضی اشخاص یا بعضی اشیاء از قبیل عمارات و کتابخانه‌ها وغیره مینماید

امان نامه بر دو قسم است : اولاً امان نامه کتبی که عبارت از حکم کتبی فرمانده نظامی است با فواج خود برای جلوگیری از حرکات خصمانه نسبت باشخاص یا اشیائیکه لازم است از آنها حمایت شود

ثانیاً امان نامه حقیقی یعنی حفظ نمودن اراضی یا اشیاء حمایت شده بواسطه قوای نظامی یا فرق مختلفه اردو یا دزدان نتوانند بآن خسارتی وارد آورند این سربازها محترم و در امان خواهند بود و خصم نمیتواند آنها را دستگیر کند و درصورتیکه نقاطی را که آنها مأمور بمحافظت هستند مجدداً خصم متصرف شود باید مستحفظین را اجازه دهد که ملحق باردوی دولت متبوعه خود شوند

باب پنجم ـــ سیاست برای عدم رعایت قوانین جنگ و معارضه بمثل در موقع جنگ

چون یکی از متخاصمین برخلاف قوانین جنگ رفتار نماید طرف مقابل باید بدواً در آن حرکت خلاف قانون تفتیش و تحقیق لازم را بعمل آورد و بطور وضوح وقوع آن حرکت را مدلل و معین سازد و تجسس نماید که آیا آن رفتار عمدی بوده است یا بواسطه اتفاق غیر مترقبه و غیر منتظره و یا بواسطه حوادث فوق العاده بوقوع رسیده است پس از آن باید سعی در معلوم نمودن

مقصر نماید و درصورتیکه موفق بدستگیر نمودن او شد او را در تحت محاکمه در آورده و مقررات قوانین سیاستی را درباره او مجری دارد اما درصورتیکه مقصر حقیقی را نتوان دستگیر کرد و یا اینکه مسئولیت حرکت خلاف قانون راجع بیکنفر نبوده بلکه تعلق برئیس اردو میگیرد باید در آنصورت به اولاً بدولت متبوعه رئیس مذکور رفع خسارت وارده و ترضیه خاطر خود را بخواهد و درصورت لزوم دول بیطرف را از واقعه مطلع ساخته و ایشان را با خود هم عقیده و حامی قرار دهد و فقط درصورتیکه رفع خسارت عادلانه از دولت متضرر شده نشود میتوان متوسل بمعارضه بمثل شد

معارضه بمثل در موقع جنگ مانند معارضه بمثل در موقع صلح اعمال و رفتار مجبوری است که در عوض نقض قوانین حقوق ملل مجری میدارد اقدام باین وسائل همیشه مایه تأسف بوده و باید آنها را پس از مأیوس شدن از سایر وسائل بکار برد و در موقعیکه چاره جز آن نباشد زیرا که از طرفی در معارضه بمثل بیگناهان عوض مقصرین متضرر میشوند و از طرف دیگر جنگ را مبدل بمجادله وحشیانه و غارت اموال و قتل اسرا و اشخاص بیطرف میکند

برای اجرای معارضه بمثل میتوان رعایت سه قاعده ذیل را لازم دانست

اولاً معارضه بمثل را نباید وسیله انتقام یا تنبیه و سیاست فرض کرد بلکه وسیله تضییقی برای مجبور نمودن خصم برعایت قوانین مقرره تصور نمود لهذا باید از اقداماتیکه برای حصول این نتیجه لازم است تجاوز نشود

دوماً در معارضه بمثل باید بطور مطلق و در هر صورت قوانین انسانیت رعایت شده و بهیچوجه بعصمت و ناموس احدی خلل وارد نیاید

سوماً معارضه بمثل باید با اجازه فرمانده کل قشون بموقع اجرا گذارده شود

قسمت دوم ـــ بیطرفی در جنگ بری

قسمت دویم را به سه باب منقسم خواهیم نمود

باب اول اطلاعات عمومی درخصوص بیطرفی   باب دویم تکالیف دول بیطرف

باب سیم حقوق دول بیطرف

باب اول ـــ در اطلاعات عمومی راجع به بیطرفی

تعریف و صفات اساسیه ـــ بیطرفی وضع و حالت دولتی است که مستقیماً یا غیر مستقیم مداخله در جنگی که مابین دو دولت دیگر وجود دارد نمینماید صفت اساسیه بیطرفی عدم مداخله است در مجادله صفت دویم بیغرضی است

ولی این صفت باید اولی با اهمیت و بآن درجه مطلق نیست زیرا که برای دول بیطرف بسیار دشوار است که تماشاچی مطلق مجادله باشند چون مجادله و منازعه مسلماً با وجود عدم دخالت آنها در وضع و ترتیبشان مؤثر میباشد

ممکن است بواسطه منافع مشترکه یا مجانست عادات و اخلاق و وضع حکومت و یا بواسطه اینکه در رفتار و اقدامات خود یکی از طرفین از روی درستی و موافق حقوق ملل عمل میکند دول بیطرف نسبت بیکی از متخاصمین توجهی پیدا کنند و آنرا ترجیح بدیگری دهند و مایل بظفر او شوند در اینصورت نسبت بطرف بیطرفی آنها دوستانه و نسبت بطرف مقابل بیطرفیشان خصمانه خواهد بود ولی تا زمانیکه این دوستی یا خصومت بواسطه افعال و اعمال محسوسه بعرصه ظهور نرسد بیطرفی برقرار است

اعلان بیطرفی —— برای اینکه بیطرفی وجود پیدا کند لازم باعلام مخصوصی نیست و آن کلیةً از تکالیف کلیه دولی است که بطور مستقیم داخل در مجادله نیستند ولی ممکنست در وضع و رفتار دولتی شک و شبهه حاصل شود برای رفع اشتباه دولت مظنون اعلامنامه بیطرفی انتشار داده و در آن تمایل خودرا در عدم مداخله در مجادله اظهار مینماید

مواردی که میتوان بیطرفی دولتی را مظنون داشت —— درصورتیکه مابین یکی از متخاصمین و دولتی ارتباط سیاسی موجود باشد بیطرفی آن دولت را میتوان مظنون داشت و اینمسئله در دول مجتمعه و دول حمایت شده و درصورت وجود عهدنامه اتحادیه اتفاق میافتد Confédérés

دول مجتمعه —— چون دولت مجتمعه با دولتی در جنگ باشد دولیکه دولت مجتمعه را تشکیل داده اند نمیتوانند بیطرف بمانند و آنها طبیعةً جزو متخاصمین محسوب میشوند و عکس اینمسئله صحیح نیست زیرا که ممکن است که یکی از دول جزء دولت مجتمعه با دولتی در جنگ باشد و دولت مجتمعه بیطرف بماند چنانکه در ۱۸۵۹ در موقع جنگ اطریش با فرانسه و ایطالی دول آلمان بیطرف ماندند و همچنین در ۱۸۶۳ الی ۶۴ در جنگ اطریش و پروس با دانمارک بهمان دول رعایت بیطرفی را کردند

دولیکه دارای اتحاد شخصی هستند —— چون دو دولت در تحت حکومت سلطان واحدی واقع شوند ممکنست یکی از آنها داخل در جنگی شود و دیگری در آنجنگ بهیچوجه مداخله نکند زیرا که هریک از دولتین استقلال خود را بطور تام دارا میباشند چنانکه در زمانیکه دولت انگلیس و هلاند در تحت اتحاد شخصی بودند دولت اخیر ابداً مجبور باقدام در جنگهائیکه انگلیس با سایر دول میکرد نبود

دولت حمایت شده —— چون دولت حمایت شده در جنگ باشد دولت حامی نمیتواند بیطرف بماند ولی

درصورتیکه دولت حامی اقدام بجنگ کند لزوم ندارد که حتماً دولت حمایت شده در آن جنگ داخل شود ولی درصورتیکه عهدنامه حمایت دولت حمایت کننده را مجاز بداشتن قوه نظامی در اراضی دولت حمایت شده بنماید دولت ثانی را نمیتوان بیطرف محسوب داشت

موردیکه عهدنامه اتحادیه وجود دارد —— چون دولتی با یکی از متخاصمین عهدنامه اتحادیه منعقد داشته باشد دولت مذکور را باید بیطرف حساب کرد و یا خصم حساب نمود؟ در اینموقع باید ملاحظه وضع و رفتار آن دولت بشود و درصورتیکه عملاً بهیچوجه مداخله در مخاصمه نکند نمیتوان اورا بواسطه وجود عهدنامه اتحادیه بادی حرکات خصمانه نمود در هرحال چون در اینمورد همیشه جای شک و شبهه باقیست بهتر آنست که برای رفع آن دولت مذکور بیطرفی خود را صراحةً اعلام کند

اقسام مختلفه بیطرفی —— بیطرفی دولتی ممکنست چند قسم باشد سابقاً دیدیم که بیطرفی میتواند دوستانه یا خصمانه باشد بعلاوه ممکنست بیطرفی دائمی و اجباری یا موقتی و اختیاری یا مطلق یا مشروط یا مسلح یا غیر مسلح باشد

بیطرفی دائمی و بیطرفی موقتی —— بیطرفی دائمی وضع دولتی است که هیچوقت نمیتواند اعلان جنگ بدولت دیگر نماید بیطرفی موقتی رفتاریست که دولتی در موقع بروز جنگ مابین دو دولت دیگر برای خود اتخاذ نموده است و رعایت آنرا واجب میداند

فرق مابین بیطرفی دائمی و بیطرفی موقتی —— اولاً بیطرفی دائمی وضعیست که بطور قطعی و دائمی برقرار است درصورتیکه بیطرفی موقتی ممکنست وقتی منقضی شود

ثانیاً بیطرفی دائمی وضعیست قطعی درصورتیکه بیطرفی موقتی اتفاقی و عرضی است

ثالثاً بیطرفی دائمی اجباریست و نقضی است بر استقلال دولت درصورتیکه بالعکس بیطرفی موقتی مسلک و رفتاریست که دولتی با کمال استقلال و حکمرانی مقرر میدارد

رابعاً بیطرفی دائمی از عهدنامه بظهور میرسد و معمولاً بواسطه اتفاق دول معظمه دولتی دارای این وضع مخصوص میشود و بدین سبب اینقسم بیطرفی را گاهی بیطرفی قراردادی مینامند بیطرفی موقتی وضع و رفتار عملی دولتی است که در موقع ظهور جنگ مابین دو دولت از مسلک اقدامات و رفتار او بعرصه ظهور میرسد

خامساً بیطرفی دائمی را دولیکه قرارداد آنرا امضا و تصدیق کرده اند ضمانت مینمایند درصورتیکه هیچ شرط ضمانت به بیطرفی موقتی تعلق نمیگیرد

بیطرفی مطلق و بیطرفی مشروط — چون بیطرفی مشروط به بعضی اتفاقات مخصوصه و محدود بواسطهٔ بعضی تحدیدات نشود بیطرفی را مطلق گویند و بالعکس درصورتیکه دولت بیطرف اعلام نماید که تا زمانی که دولت معین دیگری مداخله در مخاصمه نکرده است و یا منازعه از یک اراضی معین تجاوز نکرده است و یا منافع او وی را مجبور بمداخله نکند بیطرفی خواهد نمود آنرا بیطرفی مشروط گویند

بیطرفی مسلح — چون دول بیطرف برای دفاع اراضی خود از اقدامات متخاصمتین تهیهٔ استعداد نظامی نمایند بیطرفی مسلح بوقوع میرسد و این حق و تکلیف دول بیطرف است از برای نمونهٔ بیطرفی مسلح میتوان اتحاد دول بیطرفیکه در سنهٔ ۱۷۸۰ بر طبق اقدامات دولت روسیه مقرر شد ذکر کرد اتحاد مذکور مابین کلیهٔ دول اروپای شمالی مقرر گشته و مقصود حفظ آزادی تجارت بحری دول بیطرف در موقع جنگ استقلال دولت اتازونی بود دول متحده متقبل گردیده قواعدی را که وضع کرده اند و لو بقوهٔ قهریه شده در موقع اجرا بگذارند

اعلان بیطرفی اراضی بواسطهٔ متخاصمتین — متخاصمتین برای تحدید جنگ میتوانند قسمتی از اراضی خود را بواسطهٔ عهدنامجات مخصوصه که برای مدت جنگ یا مدتی کمتر مقرر داشته اند بیطرف کنند در اینصورت هیچ حرکت خصمانه از طرف متخاصمتین در اراضی بیطرف شده نسبت بیکدیگر نباید سر بزند و مقصود از انعقاد این تعهدنامجات استخلاص این اراضی است از صدمات جنگ و جدال در جنگی که در سنهٔ ۱۸۶۳ الی ۱۸۶۴ مابین دولتین آلمان و دانمارک بظهور رسید مخاصمه فقط بر ایالات شلزویخ وارد و تا اندازه مجری شد و این نه بواسطهٔ قرارداد صریح بلکه بواسطهٔ قرارداد ضمنی بود که مابین متخاصمتین مقرر شده بود

متخاصمتین میتوانند نیز متعهد شوند که اراضی دولت بیطرفی را محترم شمارند و اطمینانهای مخصوصه و متقابله برای اجرای این تعهد بیکدیگر بدهند چنانکه در سنهٔ ۱۸۵۹ دولتین اطریش و فرانسه متقبل شدند که دولت پاپ را محترم شمارند و محض اطمینان دولت اطریش شهر آنکن و دولت فرانسه شهر رم را تصرف نمودند

بیطرف داشتن بعضی تأسیسات و بعضی بناها — سابقاً دیده شد که قرارداد ژنو مریضخانه های سیار و لوازم آنها و مأمورین طبی را بیطرف کرده بود. از طرف دیگر دیده ایم که خطوط تلگراف تحت البحری را نتوانسته اند بیطرف نمایند زیراکه ممکن است در موقع جنگ اسباب خیلی مهمی و خطرناکی در دست متخاصمتین میباشد. در خصوص خطوط تحت البحری چهار فرض میتوان نمود اولاً تلگراف تحت البحری دو قسمت از اراضی یکی از متخاصمتین را بیکدیگر وصل مینماید ثانیاً ممالک دولتین متخاصمتین را بایکدیگر وصل

مینماید ثالثاً اراضی یکی از متخاصمتین را با دولت بیطرفی وصل مینماید رابعاً دو دولت بیطرف را بیکدیگر وصل میکند عقیدهٔ بعضی از معلمین حقوق بر آنست که در سه موقع اول میتوان خطوط را قطع و یا بکلی برطرف نمود ولی در مورد اخیر طرفین متخاصمین باید خط تحت البحری را محترم شمارند

بالعکس رود دانوب بموجب فصل ۲۴ قرارداد ۲ نوامبر ۱۸۶۵ بیطرف گردیده و اخیراً در ۲۹ اکتبر ۱۸۸۸ بموجب قراردادیکه مابین کلیهٔ دول اروپا مقرر شد کانال سوئز نیز بیطرف گشت

باب دویم — تکالیف دول بیطرف

قواعد اساسی — تکالیف دول بیطرف را میتوان بدو قسمت منقسم نمود

اولاً — عدم مداخله در مجادله خواه بطور مستقیم خواه بطور غیر مستقیم ثانیاً بیغرضی و ما میدانیم که تکلیف ثانی جزو تکالیف فرعی محسوب میشود

تقسیم باب — این باب را بدو قسمت منقسم خواهیم نمود: قسمت اول اعمالیکه دول بیطرف نباید اجرا نمایند و اعمالیکه اجرای آن تکلیف آنهاست قسمت دویم (تکالیف بیطرفی)

قسمت اول — اعمالیکه دول بیطرف نباید اجرا نمایند و اعمالیکه اجرای آن تکلیف آنهاست

(۱) فرستادن قشون و تجهیز نمودن قشون — دولت بیطرف نمیتواند بیکی از متخاصمتین قشونی بدهد زیراکه در اینصورت مداخله در مجادله نموده است و نیز نباید بیکی از متخاصمتین اجازه بدهد که در اراضی او اداره برای پذیرفتن سرباز داوطلب تأسیس کند زیراکه چنین اجازه برخلاف قواعد بیطرفی بوده و خلل ببیطرفی وارد میآورد و لو اینکه این اجازه را دولت بیطرف بطرفین داده باشد در این شق تأملی قدری وقت لازم دارد زیراکه ممکن است در خلل وارد آمدن به بیطرفی شک و شبهه بمیان آید و میتوان گفت که چون با متخاصمتین بطور مساوات رفتار شده است هیچیک نمیتوانند از این اجازهٔ دولت بیطرف گله‌مند شوند ولی چنین نیست زیراکه محقق است که داوطلبان نظامی بیشتر متوجه دولتی خواهند بود که طرف میل آنها واقع شده است و بدین واسطه عدهٔ قشونی که از اتباع دولت بیطرف منضم در نظام متخاصمتین خواهند بود مساوی نخواهد شد حال فرض نمائیم که اتباع دولت بیطرف بطور مساوات داخل نظام متخاصمتین شوند در اینصورت نیز خلل به بیطرفی وارد آمده است و هر چند بیطرفی رعایت شده است ولی برخلاف قاعدهٔ عدم مداخله در مجادله رفتار شده است زیراکه دولت بیطرف بواسطهٔ قوائیکه ضمیمهٔ

قوای متخاصمین کرده است از طرفین داخل منازعه و مجادله میشود

دولت بیطرف نباید فقط اکتفا بمنع تأسیس اداره برای پذیرفتن سرباز داوطلب در اراضی خود بنماید و در صورتیکه قوانین آن دولت رعایای خود را از دخول در نظام دولت دیگر بدون اجازهٔ دولت متبوعه منع مینماید و سیاستی برای متخلف این قانون معین مینماید بایستی از اجازه دادن امتناع و کسانیکه بر خلاف این قانون رفتار نموده اند سیاست نماید

(۲) دادن اسلحه و مهمات جنگی ــــ یقین است که دولت بیطرف در صورتیکه بیکی از متخاصمین اسلحه و مهمات جنگی برساند بر خلاف تکلیف خود رفتار نموده است زیرا که در اینصورت کمک و معاونتی بیکی از متخاصمین بر ضد طرف مقابل کرده و این کمک و معاونت بر خلاف تکلیف بیغرضی و عدم مداخلهٔ او خواهد بود

حال باید دانست که آیا دولت بیطرف در این ماده باید بیش از آنچه در فوق گفته شد اقدام نماید یا خیر مثلاً کارخانجات مختلفه را از فروش اسلحه و مهمات جنگی بیکی از متخاصمین ممنوع سازد و یا در گمرک از خروج اسلحه و مهمات جنگی جلوگیری نماید این مسئله در جنگ ۱۸۷۰ مابین فرانسه و آلمان مطرح مذاکره گردید ولی دول بیطرف هر یک بترتیبی آنرا حل نمودند مثلاً دولت سویس و بلژیک خروج اسلحه و مهمات جنگی را ممنوع داشتند ولی بالعکس دولتین انگلیس و اتازونی آنرا مجاز نمودند رفتار دولت انگلیس در این موقع باعث اعتراضات مجدانه دولت آلمان شد کنت گران ویل در اینمورد از طرف دولت انگلیس چنین جواب داد که دولت انگلیس مطابق رفتاریکه دولت پروس در جنگ کریمه کرده است رفتار مینماید و در آن جنگ دولت پروس خود اجازهٔ تجارت این قبیل اشیا را بار وسیه داده بود

عقیده که در اینمسئله امروز تفوق دارد قاعده و عملاً اینست که فروش و حمل و نقل و خروج اسلحه و مهمات جنگی باید مجاز باشد یعنی اتباع دول بیطرف حق این تجارت را باید دارا باشند و دول بیطرف مجبور در ممانعت آنها نیستند ولی فروشنده بیم آنرا دارد که طرف مخاصمه امتعهٔ او را بعنوان قاچاق جنگی ضبط نماید این نتیجه از این حاصل میشود که روابط تجارتی مابین متخاصمین و دول بیطرف برقرار میماند

ولی استثنای مهمی در خصوص سفاین شده است یعنی چون دولت بیطرفی اجازه دهد که در بنادر او سفینه برای یکی از متخاصمین بسازند و یا تجهیز و مسلح نمایند بر خلاف تکالیف بیطرفی رفتار کرده است و همچنین نمیتواند اتباع خود را مجاز بفروختن سفینهٔ مجهز و مسلح شده بنماید و موافق آنچه سابقاً مذکور گردید دیده شد که این قانون را محکمهٔ ژنو در خصوص مسئله آلاباما رسماً اعلان نمود این تشخیص مابین فروش اسلحه و مهمات جنگی و تجهیز سفینه بدواً بنظر غیر معقول میآید ولی بسهولت میتوان حکمت آنرا

بیان نمود بدینمعنی که یک سفینهٔ جنگی اسباب و آلتی است مهیا و آماده که چون از بندر دولت بیطرف خارج شود میتواند فوراً شروع بمجادله و مخاصمه نماید لهذا اراضی دولت بیطرف محل تهیهٔ اقدامات خصمانه شده است اما فروش اسلحه بکلی صورت دیگر دارد زیرا که برای اینکه آن اسلحه بمصرف خریدار بخورد باید بدواً باراضی او برسد

مطالبیکه در خصوص فروش اسلحه و مهمات جنگی بیان شد بطریق اولی تعلق بفروش آذوقه بار دوی خصم میگیرد و فروش آذوقه را نیز نمیتوان عملی مخالف بیطرفی فرض نمود

(۳) معاونت نقدی و استقراضی ــــ دولت بیطرف نمیتواند معاونت نقدی برای پیشرفت اقدامات جنگی بیکی از متخاصمین بنماید و همچنین نمیتواند یکی از متخاصمین را مجاز دارد که در اراضی او استقراضی یا اعانهٔ عمومی جمع نماید زیرا که در صورت مجاز داشتن معاونت و کمک بیکی از متخاصمین کرده است و بطور غیر مستقیم مداخله در مجادله نموده است ولی هیچ مانعی برای اشخاص متفرقه نیست که سهام استقراضی یکی از متخاصمین را خریداری نموده و برای او پول بفرستند زیرا که این اعمال اعمال منفردانه است و بهیچ وجه خلل بر بیطرفی وارد نیاورده و دول بیطرف حق مانع شدن را نیز ندارند

(۴) اراضی دول بیطرف ــــ دولت بیطرف باید متخاصمین را در اراضی خود منع از اقداماتیکه ممکن است موید ظفر شود بنماید لهذا باید متخاصمین را منع از عبور از اراضی خود بنماید ولو اینکه راه طبیعی اردوی آنها باشد باید مانع شود که اراضی او را متخاصمین برای تهیه و فراهم نمودن اسباب مجادله بکار برند و در اراضی خود ممانعت از تعاقب اردوی مغلوب نماید

حال باید دانست که آیا دولت بیطرف میتواند یکی از متخاصمین را مجاز بتأسیس خطوط تلگرافی در اراضی دولت بیطرف برای برقرار نمودن مراوده و مخابره بنماید یا خیر؟ این مسئله در سنه ۱۸۷۵ مطرح مذاکره گردید بدینمعنی که دولت فرانسه میخواست خط تلگرافی از دونکرک بطرف شمال در اراضی دولت انگلیس تأسیس کند دولت انگلیس مانع گردید و اظهار کرد که اگر چنین اجازه را بدولت فرانسه بدهد یا و معاونت نهی کرده لهذا از بیطرفی خارج خواهد شد

(۵) نظامیهائیکه باراضی بیطرف پناهنده میشوند ــــ دولت بیطرف میتواند در اراضی خود قشون یکی از متخاصمین را که طرف تعاقب میباید پناه دهد در این موقع خدمتی بعالم انسانیت کرده و بهیچوجه نقصی بر قواعد بیطرفی وارد نیاورده است ولی نباید بقشون پناهنده شده اجازه دهد که آنها مجدداً خود را مرتب و مهیا برای مداخله در منازعه بنمایند زیرا که در اینصورت همراهی و معاونت با یکی از متخاصمین نموده و از تکلیف بیطرفی خود خارج خواهد شد لهذا لازم است اسلحهٔ قشون پناهنده شده را جمع نموده و در موقع لزوم آنها را در محل مخصوصی تحت الحفظ نگاهدارد

قانوناً نظامیانیکه بدین ترتیب باراضی بیطرف پناهنده شده‌اند جزو اسرای جنگی محسوب نمیشوند زیراکه فقط متخاصمین حق اسیر جنگی نمودن نظامیها را دارند ولی علاوه وضع آنها با وضع و حالت اسرای جنگی یکی است دولت بیطرف که پناه بنظامیهای یکی از متخاصمین میدهد باید مسکن و البسه و آذوقه لازمه آنهارا تهیه نماید ولی حق دارد که این مخارج را از دولت متبوعه پناهندگان مطالبه کند و از طرف دیگر دولت بیطرف بعد از برقراری صلح اسلحه و مهمات جنگی را که از پناهندگان گرفته است پس بدهد در اینخصوص در قرارداد لاهه از فصل ۵۷ الی ۶۰ بعضی ترتیبات مقرر شده است

(۶) اسرای که فرار مینمایند — اسرای جنگی که موفق بفرار شده و چون باراضی دولت بیطرفی پناه بردند باید در آنجا آزاد باشند زیراکه درصورتیکه دولت بیطرف آنها را بدولت اسیرکننده رد نماید در مخالفت اسرا با آن دولت معاونت نموده و بدین لحاظ بطور غیرمستقیم مداخله در جنگ خواهد نمود

(۷) نظامیان مریض یا مجروح — دولت بیطرف میتواند بدون اینکه خلل به بیطرفی وارد آورده باشد نظامیان مریض و مجروح را پذیرفته و از آنها پرستاری نماید آنهائیکه پس از کسب صحت میتوانند مجدداً داخل خدمت نظامی شوند موافق همان ترتیبی که درخصوص نظامیان پناهنده مذکور گردید آنها را تحت الحفظ نگاهدارد اما کسانیرا که دیگر نمیتوانند داخل در خدمت نظام شوند باید آزاد کند عموماً دولت بیطرف میتواند بدستجات مرضی و مجروحین اجازه دهد که از اراضی او عبور نمایند ولو اینکه با وسائل حمل و نقل خود وی باشد ولی درصورتیکه این اجازه سبب تخلیه و گشایش طرق و شوارع متخاصمین خواهد بود باید از دادن این اجازه امتناع ورزد بدین سبب بود که دولت فرانسه در جنگ ۱۸۷۰ دولت بلژیک را وادار نمود که عبور مجروحین و مرضی را ولو منفرداً از اراضی خود ممنوع دارد و این خواهش دولت فرانسه مبنی بر این بود که حمل و نقل مجروحین و مرضی از اراضی بلژیک مراوده خصم را با آلمان تسهیل یا آسان‌تر مینمود

(۸) حفظ دفاتر و نوشتجات و حمایت اتباع دولتین متخاصمین — دولت بیطرف میتواند بنمایندگان سیاسی خود اجازه دهد که امانةً دفاتر و نوشتجاتیراکه نماینده سیاسی یکی از متخاصمین باو میسپارد بپذیرد و یا از اتباع یکی از متخاصمین که در مدت جنگ در اراضی طرف سکنی دارند حمایت نماید و این اقدام بهیچوجه جزو مداخله مستقیم یا غیرمستقیم در مجادله محسوب نمیشود

قسمت دویم (سانکسیون) تکالیف بیطرفی

موارد دیگر که دولت بیطرف مسئول است — دولت بیطرف در موارد ذیل از اعمال خلاف بیطرفی مسئول است

اولاً درصورتیکه نمایندگان رسمی او مرتکب این اعمال شده باشند

ثانیاً درصورتیکه از اتباع او و در اراضی او این اعمال سرزده باشد زیراکه میتوانند باو ایراد نمایند که اسباب و وسائل مکفیه برای ممانعت اجرای این قبیل اعمال در اراضی خود فراهم نیاورده است

دولت بیطرف نمیتواند در موارد ذیل مسئول واقع شود

اولاً در اعمالیکه اتباع او در خارجه برخلاف بیطرفی کرده باشند

ثانیاً از اعمالیکه یکی از متخاصمین پس از داخلشدن مزدور در اراضی او کرده باشند

نتیجه مسئولیت دول بیطرف چه چیز است — دولت بیطرف که برخلاف قواعد بیطرفی رفتار نموده است باید از عهده خسارات وارده بیکی از متخاصمین از رفتار او برآید مشروط براینکه آن خسارت مستقیم باشد مقدار وجه الخساره در قرارداد یکه مابین طرفین منعقد خواهد شد درصورتیکه موافقت حاصل شود معین میشود ولی درصورتیکه دولت بیطرف طرف را مستحق مطالبه خسارت نداند یا در اندازه خسارت که طرف مدعی است حرف داشته باشد موافق قواعد معموله اختلاف ختم میشود و میدانیم که در این مورد است که حکمیت بیطرفی فواید عملی بی پایان دارد و لازم نیست که مجدداً مسئله آلاباما که مابین اتازونی و دولت انگلیس بحکمیت ختم شد تذکار نمود

درصورتیکه حرکت مخالف بیطرفی جزو مداخله عملی و مستقیم در منازعه محسوب شود دولتی که برضد او این حرکت سرزده است میتواند که نه فقط مطالبه وجه الخساره پس از انعقاد صلح نموده و حرکت و رفتار دولت بیطرف را مستمسک اعلان جنگ قرار دهد

باب سیم — حقوق دول بیطرف

منبع حقوق دول بیطرف — حقوق دول بیطرف از دو منبع بوجود آمده‌اند اولاً از حقوق ابتدائی و اساسی دول درصورتیکه آنها بواسطه تکالیف منتجه از بیطرفی محدود نشده باشند ثانیاً از تکالیفی که متخاصمین نسبت بدول بیطرف دارند **منبع اول** حقوق ابتدائی و اساسی دول درصورتیکه آنها بواسطه تکالیف منتجه از بیطرفی محدود نشده باشد — در موقعیکه از تکالیف دول بیطرف نسبت بمتخاصمین مذاکره شد بطور غیرمستقیم حقوقی که بیطرفی اجازه باجرای آن میدهد ذکر نمودیم لهذا در اینجا بطور اختصار آنها را تذکار خواهیم نمود

(۱) چون دولت بیطرف با متخاصمین در صلح است میتواند روابط سیاسی خود را با آنها توسط نمایندگان سیاسی و قونسولهای خود برقرار دارد

(۲) میتواند اتباع خود را مجاز بر تجارت با اتباع متخاصمین بدارد مشروط براینکه چنانکه سابقاً گفته شد آن تجارت حمایت و معاونت بمتخاصمین در اعمال جنگی نباشد

(۳) میتواند پناه بسربازانی که بواسطهٔ خصم تعاقب شده و باراضی او ملتجی میشوند و باسرای جنگی که موفق در فرار کردن میشوند و به نظامیهای مجروح و مریض بدهد مشروط بر اینکه قصداً و خدمت بعالم انسانیت باشد نه در افزودن قوای یکی از متخاصمین

(۴) میتواند نمایندگان سیاسی و قونسولهای خود را مجاز بدارد که از اتباع متخاصمین مقیم در اراضی یکدیگر حمایت کند

منع ثانی حقوق دول بیطرف که از تکالیف متخاصمین منتج میشود — تکلیف اساسی و عمدهٔ متخاصمین نسبت بدول بیطرف امتناع از هر نوع اعمال خصمانه است نسبت بآنها لهذا دول بیطرف حق دارند که از متخاصمین اجرای این تکلیف را بخواهند

مصونیت اراضی بیطرف — یکی از تکالیف متخاصمین و حق متقابله دول بیطرف قاعدهٔ مصونیت اراضی بیطرف است متخاصمین نباید اراضی دول بیطرف را محل عملیات نظامی خود قرار دهند و نباید از آن اراضی قشون خود را عبور داده و در موقع تعاقب خصم تجاوز نماید و دولت بیطرف نماید در اینمسئله اتفاق قابل الذکری در جنگ روس و ژاپن رخ نمود باینمعنی که در اینجنگ متخاصمین محل اقدامات نظامی خود را مخصوصاً در اراضی دول بیطرف قرار دادند بدینمعنی که منچوریا متعلق بود بچین و کره دولتی بود مستقل

سانکسیون تکالیف متخاصمین — درصورتیکه یکی از متخاصمین برخلاف بیطرفی قشون خود را داخل اراضی بیطرف نماید دولت صاحب اراضی حق دارد بواسطهٔ قوهٔ قاهره قشون را از اراضی خود خارج کند و در اینموقع اقدام بعمل جنگ نکرده بلکه بیطرفی خود را ظاهر و حفظ مینماید بعلاوه حق مطالبهٔ غرامت از بابت خسارت وارده دارد ولی بایستی اعمال خیلی مهمه رخ نماید تا دولت بیطرف بتواند نقض بیطرفی را سبب اقدام بجنگ نسبت بدولتی که برخلاف بیطرفی رفتار نموده است نماید

قسمت سیم — در جنگ بحری

تقسیم قسمت سوم — قاعدهٔ جنگ بحری در تحت قوانین متعلقه بجنگ بری واقع شده است ولی بعضی عادات است که مخصوص بجنگ بحری است آن عادات را در اینجا در تحت سه عنوان که سه باب این قسمت را تشکیل خواهد داد ذکر خواهیم نمود

باب اول آثار اعلان جنگ باب دوم رفتاریکه باید با اتباع و اموال متعلقه باتباع خصم شود باب سیم در وسایل خسارت رسانیدن بخصم

باب اول — آثار اعلان جنگ

اثر مخصوص آمبارگو — در موقع جنگ بحری اعلان جنگ همان آثاری را بخشد که در خصوص جنگ بری مذکور گردید بعلاوه اثر مخصوص که آمبارگو باشد تولید مینماید در تمام ازمنه دولتین متخاصمین یکی از نتایج اعلان جنگ را حق اجرای آمبارگو برای خود دانسته اند یعنی توقیف نمودن کلیهٔ سفاین جنگی و تجارتی متعلقه بخصم که در موقع اعلان جنگ در بنادر آنها توقف دارند اینقاعده مخالف عدل و انصاف است و مدتیست بر ضد آن خیلی مباحثات میشود زیرا که نتیجه آن اینست که اعلان جنگ اثر ماقبل می بخشد لهذا در جنگهائیکه این اواخر اتفاق افتاده است کم کم این ترتیب برطرف میشود و عادت بر این جاری شده است که سفاین خصم که در بندر یا دریای ساحلی طرف لنگر انداخته اند چند روزی مهلت داده شود که بوطن خود مراجعت یا خود را بیکی از بنادر دول بیطرف برسانند دولتین فرانسه و انگلیس در جنگ کریمه موافق این ترتیب رفتار نمودند و بسفاین روس که در آبهای ساحلی آنها اقامت داشتند شش هفته مهلت دادند که پناهی برای خود تحصیل کنند همان قاعده در ۱۸۵۹ در جنگ ایطالی و در ۱۸۶۳ الی ۱۸۶۴ در جنگ دانمارک و در سنهٔ ۱۸۶۶ در جنگ آلمان رعایت شد این مهلتی را که میدهند بفرانسه Indulte نامیده میشود در جنگ روس و ژاپن دولت روس بسفاین ژاپن ۴۸ ساعت مهلت داد تا بارگیری نموده و از بنادر روس که قبل از اعلان جنگ در آنها داخل شده بودند خارج شوند

باب دوم — رفتاریکه باید با اتباع و اموال متعلقه باتباع خصم شود

تفاوت اساسی مابین جنگ بری و جنگ بحری — در جنگ بری سابقاً مذکور گردید که قاعده مطلق برآنست که حرکات خصمانه باید فقط مابین قوای منتظم متخاصمین واقع شود لهذا اشخاص و اموال اشخاص متفرقه مصون میباشد در جنگ بحری چنین نیست و بهیچوجه اشخاص و اموال اشخاص متفرقه را محترم نمیدارند سفاین جنگی یکی از متخاصمین میتواند سفاین تجارتی طرف را تعاقب نموده و عملجات آنرا اسیر و سفینه را با محمولاتش تصرف نماید

این باب را به سه فصل منقسم خواهیم کرد

فصل اول — اساس اینقاعده و ایراداتیکه بر آن وارد آمده است فصل دوم — شرایط لازمه برای اجرای حق تصرف سفاین و محمولات آنها فصل سیم — کورس

فصل اول — اساس اینقاعده و ایراداتیکه بر آن وارد آمده است

اساس این قاعده در خصوص اشخاص —— حقی که متخاصمین بموجب آن میتوانند عملجات سفینه را اسیر جنگی کنند مبنی بر احتیاجات جنگ بحری است زیرا که در صورتیکه آن عملجات را آزاد گذارند مثل اینست که برای دولت خصم عملجاتی برای تجهیز کشتی تجارتی دیگر باقی گذارده باشند لهذا از نتیجهٔ دستگیر نمودن سفینه بطور مطلق و تمام بهره مند نخواهند شد بلکه میتوان گفت که چون این عملجات بخوبی از فن ملاحی آگاه و در زندگی در سفاین عادت دارند آنها را دولت میتواند بسهولت جزو نظام بحری خود کند و این قبیل اشخاص امروز که بیطرف و ضرری از آنها نمیرسد ممکنست فردا مداخلهٔ مستقیم در محاربات کنند و خصم واقع شوند و در صورتیکه طرف مخاصمه آنها را اسیر نگاهدارد قبل از وقت سلب اختیار مداخله در منازعه از آنها کرده و بدینواسطه جلوگیری از صدماتیکه آنها در آتیه ممکنست باو برسانند نموده و میتوان گفت که اسیر کنندهٔ عملجات سفینه تجارتی خصم مستقیما با قوای فعلی و موجوده طرف حریفیت پیدا کرده است زیرا که بواسطهٔ اسیر نمودن این قبیل اشخاص از ذخیرهٔ نظام بحری آن کاسته است

ایرادات وارده باینقاعده —— خیلی ایراد براینقاعده جنگ بحری که متعلق بشخص عملجات کشتی تجارتیست وارد آورده اند و گفته اند که چون در موقعیکه سفینه آنها گرفتار میشود آن عملجات بوجه من الوجوه مداخله در خصومت نکرده اند اسیر نمودن آنها بهانه اینکه ممکنست بعدها مستخدم در نظام بحری خصم شوند سوء استعمال از قدرتست و در اینصورت عقلاً بایستی که در جنگ بری نیز همین حق را نسبت بکلیهٔ بیطرف که قابلیت دخول در سلک نظامیرا دارند متخاصمین دارا باشند

این ایراد بعقیدهٔ ما قطعی نیست و فرق کلی است مابین ملاحان سفاین تجارتی که ممکنست فوراً بدون تکلم جزو قوای بحری شوند و بلکه در بعضی از ممالک مانند فرانسه که تحریر عدهٔ ملاحان در آنجا معمولست قانوناً جزو قوای بحری محسوب و اسامی آنها ضبط شده است با اشخاص متفرقه که قابل دخول در قوای نظامی بری پس از مدتی مشق و تعلیم میباشند لهذا بخوبی محسوس میشود که ملاحظات نظامی اسیر نمودن ملاحان را مشروع میسازد در صورتیکه قوانین انسانیت متخاصمین را مکلف بر محترم داشتن اشخاص متفرقه که استعداد سرباز شدن را دارند میدارد

اساس اینقاعده در خصوص اموال خصم —— سابقاً گفته شد که اموال خصم در روی دریا حق احترام را دارا نمیباشند و سفینه و مال التجاره خصم را میتوان توقیف و تصرف نمود این عادت جنگ بحری را بدینواسطه مشروع میدانند که این رفتار از لوازم مجادله مابین متخاصمین است و محترم داشتن اموال شخصی در روی بحر با قصد مجادله که برقرار نمودن حق قوی ترست توافق و تناسب ندارد زیرا که تجارت بحری قسمت عمدهٔ قوای دولت است و مهم ترین منبع

ثروت آن و در صورتیکه روابط تجارتی مابین یکی از متخاصمین و دول خارجه برقرار میماند دولت مذکور هیچ سعی از اعدام قوای بحری خود و گلوله باران کردن سواحلش نداشت و برای اینکه صدمه بثروت او وارد آید و او را بتوان مجبور بقبول کردن دعاوی فاتح نمود لازم است تجارت او تعطیل شود و برای نیل باین مقصود لازم است دستگیر و تصرف نمودن سفاین تجارتی و مال التجاره خصم را که از راه دریا حمل میشود مجاز داشت اما در خصوص اموال خصوصی بری اینقاعده مجری نیست و آن اموال را باید محترم داشت زیرا که محترم داشتن آن اموال با قصدیکه از مجادله در نظر است توافق دارد و سابقاً گفته شد که برای اطمینان اردوی خصم که قسمتی از اراضی طرف را تصرف نموده است لازم است که آن اردو اموال شخصی را محترم بدارد یعنی مرتکب نهب و غارت و خرابی نشود تا سکنهٔ آن اراضی را بر ضد خود نشوراند اینقاعده که در بر مجری است بواسطهٔ حق رکیزیسیون محدود میشود و احدی در خیال برطرف نمودن این حق نیست و میتوان گفت که این حق رکیزیسیون یک نوع تصرف قانونیست در اموال شخصی

ایراداتیکه بر قاعدهٔ فوق الذکر وارد آمده است —— حق تصرف و تملک سفاین تجارتی و مال التجاره خصم را خیلی بنظر بد نگریسته و ایرادات زیاد بر آن کرده اند و بد گفته شده است که این عادت برخلاف اینقاعده اساسی حقوق ملل است که بموجب آن جنگ نزاعیست مابین قوای منظم متخاصمین در صورتیکه بموجب این عادت هر یک از متخاصمین مجاز میباشند که مستقیماً متعرض اموال خصوصی اشخاص بیطرف و بیضرر شوند بعلاوه گفته شده است که حق تصاحب سفاین و مال التجاره خصم چنانکه بعضیها عنوان کرده اند از ملزومات جنگ بحری نمیباشد و فقط بعد از انعقاد صلح است که متخاصمین میتوانند بطور صحیح از مقدار خساراتیکه بتجارت بحری آنها وارد آمده است و از عدهٔ سفاین اتباع آنها که دستگیر شده است مطلع شوند لهذا اجرای این عادت یکی از متخاصمین را وادار باطاعت طرف نمیکند و امثله در تاریخ بحری مشاهده میشود و در زمان ناپلیون اول دولت فرانسه بواسطهٔ معدوم شدن سفاین تجارتی خود مجبور باطاعت نشد و فقط مغلوب شدن قوای بری او بواسطهٔ قشون دول متحدهٔ اروپائی آن دولت را وادار بصلح کرد

میل دول در موقوف داشتن حق تصرف بحری —— دول روز بروز بیشتر مایل بموقوف داشتن این عادت میباشند در کنگرهٔ پاریس ۱۸۵۶ این موقوفی عنوان شد ولی بواسطهٔ ضدیت دولت انگلیس پذیرفته نگردید و چنانکه بعدها گفته خواهد شد در آن کنگره قوانین مصرح مخصوص برای اینقاعده مقرر داشته و کورس را موقوف نمودند بعد در ۱۸۵۹ انجمن تجار که در شهر برم (المان) منعقد شده بود اعتراض نامهٔ مبنی بر برقراری حق تصرف بحری انشاء و در آن

اظهار نمود که خوب است دول بحری برای موقوف داشتن اینقاعده متحد و متفق شوند در ۱۸۶۶ در جنگی که واقع شد دول اتریش و ایطالی از حق تصرف بحری چشم پوشیدند در ۱۸۷۰ در بدو جنگ پادشاه پروس در اعلام نامه ۱۸ ژوئیه اطلاع داد که سفاین فرانسوی را نمیتوان توقیف و تصرف نمود ولی چون دولت فرانسه بواسطه تفوق قوای بحری خود رعایت معامله متقابله را نسبت بآلمانها نپذیرفت لهذا دولت آلمان نیز برخلاف اعلان خود عمل نمود در این خصوص میتوان عهدنامه ۲۸ فوریه ۱۸۷۱ را که دولت ایطالی با اتازونی مقرر داشته است ذکر نمود و در آن عهدنامه دولتین متعاهدتین متقبل شده اند که در موقع جنگ اموال شخصی را در روی بحر نیز محترم شمارند ولی بعضیها گفته اند که این عهدنامه خیلی کم اثر خواهد بود زیرا که تصور جنگ مابین دولتین ایطالیا و اتازونی خیلی مشکل است اداره حقوق بین الملل در ۱۸۷۷ رای ذیل را بیان نمود

چون اداره حقوق بین الملل مشاهده مینماید که وجدان عمومی روز بروز در ترقی است و بسیاری از قواعد وحشیانه که سابقاً معمول بوده است اکنون موقوف شده است قاعده ذیل را یکی از اصلاحات لازمه حقوق بین الملل میداند یعنی اموال خصوصی بیطرف یا خصم که در روی سفینه خصم یا بیطرف میباشد محترم است بالاخره دیده شد که در اختتام مذاکرات کنفرانس لاهه ۱۸۹۹ آرزوئی برای محترم داشتن اموال خصوصی در بحر عنوان شده بود

فصل دوم — اجرای حق تصرف بحری

سابقاً مذکور گردید که حق تصرف بحری چه چیز است خلاصه مکرر مینمائیم که حق تصرف بحری یعنی حقی که بموجب آن سفاین جنگی دولتین متخاصمتین حق تصرف سفاین تجارتی متعلقه بطرف را با امتعه که در آنها حمل شده است دارند و بعلاوه حق دارند ملاحین آن سفاین را اسیر کنند

معامله که با عملجات سفینه دستگیر شده باید بشود — عملجات سفینه دستگیر شده حکم اسرای جنگی را دارد یعنی آنها را میتوان اسیر و در محل معینی توقیف نمود مانند سایر اسرای جنگی خواه در قلعه خواه در شهر آزادی خواه در داخله مملکت

معامله که با کشتی دستگیر شده و محمولات آن میشود — کشتی تجارتی خصم و محمولات آن متعلق میشود بدولت متبوعه سفینه دستگیر کننده نه بعملجات آن سفینه و دولت متبوعه سفینه ماخوذه میتواند موافق میل خود آن سفینه و آن امتعه را بمصرف برساند یعنی قسمتی از آنرا بعملجات سفینه ماخوذه واگذار کند یا سفینه و تمام محمولاتش را بصاحب اصلی آن رد کند لهذا ملاحظه شد که در صورتیکه سفینه و محمولات آن متعلق بخصم باشد هیچ نوع اشکالی فراهم نمیشود اما در صورتیکه امتعه خصم در

سفینه بیطرف حمل شده باشد و یا بالعکس سفینه متعلق بخصم و امتعه راجع بدولت بیطرف باشد چه خواهد شد و چگونه میتوان قسمت بیطرف را از قسمت خصم تمیز داد این مسائل را بعدها حل خواهیم نمود

فدیه و گرو شخصی و یا معدوم نمودن سفینه دستگیر شده — قاعده قوانین نظامی اکثر دول اروپا فرماندهان سفاین نظامی خود را منع مینمایند از اینکه در عوض تصرف نمودن سفینه تجارتی خصم از او فدیه بگیرند بطور استثنا اینقاعده در مواقع لزوم فوق العاده مجاز است یعنی در موقعیکه سفینه نظامی نمیتوانند برای رساندن کشتی دستگیر شده به بندری از راه خود منحرف شود در اینصورت ممکنست بعضی از صاحب منصبان و ملاحان کشتی را بعنوان گرو شخصی اسیر نمود و همچنین در موقعیکه لازم باشد و چاره منحصر باشد سفینه جنگی میتواند کشتی دستگیر شده را معدوم کند یعنی آن کشتی را با محمولاتش غرق کند

استثنا از حق غنیمت — عادات جنگ بحری سفاین ذیل را از دستگیر شدن معاف داشته اند :

اولاً — سفاینی که مخصوص صید ساحلی است این قانون همیشه در فرانسه مجری بوده است ولی دولت انگلیس این ترتیب را بعنوان مساعدت و همراهی اجرا کرده است و مشاهده شد که در موقع جنگ کریمه در صورتیکه دولت انگلیس با دولت فرانسه متحد بودند سفاین جنگی انگلیس کلیه ابنیه و کشتیهای صیادی حتی کلیه صیادان را در سواحل بحر آزوف خراب کردند ولی باید دانست که این استثنا تعلق بصیدیکه در دریای آزاد میشود ندارد و همچنین در صورتیکه سفاین متعلقه بصید ساحلی مسلح باشند و مرتکب حرکات خصمانه شوند اینقاعده نسبت بآنها رعایت نمیشود

ثانیاً — سفاین غرق شده یا سفاینی که مجبور بتوقیف در یکی از بنادر خصم شده اند مشروط بر اینکه سفاین فوق الذکر در موقعیکه میخواهند غرق شوند و یا پناهنده به بندر خصم میگردند بواسطه سفینه جنگی خصم تعاقب نشده باشند

ثالثاً — سفاینی که مأموریت علمی دارند و یا مأمور اکتشافات هستند چنانکه در زمان سلطنت لوی ۱۵ و ۱۶ بوگنویل و لاپروس با کمال امنیت اکتشافات خود را اجری مینمودند

رابعاً — سفاینی که مأمور جمع آوری و پرستاری مجروحین میباشند

اجرای قواعد قرارداد ژنو در جنگ بحری — سابقاً مذکور گردید که اجرای قواعد قرارداد ژنو در جنگ بحری پس از کنفرانس ۲۸ اکتبر ۱۸۶۸ تولید بعضی فصول منضمه کرده بود ولی آن فصول منضمه را رسماً دولی که نماینده در آن کنفرانس فرستاده بودند امضاء و تصدیق نکرده بودند و بدین سبب حکم قانون پیدا نکرده بود و این نواقص را قرارداد رسمی که در ۱۸۹۹

در شهر لاهه امضا شده و بعدها بواسطهٔ کثیر دولیکه در آن کنفرانس نماینده داشتند ممضی و تصویب شده است رفع گردیده
در آن قرارداد سخن از سفاینی که مخصوص بجمع آوری و پرستاری مجروحین و غرق شدگان و رفتاریکه باید با مجروحین و غرق
شدگان و اعضای طبیه بشود سخن رانده شده است

اوّلاً — درخصوص سفاین مریضخانه — در قرارداد سابق الذکر سه نوع سفینهٔ مخصوص پرستاران مجروحین و غرق شدگان
تعیین شده است اوّل سفاینی را که یکی از متخاصمین مخصوصاً برای جمع نمودن و پرستاری کردن مجروحین و غرق شدگان ساخته
یا تجهیز کرده است اسم این سفاین را باید بطرف اعلام نمود و فقط در اینصورت آنها را نمیتوان اسیر کرد (فصل ۱) این
سفاین را سفاین مریضخانهٔ نظامی مینامند

دوّیم سفاینی را که اشخاص متفرقه یا انجمنهای مختلفه تجهیز نموده اند این سفاین نیز مشروط بر اینکه دارای اجازه نامه و تعرفهٔ
رسمی از طرف یکی از متخاصمین بوده و اسم آنها رسماً بطرف اعلان شده باشد از دستگیر شدن معاف هستند (فصل ۲)
سیّم سفاینی که بواسطهٔ اتباع یا انجمنهای دول بیطرف تجهیز شده باشد در صورتیکه شرایط مذکوره در فقرهٔ دوّیم را رعایت
کرده باشند از دستگیر شدن معافند (فصل ۳) علامت مخصوص این سفاین از قرار ذیل است
سفاین مریضخانهٔ نظامی باید رنگ خارجشان سفید و دارای خط سبز افقی بعرض یکمیطر و نیم باشند و سایر سفاین مذکوره
در فقرهٔ دوّیم و سیّم باید رنگ خارجشان سفید و در عوض خط سبز خط قرمزی بهمان ترتیب داشته باشند (فصل ۴)
متخاصمین حق تفتیش و تفحص و تحکم بر سفاین مذکوره در فقره دوّیم و سیّم دارند (فصل ۵)

ثانیاً — در مجروحین و غرق شدگان — ملاحان یا نظامیان مجروح یا مریض یا غرق شده بدون رعایت تابعیت بایستی
بواسطهٔ دستگیر کننده پرستاری شوند (فصل ۸) چون این قبیل اشخاص دستگیر شوند اسیر جنگی محسوب میشوند و دستگیر کننده
موافق مقتضیات زمان میتواند آنها را در سفینه نگاه دارد یا روانهٔ یکی از بنادر دولت خود کند و یا به بندر دولت بیطرفی
یا دولت خصم بفرستد در این مورد اخیر اسرائیرا که بوطن خودشان معاودت داده اند در موقع جنگ نمیتوانند در مهمات
نظامی مستخدم شوند (فصل ۹)

ثالثاً — در اجزای طبیه — مأمورین روحانی و اطبا و پرستاران سفاین دستگیر شده مصون و محترم هستند و آنها را
نمیتوان اسیر جنگی نمود این قبیل مأمورین چون از سفینهٔ دستگیر شده خارج میشوند با خود آلات جراحی شخصی خود را میبرند این
اجزا تا مدتی که لازم است باید مشغول انجام مأموریت خودشان باشند و در صورتیکه فرمانده کل مقتضی و ممکن بداند آنها میتوانند

دست از خدمت کشیده و بروند متخاصمین باید کلیهٔ مواجب معمولهٔ این قبیل اشخاص را در مدتیکه نزد آنها مشغول
خدمت هستند برسانند (فصل ۷)

فصل سیّم — کورس

تعریف — کورس یکی از معاملات جنگ بحریست و عبارتست از اجازه که باشخاص متفرقه از طرف یکی از
متخاصمین داده میشود که سفاین تجارتی را مسلح کرده و با آن سفاین حمله بسفاین طرف مقابل ببرند اجازه نامهٔ کورس را
lettre de marque مینامند و کسانیکه دارای این اجازه نامه بودند کرسر گویند شخص کرسر نه تنها
بملاحظهٔ وطن پرستی بلکه بملاحظهٔ منافعی که از دستگیر نمودن سفاین تجارتی طرف ممکن بود حاصل نماید اقدام باین امر مینمود

فواید و عیوب کورس — برای دولیکه دارای سفاین تجارتی کثیر بودند کورس بسیار مفید بود زیراکه میتوانستند
عدهٔ کثیری از سفاین را مسلح کرده بدین واسطه بر قوای نظامی بحری خود بیفزایند و همچنین برای دولیکه دارای قوای
نظامی بحری بقدر کفایت برای دفاع تجارت خود نبودند این کرسرها بسیار لازم بودند زیراکه بواسطهٔ آنها
میتوانستند بخوبی تجارت خود را از حملات خصم محفوظ بدارند

در عوض کورس بعضی عیوبات نیز داشت بدین معنی که هر چند کورسر مطیع امیر البحر فرمانفرمای قوای بحری دولتی خود
و دستهٔ سفاین نظامی محسوب میشد نفع و ضرر جنگ عاید شخص او بود بعلاوه چون کرسرها جنگ را برای نفع شخصی میکردند
لهذا بهیچوجه اطمینان از رعایت قوانین انسانیت و نظامی حاصل نمیشد و اغلب اوقات کورس مبدل بدزدی بحری
شده و خلل بر آسایش دول بیطرف وارد آورده سبب مجادله و منازعه بین دول گردید

قواعد و قوانین متعلقه بکورس — در هر دولتی برای کورس قواعد و قوانین مخصوصی تأسیس شده بود قاعده معموله در فرانسه
وسخط ۲۲ ماه مه ۱۸۰۳ (دوّیم پرریال سال ۱۱) بوده و سایر دول اغلب مواد آن قاعده را اخذ کرده بودند

اوّلاً — کرسر نمیتوانست سفینه را برای جنگ مسلح نماید مگر بموجب اجازهٔ مخصوص دولت و این اجازه را بایستی وزیر بحریه بدهد

ثانیاً — این اجازه فقط باتباع و اهالی داده میشد تقلباتیکه در تحصیل این اجازه بعمل میآمد بطور سختی مورد سیاست میشد
یعنی اوّلا لِتر دو مارک منسوخ و بعلاوه ششهزار فرانک جریمه مینمودند

ثالثاً — اجازه برای مدّت معیّنی داده میشد یعنی ۶ یا ۱۲ یا ۱۸ و یا ۲۴ ماه

رابعاً — اجازه منوط بتأدیهٔ وجه الضمانه برای ضمانت اعمال کرسرها میشد بدین معنی که برای سفاینی که عملجات آنها متجاوز از ۱۴۰ نفر بود

۷۴۰۰۰ فرانک و آنهائیکه کمتر از عده فوق عمله داشتند ۳۷۰۰۰ فرانک وجه الضمانه اخذ میشد

خامساً - کرسرها بایستی مطیع کلیه قوانین و قواعد متعلقه بنظام بحری باشند لهذا آنها محکوم محاکمات بحری از بابت جنایت و جنحه که عملیاتشان مرتکب میشدند بودند و مجهزین با ناخدایان سفاین تجارتی متفقاً و توأماً مسئول بودند

فرق مابین کرسر و دزد بحری و فواید این تشخیص و مواردیکه کورس منجر بدزدی بحری میشود —— دزد بحری بدون اجازه هیچ دولتی رفتار و حرکت مینماید و دارای هیچ بیرقی نبوده رعایت هیچ نوع قانون و قاعده را نمیکند و در اقدامات خود حدی تصور نمینماید بالعکس کرسر با اجازه و برای یکی از متخاصمین عمل مینماید و در فوق قواعدی که بایستی رعایت کند ذکر نمودیم فواید ذیل از تمیز بین کرسر و دزد بحری حاصل میشود : کرسر جزو متخاصمین و معین دولتی که بیرق آنرا افراشته است محسوب میشود لهذا در باره او بایستی قواعد جنگ رعایت شود و عملجات آنرا فقط میتوانستند اسیر جنگی نمایند بالعکس دزد بحری جزو جانیان محسوب شده و در صورت دستگیر شدن با او معامله که با اسرای جنگی مینمایند نخواهد شد و محکوم محکمه های جنائیه و قوانین جزا بر آنها تعلق میگیرد

در موارد ذیل کورس منجر بدزدی بحری و کرسر جزو دزدان بحری محسوب میشد : (۱) درصورتیکه عملیات خود را پیش از موعد مقید به در اجازه نامه اجرا نماید

(۲) درصورتیکه اجازه نامه از متخاصمین نداشته باشد

(۳) درصورتیکه برخلاف قوانین جنگ رفتار کند مثلاً متعرض تجارت دول بیطرف شود

نسخ کورس — کنگره پاریس اعلامنامه پاریس ۱۸۵۶ —— امروزه کورس منسوخ است و این نسخ منتج از اعلامنامه ۱۵ آوریل ۱۸۵۶ که در کنگره پاریس برحسب اظهار نماینده دولت فرانسه کنت والوسکی پنج دولت معظم اروپا یعنی اطریش . فرانسه . انگلیس . پروس . و روسیه . امضا نمودند میشود بعدها این اعلامنامه را سایر دول اروپا و بعضی از دول امریکا پذیرفته اند بنحویکه میتوان گفت که نسخ کورس یکی از قوانین واجب الرعایه حقوق ملل حالیه است در اواخر قرن هیجدهم برای نسخ کورس اقداماتی شده بود و در عهدنامه که ۱۷۸۵ مابین دولت اتازونی و دولت پروس منعقد شده بود طرفین متقبل گردیده بودند که درصورت اعلان جنگ بیکدیگر کورس را بهیچوجه معمول ندارند در موقع شورش فرانسه مجلس مقننه فرانسه قانونی احداث نموده قوه اجرائیه را دعوت نمود که با دول خارجه مذاکرات لازمه را برای نسخ کورس در جنگهای بحری و برقرار داشتن آزادی تجارت بنماید ولی این مذاکرات منتج بهیچ نتیجه نگردید در ۱۸۲۳ در موقعیکه دولت

فرانسه در امورات اسپانی مداخله نمود این عنوان را تجدید کرد و در ۱۸۲۳ الی ۱۸۳۰ رئیس جمهوری اتازونی مونرو اقدامات مجدانه در این خصوص نمود و بالاخره در ۱۸۲۶ در کنگره پاناما نسخ کورس مبحث مذاکره گردید ولی هیچیک از این اقدامات مثمر ثمر نشد و فقط در ۱۸۵۶ موفق به موقوف داشتن کورس شدند

فقط دولت اسپانی و اتازونی و مکزیک از قبول اعلامنامه پاریس امتناع کردند لهذا در جنگ سسیون امریکا کورس معمول بود و اگر جنگی مابین یکی از دول امضاکننده اعلامنامه پاریس و دولت اتازونی بظهور میرسید متخاصمین حق شروع معمول داشتن کورس را دارا بودند

دولت اتازونی بسیار مایل بموقوف شدن تامه حق غنایم بحری بوده ولی موافق آنچه سابقاً گفته شد دولت انگلیس راضی نشد و چون حق غنیمت برقرار ماند دولت اتازونی موقوف شدن کورس را نپذیرفت بملاحظه اینکه دارای سفاین تجارتی زیاد و نظام بحری کم بوده برای محفوظ داشتن تجارت خود و صدمه رسانیدن تجارت خصم لازم بود معاونت سفاین کرسر را طلبد

نظام بحری داوطلب دولت پروس در ۱۸۷۰ —— در ۱۸۷۰ بموجب حکم ۲۴ ژوئیه پادشاه پروس اشخاص متفرقه را دعوت نموده که خود و سفاینشان را تسلیم دولت نمایند برای حمله بردن بسفاین فرانسه در عوض انعاماتیکه از ده هزار طالر الی پنجاه هزار طالر بوده به نسبت قوه و اندازه سفاین دستگیر شده بآنها میدادند دولت فرانسه اعلامنامه ۱۸۵۶ را متمسک قرار داد و بر این حکم اعتراض نموده و عنوان کرد که تأسیس این قوه بحریه داوطلب برقراری کورس بوده که ظاهراً بشکل تازه درآمده است [illegible] دولت انگلیس در این باب مشورت شد و آنها این اعتراض را بی اساس دانستند بملاحظه اینکه این سفاین داوطلب که در تحت فرماندهی رؤسای نظامی و محکوم برعایت قوانین و نظم سفاین بحری نظامی است بایستی شبیه دستجات داوطلب آزاد بری بشود و حقوق بین الملل استخدام این نوع دستجات را بهیچوجه منع نمیدارد و میتوان در اینصورت علاوه کرد که این حکم پادشاه پروس بهیچوجه مثمر ثمری نگردید و قوای بحری داوطلب تأسیس نشد

باب سیم — در وسایل خسارت رسانیدن بخصم

قاعده کلی —— چنانکه در جنگ بری گفته شد در جنگ بحری نیز خدعه مجاز است و حیله و تزویر ممنوع و همچنین سخت گیریها و بیرحمیهائیکه برای نیل مقصود مثمر ثمر نخواهند بود نباید اجرا شود در این مطلب خوب است رجوع بجنگ بری

شود و فقط در اینجا بعضی امثله از خدعه و حیله و تزویر ذکر خواهیم نمود سفینه چون بخواهد از تعاقب خصم متخلص شود و فرار کند میتواند بیرق دولت دیگری برافرازد و این خدعه است ولی برای حمله بردن بخصم و اورا غافل کردن نمیتوان این امر را معمول داشت و چون مجادله شروع میشود سفینه باید بیرق رسمی خود را ظاهر سازد و اگر برخلاف این رفتار کند حیله و تزویر محسوب میشود و نیز چون سفینه بواسطه ظاهر ساختن علائم مخصوصه از سفینه طرف کمک بخواهد و خود را در معرض خطر نماید و چون سفینهٔ خصم برای کمک او بیاید بتیر توپ بست او خالی کند این عمل را جزو حیله و تزویر محسوب مینمایند

در وسایل حمله و مدافعه —— وسایل عمده حمله و مدافعه در جنگ بحری از قرار تفصیل ذیل است :

اولاً غنیمت بحری Prise ثانیاً محاصره بحری Blocus ثالثاً گلوله باران Bombardement

اولاً غنیمت بحری —— در اینجا فقط مختصر از غنیمت بحری ذکری خواهد شد و میدانید که غنیمت بحری متعلق میشود (۱) بسفاین نظامی (۲) بسفاین تجارتی دولت خصم این سفاین و محمولهٔ آنها متعلق میشوند بدولتی که کشتی دستگیر کننده بیرق او را افراشته است و عملجات سفینه دستگیر شده جزو اسرای جنگی میشوند در اینباده خوبست بفصل قبل رجوع شود

ثانیاً محاصره بحری — تعریف —— تفاوت با محاصره بری —— آثار آن نسبت بمتخاصمین —— محاصره بحری محصور نمودن سواحل و بنادر خصم است و برخلاف محاصره بری غرض از محاصره بحری تصرف محال محاصره شده نبوده و فقط برای قطع مراودات خصم با خارج و معدوم نمودن تجارت آن معمول میدارند لهذا در صورتیکه محاصره بری در موقعی شروع میشود که شهرهای محاصره شده جزو قلاع بوده و خود را مدافعه مینمایند محاصره بحری بدون ملاحظه تعلق بنادر نظامی و تجارتی میگیرد و میتوان گفت بملاحظه مقصودیکه در نظر است بیشتر متوجه بنادر تجارتی میشود

اثر محاصره بحری نسبت بطرف مسدود نمودن تجارت او است با خارج و این اثر در دول بیطرف نیز مؤثر میشود و مخصوصاً در باب آنها منتج بنتایج عمده میشود و آن نتایج را مفصلاً در قسمت بعد که متعلق است به بیطرفی بحری ذکر خواهیم نمود

ثالثاً گلوله باران —— تفاوت گلوله باران جنگ بری با گلوله باران بحری —— مانند محاصره بحری گلوله باران بحری نیز بعکس آنچه در خصوص جنگ بری گفته شد ممکنست راجع به بنادر و شهرهای مفتوح و غیر مستحکم شود زیرا که مانند محاصره بحری غرض از گلوله باران نیز معدوم ساختن تجارت خصم است ولی در صورتیکه گلوله باران نمودن بندر غیر مستحکمی در نتیجه مخاصمه بهیچوجه مثمر ثمر نشود اقدام باین امر جزو حرکات وحشیانه محسوب شده و حقوق ملل آنرا بهیچوجه تجویز نمینماید

قسمت چهارم — در بیطرفی در جنگ بحری

صفات بیطرفی بحری —— کلیة بیطرفی در جنگ بحری دارای همان صفات و منتج همان نتایج و آثار میشود که در جنگ بری گفته شد ولی این بیطرفی در تحت بعضی قواعد مخصوصه بسیار مهم واقع شده است که ذیلاً بیان خواهیم نمود چون غرض از جنگ بحری مخصوصاً معدوم ساختن تجارت خصم است لهذا برای دول بیطرف بعضی آثار و نتایج خوب و بد تولید مینماید زیرا که از طرفی ممکنست که بواسطه محاصره سواحل تجارت دولت بیطرف با یکی از متخاصمین مسدود و یا بالکلی مقطوع گردد و بدین سبب بآن دولت بیطرف خسارت کلی وارد میآید ولی از طرف دیگر چون تجارت متخاصمین موقتاً با بعضی از دول مسدود میشود لهذا تجارت دول بیطرف توسعه مییابد بمعنی که در حالتی که سفاین تجارتی متخاصمین نمیتوانند مراوده کنند مراکز جدیدی برای تجارت دول بیطرف فراهم میشود و بعلاوه میتوانند در نقاطی که محاصره نشده است آذوقه و کلیه امتعه که برای صنعت خود لازم دارند بمتخاصمین بفروشند

تقسیم قسمت چهارم : قسمت چهارم بچهار فصل تقسیم مینمائیم **فصل اول** مصونیت متملکات بحری دول بیطرف **فصل دویم** تجارت دول بیطرف **فصل سیم** تحدیدات وارده بتجارت دول بیطرف **فصل چهارم** سانکسیون تحدیدات سابق الذکر

فصل اول — مصونیت متملکات بحری دول بیطرف

مصونیت متملکات بحری دول بیطرف عبارت است از اینکه هیچ حرکات خصمانه نمیتوانند در آبهای ساحلی آنها واقع شود بمعنی که هیچیک از سفاین نظامی متخاصمین نمیتوانند حق تفتیش یا حق دستگیر نمودن سفینهٔ تجارتی متعلق بطرف را در آبهای ساحلی دولت بیطرف مجری دارد و همچنین سفاین نظامی متخاصمین نمیتوانند در آن آبها محاربه کند

در جنگ روس و ژاپن ژاپنیها چندین مرتبه برخلاف این قاعده رفتار کردند :

اولاً در بندر شمولپو Chemulpo دو سفینه روس موسوم به Variag Koreetz قبل از اعلان جنگ باین بندر بیطرف پناه بردند سفاین نظامی دولت ژاپن این دو سفینه را در آن بندر غرق نمود ثانیاً کشتی جنگی دولت روس را موسوم به Reshitelny در بندر شفو که متعلق بچین است دستگیر کرد

سانکسیون این مصونیت —— چون آبهای ساحلی دولت بیطرف را محترم نشمارند دولت مذکور حق تلافی اینحرکت خلاف قاعده را دارد مثلاً اگر در آبهای ساحلی او سفینهٔ خصم را طرف دستگیر کرده باشد میتواند رهائی آن سفینه را بخواهد ولی در اینجا مسئله خیلی باریکی بمیان میآید یعنی در صورتیکه دولت بیطرف اعتراض بر اینحرکت نکند آیا صاحب سفینه دستگیر شده میتواند

این رفتار غیر مشروع را متمسک قرار داده و از محکمهٔ غنایم حکم استرداد سفینهٔ خود را بخواهد در این مطلب اختلاف آراست بموجب عقیده که معمولاً پذیرفته شده است میگویند که کشتی دستگیر شده نمیتواند تسلّی از وضع و ترتیبی که در موقع دستگیر نمودن او مجری شده است بنماید چه حقی را که آن کشتی مدعی خواهد شد که بر خلاف او رفتار شده و نقض گردیده است متعلق باو نبوده و راجع بدولت بیطرف است لهذا آن حق را نمیتواند برای خود متمسک قرار داده و از آن بهره‌مند شود بر حسب عقیدهٔ دیگر چنین رای میدهند که حکم استرداد غنیمت در صورتیکه استدعای صحه در این حکم مبنی بر عدم رعایت قوانین باشد بایستی صادر شود زیرا که دولت بیطرف برای اینکه بعدها متملکات او را محترم دارند بایستی مایل باسترداد غنیمت باشد و لو اینکه آن استرداد را صاحب سفینهٔ دستگیر شده استدعا کرده باشد علاوه چون مکشوف گشت که صاحب سفینهٔ دستگیر شده رجوع بدولت بیطرف کرده و او را مجبور بتظلم نقض قانونیکه واقع شده است بنماید یعنی آن دولت بخصمیکه بر خلاف قوانین بیطرفی رفتار نموده است شکایت کرده و احقاق حق بخواهد لهذا بهتر اینست که آن صاحب سفینه را مجاز بدارند که مستقیماً شکایات خود را بمحکمهٔ غنایم اظهار نماید

حق پناه — تفاوت مابین مصونیت اراضی و متملکات بری یا بحری — سابقاً گفته شد که در جنگ بری اراضی بطور تام مصون میباشند بمعنی که قوای مسلح متخاصمین حق دخول در اراضی بیطرف را ندارند و اگر در موقع مجادله و منازعه قشون یکی از متخاصمین باراضی دولت بیطرفی پناهنده شود دولت مزبور مکلف است که اسلحهٔ آنها را از دستشان گرفته و برای اینکه دیگر نتوانند مداخله در مجادله کنند آن قشون را تا آخر جنگ در محلی محفوظ نگاه دارد ولی در جنگ بحری چنین نیست و آبهای ساحلی دول بیطرف برای متخاصمین مفتوح است و آنها میتوانند در بنادر بیطرف وارد شوند و این حق مخصوص است برای آنها که حق پناه نامیده میشود در صورتیکه دولت بیطرفی تقرب سواحل خود را بیکی از متخاصمین منع نماید نسبت باو مرتکب حرکت خصمانه واقع شده است و بدینجهت از بیطرفی خارج میشود ولی باید دانست که متخاصمین نیز نباید از حق پناه سوء استعمال نمایند و آنرا برای اقدامات نظامی بکار برند سابقاً نیز گفته شد که متخاصمین نمیتوانند در آبهای ساحلی اقدامات خصمانه نسبت بیکدیگر بنمایند علاوه نمیتوانند بنادری که بآنها داده میشود و غنیمت نموده اسلحهٔ خود را تکمیل یا عملجات خود را تجدید و یا مهمات جنگی تحصیل نمایند (ولی میتوانند آذوقه برای خود فراهم کرده و تعمیرات لازمهٔ سفینهٔ خود را بنمایند)

دولت بیطرفی که یکی از متخاصمین را مجاز بر اجرای این اقدامات کند معاونتی بوی کرده است که بر خلاف تکالیف بیطرفی است

در موردیکه سفاین متعلقه بمتخاصمین در بندر دولت بیطرفی لنگر انداخته باشد — چون سفاین متخاصمین متفقاً در بندر دولت بیطرفی متوقف شوند دولت مذکور باید متوسل بتمام اقدامات احتیاطیه برای ممانعت ظهور منازعه در آبهای ساحلی خود بشود یکی از این اقدامات قاعده ۲۴ ساعت است سفاین نظامی دولتین متخاصمین نمیتوانند متفقاً از بندر بیطرفی که در آن متوقف بودند خارج شوند و اگر چنین واقع شد مسلم است که در آبهای ساحلی یا در قرب آن آبها مرتکب اعمال خصمانه نسبت بیکدیگر میشوند سفینه که اول در بندر وارد شده است باید اول خارج شود و سفینهٔ دولت طرف پس از انقضای ۲۴ ساعت این حق را دارا خواهد بود و برای آنکه سفینه که بعداً ورود کرده است عمداً مانع حرکت سفینهٔ طرف نشود بسفینهٔ دومی اجازه میدهند که از لنگرگاه خارج شود مشروط بر اینکه ۲۴ ساعت قبل از حرکت مأمورین رسمی بندر بیطرف را از خیال خود آگاه کند مأمورین مذکور فوراً از این مطلب سفینهٔ طرف را مطلع مینمایند تا سفینهٔ مذکور اگر میل داشته باشد بتواند از حق تقدم خود بهره‌مند شده زودتر از بندر دولت بیطرف خارج شود در جنگ روس و ژاپن این قاعدهٔ ۲۴ ساعت را تعبیر دیگری داده‌اند و گفته‌اند که هیچیک از سفاین متخاصمین نباید بیشتر از ۲۴ ساعت در آبهای ساحلی دولت بیطرفی برای تحصیل آذوقه یا اجرای تعمیرات لازمه توقف نماید و اگر از مدت سابق الذکر تجاوز کند دولت بیطرف حق دارد که اسلحهٔ سفاینی را که نمیتوانند حرکت نمایند ضبط کند دولت چین این قاعده را در باب چندین سفینهٔ جنگی روس که به بندر او پناهنده شده بودند اجرا کرد

فصل دوّم — در تجارت دول بیطرف

فروض اربعه — دول بیطرف آزادند که با یکدیگر یا با متخاصمین تجارت نمایند و میتوانند مال التجارهٔ خود را با سفاین خود و یا با سفاین متخاصمین حمل کنند لهذا در این مطلب فروض اربعهٔ ذیل را میتوان نمود

اوّل سفینه متعلق بخصم و مال التجاره متعلق بخصم دوّیم سفینه متعلق بدولت بیطرف و مال التجاره متعلق بدولت بیطرف سیّم سفینه متعلق بخصم مال التجاره متعلق بدولت بیطرف چهارم سفینه متعلق بدولت بیطرف مال التجاره متعلق بدولت خصم

در دو فرض اولی هیچ اشکالی پیش نمیآید و سفینهٔ خصم که مال التجارهٔ خصم را حمل نموده است موافق عادات جنگ بحری با مال التجارهٔ حمل شده مکشوف و دستگیر شود و بالعکس سفینهٔ دولت بیطرف که حمل امتعهٔ دولت بیطرف را نماید بایستی از حق غنیمت مصون و محترم باشد

مطلب حال که با امتعهٔ دولت بیطرف که در سفینهٔ خصم حمل شده است و امتعهٔ خصم که در سفینهٔ دولت بیطرف حمل شده است باید چه شود

باسفینهٔ دولت خصم که امتعهٔ دولت بیطرف را حمل نموده است و با سفینهٔ دولت بیطرف که امتعهٔ دولت خصم را حمل کرده است چه معامله باید کرد این دو فرض تا عهدنامهٔ پاریس ۱۸۵۶ بطور قطعی حل نشده و بعضی عادتها که بطور وضوح معین و معلوم نبود در باب این قبیل مسائل اجرا میشد و عهدنامهٔ پاریس اینمسئله را بطور قطعی حل و فصل نمود ذیلاً قواعدیکه در کتاب موسوم بکنسولای بحری (کنسولای بحری کتابیست محتوی قواعد و عاداتی که در بحر روم رعایت میشد و در میان سنهٔ ۱۳۴۳ — ۱۴۳۵ در شهر بارسلون بطبع رسیده است) و قاعدهٔ فرانسویرا و اعلامنامهٔ پاریس ۱۸۵۶ را ذکر نموده پس از آن قواعدیکه بایستی مابین یکی از دول امضاکننده قرارداد پاریس و یکی از دولیکه آن قرارداد را امضا نکرده است مجری شود بیان خواهیم کرد

اولاً قواعدیکه در کنسولای بحری ذکر شده است — موافق آنچه در کنسولای بحری نوشته شده است معامله که با سفینه میشود نباید تأثیر در معامله که با مال التجاره خواهد شد داشته باشد لهذا دو نتیجهٔ ذیل حاصل میشود

اول امتعهٔ متعلقه بدولت خصم را که در سفینهٔ بیطرف حمل نموده اند ممکنست تصرف شود

دوم امتعهٔ دولت بیطرف که در سفینهٔ دولت خصم حمل شده است باید محفوظ و محترم بماند

اینقاعده را که دولت انگلیس معمول میداشت دارای معایب کثیره بود زیرا که بواسطهٔ آنکه ممکن بود مال التجاره حمل شده در سفاین بیطرف را تصرف نمود خسارت بسیار عمده بدول بیطرف وارد میآورد و نیز در تأدیهٔ حق حمل و نقل امتعهٔ تصرف شده اشکالی پیش میآمد و البته بایستی وجه حمل و نقل پرداخته شود ولی چگونه ممکن بود مبلغ آنرا بطور صحیح تعیین کرد و آیا کی مدیون آن وجه حمل و نقل بود و بالاخره اشکالات بسیار عمده برای تعیین اینکه مال التجاره متعلق بدولت خصم یا بدولت بیطرف است در پیش میآمد

ثانیاً قاعدهٔ فرانسه — دولت فرانسه از سابق در اینخصوص قاعدهٔ دیگری را معمول میداشت یعنی صفت سفینه مؤثر در صفت محمولهٔ آن بوده معامله که با اولی میشد عیناً با دومی هم میشد لهذا : ۱) امتعهٔ دولت خصم که در سفینهٔ دولت بیطرف حمل شده است بایستی محترم و محفوظ بماند زیرا که سفینه مصون پس مال التجاره مصون خواهد بود و این قاعده را بواسطهٔ جملهٔ ذیل بیان کرده

Le pavillon couvre la marchandise

۲) امتعهٔ دولت بیطرف — امتعهٔ دولت بیطرف را که در سفینهٔ خصم حمل شده است میتوان تصرف نمود

Navire ennemi, marchandise ennemie,

navire ennemi confisqué robe d'ami, robe d'ennemi confisque la robe d'ami et le navire.

حکم ۱۵۴۳ فصل ۴۲ و حکم ماه مارس ۱۵۸۴ فصل ۶۹

ثالثاً اعلامنامهٔ پاریس ۱۵ آوریل ۱۸۵۶ — در جنگ کریمه دولت فرانسه و انگلیس که بر ضد روسیه متحد شده بودند در خصوص معامله و رفتاریکه بایستی با تجارت بحری دول بیطرف نمود مذاکرات نموده و متفق الرای شده قراری دادند و این اتفاق و قرارداد فواید کثیره برای دول بیطرف داشت و از قواعد دولتین آن مطالبی که برای دول بیطرف مفیدتر بود اخذ کردند دولت فرانسه قاعدهٔ انگلیس را که بموجب آن مال التجارهٔ بیطرف در سفینهٔ خصم محترم و محفوظ است قبول نمود و دولت انگلیس قاعدهٔ فرانسه که بیرق مال التجاره را محترم میدارد پذیرفت پس از ختم جنگ این دو قاعده رسماً در قرارداد پاریس ۱۸۵۶ اظهار و پذیرفته شده است در قرارداد مذکور چنین نوشته اند اولاً متاع خصم که در سفینهٔ دولت بیطرف حمل شده و در تحت بیرق دولت بیطرف واقع شده بایستی محفوظ و محترم بماند باستثنای اشیائیکه جزو قاچاق جنگی محسوب میشود

امتعهٔ دولت بیطرف غیر قابل تصرف است ولو اینکه در تحت بیرق دولت خصم واقع شده باشد یعنی در کشتی خصم باشد

رابعاً آیا قواعد اعلامنامهٔ پاریس را میتوان درباره دولیکه آن قرارداد را امضا نکرده اند مجری داشت یا خیر در دو مورد ذیل اینمسئله مطرح میشود فرض نمائیم یکی از دول امضاکنندهٔ اعلامنامهٔ پاریس مثلاً دولت فرانسه با دولتیکه آنرا امضا نکرده است مثلاً دولت چین در جنگ باشد سفینهٔ فرانسوی در دریا بر میخورد بسفینهٔ دولت بیطرف که حمل مال التجارهٔ چین را کرده است در صورتیکه دولت متبوعه سفینه که جزو دول بیطرف است اعلامنامهٔ پاریس را امضا کرده باشد میتواند قاعدهٔ لو پاوین کور لو مارشاندیز را متمسک قرار داده مانع توقیف آن امتعه بشود ولی ضد این را فرض نمائیم یعنی امتعهٔ خصم که در سفینهٔ دولت بیطرف حمل شده است متعلق بیکی از دول امضاکنندهٔ قرارداد سابق الذکر باشد در صورتیکه دولت متبوعهٔ سفینه که آن نیز از دول بیطرف است آن قرارداد را امضا نکرده باشد در این صورت چنین بنظر میآید که حق توقیف و تصرف مال التجاره را متخاصمین دارند ولی عملاً چنین نیست و درباره دولی هم که قرارداد ۱۸۵۶ را امضا نکرده است قاعدهٔ (لو پاوین کور لا مارشاندیز) را رعایت میکنند

خامساً چگونه میتوان متعلق بخصم بودن سفینه و مال التجاره را معلوم کرد — اینمسئله بسیار غامض و دول بحری بهیچوجه در حل آن متفق الرای نشده اند و قانون واحدی برای تشخیص و تمیز خصم بودن سفینه و مال التجاره در دست نیست در فرانسه معمولاً تابعیت را مأخذ قرار میدهند و در انگلیس و امریک محل سکنای صاحب سفینه یا مال التجاره را ذیلاً

جداگانه از سفینه و محمولهٔ آن سخن گفته خواهد شد

سفینه‌ها — بموجب قانون دولت فرانسه خصم بودن یا بیطرف بودن سفینه از روی بیرقی که مشروعاً برافراشته است و برحسب تابعیت مالکش معلوم میشود لهذا سفینه که دارای بیرق خصم و متعلق باتباع دولت خصم باشد خصم محسوب میشود قانون دولت انگلیس و امریک محل سکنای مالک سفینه و بیرقی را که مشروعاً برافراشته است ماخذ قرار میدهند ولی این قاعده را بطوری تعبیر میکنند که منافع دولت دستگیر کننده بخوبی منظور شده باشد بمعنی که سفینهٔ که مشروعاً دارای بیرق یکی از متخاصمین است خصم شمرده میشود و لو اینکه صاحب آن در اراضی دولت بیطرفی سکنی داشته باشد و از طرف دیگر در صورتیکه سفینه دارای بیرق دولت بیطرفی باشد مشروعاً تصرف مینمایند در صورتیکه مالکین آن در اراضی خصم سکنی داشته باشند

محمولها — بموجب قانون فرانسه تابعیت محمولهٔ سفینه همان تابعیت مالک اوست یعنی اگر مالک امتعه تبعهٔ دول بیطرف باشد امتعه نیز بیطرف است و اگر تبعهٔ یکی از متخاصمین باشد امتعه خصم است و شخصیکه امتعه بعنوان او فرستاده میشود مالک امتعه محسوب میگردد ولی مشروعیت شرطی را که بموجب آن حمل کننده تا زمان ورود مال التجاره بمقصد مالک محسوب خواهد شد نمی‌پذیرند در دولت انگلیس بموافق ترتیب ذیل مقرر شده است

اولاً امتعه متعلقه باشخاصیکه در اراضی خصم سکنی داشته باشد خصم محسوب میشود و بدون رعایت هیچ فصل مخالفی که ارسال آنرا صاحب مال التجاره قرار داده اند

ثانیاً محصول اراضی خصم تا زمانیکه متعلق بمالک آن اراضی باشد بدون ملاحظهٔ محل سکنی یا تابعیت آن مالک خصم محسوب میشود

فصل سیم — تحدیدات وارده بتجارت بحری دول بیطرف

تجارت بحری دول بیطرف در دو مسئله محدود میشود : اولاً قاچاق جنگی ثانیاً محاصرهٔ بحری

اولاً — قاچاق جنگی

دول بیطرف نباید برای ملاحظهٔ منافع یکی از متخاصمین اقدام بتجارت قاچاق جنگی نمایند و این امتناع مبنی بر دو تکلیف عدم مداخله و بیغرضی که رعایت آنها بر دول بیطرف واجب است میباشد

مقصود از قاچاق جنگی — دولتین متخاصمین همیشه مایل اند که توسعه بلفظ قاچاق جنگی داده و بر عدهٔ اشیائیکه جزو قاچاق

محسوب میشود بیفزایند و بالعکس دول بیطرف مایلند که از آن عده حتی المقدور بکاهند لهذا هیچ قاعدهٔ صحیح و دقیقی در این مسئله نمیتوان ذکر کرد و فقط چیزیکه میتوان گفت اینست که بعضی اشیا بالذات و لزوماً جزو قاچاق جنگی محسوب میشود و برخی را بالعکس در هیچ مورد نمیتوان قاچاق جنگی محسوب کرد و عده نیز ذوجنبتین هستند و بملاحظهٔ مصرف شان قاچاق جنگی یا غیر قاچاق جنگی محسوب میگردند

۱) اشیائیکه بالذات و لزوماً قاچاق جنگی هستند — اشیائیکه بالذات و لزوماً قاچاق جنگی محسوب میشوند اشیائی میباشند که مخصوصاً برای استعمال در جنگ بری یا بحر ساخته شده باشند از قبیل اسلحه و مهمات جنگی و زین و برگ و یراق اسب و کلاه خود و غیره

۲) اشیائی را که نمیتوان قاچاق جنگی محسوب کرد — این قبیل اشیاء عبارتست از امتعهٔ زینتی که بهیچ وجه در جنگ بکار نرفته و برای خوش گذرانی و معیشت فقط لازم است از قبیل اشیائیکه بمصرف تغذیه میرسد و لو اینکه برای قشون خصم فرستاده شده باشد ولی در جنگ تنکن دولت فرانسه برحسب دستور العمل وزیر امور خارجه مورخه ۲۱ فوریه ۱۸۸۵ برنج را جزو قاچاق جنگی محسوب داشته بود و این ترتیب اسباب اعتراض دولت انگلیس شد ولی دولت فرانسه این مسئله را در این مورد استثنائاً بواسطهٔ دو دلیل ذیل ثابت نمود

اولاً برنجیکه از ایالات جنوبی بسمت شمال چین حمل میشد مال التجاره نبوده بلکه خراجی است که ایالات جنوبی بایالات شمالی میدهند

ثانیاً برنج متاعیست که در عوض مزد بقشون نظامی چین داده میشود بواسطهٔ این دو دلیل ممنوع داشتن تجارت برنج بواسطهٔ دولت فرانسه بایستی سوء استعمال از قدرت محسوب شود

۳) اشیائیکه ذوجنبتین هستند — بعضی اشیاء ذوجنبتین هستند یعنی آنها را میتوان در جنگ بکار برد و همچنین به بعضی مصارفی زد که بهیچ وجه مربوط بجنگ و مخاصمه نیست مثلاً ذغال و هیزم و گوگرد و کنف و ماشین آلات تجارتی و غیره اشیاء مفصله فوق الذکر را میتوان برای اعمال اسلحه و مهمات جنگی و همچنین برای معیشت معمولی و یومیهٔ افراد بکار برد و در خصوص این قبیل اشیاء ذوجنبتین ممکنست شک و شبهه حاصل شود و درباره آنها بعضی ترتیبات خلاف قانونی رعایت شود سابقاً چنین معمول بود که در جنگ متخاصمین عهدنامه امضا کرده و در آن عهدنامه اشیائی را که آنها جزو قاچاق جنگی محسوب مینمایند ذکر میشد و عهدنامهٔ فوق الذکر را بدول بیطرف ابلاغ مینمودند حالیه چنین نیست و هر یک

از متخاصمین علیحده صورت اشیائیرا که جزو قاچاق محسوب میدارد ترتیب داده و آنرا بدول بیطرف و خصم اعلام میدارد ودر کلیه جنگهائیکه این اواخر اتفاق افتاد چنین رفتار نمودند عقلاً و انصافاً چنین بنظر میآید که حل اینمسئله بدین ترتیب بشود که کلیه این قبیل اشیاء ذو جنبتین را درصورتیکه برای استعمال در منازعه یکی از متخاصمین بفرستند جزو قاچاق جنگی محسوب شود و اینقاعده را در ۱۸۹۸ دولت اتازونی در جنگ خود با اسپانی درخصوص ذغال سنگ مجری نمود یعنی درصورتیکه ذغال سنگ را یکی از بنادر نظامی یا بندری که در آنجا ذخیره و آذوقه جمع میشد و یا بیک یا چندین سفینه خصم میفرستادند جزو قاچاق جنگی محسوب کرده تصرف مینمودند

شرط اساسی این نوع قاچاق —— برای اینکه انتقال اشیاء را بتوان قاچاق تصور کرد لازمست که اشیائیکه قاچاق فرض میشود از طرف دولت بیطرفی برای یکی از متخاصمین فرستاده شود ولی درصورتیکه این اشیاء بواسطه سفینه دولت بیطرفی حمل به بندر بیطرفی بشود تا در آن بندر حمل سفینه بیطرف دیگری شده و از آنجا روانه بمقصد یعنی برای یکی از متخاصمین فرستاده شود اینحمل را قاچاق محسوب میدارند و بموجب قاعده مداومت مسافرت کشتی اول را هم حامل قاچاق میدانند زیراکه دو مسافرت فوق الذکر یک مسافرت غیر قابل تقسیم بمقصد غیر مشروع محسوب میشود

* قاچاق عرضی —— قاچاق عرضی یعنی حمل کردن بسفینه بیطرفی مراسلات و یا قشون نظامی متعلقه بیکی از متخاصمین را براین اصطلاح قاچاق عرضی جمعی ایراد کرده اند و آنرا در این مورد صحیح ندانسته اند زیراکه سفینه که حامل چنین قاچاقی باشد حمل صحیح قاچاق جنگی کرده و میتوان آنرا دستگیر و تصرف نمود ولی درصورتیکه نماینده سیاسی یکی از متخاصمین با سفینه بیطرفی حرکت نماید نمیتوان گفت که آن سفینه حمل قاچاق جنگی کرده است این مسئله در جنگ سسیون امریکا در مورد ارسال دو نفر مامور از جانب دول متحده جنوبی بارو پا که با کشتی بیطرفی مسافرت مینمودند مطرح مذاکره شد بعضی عنوان کرده اند که حمل چنین مسافری جزو قاچاق جنگی محسوب میشود زیراکه میتوان گفت که نمایندگان سیاسی حکم مراسلات زبان دار را دارند ولی این تشبیه صحیح نیست

ثانیا —— محاصره بحری (Blocus)

در موقعیکه از وسایل مدافعه و مخاصمه در جنگ بحری سخن بمیان آمد شرح بلوکوس را و غرض اقدام بآن امر و نتیجه که اقدام کننده میخواهد حاصل نماید و تفاوت مابین محاصره بحری و محاصره بری گفته شد ولی باید دانست که محاصره بحری فقط نسبت بمتخاصمین مؤثر نمیگردد و میتوان گفت که مخصوصاً در امورات دول بیطرف مؤثر واقع میشود زیراکه روابط تجارتی

* Contrebande par accident : Quasi contr

آنها را با بنادر محصور شده مسدود میسازد

مبنای حق محاصره بحری —— محاصره بحری خسارت زیاد بدول بیطرف وارد آورده بحدی که مملکت تجارت آنها را بکلی مضمحل کند لهذا چگونه میتوان چنین اقدام ناصحیح را تجویز کرد بعضیها برای مدلل داشتن حق محاصره بحری آنرا مبنی بر نوعی از حکمرانی که یکی از متخاصمین در موقع تصرف آبهای ساحلی خصم در آن آبها مجری میدارد میدانند ولی این توضیح صحیح نیست زیراکه خصمی که بنادر او محصور شده باشد حق حکمرانی خود را در سواحل تا آن اندازه که گلوله توپهای ساحلیش میرسد محفوظ داشته و در آن منطقه آن حق را مجری میدارد و از طرف دیگر محاصره بحری نه تنها در سواحل اجرا میشود بلکه در قعر دریا نیز عمل میآید یعنی سفاین نظامی خصم خارج از آبهای ساحلی مواظبت مینماید که سفینه از بندر محاصره شده خارج و یا بآن بندر داخل نشود ولی سابقاً گفته شد که در دریای آزاد هیچ قسم حق حکمرانی نمیتوان اجرا نمود لهذا الزام محاصره بحری را فقط بملاحظه اینکه یکی از لوازم جنگ بحریست میتوان اثبات نمود و دول بیطرف بایستی تحمل آثار آن بشوند هرچند بدان واسطه بتجارت آنها خسارت فوق العاده وارد میآید زیراکه این اقدام یکی از عملیات واجبی جنگ است و دول بیطرف مجبورند که تحمل کلیه خساراتی که از ظهور جنگ مابین دو دولت بآنها متوجه میشود بکنند و آنها مجبور بمحترم داشتن و رعایت محاصره بحری میباشند زیراکه این تکلیفی است که از حال بیطرفی آنها منتج میشود و نباید مرتکب هیچ عمل مخالف محاصره بحری بشود مثلاً آذوقه به بندر محاصره شده برسانند زیراکه در اینصورت مداخله در عملیات جنگی کرده اند

کدام دولت حق اعلان محاصره بحری را دارا است —— هر خصمی خواه جزو دول شناخته شده باشد خواه پذیرفته نشده باشد درصورتیکه صفت متخاصم در او موجود و او را بدان سمت شناخته باشند حق اعلان محاصره بحری را دارد چنانکه در ۱۸۶۱ در موقع جنگ سسیون دولت فرانسه و انگلیس دول متحده را محق در اقدام بمحاصره بحری دانستند حال باید دانست که در مملکتی کدام اداره حق حکم اجرای محاصره بحری را دارا است این مسئله جزو ترتیبات داخلی دول بوده و بواسطه قوانین داخلی دول مختلفاً حل شده است قاعدةً قوه اجرائیه حق آن اقدام را دارد و مگر در بعضی نقاط بعیده که در آنجا ها از مرکز باید در اینمسئله فرمانده قوای بحری را مستقل و مختار نمود

محلهائی را که میتوان محاصره بحری نمود —— سابقاً مذکور گردید که برخلاف محاصره بری که فقط راجع بشهرهای مستحکم و قلاع میباشد محاصره بحری را میتوان فقط بدون ملاحظه درباره بنادر نظامی و تجارتی اجرا نمود زیراکه غرض از محاصره بحری قطع روابط تجارتی خصم است نه تصرف بندر محاصره شده و میتوان گفت که معمولاً این اقدام را درباب بنادر تجارتی

اجرا خواهند نمود تا بخوبی مؤثر واقع شود البته واضحست که فقط بندر متعلق بخصم را میتوان محاصره نمود نه بنادر دول بیطرف را ولی درصورتیکه خصم بندری از دولت بیطرفی را متصرف شده باشد تا مدتیکه آن تصرف برقرار است میتوان آن بندر دولت بیطرف را محاصره کرد حال باید دانست که مصب رودی را میتوان محاصره کرد یا خیر درصورتیکه رودی از منبع تا مصب در دولت خصم جاری شود میتوان مصب آنرا محاصره کرد ولی اگر رود در اراضی دولت بیطرفی جاری باشد و یا قسمت منبعی آن در اراضی دولت بیطرف واقع شده باشد نمیتوان مصب چنین رودی را محاصره کرد و در این قبیل موارد بایستی متخاصمین را از محاصره مصب چنین رود ممانعت نمود زیرا که خسارت بی اندازه بدول بیطرف وارد میآید و اینقاعده بایستی درباره تنگه ها که عبور از آنها آزاد است موافق شرحی که سابقاً مذکور گردید مجری داشت

شرایط اجرای محاصره بحری ـــ برای اینکه محاصره بحری بعمل آمده و آثار خود را ببخشد باید سه شرط ذیل موجود باشد اول ـ محاصره بحری واقعی باشد دویم ـ بدولی که سواحل آنرا محاصره مینمایند رسماً ابلاغ شده باشد سیم دول بیطرف را از محاصره بحری مطلع ساخته باشند

شرط اول محاصره بحری باید واقعی باشد ـــ تاریخ ـــ این شرط را دفعه اول در اتحاد بیطرف مسلح ۱۷۸۰ بمضمون ذیل عنوان کردند

بندر محاصره شده فقط بندری را نامند که در ورود در آن بواسطه حضور سفاین متوقفه دولت خصم و قرب آن سفاین بیکدیگر خطرناک باشد ولی این استمرار داد در عهدنامه ۱۸۰۱ که مابین دولتین انگلیس و روس متقرر گردید قدری تغییر نمود یا بمعنی که در عوض کلمه و لفظ یا گذاشته شد و بدینواسطه دول مجاز شدند که یا بواسطه سفاین متوقفه یا بواسطه سفاین نزدیک بیکدیگر تجری محاصره بحری اجرا دارند و لزوم اجتماع این دو شرط موقوف گردید دول معظمه بحری مخصوصاً دولت انگلیس مکرر بر خلاف اینقاعده رفتار کرده اند و اکثر اوقات متوسل بمحاصره بحری تصوری یا محاصره بحری کتبی یا محاصره بحری کابینه (blocus fictif, blocus de cabinet, blocus sur le papier) که عبارت از اعلان محاصره بندری یا ساحلی بدون وجود قوای کافیه بحری و داشتن شرایط محاصره میباشد شده اند و یا محاصره بحری متحرک (blocus par croisière) که عبارت از حرکت دادن سفاین جنگی در مقابل نقاط ساحلی محاصره شده است برای دستگیر نمودن سفاین بیطرف که از خط محاصره میخواستند تجاوز کنند معمول میداشتند چنانکه در سنه ۱۸۰۶ دولت انگلیس اعلان محاصره سواحل فرانسه را از بندر برست الی مصب رود الب اعلان نمود ناپلیون اول در مقابل این اقدام انگلیسها

حکم برلن ۲۱ نوامبر ۱۸۰۶ را صادر نموده و بر سختی حکم مذکور بواسطه حکم میلان ۱۷ دسامبر ۱۸۰۶ افزود و بواسطه آن احکام محاصره جزایر بریطانیک اعلان شده بود لهذا کلیه روابط تجارتی با آن جزایر ممنوع و امتعه انگلیسی را کلیتاً حق تصرف داشتند و غیره این اقدام ناپلیون را بلوکوس کنتیننتال نامیدند در مقابل این اقدام دولت انگلیس بواسطه حکم ۱۱ نوامبر ۱۸۰۷ اعلان محاصره کلیه بنادر نظامی و تجارتی فرانسه و متحدین او در اروپا و مستملکاتشان نمود

اعلان نامه پاریس ۱۶ آوریل ۱۸۵۶ ـــ امروز دیگر از وقوع اینقبیل حوادث و تشبث باین نوع اقدامات بیمی نیست زیرا که اعلان نامه پاریس محاصره تصوری و متحرک را ممنوع میدارد

در معاهده مذکوره چنین مقرر گردیده است (برای آنکه محاصره بحری واجب الرعایه شود بایستی آن محاصره واقعی باشد یعنی محاصره مذکوره را بواسطه قوای مجری دارند که آن قوا اقتدار منع حقیقی از ورود بسواحل خصم را دارا باشند) اصطلاح محاصره واقعی را نباید بمعانی بسیط یا محدوده تعبیر کرد مثلاً برای وقوع محاصره واقعی فقط کفی نخواهد بود که یک سفینه جنگی اتفاقاً مانع دخول یک یا چند سفینه تجارتی بسواحل محاصره شده گردد از طرف دیگر بدلیل اینکه یک یا چند سفینه لیلاً یا نهاراً موفق بعبور از خط محاصره شده اند نمیتوان گفت که محاصره واقعی نیست برای اینکه محاصره بحری واقعی باشد لازم یعنی کافی است که آن محاصره بواسطه عده سفاینی شده باشد که آن سفاین از عبور معمولی سفاین تجارتی بتوانند جلوگیری کنند و درصورتیکه آن سفاین تجارتی بخواهند از خط محاصره تجاوز کنند و از تعاقب سفاین نظامی فرار نمایند دوچار مخاطرات سخت شوند

شرط دویم اعلان محاصره بدولت خصم ـــ اعلان محاصره بحری را بدولت خصم باید فرمانده قوای بحری که متصدی محاصره میشود بمأمورین محل محاصره شده بنماید این اعلان برای تعیین شروع و وسعت محل محاصره شده میباشد و همچنین محض اطلاع سفاین بیطرف که در بندر لنگر انداخته اند بعمل میآید تا سفاین مذکوره درصورتیکه بخواهند از محاصره خلاص شوند از آن بندر بیرون روند

شرط سیم اعلان بدول بیطرف ـــ دو اعلان بایستی بدول بیطرف بشود اولاً یک اعلان عمومی بواسطه مأمورین سیاسی بحکومتهای هر یک از دول بیطرف دویم اعلان مخصوص و شخصی بسفاین تجارتی دول بیطرف که از روی بی اطلاعی و بغرضی بسمت بندر محصور میروند شرط ثانی را قوانین بحری دولت انگلیس لازم نمیدانند ولی امروزه ترتیبی است که معمولاً رعایت میشود و باید دانست که درصورت عدم اطلاع جداگانه درصورتیکه سفینه عمداً بخواهد از خط محاصره تجاوز کند دوچار آثار

و نتایج محاصرهٔ بحری خواهد شد

آثار محاصرهٔ بحری درباره دول بیطرف —— اثر محاصرهٔ بحری قطع روابط بندر محاصره شده است با دریای آزاد سفاین تجارتی که در موقع برقراری محاصره در بندر متوقف میباشند تا مدتیکه محاصره برقرار است نمیتوانند از آن بندر خارج شوند و سفاینی که در دریای آزاد میباشند در آمدنشان حق ورود بآن بندر را ندارند این منع راجع بتمام سفاین میشود یعنی بسفاین دولتی که بندر را محاصره کرده اند و سفاین دول بیطرف و سفاین متعلقه باتباع دولتی که محاصره را برقرار داشته است استثناءً بقواعد سخت محاصرهٔ بحری اولاً دول بیطرف را مجاز میدارند که برای حفظ و حمایت اتباع خود سفاین جنگی بسواحل محاصره شده بفرستند ثانیاً سفاینی که در مخاطره و دهشت شده اند یعنی بیم غرق شدن را دارند میتوانند با وجود محاصرهٔ بحری داخل بنادر محصوره شوند

ختم محاصرهٔ بحری —— چون محاصرهٔ بحری از واقعیت خارج شود یعنی از قوای بحری که محاصرهٔ واقعی را برقرار کرده بودند بکاهند بدون اینکه اعلانی در موقوفیت محاصره لازم باشد محاصرهٔ بحری اختتام مییابد این ترتیب در دو مورد مختلف ممکنست واقع شود اولاً دولت خصم بمیل خود منصرف از امتداد محاصره میشود ثانیاً سفاینی را که محاصره را برقرار داشته بودند طرف متفرق یا مجبور بفرار مینماید ولی طوفان یا کهانی یا حملهٔ خصم که موقتاً سفاین محاصره کننده را متفرق میسازد محاصره را ختم نمیکند مشروط بر اینکه سفاین متفرق شده بتوانند مجدداً بلکه بمحل شده و خط محاصره را برقرار نمایند چون محاصرهٔ بحری بندری موقوف شود ممکنست مجدداً در مدتیکه جنگ برقرار است برقرار شود ولی اعلانهای جدید در موقع محاصرهٔ ثانوی موافق شرحی که در فوق ذکر گردید لازمست

حق (Angarie) —— یکی از تحدیدات حقوق دول بیطرف در یا حق انگاری است بموجب این حق متخاصمین حق دارند سفاین دول بیطرف را که در بنادر آنها متوقف اند مجبور بحمل قشون و مهمات جنگی یا سایر لوازم نظامی نمایند و این حق تا اندازه ایست که میتوانند برای سد معبر بندری یا رودی سفاین بیطرف را غرق نمایند چنانکه در ۱۸۷۰ آلمانها در نزدیکی بندر روئن شش کرجی بزرگ انگلیسها را برای منع ورود سفاین جنگی فرانسه برود سن غرق کردند این حق بسیار فوق العاده بوده و باید دست آخر بآن متوسل شوند و از عهدهٔ خسارت وارده بصاحبان سفاین برآیند بعضی از دول بواسطه عهدنامه های مخصوصه از حق انگاری صرف نظر کرده اند و برخی اجرای این حق را منوط بتأدیه وجه الغرامه داشته اند

فصل چهارم —— سانکسیون تحدیدات منتجه از قاچاق جنگی و محاصرهٔ بحری

منع قاچاق جنگی و محاصرهٔ بحری دارای دو سانکسیون میباشد یکی حق تفتیش دیگری حق تصرف و این دو حق را ذیلاً بیان خواهیم نمود

اولاً —— حق تفتیش

در موقع صلح حق تفتیش وجود ندارد و فقط در وقت جنگ بعرصهٔ ظهور میرسد این حق مسلماً برخلاف آزادی دریاها بوده و نقصی بر آن قاعده وارد میآورد ولی این رفتار برخلاف قاعده برای حفظ حقوق متخاصمین در مقابل دول بیطرف لازم است

قصد حق تفتیش —— غرض از حق تفتیش این است که اولاً متخاصمین میتوانند از تابعیت سفاینی که در دریا می بینند و دارای بیرق دولت بیطرفی میباشد اطمینان حاصل کنند زیرا که ممکنست آن بیرق را از راه تزویر و خدعه افراشته باشند ثانیاً اطمینان حاصل نمایند که سفینهٔ بیطرف حمل قاچاق جنگی ننموده است ثالثاً از محل حرکت سفینه اطلاع حاصل کنند تا بتوانند تجسس نمایند که آیا این سفینه برخلاف قواعد محاصرهٔ بحری حرکتی کرده است یا خیر

شرایط لازمه برای اجرای حق تفتیش —— قواعدی که بایستی در موقع اجرای حق تفتیش رعایت شود در عهدنامهٔ پیرنه ۱۶۵۹ که مابین دولتین فرانسه و اسپانی مقرر گردیده است مذکور میباشد

سفاینی که حق اجرای تفتیش را دارند —— فقط سفاین نظامی متخاصمین حق اجرای تفتیش را دارند

سفاینی را که میتوان تفتیش نمود —— سفاین تجارتی دول بیطرف را منحصراً میتوان تفتیش نمود و بالعکس سفاین مفصله ذیل از حق تفتیش مصون میباشند: اولاً سفاین نظامی دول بیطرف برای اینکه فرماندهان سفاین نظامی متخاصمین مطمئن شوند که سفینهٔ نظامی را که در دریا با بیرق دولت بیطرفی می بینند تابع همان دولتی است که بیرق آنرا افراشته است و آن بیرق بیرق طبیعی آن سفینه است میتوانند بیرق خود را افراشته و یک تیر توپ که موسوم است به تیر اطمینان Coup d'assurance بیندازد و سفینهٔ مقابل در عوض این سؤال بایستی برای ثبوت صحت بیرقی که افراشته عین این معامله را متقابلاً بنماید ثانیاً سفاین تجارتی دول بیطرف که بطور دسته جمع باهمراهی یک یا چندین سفینهٔ جنگی دولت بیطرف حرکت مینمایند دارای مصونیت خود سفاین نظامی هستند یعنی از حق تفتیش محفوظ هستند و قول صاحب منصب فرمانده این دسته کافی خواهد بود ولی در صورتیکه فرماندهان سفاین متخاصمین در دریا بچنین دستجاتی برخورند سوءظن قوی از وجود قاچاق نظامی در سفاین مذکوره داشته باشند میتوانند سفاین مظنونه را تفتیش کنند و دولت انگلیس بهیچوجه این قسمت را نپذیرفته است

محلی که در آنجا میتوان حق تفتیش را اجرا نمود —— حق تفتیش را میتوان در دریای آزاد یا در آبهای ساحلی متخاصمین اجرا کرد ولی

اجرای این حق در آبهای ساحلی دول بیطرف ممکن نیست و همچنین عقیده بسیاری بر اینست که این حق را در دریاهای بعیده از محل منازعه و مجادله نباید اجرا کرد زیرا که در آن مجال اجرای این حق هیچ دلیلی نخواهد داشت

اصولیکه باید در اجرای تفتیش رعایت شود — فرق بین تفتیش و تفحص — (Perquisition; visite)
سفینه یکی از متخاصمین که میخواهد سفینه تجارتی دولت بیطرفی را تفتیش کند خیال خود را بواسطه افراشتن بیرق خود و خالی کردن یک تیر توپ که موسوم به تیر اخطار (Coup de semonce) ظاهر میسازد سفینه بیطرف بایستی خود را نگهدارد و مهیای تفتیش شود یکی از صاحبمنصبان سفینه نظامی تنهائی یا با چندین نفر از عملجات کشتی بسفینه تجارتی رفته و تفتیش را اجرا مینماید در صورتیکه سفینه دولت بیطرف برای گریز از تفتیش فرار کند سفینه نظامی متخاصمین میتواند او را تعاقب کند و نسبت باو قوه قاهره استعمال نماید و بلکه او را غرق کند

تفتیش عبارتست از ملاحظه نوشتجات سفینه از قبیل تذکره تابعیت و صورت عملجات کشتی و دفاتر سفینه و غیره

تفحص اقدامیست سخت تر از تفتیش و عبارتست از بازدید سفینه برای حصول اطمینان از صحت نوشتجات که تفتیش شده است این حق فقط در موارد دیگر و دلایل قویه برای ثبوت سوء ظن موجود باشد میتواند اجرا گردد مثلاً در صورتیکه ملاحظه شود نوشتجات سفینه ساختگی است یا بیرق سفینه بیرق دولت متبوعه آن نیست حق تفتیش و تفحص را باید با کمال احترام اجرا نمود و تمام احتراماتی که درباره دولتی که سفینه بیرق آنرا افراشته است رعایت میشود در اینموقع نیز باید ملحوظ شود و در صورتیکه صاحبمنصب آن مرتکب حرکات خلاف قاعده در موقع تفتیش و تفحص شود در مقابل دولت متبوعه سفینه تجارتی مسئول میشود

ثانیاً — حق تصرف بحری

تصرف بحری را میتوان درباره متخاصمین یا درباره دول بیطرف اجرا نمود درباره متخاصمین چنانکه سابقاً ذکر گردید حق تصرف یکی از عملیات جنگ بحریست درباره دول بیطرف حق تصرف در موارد استثنائیه مشروع میشود و کلی از تخلفهای تکالیف بیطرفیت

اولاً در صورتیکه سفینه بیطرف در مخاصمه اقدامات فعلیه نماید ثانیاً در صورتیکه سفینه بیطرف مرتکب قاچاق جنگی شود ثالثاً در صورتیکه سفینه بیطرف بخواهد عمداً برخلاف محاصره بحری حرکت کند رابعاً در صورتیکه سفینه بیطرف مانع اجرای حق تفتیش شود

دو مرحله که در تصرف بحری باید رعایت شود — دستگیری غنایم بالذات تولید حق تملک و تصرف نمینماید فقط عملی است که نتیجه آن

منحصر است بتوقیف اشیاء دستگیر شده و در دست دستگیر کننده مالکیت سفینه دستگیر شده و محمولات آن به دستگیر کننده داده نمیشود مگر بواسطه حکم محکمه غنایم که تصرف را اعلام مینماید لهذا در قضیت بحری دو مرحله باید رعایت شود مرحله اولی دستگیر نمودن سفینه و محمولات آن مرحله دوم حکم محکمه غنایم

مرحله اولی — دستگیر نمودن سفینه و محمولات آن

اصولیکه باید رعایت شود — خصمیکه سفینه را دستگیر کرده است فوراً باید با همراهی ناخدای سفینه دستگیر شده راپورت دستگیری را که محتوی سبب دستگیر شدن و طول و عرض محلی که سفینه در آنجا دستگیر شده است و اسم و تابعیت سفینه و وضع آن و وضع مال التجاره که حمل کرده است باشد صورت مفصلی نیز از سفینه و اشیاء متعلقه بآن و مال التجاره حمل شده ترتیب میدهند و نوشتجات سفینه را مهر و موم کرده و درب انبارها را هم قفل و مهر میکند سفینه دستگیر کننده باید سفینه دستگیر شده را به نزدیکترین بندر دولت متبوعه خود ببرد یعنی یا سفینه نظامی خود همراه آن بسفینه میرود و یا فقط یکی از صاحبمنصبان خود را در سفینه دستگیر شده گذارده و او را مأمور رسانیدن سفینه به بندر دولت متبوعه سفینه دستگیر کننده میکند در موارد که فقط دستگیر کردن محمولات سفینه تجارتی است مثلاً در صورتیکه در سفینه قاچاق جنگی باشد سفینه دستگیر کننده امتعه دستگیر شده را در کشتی خود حمل کرده و در عوض رسیدی بناخدای سفینه تجارتی میدهد و سفینه مذکور را رها مینماید

رسیدگی بامر دستگیری غنایم — چون سفینه نظامی با سفینه دستگیر شده به بندر دولت متبوعه خود وارد شود فوراً بواسطه مأمورین ادارات قضائی آن محل شروع برسیدگی و تحقیقات میشود کلیه نوشتجات لازمه از قبیل راپورت دستگیری و نوشتجات سفینه و صورت ریز اشیائیکه در سفینه موجود بوده است و غیره را باداره که شروع بتحقیقات نموده است میدهند اداره مذکوره مهرها را از نوشتجات و درب انبارها برداشته و مجدداً صورت ریز اشیاء موجوده در سفینه و محمولات آنرا ترتیب میدهد و در صورتیکه امتعه از ماندن ضایع شود میتواند حکم بفروش آن و توقیف وجه دریافت شده بکند نتایج این رسیدگی و تحقیقات ابتدائیه را بمحکمه غنایم که حق رسیدگی دارد میفرستد

مرحله دوم — حکم محکمه غنایم

محکمه که حق رسیدگی دارد — بموجب یک عادت دائمی محکمه غنایم دولت دستگیر کننده است که حق رسیدگی دارد ولو اینکه بواسطه بعضی حوادث و انقلابات بحری سفینه مجبور بتوقف در یکی از بنادر دول بیطرف باشد این صلاحیت نه فقط درباره متخاصمین مجری است بلکه دول بیطرف نیز در اینمسئله محکوم همین محکمه میباشند تأسیس و تشکیل و ترتیب انتخاب اعضای محکمه غنایم

از روی قوانین داخلی متخاصمین است و این محاکم محاکم مخصوصی هستند که برای جنگ معینی تأسیس میشوند

ایرادات وارده براین ترتیب — ایرادات حقه باین ترتیب که بموجب آن دولت دستگیرکننده حاکم مسئله است که خودش در آن مطلب یکی از طرفین محاکمه است وارد آورده اند زیرا که نمیتوان تصور کرد که شخصی که مدعی واقع میشود حاکم قضیه شده و در صدد حکم بکلی بیطرف و بیغرض باشد اداره حقوق بین الملل در ۱۸۷۷ در اجلاسی که در شهر زوریخ منعقد نمود اظهار کرد که خوبست حکم غنایم بحری را واگذار بمحاکم بدایتی یا استینافی مختلط نمایند و محکمه های مذکوره مرکب باشد از یک قاضی مأمور از طرف دولت دستگیرکننده و یک نفر قاضی مأمور از طرف دولت متبوعه مدعی الیه و یک یا دو قاضی تبعه دولت بیطرف

قواعد مرافعه — مرافعه بموجب ترتیبات مقرره در قوانین داخلی دولت دستگیرکننده تحریر میشود و همچنین نوع دلایل اثباتیه که محکمه میتواند بپذیرد و ترتیب ابراز آن دلایل و وسایل مدافعه مدعی علیه باید بر طبق مقررات آن قانون داخلی باشد ولی قاعده ذیل بموجب عادات بین المللی تأسیس شده است یعنی ثبوت مسئله بعهده مدعی علیه است نه مدعی و مدعی علیه باید بیگناهی خود را اثبات و مدلل دارد که توقیف سفینه او مبنی بر هیچ دلیل مشروع نبوده و برخلاف حقوق بین الملل است و این مطلب یک استثنای فوق العاده است بر قواعد ثبوت ادعا و خلیها بکلی برضد این مطلب بوده و میباشند

احکام ممکن الصدور — دو حکم ممکن است صادر شود یا محکمه غنایم حکم برهائی سفینه مینماید یا حکم تصرف و تملک را میدهد

اولاً — حکم رهائی

مواردیکه در آن حکم رهائی شیئ توقیف شده میدهند — در موارد ذیل محکمه غنایم حکم رهائی شیئ توقیف شده میدهد

اول — درصورتیکه توقیف بطور غیر مشروع شده باشد مثلاً برخلاف قاعده لوپاوین کورلامارشاند یز مال التجاره خصم را در سفینه دولت بیطرفی توقیف کرده باشند

دویم — در موقعیکه توقیف پس از انعقاد صلح شده باشد

سیم — درصورتیکه در موقع انعقاد صلح هنوز حکمی از محکمه غنایم صادر نشده باشد و در عهدنامه که جنگ را ختم کرده است مقرر داشته باشد که سفاین دستگیر شده را که حکم قطعی درباره آنها قبل از انعقاد صلح صادر نشده است رها نمایند چنانکه فصل (۱۳) ضمیمه عهدنامه فرانکفورت مورخه ۱۰ مه ۱۸۷۱ مقرر میدارد که کلیه توقیفات بحری که حکم قطعی درباره آنها صادر نشده است باید عیناً رد شود و درصورتیکه بواسطه بعضی ملاحظات آنها را بفروش رسانده باشند قیمت فروش کشتی و محموله آن باید مسترد شود

ولی درصورتیکه چنین شرطی در عهدنامه صلح قید نشده باشد محکمه غنایم میتواند پس از انعقاد صلح هم بامور معوقه رسیدگی کرده و حکم خود را درباره آنها صادر نماید

نتیجه رهائی شیئ دستگیر شده — چون حکم موقوفیت توقیف صادر شود سفینه و محموله آن یا قیمت فروش آنها درصورتیکه بفروش رسانده شده باشد باید بصاحبش مسترد شود و درصورتیکه توقیف برخلاف قاعده و بواسطه سوء استعمال از قدرت ناشی شده باشد دستگیرکننده محکوم بادای وجه الخساره میشود مگر در موقعیکه سفینه را بواسطه بعضی حرکات مظنون آن دستگیر کرده باشد

ثانیاً — حکم تصرف و تملک

دراینموقع محکمه سه قسم میتواند حکم صادر نماید اول تملک و تصرف سفینه و محمول آن دویم تصرف و تملک سفینه سیم تصرف و تملک محمولات سفینه

اول تصرف و تملک سفینه و محموله آن — در موارد ذیل میتوان حکم بتصرف و تملک سفینه و محموله آن صادر نمود: اولاً درصورتیکه سفینه و محموله آن متعلق بخصم باشد و درصورتیکه سفینه مشترک مابین اتباع دولت خصم و اتباع دول بیطرف باشد حکم بتصرف و تملک کلیه سفینه مینمایند بدون اینکه هیچ قسم تلافی خسارت وارده باتباع دول بیطرف را بنمایند در سنه ۱۸۷۵ محکمه غنایم دولت فرانسه ادعای کشتی انگلیسی را که سفینه آلمانی در نزد او در مقابل طلبی گرو بود و سفینه مذکوره را سفاین نظامی دولت فرانسه دستگیر کرده بودند رد نمود

حال درباب سفینه بیطرفی که بیرق خصم را برافراشته است چه معامله باید نمود — درصورتیکه سفینه مذکور بتواند در محکمه غنایم تابعیت صحیحه خود را ثابت نماید حکم برهائی او میشود و این ترتیب در ۱۸۷۰ درباره سفینه موسوم به لاپل بحری شد سفینه مذکور متعلق بانجمن کشتیبان پروتستان سویس بود و چون دولت سویس اجدی را اجازه باستعمال بیرق او در بحر نمیداد لهذا از دولت آلمان اجازه برافراشتن بیرق آن دولت را تحصیل کرده بود فرانسویان این سفینه را دستگیر کرده و محکمه غنایم شهر برد و حکم بتصرف و تملک آن صادر کرد ولی پس از استیناف مجلس شورای دولتی فرانسه این حکم را نسخ نمود و برضد آن حکم صادر کرد

ثانیاً درصورتیکه سفینه بخواهد از خط محاصره بحری عبور کند و برخلاف قواعد محاصره بحری رفتار نماید — برای اینکه محکمه غنایم بتواند حکم بتصرف و تملک سفینه که برخلاف قواعد محاصره بحری رفتار کرده است بنماید باید

۱) سفینه دولت بیطرف بطور واقعی در صدد عبور از خط محاصره برآمده باشد یا از آن خط عبور کرده باشد دراینموقع فقط ثبوت اینکه نیت او در مورد یکه دستگیر شده است تجاوز از خط محاصره بوده است کافی نیست زیرا که قانوناً

قصد را سیاست منمیماید بلکه بسیاست متعلق بعمل است لهذا نمیتوان دستگیر نمودن سفینه را که بطرف خط محاصره حرکت مینماید درصورتیکه هنوز با آن خط فاصلهٔ زیادی دارد مشروع دانست زیرا که ممکنست خط حرکت خود را تغییر داده و بمحاصرهٔ بحری خللی وارد نیاورد و همچنین است سفاینی که بعضی بقیه هائی میبینند برای اینکه درصورت بدست آوردن فرصت و موقع مغتنم از خط محاصرهٔ بحری خارج شوند در این مسئله جزیره و دولت انگلیس و اتازونی ضد این حکم مینمایند بالاخره نمیتوان توقیف و تصرف سفینه که به بندر بیطرفی میرود به بهانهٔ اینکه مقصد اصلی محمولهٔ آن بندر محاصره شده است و میتوان حدس زد که آن محمولات را از راه خشکی از بندر دولت بیطرف به بندر محاصره شدهٔ دولت خصم خواهند برد مشروع دانست این قاعده را محکمهٔ عالی دولت اتازونی در دسامبر ۱۸۶۶ در موقع دستگیری سفینهٔ انگلیس موسوم به اسپرنیک بک Spering book مجری نداشت سفینهٔ مزبور به بندر ناسو که یکی از بنادر جزیرهٔ نوول پرویدانس از متملکات دولت انگلیس عازم بود در سیم فوریهٔ ۱۸۶۳ سفینهٔ جنگی اتازونی در ۱۵۰ میلی جزیرهٔ مذکور او را دستگیر نمود محکمهٔ عالی حکم بتصرف محمولهٔ آن که مرکب از قاچاق جنگی بود نمود به بهانهٔ اینکه صاحبان آن محمولات خیال داشتند که در جزیرهٔ ناسو آن اشیا را حمل بسفینهٔ دیگری نموده به بندر محاصره شده که اسم آن مجهول بود بفرستند لهذا حمل آن امتعه از لندن به بندر محاصره شده حکم یک مسافرت را داشته و بدین واسطه ممکن است در هر مورد مسافرت آن مال التجاره را توقیف نمود این عقیده بقاعدهٔ مذکور گردید و موسوم به مداومت مسافرت است Continue de voyage و علمای حقوق اغلب دول بر ضد آن بوده و ادارهٔ حقوق بین الملل در ۱۸۸۲ با آراء آنها موافقت نمود زیرا که درصورتیکه قاعدهٔ مداومت مسافرت معمول شود کافی خواهد بود که در تمام دنیا یک بندر محاصره شده باشد تا سفاین دول بیطرف نتوانند بهیچ بندری حمل مال التجاره نمایند

ثانیاً سفینه را در موقع ارتکاب دستگیر کرده باشند یعنی در موقعیکه میخواهد از خط محاصره عبور کند یا عبور مینماید و اما درصورتیکه سفینه را در موقعیکه میخواهد از خط محاصره عبور کند سفاین نظامی خصم ببینند و او را بقصد دستگیر نمودن تعاقب کنند درصورتیکه قبل از ورود در بندر دولت بیطرفی آن سفینه را در وسط دریا دستگیر نمایند این عمل مشروع خواهد بود و نهایت قاعدهٔ معموله در فرانسه است ولی انگلیسها سفینه را که نقض محاصرهٔ بحری نموده تا زمانیکه وارد بندر مقصد خود نشده است ولو اینکه در موقع نقض محاصره سفاین نظامی محاصره کننده او را تعاقب نکرده باشند دستگیر مینمایند

درصورتیکه سفینه و محمولهٔ آن متعلق بشخص واحد باشد بدون هیچ اشکال میتوان آنها را تصرف نمود ولی درصورتیکه صاحب سفینه غیر از صاحب محمولات آن باشد درصورتیکه صاحب امتعه بیگناهی خود را ثابت نماید محمولات سفینهٔ دستگیر شده از حکم تصرف

مصون خواهد بود صاحب امتعه مذکوره باید برساند که یا از محاصره بی اطلاع بوده است و یا اینکه نقض محاصره بر خلاف ارادهٔ او و فقط بواسطهٔ اقدام ناخدای سفینه شده و مسئولیت این امر بعهدهٔ ناخداست

دویم ـــ تملک و تصرف سفینه

در موارد ذیل فقط حکم بتصرف و تملک سفینه داده میشود اولاً درصورتیکه سفینه متعلق بخصم و حمل امتعهٔ بیطرف نموده است ثانیاً درصورتیکه سفینهٔ بیطرفی عنفاً مانع تفتیش سفاین نظامی متخاصمین میشود و یا مرتکب حرکت خصمانهٔ مستقیم میگردد

سیم ـــ تملک و تصرف محمولات سفینه

درصورتیکه جزو محمولات سفینه قاچاق جنگی باشد آنرا تصرف مینمایند و امتعه که غیر از قاچاق جنگی است با سفینه را محترم میدارند ولی درصورتیکه محمولات سفینه منحصر بقاچاق جنگی باشد حکم بتصرف خود سفینه نیز باید صادر بشود بعضی دول از این امر سخت تر رفتار مینمایند و درصورتیکه قسمت عمدهٔ محمولات سفینه قاچاق جنگی باشد مثلاً سه ربع آن محمولات حکم بتملک سفینه مینمایند دولت فرانسه در جنگ ۱۸۷۰ این ترتیب ثانی را معمول داشت

شرایط لازمه برای صدور حکم تصرف و تملک ـــ درصورتیکه در سفینه قاچاق جنگی حمل شده باشد برای صدور حکم تصرف وجود دو شرط ذیل لازم است اولاً باید که قاچاق جنگی برای خصم حمل شده باشد ثانیاً باید سفینه در موقعیکه قاچاق جنگی در انبارهایش موجود است دستگیر شود و نمیتوان آن سفینه را در موقع مراجعت و پس از تحویل دادن امتعهٔ ممنوعه دستگیر کرد

آثار حکم تصرف و تملک ـــ اثر حکمیکه تصرف و تملک را اعلام مینماید تصاحب شیئی را که درباره آن آنحکم صادر شده است واگذار کردن بدستگیر کننده میباشد تا زمان صدور آنحکم محافظت آن اشیا بدستگیر کننده واگذار بوده و در تحت توقیف او بودند بعد از صدور حکم تصرف کننده مالک میشود لهذا آنحکم حکم تفویضی بوده و حکم اعلامی نیست مالک غنایم بحری بایستی دولت متبوعهٔ سفینهٔ دستگیر کننده باشد زیرا که باسم آن دولت سفینه توقیف شده است ولی معمول چنین است که قیمت اشیاء تصرف شده را مابین دولت و عملجات سفینهٔ دستگیر کننده و صاحبمنصبان کل و بلکه قشون بری که کمک در عملیات دستگیری نموده اند تقسیم میکنند و در هر دولتی بموجب نظامنامه خصوصی این قبیل غنایم مابین دولت و اشخاص تقسیم میشود

ریپریز ـــ تا وقتیکه محکمهٔ غنایم حکم تصرف و تملک اشیاء دستگیر شده را صادر ننموده است دستگیر کننده هیچ حقی بر آن اشیاء ندارد و ممکنست آن اشیاء را جبراً از ید تصرف او خارج کرد و این را ریپریز نامند در قوانین بعضی از دول حق

ریپریز را در صورتی هم که قبل از صدور حکم محکمهٔ غنایم واقع شده باشد در دو مورد ذیل می پذیرند اولاً در صورتیکه ۲۴ ساعت از دستگیر نمودن آن شئی گذشته باشد ثانیاً در صورتیکه اشیاء دستگیر شده را بمحل امنی رسانده باشند لهذا در این دو مورد فوق اگر هر چند دستگیر کننده هنوز هیچ نوع حقی بر شئی دستگیر شده ندارد ولی دستگیری آن شئی را قطعی میشمارند

اثر ریپریز — (Reprise) — اثر ریپریز بعد از ساختن اثر دستگیریست و ریپریز را نمیتوان دستگیری جدید فرض کرد لهذا کسیکه شئی دستگیر شده را پس میگیرد نمیتواند آن شئی را متصرف شود و باید آنها را بصاحب حقیقیش مسترد دارد و فقط در عوض خدمتی که کرده است حقی موسوم به (Rescousse) که مبلغ آن در قوانین دول مختلف است باو داده می شود

قسمت پنجم — در اختتام جنگ

چگونه جنگ اختتام میابد معمولاً و طبیعةً جنگ بواسطهٔ انعقاد عهدنامهٔ صلح بین متخاصمین اختتام میابد ولی استثناءً در بعضی موارد ممکن است بدون امضای عهدنامهٔ صلحی جنگ ختم شود این اتفاق مخصوصاً در موارد ذیل بوقوع میرسد

اولاً — در صورتیکه طرف مغلوب بکلی لاشئی و بکلی مغلوب و بالتمام در تصرف غالب در آید مثل تاریخی تصرف تامهٔ هانور است بواسطهٔ پروس پس از جنگ ۱۸۶۶ بدون امضای هیچ نوع عهدنامه

ثانیاً — در صورتیکه هیچیک از متخاصمین قادر به پیش بردن ادعاهای خود نباشند یعنی نتوانند حق قوی تر را برقرار کنند لهذا مخاصمه را ترک مینمایند بدون اینکه در عهدنامه اختتام آنرا منعقد و مقرر دارند این وضع و ترتیب دارای عیوب کثیره است زیرا که اختتام مخاصمه و نتایج قانونی که از ختم مخاصمه حاصل میشود مجهول میماند لهذا در تاریخ این نوع ختم مخاصمه بندرت اتفاق افتاده است و فقط جنگ ۱۷۱۵ که مابین لهستان و سوئد واقع شده و بدون هیچ عهدنامه بواسطهٔ ترک مخاصمه اختتام یافت میتوان مثل آورد

فصل اول — عهدنامهٔ صلح

تعریف — عهدنامهٔ صلح قرار دادیست که بموجب آن متخاصمین ترک مخاصمه را اعلان کرده و موافق نتایج حاصله از جنگ ترتیب تصفیهٔ دعاوی خود را معلوم مینمایند

اولاً — مذاکرات برای انعقاد صلح

مذاکرات لازمه برای انعقاد صلح را ممکنست مستقیماً متخاصمین بنمایند و یا دولت بیطرفی میان افتاده واسطهٔ مذاکرات شود معمولاً

مغلوب مایل بتوسط دولت بیطرفی است زیرا که بدین ترتیب امیدوار است که شرایط صلح پر سخت نشود و بعکس غالب از توسط دولت بیطرف اجتناب میورزد زیرا که بواسطهٔ مذاکرات مستقیم میتواند بیشتر از دعاوی خود طرف را مجبور بپذیرفتن نماید گاهی دولت بیطرفی متخاصمین را مجبور بپذیرفتن توسط خود کرده و لو اینکه با قوهٔ جابره هم شده باشد شرایط صلح را که خود عنوان کرده است تحمیل بطرفین میکند و آنها را مجبور بپذیرفتن آن شرایط مینماید

خواه مذاکرات مستقیم باشد خواه غیر مستقیم معمولاً آنها سه مرحله طی مینمایند اول تکلیف صلح دویم مقدمات صلح سیم عهدنامهٔ صلح

مرحلهٔ اول تکلیف صلح — تکالیف صلح را ممکنست هر یک از متخاصمین بنماید و بر حسب مقررات قوانین اساسی دولت اداره که اعلان جنگ و انعقاد صلح باو محول شده است فقط میتواند خود شخصاً یا بتوسط نمایندگان خود تکالیف صلح را بخصم پیشنهاد کند این تکالیف صلح را میتوان رد و یا قبول نمود و در صورت رد مخاصمه و مجادله برقرار میماند ولی در صورتیکه قبول شد افتتاح مذاکرات برای تعیین شرایطی که بر مغلوب تحمیل خواهد گردید شده و مقدمات صلح را طرفین امضا مینمایند در زمانیکه برای انعقاد صلح در میانست ممکنست ترک اسلحه مقرر شود و یا موافق مقتضیات جنگ مداومت در مخاصمه شود

مرحلهٔ دویم مقدمات صلح — غرض از مقدمات صلح تعیین مطالب اساسی صلحی است که مقرر خواهد شد مثلاً در جنگ فرانسه و آلمان مقدمات صلح را در ۲۸ فوریه ۱۸۷۱ در شهر ورسای امضا نمودند در صورتیکه صلح در ۱۰ ماه مه همان سنه در فرانکفورت مقرر گردید در صورتیکه قبل از شروع در مقدمات صلح ترک اسلحه برقرار نشده باشد در مقدمات صلح مقرر میگردد و همچنین معلوم مینماید که در ظرف چه مدت و در چه محل صلح قطعی مقرر خواهد شد

مرحلهٔ سیم عهدنامهٔ صلح — در عهدنامهٔ صلح شرایطی که بموجب آن جنگ اختتام خواهد یافت بکمال دقت و رعایت فروعات آن بطور قطعی مقرر میشود و بعضی از شرایط معمولاً در تمام عهدنامه های صلح دیده میشود و برخی اتفاقاً در بعضی عهدنامه ها فقط ملاحظه میگردد

ثانیاً — شرایط عمومی عهدنامه های صلح

شرایط عمومی عهدنامه های صلح را میتوان در تحت عنوانهای ذیل در آورد

اول ترک مخاصمه — عهدنامهٔ صلح اختتام جنگ را اعلان مینماید لهذا بواسطهٔ کلیهٔ حرکات خصمانه که در موقع جنگ مشروع بوده اند موقوف میشود و کلیهٔ اعمال خصمانه که بعد از انعقاد صلح واقع شود موجب سیاست و یا تلافی خسارت وارده میشود و دولتیکه وارد اراضی طرف شده است باید موافق شرایطیکه در عهدنامه مقرر شده است اراضی و قلاعی را که در تصرف دارد بطرف رد کند مگر آنکه

بموجب شرط مخصوصی مغلوب را راضی بترک اراضی و قلاع مذکوره نموده باشند و یا مجاز شده باشد که آنها را بعنوان گرو تا تادیه غرامت جنگ نگاه دارد

دویم ترک دعاوی که سبب جنگ شده بود — عهدنامه صلح محتوی ترک دعاوی طرف مغلوب که سبب جنگ شده بود میباشد و اگر غیر از این بشود ممکن نخواهد بود که صلح در میان واقع شود زیرا که سبب جنگ باقی خواهد بود لهذا در صورتیکه این مسئله در عهدنامه مسکوت عنه باشد این سکوت را بترک دعاوی ضمنی تعبیر مینمایند

سیم عفو عمومی (Amnistie) — اعمال خصمانه که سکنه اراضی فرا گرفته شده نسبت بفرا گیرنده مینمایند و یا فرا گیرنده نسبت بآنها بعمل میآورد عموماً عفو میشود پس از انعقاد صلح آن قبیل حرکات را نمیتوان متمسک بهیچ نوع تعاقب و سیاست نمود

چهارم رهائی اسرای جنگی — پس از برقراری روابط صلح اسرای جنگی را باید رها نمود و هیچیک از آنها را نمیتوان در خارج از بابت حرکات خلاف قواعد مخصوصه اسرای جنگ که از آنها سرزده باشد از قبیل عدم اطاعت و سرکشی و اقدام بفرار وغیره توقیف نمود زیرا که سیاستهائیکه برای این قبیل اقدامات مقرر شده است بملاحظه مقتضیات جنگ بوده و چون صلح برقرار گردیده است ابقای آنها هیچ لزومی نخواهد داشت بالعکس اسرای جنگی را که بواسطه ارتکاب تقصیرات عمومی محکوم شده اند با وجود امضای عهدنامه صلح میتوان تا موقع مقرره در حکم سیاستی توقیف داشت دولتین متخاصمتین متفقاً اقدامات لازمه را برای رسانیدن اسرای جنگی بوطن خود معمول میدارند

پنجم مجری شدن عهدنامجات سابقه — عهدنامجاتیکه بواسطه ظهور جنگ ما بین متخاصمین متروک و معوق شده بود چون جنگ ختم شود دارای اعتبارات سابقه خود میشود معمولاً در عهدنامه صلح قید صریحی بر این مسئله میشود ولی این قید هم واجب نیست زیرا که برقراری عهدنامجات نتیجه طبیعی ختم جنگ است و برای اینکه آن عهدنامجات برقرار نشود یا فصل صریحی در عهدنامه صلح در تغییر آن عهدنامجات باید وجود داشته باشد یا بایستی ما بین بعضی از مقررات عهدنامه و قراردادهای سابقه تباین باشد و در صورت اخیر را میتوان نسخ ضمنی فرض کرد

ثالثاً — شرایط عرضی یا خصوصی

در عهدنامجات صلح ممکن است بعضی شرایط مخصوص قید شود اول در خصوص خسارت جنگ دویم در خصوص ترک اراضی

اول در خسارت جنگ — خسارت جنگ وجه نقدیست که غالب مغلوب را بتادیه آن مجبور مینماید خسارت جنگ را میتوان برای نیل بدو مقصود مختلف دریافت نمود

۱) برای اینست که فاتح بتواند تلافی مخارجی که در جنگ کرده است بنماید در اینصورت خسارت جنگ را میتوان آخرین مالیاتی که بر مغلوب تحمیل میشود تصور کرد و این مالیات از قبیل تحمیلاتیست که برای رفع حوائج قشون فرا گیرنده باو وارد میشد

۲) برای افزودن بر ثروت فاتح و فقیر نمودن مغلوب خسارت جنگ را که برای نیل این مقصود مأخوذ میشود دریافت مینمایند سوء استعمال از قدرت است و این سوء استعمال از قدرت هیچ ثمر نبوده بلکه نتیجه حاصله کلی بر ضد نتیجه منتظره میباشد زیرا دولتی که بواسطه گرفتن وجوه نقدی از دولت خارجی تصور مینماید که بر مکنت خود افزوده است برای خود اسباب اقتدار و ثروت مصنوعی فراهم کرده و این اسباب با تمام شدن خزائن فتح شده که جای آنرا فقط بواسطه فتح خزائن جدید میتوان پر کرد معدوم میشود و در تاریخ هیچ دیده نشده است که قومی بتواند از مفاسدی که از ثروتهای حاصله در جنگ تولید میشود خود را نجات دهد و با آن مفاسد در آن قوم بروز نکند و سبب ضعف نشود تنزل دولت اسپانی فقط بواسطه فتح ینگی دنیا و طلاهائی بود که از آنجا آورده و اینمسئله مؤثرترین وسیله آن تنزل شد

از طرف دیگر در عوض اینکه ملت را مأیوس کرده و [illegible] مملکت بالعکس سبب ترقی و ازدیاد قوای آن ملت گردد زیرا دولتیکه حیات ملی و خیال ترقی را دارا باشد کلیه قوای خود را برای تأدیه تعهداتیکه دولت متبوعه خود بعهده گرفته است جمع مینماید و چون باید از عهده وجه تعهد شده افراد ملت برآید لهذا قوم مذکور صرفه جوئی و کارکنی را پیشه خود قرار داده و اینعادات خوب در آنها باقی میماند و سبب ترقی آنها میگردد در صورتیکه شیئی که بسبب ظهور این اخلاق حسنه شده است معدوم گردیده است

معمولاً تادیه غرامت جنگ را یا بواسطه تأمینات و گروهای نقدی و یا بواسطه تصرف موقتی قسمتی از اراضی مغلوب تأمین مینمایند در عهدنامه ترتیبات و آثار تصرف این قبیل اراضی که بعنوان ضمانت تادیه غرامت جنگ بعمل آمده است تقریر میکرد و مخصوصاً قسمت عمال اداره مغلوب و عمال نظامی غالب را در اجرای حکمرانی اراضی معلوم و معین میدارد و معمولاً در عهدنامه مقرر میشود که تخلیه اراضی بتدریج یعنی بنسبت اقساط تادیه شده باید بعمل آید در هر حال ما بین اینقبیل تصرف اراضی با تصرف اراضی بواسطه قشون حمله کننده در موقع جنگ تفاوت عمده میباشد زیرا که تصرف موقتی برای ضمانت تادیه غرامت جنگ مبنی بر حقی است که در عهدنامه صلح واگذار شده است در صورتیکه بنای تصرف اراضی در موقع جنگ فقط زور است و بعلاوه در تصرف اولی تصرف کننده مجاز باجرای اقداماتیکه مقتضیات جنگ اجازه میدهد از قبیل خراج جنگی و گرفتن اسیر و غیره نمی باشد

دوّم در ترک اراضی — نتیجهٔ ترک اراضی قرار دادن اراضی ترک شده در تحت حکمرانی غالب میباشد در عهدنامهٔ صلح معمولاً نتایج ترک اراضی از حیث تأدیهٔ قروض و تابعیت سکنه مقرر میگردد و گاهی هم ترتیب ادارهٔ پلتیکی و ادارهٔ اراضی ترک شده نیز در آن عهدنامه مقرر میشود حال باید دانست که دولتی که در قانون اساسی آن قید شده باشد که اراضی آن حکم واحد و غیر قابل تقسیم و فراق میباشد حق مفروق نمودن قسمتی از اراضی خود را دارد یا خیر و این ترک اراضی مشروع خواهد بود یا نه جواب این سؤال میتوان گفت که این ترک اراضی مشروع است زیرا که یکی از لوازم جنگ بوده و دولت برای تحصیل صلح و فرار از معدومیت تامه مجبور بتحمل شدن آن میباشد

فصل دویم — در نتایج برقراری صلح: حق پستلیمینی

نتیجهٔ برقراری صلح خواه در عهدنامه مقرر شده باشد خواه فقط عملاً بواسطهٔ ترک خصومت بوقوع رسیده باشد رجعت دادن اوضاع بحال اولیه است یعنی برقرار داشتن وضعی که قبل از اعلان جنگ معمول بوده است بواسطهٔ برقراری صلح روابط بین متخاصمین در تحت قانون زور نخواهد بود و حقوقیکه اجرای آنها بواسطهٔ مقتضیات جنگ توقیف شده بود مجدداً موقع اجرا گذارده میشود لهذا تصرف اراضی بواسطهٔ خصم اختتام میاید و دولتیکه مجبوراً در مدت جنگ تحمل آن تصرف شده بود حکمرانی خود را که اجرای آن موقتاً تعطیل شده بود دوباره برقرار میدارد احکامیرا که قشون خصم نسبت بسکنه صادر نموده ولی در موقعیکه صلح برقرار گردید هنوز اجرا نشده است از درجهٔ اعتبار ساقط میگردد از قبیل کنترسیون‌ها و خراج جنگی که بعهدهٔ سکنه میباشد تعاقب از سکنهٔ غیر نظامی برای اعمال جنگی شروع شده است موقوف و گروهای شخصی را رها مینمایند

ولی برقراری صلح در خصوص اتفاقاتیکه در موقع تصرف خصم در اراضی تصرف شده رخ نموده و انجام یافته است بالکلی بی اثر است یعنی نمیتواند کاری بکند که اراضی دولت را خصم تصرف نکرده باشد یا اموال اشخاص متفرقه خراب و پایمال نگردیده باشد زیرا که اینوقایع از آثار جنگ است که برقراری صلح قادر بر مرمت آنها و محو ساختنشان نیست اما در خصوص اعمال حکمرانی که خصم در موقع تصرف اراضی در اراضی تصرف شده اجرا نموده است درصورتیکه از حدود اقداماتیکه یکنفر مدیر یا مستأجر حق اجرای آنرا دارد تجاوز نکرده باشد بایستی آن قبیل اقدامات را محترم داشت و درصورتیکه از آن حدود تجاوز کرده باشد میتوان آنها را نسخ نمود چنانکه در اینخصوص سابقاً گفته شد که فروش اموال دولت متبوعه اراضی متصرف شده را بواسطهٔ تصرف کننده میتوان از درجهٔ اعتبار ساقط دانست اثریکه از برقراری صلح تولید میشود Postimini نامیده میشود و این اصطلاح از حقوق رومیها اخذ کرده اند ولی در قانون روم وسعت پستلیمینی خیلی بیشتر از آثاریکه بموجب قانون حالیه می بخشد بوده است زیرا که

معدوم اثر پستلیمینی برقرار داشتن حقوقی که از نتیجهٔ جنگ معدوم شده بودند میبود درصورتیکه امروز دولت متخاصم متغلّبه هیچ نوع حق تازه بواسطهٔ برقراری صلح نمیدهد و فقط حقوق خود را که بواسطهٔ مقتضیات جنگ تعطیل شده بود تحصیل مینماید

ضمیمهٔ اولی — در استرداد

چون یکی از اتباع داخله یا تبعهٔ خارجه در مملکتی مرتکب جنحه یا جنایتی شده فرار بدولت دیگر نماید برای اینکه عمال نظمیهٔ دولتیکه در خاک او جنحه یا جنایتی واقع شده است بتوانند مقصر را دستگیر و برای سیاست در محکمه احضار نمایند باید استرداد او را از دولتیکه باراضی او پناهنده شده است خواست و آن دولت هم راضی باسترداد مقصر شود

تقسیم ضمیمهٔ اول — این ضمیمه را بچهار قسمت منقسم مینمائیم قسمت اول اطلاعات عمومی قسمت دویم شرایطی که استرداد بر آن مبنی است قسمت سیم اصول استرداد قسمت چهارم آثار استرداد

قسمت اول — اطلاعات عمومی

تعریف — استرداد عملیست که بواسطهٔ آن دولتی مقصری یا محکومیرا که باراضی او پناهنده شده است بدولت دیگر تسلیم مینماید برای اینکه آن مقصر را محاکمه و یا سیاست مقرره را دربارهٔ آن محکوم اجرا نماید برای سهولت توضیحات فرض خواهیم نمود که استرداد راجع بمقصری باشد که پس از ارتکاب جنایت و قبل از محاکمه از سرحد دولتی که در خاک او مرتکب این جنایت شده است خارج شده

اهمیت استرداد — یکی از تأسیسات بین المللی است که اهمیت زیادی دارد و علامت رشتهٔ اتحاد و معاونت معنوی بین دول میباشد زیرا که دول برای اجرای عدالت و تنبیه مرتکبین جنحه و جنایات بایکدیگر معاونت متقابله مینمایند عملاً استرداد بهترین وسیلهٔ جلوگیری جنحه و جنایات است و تشبثاً تا اندازه از تکرار آن جلوگیری مینماید زیرا که مقصر میداند که بهرجا پناه برد خلاصی نخواهد داشت و بالاخره بعقوبت عمل خود خواهد رسید

تاریخ — استرداد یکی از تأسیسات خیلی قدیمه است و اثری از آن در دولت رم و در قرون وسطی مشاهده میتوان نمود ولی در این ازمنهٔ قدیمه حق پناه که بخارجه‌ها داده میشد مانع اجرای حق استرداد بود و از طرف دیگر چندان رعایتی باشخاصی که پس از ارتکاب جنحه یا جنایت نسبت بفردی باراضی دولت دیگری پناهنده میشدند نمیشد نبودند و معمولاً استرداد متعلق بود باشخاصیکه بر ضد سلطانی اقدامی کرده و در صدد محروم کردن او از تخت و تاج بودند و استرداد چنین مقصر را برای انتقام کشیدن از دولتیکه بخاک او پناهنده شده بوده خواست مینمودند و مقاوله‌های مخصوصه در خصوص استرداد بین دول مقرر میگردید در مائهٔ هیجدهم در خصوص استرداد قراردادهای عمومی مقرر شده و امر استرداد بطور قطعی برقرار گردید ولی مقصرین پلتیکی را مانند سایر مقصرین نیز مسترد میداشتند و فقط در

مانع حق پناه مقصرین پلتیکی برقرار شده و این قبیل مقصرین را دیگر مسترد نمیدارند

منابع قواعد استرداد — قواعد استرداد میتوانند دو منبع مختلف داشته باشند یعنی قوانین داخلی دولت و عهدنامجات غرض از قانون استرداد مقرر داشتن قواعد عمومیست که مبنای عهدنامجات استردادی میباشد و یا مقرر داشتن شرایط و اصول معامله و آثار استرداد را در صورتیکه در اینمسئله عهدنامه در میان نباشد در بعض دول مانند فرانسه قانون مخصوصی برای استرداد مقرر نشده است ولی در برخی دیگر از قبیل انگلیس و بلژیک و هلاند و ایطالی و آلمان استرداد دارای قانون مخصوص میباشد معمولاً عهدنامه های استردادی را دول بتصویب پارلمانهای خود میرسانند ولی کلیه علمای حقوق بر این متفقند که تصویب قوه مقننه در عهدنامجات استردادی لازم نیست

قسمت دویم — شرایطی که استرداد مبنی بر آن میباشد

شرایطی که استرداد بر آن مبنی میباشد راجعست اولاً باعمالیکه موجب درخواست استرداد شده است ثانیاً بصفت مقصر ثالثاً بدولت درخواست کننده

اولاً شرایط متعلقه باعمالیکه موجب درخواست استرداد شده است — در عهدنامجات فقط استرداد را در موارد ارتکاب تقصیری که تا اندازه اهمیت داشته باشد تصویب میشود از قبیل جنایات و بعضی جنحه ها که قانوناً مقصر آن بمدتی حبس محکوم میشود و آنمدت چندان کم نیست و بهیچوجه در مورد ارتکاب قباحت یا تقصیرات خلاف قانون نظمیه مقصر را مسترد نمینمایند بالاخره امروزه عموماً اینقاعده را پذیرفته اند که مقصرین پلتیکی و نظامی را نباید رد کرد

۱) تقصیر پلتیکی — سابقاً مذکور گردید که در ازمنه قدیمه استرداد مخصوص تقصیرات پلتیکی بوده است ولی امروزه پذیرفته شده است که در اینخصوص استرداد مقصر مشروع نیست و این قانون تقریباً از اوایل مائه نوزدهم معمول و مجری شده است برای ثبوت مشروع بودن این استثنا میتوان گفت که اندازه تقصیرات پلتیکی مربوط بوقایع مختلفه است مثلاً اندازه آن تقصیر بارفتار دولتیکه برضد او اقدامی شده است تغییر میکند و نیز مشروع یا غیر مشروع بودن اساس آنحکومت نیز سبب تغییر درجات تقصیر است لهذا دولیکه از او استرداد مقصرین پلتیکی را میخواهند نمیتوانند از این ترتیبات فوق الذکر مستحضر بوده ملتفت شوند که تعاقبی که میشود بجا یا بیجاست از طرف دیگر محظور عمده خواهد بود که دولت خارجی را مجبور کنند که رفتار و اداره دولت دیگر را مأخذ قرار داده و استرداد مقصر پلتیکی را بپذیرد یا رد نماید و غور رسی نماید که آیا وضع اداره و رفتار دولت درخواست کننده تقصیر مقصر را مشروع میدارد یا خیر علاوه نه فقط در تقصیرات پلتیکی بلکه در کلیه تقصیراتیکه شباهتی با آن تقصیرات دارند استرداد را نمیپذیرند

ولی اشکالی که در اینجا پیش آمده است اینست که کدام تقصیرات شبیه تقصیرات پلتیکی است لهذا حل اینمشکل را بترتیب ذیل نموده اند کلیه اعمالیکه بواسطه شورش بظهور میرسد و یا یکی از نتایج مستقیم شورش است بایستی مانند خود شورش جزو تقصیرات پلتیکی محسوب شود یعنی اگر در منازعه و مجادله شورشیان سربازان نظامیرا بقتل برسانند نباید آنها را برای این امر مسترد داشت ولی در صورتیکه خارج از مجادله نسبت باشخاص یا اموال آنها ببهانه شورش سوء قصدی شود اینها جزو تقصیرات عمومی محسوب و مقصر را باید مسترد نمود در هر حال در این تمیز و تشخیص که عملاً تشریح آن خیلی مشکلست یک نکته ایست محقق و آن اینست که قتل رئیس دولتی یا وزیری و امیری را نمیتوان جزو جنایتهای پلتیکی محسوب داشت قتل همیشه جزو جنایتهای عمومی محسوب میشود و چنانکه گفته اند قتل پلتیکی وجود ندارد بلکه قتلی است که بواسطه تحریکات شهوات پلتیکی بعمل آمده است و فرق عمده ما بین این دو مطلب میباشد لهذا برای چنین عملی مقصر را باید مسترد نمود

۲) تقصیرات نظامی — مانند تقصیرات پلتیکی تقصیرات نظامی از قبیل عدم اطاعت یا فرار از خدمت نظامی موجب استرداد مقصرین نمیشود زیرا که اولاً این قبیل تقصیرات حرکات خلاف قاعده و تکالیف مخصوصی است که هر دولتی برای منافع خصوصی خود و برقراری نظم قشون خود مقرر داشته است ثانیاً ممکن است غرض از آنحرکت مقصود پلتیکی باشد یعنی مقصود مقصر آن باشد که در قشون سلطان غاصبی مستخدم نشود ولی سابقاً مذکور گردید که در خصوص ملاحان سفینه که در بندر خارجی لنگر انداخته باشند و آنها فرار اختیار کرده باشند بر خلاف این ترتیب رفتار میشود و گفته شد که در این مورد بهیچوجه رعایت قواعد معموله استرداد لازم نیست

موردیکه عهدنامه استردادی مقرر نشده باشد یا بعضی ترتیبات در آن عهدنامه مذکور نشده باشد — در مواردیکه عهدنامه استردادی میان نباشد یا در عهدنامه که در میان است در خصوص تقصیری که شخصی مرتکب شده و بعد بخارجه فرار کرده قیدی نشده باشد آیا میتوان استرداد مقصر را قبول کرد یا خیر بلی در چنین موارد قانوناً میتوان استرداد مقصر را پذیرفت ولی دولت خارجی در عدم پذیرفتن استرداد هم مختار است لهذا میگویند که استرداد اختیاریست ولی چون در چنین مورد استرداد پذیرفته شود مقصر نمیتواند مدعی شود که آن بر خلاف قانونست و برای ثبوت مدعای خود عدم عهدنامه یا سکوت عهدنامه موجوده را سند قرار دهد

موقعیکه پرسکریپسیون حاصل شده باشد — باید دانست در موردیکه حق تعاقب مقصر قانوناً ساقط شده باشد استرداد چنین مقصر را نمیتوان خواست و برای اینکه معلوم کرد که آیا پرسکریپسیون حاصل شده است نه فقط بقوانین دولت متعهد عاقد کننده باید

رجوع کرد بلکه قوانین دولت طرف را هم باید ملاحظه نمود زیرا که واضحست که دولت طرف نمیتواند مقصری را که بموجب قانون خود حق استدعای استرداد آنرا ندارد مسترد سازد

ثانیاً شرایط راجعه بصفت مقصر — قاعدةً میتوان استرداد تمام مقصرین را خواست و پذیرفت ولی عموماً دو استثنا برای این قاعده پذیرفته شده است اول درباره کنیز و غلامان فراری دویم در خصوص خود اتباع دولتیکه استرداد از او درخواست شده است

۱) برده های فراری — چون برده باراضی دولتی که برضد اسارت باشد فرار نماید قاعدةً دولت پناه دهنده از استرداد آن امتناع میورزد زیرا که چون اسیری باراضی او شود آزادی خود را تحصیل کرده است و درصورتیکه اسیر مذکور بصاحبانش مسترد شود برخلاف این قاعده رفتار شده است حال باید دانست که درصورتیکه آن غلام یا کنیز مرتکب یکی از تقصیرات نوعی شده باشد میتوان ورا مسترد داشت یا خیر زیرا که در این موقع او را نه بمستمسک اسیر بودن بلکه بعنوان جانی استرداد او را درخواست مینماید در این مسئله عموماً از استرداد امتناع دارند زیرا که اطمینان تام در بیطرفی و بیغرضی محاکم دولت استرداد کننده نخواهد بود و ممکنست در آن محکمه با مقصر رفتاری شود که با غلامان میشود نه با اشخاص آزاد دولت انگلیس در سنه ۱۸۴۲ موافق این قاعده رفتار نموده و از استرداد به اتازونی اسرائیکه در کشتی موسوم به لاکرئل مولایان خود را کشته ناخدا و صاحب منصبان سفینه را دستگیر کرده و کشتی را تصرف نموده خود را به بندر انگلیس رسانده بودند امتناع ورزید

۲) در اتباع دولتیکه استرداد از او درخواست میشود — بموجب قاعده که عموماً پذیرفته شده است دولت اتباع خود را که مرتکب جنحه یا جنایتی شده باراضی دولت خود پناهنده میشوند مسترد نمیسازد برای ثبوت این استثنا چنین عنوان شده است که دولت باید حمایت از اتباع خود نماید و درصورتیکه آنها را بمحاکم خارجه که در بیغرضی آنها اطمینان تام حاصل نیست تسلیم کند برخلاف حق حمایت رفتار کرده است بعلاوه میگویند در دولیکه قانون جزا شخصی است استرداد چنین مقصری هیچ جهتی نخواهد داشت زیرا که میتوان آن مقصر را در محاکم دولت متبوعهٔ خودش احضار و پس از ثبوت حکم سیاست نمود ولی ایرادات زیاد باین استثنا وارد آمده است و میتوان گفت که عنقریب معدوم خواهد شد زیرا که بموجب این ترتیب مقصر را از حضور محاکم دولتی که در اراضی او مرتکب تقصیر شده است معاف میدارد و درصورتیکه دولت مذکور بیش از سایر دول مایل بسیاست مقصر برای حفظ نظم و آسایش داخلی خود میباشد بعلاوه گفته اند که در دولی مانند انگلیس و اتازونی که در آنجا قوانین سیاستی میتوان گفت تماماً ارضی است مقصر از سیاست و تنبیه رهائی مییابد حال باید دانست آیا درصورتیکه شخص مقصری را که استردادش درخواست میشود تبعیت دولت پناه دهنده را پس از ارتکاب تقصیر تحصیل کرده باشد دولت پناه

دهنده باید مسترد دارد یا خیر البته چنین مقصری را باید مسترد داشت زیرا که تقصیر را بارادهٔ خود و قبل از تحصیل تبعیت جدید مرتکب شده است و نباید پذیرفت که بواسطهٔ تبدیل تبعیت از سیاست معاف شود ولی این قانون عموماً پذیرفته نشده است و بموجب قوانین دولت بلژیک و دولت آلمان چنین مقصری فقط در محاکم دولت پناه دهنده باید احضار و پس از ثبوت تقصیر باید سیاست شود

ثالثاً شرایط متعلقه بدولت استدعا کننده — قاعده را که بایستی رعایت شود میتوان چنین بیان نمود که فقط دولتیکه صلاحیت رسیدگی بتقصیر دارد باید استرداد را بخواهد

در بعضی موارد ممکنست استرداد شخص واحدی را چند دولت خواستار شوند در اینصورت باید مقصر را بدولتی مسترد داشت که استرداد او را قبل از سایرین خواسته است و یا بدولتیکه مقصر مذکور در اراضی او مرتکب عمده ترین تقصیرات شده است مگر آنکه در عهدنامه استردادیه شرایط مخصوصی در اینخصوص قید شده باشد این ترتیب ممکنست در دو مورد ذیل وقوع یابد

۱) درصورتیکه شخص واحدی متدرجاً مرتکب چندین تقصیر در چندین دول شده باشد

۲) درصورتیکه تبعهٔ دولتی که قانون جزای آن شخصی است مرتکب جنایتی در اراضی دولت دیگر شده باراضی دولت ثالثی پناه میبرد مثلاً یکنفر آلمانی در فرانسه مرتکب جنایتی شده و به بلژیک پناه میبرد استرداد چنین مقصری را هم دولت فرانسه و هم دولت آلمان میتوانند بخواهند میتوان یک فرض ثالثی هم در این مطلب نمود مثلاً شخص آلمانی در خاک بلژیک مرتکب جنایتی برخلاف دولت فرانسه شده و بخاک سویس پناه میبرد در این مورد هم دولت فرانسه و هم دولت بلژیک و هم دولت آلمان میتوانند استرداد او را بخواهند

باید دانست که در موردیکه شخص مقصر که استرداد او درخواست شده است تبعهٔ دولت درخواست کننده نباشد قبل از استرداد داشتن او باید رأی دولت متبوع مقصر را خواست و اقلاً او را از این امر مطلع نمود

قسمت سیم — اصول معاملات استردادی

اصول معاملات استردادی نسبت بدولت درخواست کننده یا دولت طرف متفاوت است

اولاً — اصول معاملات استردادی که باید دولت استدعا کننده رعایت نماید — خواهش استرداد را باید بتوسط نمایندگان سیاسی نمود و معمولاً چنین رفتار میشود که چون محل توقف مقصر معلوم شود وزارت عدلیه دوسیهٔ آنکار را بوزارت امور خارجه میفرستد پس از آن وزیر امور خارجه بنمایندهٔ دولت متبوعهٔ خود مقیم دربار دولت پناه دهنده مقصر حکمی برای درخواست استرداد مقصر میفرستد و مأمور سیاسی مذکور باید مراسلهٔ وزارت امور خارجهٔ دولت خود را بوزیر امور خارجهٔ دولت متوقف فیها

برساند و باید بخواهش استرداد نوشتجات لازمه برای تعیین و معلوم نمودن شخص مقصر و ثبوت استدعای استرداد منضم شود مثلاً برای استرداد شخص متهمی باید مراسله استدعای استرداد توقیف نامه وزارت عدلیه را با حکم رجوع رسیدگی این امر بمحکمه که صلاحیت دارد با تعیین دقیق عملی که بموجب استدعای استرداد شده است و صورت بند قانونی که تعاقب مقصر را مجاز میدارد منضم نماید برای استدعای استرداد محکومی که از حبس فرار نموده است صورت تصدیق شده حکم محکمه باید فرستاده شود در صورتیکه عمل فوری باشد دولت درخواست کننده میتواند توقیف موقتی مقصر را بخواهد و تلگرافاً اطلاع دهد که توقیف نامه مستنطق موجود و فرستاده خواهد شد ولی در صورتیکه بعدها توقیف نامه مذکور ارائه نشود مقصر را رها مینمایند

ثانیاً اصول معاملات استردادی که در دولت محل توقیف مقصر باید رعایت شود — رسیدگی باستدعای استرداد و حکمیکه در آن خصوص باید صادر شود — چون اصول معاملات استردادی برای تسلیم مقصر در تمام دول مطابق نیست لهذا میتوان آنها را در تحت سه اصول عمده در آورد اول اصول فرانسوی دوم اصول انگلیسی سیم اصول بلژیکی

اول اصول فرانسوی — تا سنه ۱۸۷۵ قبول استرداد مقصر در فرانسه یکی از اعمال مختصه دولتی و اداره محسوب میشد بدینمعنی چون خواهش استرداد بوزارت امور خارجه میرسید وزارت مذکور آنرا بوزارت عدلیه میفرستاد و وزارت عدلیه رای خود را در آن باب اظهار مینمود یعنی اگر پذیرفتن استدعا را صلاح میدانست حکمی نوشته آنرا بامضای رئیس دولت میرسانید و بموجب آن حکم مقصر توقیف شده و بعمال دولت درخواست کننده تسلیم میگردید بدون اینکه قبل از وقت اورا از استدعای استرداد مطلع ساخته باشند و یا وسایل دفاعیه و برائت ذمه اورا ملاحظه کرده باشند اعلان عمومی وزارت عدلیه ۱۲ اکتبر ۱۸۷۵ قدری از عیوبات این ترتیب را برطرف نموده است بموجب این اعلان باستدعای استرداد باید اولاً در وزارت عدلیه رسیدگی شود و در صورتیکه این استدعا از نظر قانونی بجا باشد وزیر عدلیه حکم توقیف یا حکم محکمه را بوزارت داخله میفرستد و از وزارت داخله احکامات لازمه برای توقیف مقصر خارجی صادر میگردد چون مقصر دستگیر شد فوراً اورا بحضور مدعی عمومی محل توقیف حاضر مینمایند مدعی عمومی مقصر را استنطاق کرده و در صورتیکه تبعیت او مشکوک و یا منکر خود شود حقیقی و شخصیت مقصر را معلوم میکند و صورت استنطاق را نوشته و اطلاعاتیکه خود او در این باب تحصیل کرده است منضم آن صورت نموده برای مدعی عمومی کل اداره عدالت میفرستد و پس از رؤیت این نوشتجات و اسناد وزیر عدلیه حکم استرداد مقصر را از رئیس جمهوری درخواست میکند

دوم اصول انگلیسی — در انگلیس و اتازونی قبول استرداد یکی از اعمال قانونیست بدینمعنی که استدعانامه استرداد را نزد یکی از

قضات میفرستند و قاضی مذکور بتمام نکات تقصیر رسیدگی میکند یعنی نه تنها رسیدگی مینماید که ظاهراً استدعای استرداد صحیح و قانونیست بلکه در اصل مسئله که موجب استدعای استرداد شده است رسیدگی میکند و همچنین در تبعیت و شخصیت مقصر و در تقصیر او نیز تفتیش مینماید لهذا مقصر را احضار و استنطاق کرده و مدافعه او را گوش میکند و فقط در موردیکه بموجب قانون انگلیسی تعاقب و توقیف مقصر جایز باشد حکم توقیف و تسلیم او بعمال دولت درخواست کننده میکند پس در این مورد قاضی انگلیسی حکم قانونی صادر کرده است و برحسب آن حکم است که دولت استرداد مقصر را می پذیرد و یا رد مینماید

سیم اصول بلژیکی — اصول بلژیکی حد وسط اصول فرانسوی و انگلیسی است مانند ترتیب معمول در انگلیس استدعای استرداد را بمأمورین قضائیه که حق رسیدگی باین قبیل اعمال در خود بلژیک دارند میدهند حکم توقیف بواسطه محکمه اتهامیه و یا در صورت فوری بودن بواسطه قاضی مستنطق صادر میشود در محکمه اتهامیه علناً با حضور تماشاچی و وکیل متهم رسیدگی باین امر میشود ولی برخلاف ترتیبی که در انگلیس معمول است قاضی بلژیکی در این مورد حکم صادر نمیکند بلکه رائی اظهار مینماید و دولت میتواند آن رای را بپذیرد یا رد کند

مخارج محاکمه استردادی — معمولاً مخارج محاکمات استردادی بعهده دولت درخواست شده است ولی استثناءً دولت انگلیس و اتازونی متابعت این قاعده را نمینمایند و مخارج را از دولت درخواست کننده مطالبه مینمایند

قسمت چهارم — آثار استرداد

اثر استرداد برقرار نمودن مسترد شده است در تحت قانون دولتی که استرداد را درخواست نموده است ولی دولت درخواست کننده فقط مقصر را برای عملی که موجب استدعای استرداد شده است تعاقب و محاکمه میکند ولی در صورتیکه در ضمن محاکمه صحبت تقصیر نیز بیاید باز تعاقب و محاکمه جایز است استثناءً در صورتیکه خود مقصر صراحةً بپذیرد و یا قبل از اتمام معاملات استردادیه استرداد خود را از دولت درخواست کننده بخواهد در اینصورت میتوان او را برای بعضی اعمالیکه در استدعانامه استرداد ذکر نشده است محاکمه نمود

سابقاً مذکور گردید که مقصر مسترد شده نمیتواند فسخ استرداد را بهانه اینکه در عهدنامه بین دولتین برای تقصیر او نسبت میدهند ذکر نشده است بخواهد و همچنین عموماً پذیرفته شده است که مقصر نمیتواند مخالفت ظاهری با قانون را که ممکن است در اصول استرداد و تعهد شده باشد متمسک شده قرارداد زیرا که از طرفی استرداد قرارداد بین المللی است که مابین دو دولت مقرر شده و شخص مسترد شده یکی از طرفین آن معاهده نمیباشد و از طرف دیگر ملاحظه اینکه استرداد عملی است دولتی

و اداره و محاکم عدلیه حق ایراد گرفتن بر تعیینات قضائی آن ندارد

ضمیمهٔ دویم — پاپیت در حقوق بین الملل

این ضمیمه را به سه قسمت تقسیم خواهیم نمود: قسمت اول اطلاعات تاریخی قسمت دویم حکمرانی معنوی پاپ موافق حقوق حالیه قسمت سیم حکمرانی حقیقی پاپ در حقوق حالیه و قانون ایطالیائی ضمانت

قسمت اول — اطلاعات تاریخی

در تاریخ پاپ را دارای دو حکمرانی می بینیم یکی بواسطهٔ ریاست عالیهٔ مذهب کاتولیکی حکمرانی روحانی و معنوی و دیگری بواسطهٔ سلطنت بر ممالک پاپ یعنی حکمرانی ظاهری و دنیوی

اول — حکمرانی معنوی پاپ — حکمرانی معنوی پاپ دو مرحلهٔ متمایز طی نموده است مرحلهٔ اول شامل تمام قرون وسطی بوده مرحلهٔ دویم در آخر قرون وسطی شروع میشود

مرحلهٔ اول پاپیت در قرون وسطی — در تمام مدت قرون وسطی پاپیت بشکل سلطان خارجی که بواسطهٔ نمایندگان سیاسی با سایر سلاطین روابط پیدا مینماید و یا با آنها عهدنامجات بین المللی موسوم به کنکردا منعقد مینماید ظاهر نمیشود و بلکه پاپیت دارای اقتدار پلیتیکی تام بوده و در اراضی هر دولت قضاوت در مسائل مذهبی مینمود و این حق را دارا شده بود لهذا پاپ در ممالک خارجه دارای مأمورین مخصوص که هر یک درجهٔ مختلفی داشتند بوده و مهمترین آنها مأمورین لگاها و نونس ها بودند مأمورین مذکور مانند امروز دارای صفات نمایندگی سیاسی نبوده بلکه جزء مأمورین داخلی و مدیران ادارات که مأمور امورات مذهبی لگ ویوسس (قلمرو مخصوص کشیشی) بوده و مأموریت داشته اند که در قلمرو ادارهٔ خودشان احکام و قوانین پاپ را مجری بدارند

بعلاوه مالیات و عشریه که کشیشان برای خود دریافت مینمودند بعضی مالیاتها نیز مستقیماً برای پاپ اخذ میکردند یعنی اول مالیات موسوم به Annates یعنی مالیات سنوی که عبارتست از عایدات یکساله منافع کشیش آن محل و این مالیات را در موقع تعیین کشیش جدیدی برای پاپ دریافت مینمودند دویم مالیات موسوم به مراسم موعوده یعنی وجهی بود که به پاپ داده و مشار الیه در مقابل بدهندهٔ وجه وعده میداد که در موقعیکه یکی از مشاغل مفیده بی مأمور ماند آن امر را بوی رجوع کند

بالاخره پاپ با یک اقتدار عالی و فوق العاده ظاهر شد که تمام سلاطین و ملل مسیحیه مجبور باطاعت او بودند و در میان سلاطین

و ملل سابق الذکر همیشه واسطه و حکم بوده اراضی متعلقه بکسی را بدیگری می بخشید و منازعاتی که در موقع انکشاف و تصرف اراضی جدید ظهور کرده بود ختم مینمود بعلاوه سلاطین را محکوم خود دانسته آنها را تکفیر میکرد و در موقعیکه از اجرای اوامر مشار الیه سرپیچی مینمودند معزولشان مینمود و یا باتباع آنها اعلان میکرد که قسم اطاعت و صداقتی که با آن سلطان یاد نموده اند منحل شده است لهذا مجبور باطاعت سلطان مذکور نمیباشند

مرحلهٔ دویم پاپیت بعد از اختتام قرون وسطی — تمام پلتیک سلاطین نسبت به پاپ از آخر قرون وسطی بعد این بوده است که پاپ را خارج از حقوق عمومی ملی نمایند و مشار الیه را یکی از سلاطین خارجه فرض کنند از آن زمان ببعد حکومت عرفی ملتفت قدرت و قوهٔ خود شده و کوشش در حفظ حق حکمرانی خود مینماید و امتناع از اطاعت یک تسلط خارجی میورزد سلاطین خود را از قید پاپ آزاد دانسته و این آزادی را اعلان مینمایند و میگویند این تخت و تاج را اول از خداوند دویم از زور شمشیر خود داریم از آن تاریخ ببعد نه تنها و لگاها دارای صفات نمایندگی سیاسی شده مأموریت آنها منحصر بنمایندگی سلطان خود یعنی در دربار دول خارجه میبود بالاخره در این ایام مذاکرات سیاسی مابین پاپ و سایر دول شروع شده و کنکرداها بعرصهٔ ظهور رسیده اند و اولین کنکردا آنکه با دولت فرانسه بسته شده است در سنهٔ ۱۵۱۵ مابین فرانسوای اول پادشاه فرانسه و لئون دهم بوده است

دویم حکمرانی مادی پاپ — تا سنه ۱۸۷۰ پاپ بعلاوه حکمرانی مذهبی و معنوی دارای حق حکمرانی مادی که در اراضی معینه و نسبت بسکنهٔ آن اراضی اجرا میشد میبود حکومت ممالک پاپ مطلقه و دارای صفات حکومت مذهبی بود لهذا از ابتدای مائهٔ نوزدهم تا تاریخ سابق الذکر شورش بطور دائمی در آن مملکت باقی بوده و سبب مداخلات مکررهٔ دول خارجه شده بود در ۱۷۸۹ ممالک پاپ عبارت بود از شهر رم و توابع آن و ایالات مارش و رمانی و لگاسیونها در ایطالی و ایالات آدینیون و کنت نشین و نِزَن در فرانسه

در زمان شورش فرانسه و سلطنت ناپلیون اول گاهی پاپ را از سلطنت خلع و گاهی مجدداً دارای تخت و تاج خود کرده بودند و مخصوصاً در تاریخ مذکور گردیده است که پی هفتم را باسیری بفرانسه بردند و بموجب حکم ۱۷ مه ۱۸۰۹ ممالک او منضم بمملکت امپراطوری فرانسه گردیده و در سال بعد در ۱۷ فوریه ۱۸۱۰ ولیعهد فرانسه پادشاه رم شد بموجب عهدنامهٔ وینه ۱۸۱۵ کلیه ممالک پاپ بمشار الیه واگذار شد باستثنای آدینیون و نِزَن که بطور قطعی ملحق بفرانسه گردید از آن تاریخ ببعد در تاریخ ممالک پاپ مکرر مداخلات خارجی مشاهده میشود در ۱۸۳۲ دولت اطریش برای جلوگیری از شورش رعایا

ممالک پاپ نسبت بگرگوار ۱۶ مداخله نمود دولت فرانسه که در آنزمان کازی میرپریه در آنجا صدارت مینمود قانون عدم مداخله را پیش کشیده و اعتراض باین اقدام اطریش کرد و شهر انکن را متصرف شد در ۱۸۴۹ شورش جدیدی برپا شده و در شهر رم جمهوری اعلان گردید و پاپ مجبور بفرار در شهر کائت شد دولت فرانسه مداخله نموده و پاپ را مجدداً برم برگردانید ولی در عوض حمایتی که کرده بود در شهر رم قشون خود را نگاه داشت در ۱۵ سپتامبر ۱۸۶۴ قرار دادی مابین فرانسه و ایطالیا مقرر گردید که بموجب آن دولت فرانسه متقبل گردید که ۱۸۶۶ رم را تخلیه نماید و دولت ایطالی در مقابل تعهد نمود که ممالک پاپ را در مقابل حملات مدافعه کند ولی ۱۸۶۷ قشون کاری بالدی چون بسمت رم روانه گردید مجدداً دولت فرانسه نظام خود را بآنشهر برد و تا ۱۸۷۰ در آنشهر ماند در موقع جنگ فرانسه و آلمان و پس از آنکه سربازان فرانسوی را از رم احضار کردند و ناپلئون سیم از سلطنت خلع گردید ایطالیائیها وارد رم شدند و در اکتبر ۱۸۷۰ شهر رم پایتخت ایطالیا اعلان شد و بدین طریق حکمرانی مادی پاپ معدوم گردید

قسمت دویم — حکمرانی معنوی پاپ در حقوق بین الملل حالیه

آیا باید پاپ را دارای حق حکمرانی صحیح دانست یا خیر — بعضی از علمای حقوق در این سنوات اخیره عقیده شان این بوده که پاپ دارای حق حکمرانی نیست زیرا که در صورت عدم حکومتی که در اراضی معینه نسبت بسکنه آن اراضی حق قضاوت داشته باشد چگونه ممکنست حکمرانی وجود داشته باشد ولی اکثر علمای این علم عقاید شان برخلاف عقیده فوق الذکر است و آنها عقیده خود را مبنی بر عادات تاریخی و بین المللی داشته اند سابقاً مذکور گردید که از ازمنه قدیمه پاپ را بملاحظه دارا بودن ریاست کل مذهب کاتولیک سایر دول جزو سلاطین دانسته و همان رفتاری که با سلاطین میشود با مشار الیه شده است و از حیث عادات بین الملل مبنی بر آنست که دول کاتولیکی اروپائی متفقاً باین امر راضی شده و با وجود معدوم شدن حکمرانی واقعی پاپ او را هنوز دارای امتیازات اساسی سلطنت میدانند چیزی که در این مطلب میتوان گفت اینست که حق حکمرانی پاپ یکی از تأسیسات مصنوعی حقوق ملل بوده و نقض عمده ایست بقواعد مراودات بین المللی

نتایج حکمرانی پاپ — چون پاپ را جزو سلاطین محسوب مینمائیم لهذا نتایج ذیل حاصل میشود: اول پاپ مستحق احترامات و معافیتهای مخصوصهٔ کلیهٔ سلاطین است دویم میتوان او را حکم و واسطه قرار داد سیم حق سفارت متعدی و لازم را داراست چهارم میتواند عهدنامه مقرر دارد ذیلاً مختصری از حق سفارت پاپ و حق انعقاد عهدنامه‌ها موسوم به کنکرد بیان خواهیم نمود

حق سفارت پاپ — اولاً حق سفارت متعدی — پاپ حق فرستادگان بدربار سایر دول حق سفارت متعدی را اجرا مینماید این نمایندگان موسومند به نُنس لگا انترنُنس نُنسها نمایندگان معمولی و دائمی پاپ میباشند لگاها سفرای فوق العاده هستند که برای مأموریت مخصوصه که بیشتر راجع بمسائل مذهبی میباشد و چندان ربطی بمسائل پلتیکی ندارد تعیین میشوند و برخلاف نُنسها آنها را از میان کاردینالها انتخاب میکنند و فقط بدربار دولی سفیر هستند که پاپ را رئیس مذهب کاتولیک میدانند و آنها را لگا الاتره A latré مینامند بملاحظه اینکه گویا پاپ آنها را از پهلوی خود برای فرستادن بمأموریت جدا مینماید

نُنسها و لگاها بموجب عهدنامه وینه ۱۸ مارس ۱۸۱۵ جزو نمایندگان سیاسی درجه اول محسوب میشوند یعنی مقام سفارت کبری را دارا هستند بموجب عادات قدیمه دول کاتولیک همیشه لگاها و نُنسها را مقدم بر سایر سفرای کبار داشته و حق تقدم را بآنها داده اند در عهدنامه وینه این عادات رسماً قبول شده و در فصل چهارم آن مذکور گردید که هیچ خللی بر امتیازات نمایندگان پاپ وارد نخواهد آمد ولی این حق تقدم را دول غیر کاتولیک نپذیرفته و مخصوصاً دولت انگلیس صراحةً عدم قبول خود را بیان نموده است معدوم شدن حکمرانی واقعی پاپ خللی بر انعقاد آن قاعده وارد نیاورده است

انترنُنسها جزو نمایندگان سیاسی طبقهٔ دوم یعنی وزرای مختار محسوب میشوند و انترنُنس حالیه در هلاند مأموریت دارد ولی بهیچوجه حق تقدم بر نمایندگان سیاسی طبقهٔ دویم دول کاتولیک ندارد

نُنسها و لگاها و انترنُنسها را کاملاً جزو نمایندگان سیاسی محسوب داشته اند برخلاف عقاید پاپ که آنها را نواب خود میداند و فایدهٔ این تمیز در اینست که نمایندگان پاپ بهیچوجه حق مداخله در امورات داخلی دولت متوقف فیها ندارند

ثانیاً سفارت لازم — پاپ حق پذیرفتن کلیهٔ نمایندگان سیاسی از قبیل سفیر کبیر و وزیر مختار و وزیر مقیم و شارژ دافر را داراست این نمایندگان ممکنست مأموریت دائمی داشته باشند و یا بطور فوق العاده و موقتی فرستاده شده باشند مثل اینکه سابقاً پاپها در موقع جلوس بتخت دول مسیحیه را مجبور بفرستادن سفارت فوق العاده مینمودند لهذا در دربار پاپ که موسوم به واتیکان است نمایندگان سیاسی مخصوص میباشند که ربطی از نمایندگان سیاسی مأمور بدربار ایطالیا که موسوم به کرینال است ندارند

دول ذیل در دربار پاپ نماینده دارند

سفیر کبیر فرانسه اطریش اسپانی و پرتقال وزرای مختار باویر بلژیک بلیوی برزیل

اکواتر کوستاریکا شیلی کواتمالا مناکو نیکاراگا پرو آرژانتین وسان‌سالوادر ونزوئلا فر پروس

ششم قراردادهای بین‌المللی کرسی پاپ یا کنکردا — حق انعقاد قراردادهای بین‌المللی یا کنکردا نیز یکی از نتایج حکمرانی معنوی پاپ است و پاپ این حق را مجری داشته و اولین کنکردا در سنه ۱۱۲۲ منعقد شده در شهر ورمس بین پاپ کالیکس Calixte دوم و امپراطور هانری پنجم مقرر گردید

غرض از کنکردا تسویه روابط بین علمای روحانی و حکومت مدنیت در قلمرو دولت امضا کننده و معمولاً محتوی گذشتها و امتیازاتیست که طرفین به یکدیگر مینمایند مثلاً در کنکردائی که در ۱۸۰۱ مابین ناپلئون قنسول اول فرانسه و پاپ پیچ هفتم مقرر گردید مسائل ذیل را محتوی است

اجرای آئین کاتولیک آزاد و علنی و عمومیت دولت فرانسه حق تعیین اوکها را دارا است ولی پاپ بطور دائمی حق دادن اجازه بآن اوکها را دارد و دولت فرانسه حق پذیرفتن کشیشهای جزو را که اوکها تعیین میکنند دارد بعبارة اخری حق دادن نهائی دارا میباشد عمارتهای مخصوصه باجرای آئین مذهب را بروحانیین دولت فرانسه واگذار میکند و از عهده مخارج آنها بر میآید در عوض پاپ صرف نظر از موقوفه‌های قدیمه مینماید

کنکردا چه صفت قانونی را دارا است ؟ این مسئله در این سنوات اخیره مورد مباحثات زیاد شده است بموجب عقیده بعضی کنکردا را نمیتوان مانند عهدنامه فرض کرد زیرا که نوشته نیست که مابین دو دولت رد و بدل شده باشد بلکه کنکردا بکلی مربوط بقوانین اساسی دولت شده و دارای صفت نظامنامه‌ها و قوانین داخلی را دارا است لهذا دولت میتواند کنکردا را رد یا فسخ نماید و لو اینکه برخلاف میل پاپ باشد و بهیچوجه در اینموقع خللی بر تکالیف بین‌الملل وارد نیامده و ثانیاً دول حق رنجش یا ترسیدن و واهمه از این اقدام را ندارند (عقیده بلونچلی)

ولی معمولاً این عقیده پذیرفته نشده است و اکثریت علمای حقوق کنکردا را دارای صفات عهدنامه‌ها دانسته و عقیده‌شان بر آنست که آثار قانون عهدنامه‌ها در کنکرداها نیز موجود است زیرا که هر چند کنکردا نوشته نیست که مابین نمایندگان دو دولت رد و بدل شده باشد ولی نوشته است که دو شخصی که دارای صفات حکمرانی بین‌المللی هستند مقرر داشته و راجع بنظم عمومی است لهذا کافیست که او را یک عهدنامه صحیح فرض کنیم پس کنکردا فقط مانند سایر عهدنامجات میتواند فسخ و نسخ یا موقوف شود

قسمت سیم — موقوف نمودن حکمرانی حقیقی پاپ در حقوق حالیه قانون ایطالیائی ضمانت

سابقاً مذکور گردید که از سنه ۱۸۷۰ بانطرف بواسطه تصرف نمودن ایطالیا شهر رم را و مقر سلطنت نمودن شهر مذکور حکمرانی حقیقی پاپ معدوم شده است برای اینکه پاپ بتواند در کمال استقلال و آزادی حکمرانی معنوی و مذهبی را که دارا است اجرا نماید پارلمان ایطالیا در ۱۳ مه ۱۸۷۱ قانون معروف بضمانت را تصویب نمود ذیلاً صفات و ترتیبات عمده قانون مذکور را بیان خواهیم نمود

صفت قانون ضمانت ایطالیائی — قانون ضمانات ایطالیا قرارداد بین‌المللی نیست زیرا که قانون مذکور را پیشنهاد دول کاتولیک نکرده و آنها نیز ضمانت این قانون را ننموده‌اند و هر چند دولت ایطالیا در موقع پیشنهاد نمودن قانون مذکور غرض مطمئن ساختن دول مسیحی را داشت ولی در مقابل آنها هیچ نوع تعهدی را متقبل نشد همچنین قانون مذکور قراردادی بین دولت ایطالیا و پاپ نیست زیرا که پاپ از قبول آن امتناع ورزیده است و نیز جزو قوانین اساسی محسوب نمیشود بلکه از زمره قوانین معمولی است که بواسطه قانون دیگری میتوان آنرا نسخ نمود یعنی برای نسخ آن رای مجالس و صحه پادشاه ایطالیا کافیست

تجزیه قانون ضمانت — قانون ضمانت بدو قسمت منقسم شده است قسمت اول ضمانتها و امتیازات پاپ قسمت دویم روابط کلیسای ایطالیائی با دولت ایطالیا در اینجا فقط از قسمت اول بحث خواهیم نمود و این قسمت را میتوان بدو جزو قسمت کرد اولاً ضمانتهائیکه بپاپ داده شده است ثانیاً امتیازاتیکه بپاپ داده شده

اولاً — ضمانتهائیکه بپاپ داده شده است

ضمانتهائیکه بپاپ داده شده است برای اینست که در کمال استقلال و با شئونات تامه وظیفه مذهبی خود را اجرا نماید ضمانتهای مذکوره از اینقرار است اول سالی سه میلیون و دویست و بیست و پنجهزار فرانک بپاپ بدهند و اینوجه را در جزو قروض دولت ضبط کرده بعنوان عایدی دائمی و لاتغییر در حق پاپ ثبت شده است در صورتیکه پنجسال از قسطی گذشته دیگر پاپ حق مطالبه آن قسط را ندارد و همچنین اقساط عقب مانده را ورثه پاپ حق مطالبه ندارند دویم بعضی عمارتها و بناهای مذکوره در فصل پنجم بپاپ واگذار گردید یعنی حق سکنی در آن عمارتها سیم برای اینکه بطور آزادی و بدون هیچ ملاحظه انتخاب پاپها بعمل آید مقرر شد که در موقع انعقاد مجلس کنکلاو یعنی مجلس انتخاب پاپ یا قبل از انعقاد آن مجلس هیچیک از کاردینالها را نمیتوان توقیف نمود و یا آنها را بمحاکم احضار کرد و همچنین محلی که در آنجا کنکلاو منعقد شده است مصون خواهد بود چهارم پاپ حق داشتن ادارات را دارد و بهیچوجه نمیتوان محل آن ادارات را تفتیش نمود و یا نوشتجات آنها را توقیف کرد (فصل هشتم) و همچنین مأمورینی میتواند داشته باشد که بهیچوجه در تحت تفتیش عمال دولت ایطالیا واقع نشوند ولی کارشان باید منحصر باعمال مذهبی پاپ باشد (فصل دهم) و همچنین میتواند آزادانه با کشیشهای ایطالیائی و تمام کره مکاتبه و مراوده داشته باشد

ثانیاً — امتیازات پاپ

در قانون ضمانت پاپ را بهیچوجه دارای حق حکمرانی ارضی در قسمتی از اراضی رم ندانسته اند و شهر مذکور بدون استثنای تمامی عمارت واتیکان در تحت حکمرانی دولت ایطالیا واقعست و پاپ فقط حق اقامت در آنرا دارا است و بهیچوجه نمیتواند در آنجا حق قضا را اجرا نماید ولی در ۱۸۸۲ پاپ در داخل عمارت واتیکان محکمه برای رسیدگی باختلافات مابین ادارات پاپ و اشخاص متفرقه با ادارات مذکوره تاسیس نموده است

امتیازات پاپ — هرچند پاپ جزو سلاطین واقعی محسوب نمیشود ولی در قانون ضمانت بعضی امتیازات سلطنتی بمشارالیه داده شده است

اول — مصونیت — بموجب فصل اول قانون ضمانت شخص پاپ مصون و محترم است لهذا مشارالیه در مقابل محاکم ایطالیائی مسئول نبوده و او را نمیتوان بمحاکم احضار کرد یا توقیف نمود و یا محاکمه کرد ولی باید دانست که در خصوص قروض واتیکان راه رسیدگی میباشد یعنی در عوض احضار شخص پاپ مأمورینی که نماینده او هستند احضار میشوند

دوم — مصونیت عمارات و محل سکنای معمولی و موقتی پاپ و محل انعقاد کنکلاو یا کنسیل از قضا — هیچیک از عمال دولتی جایز نمیتوانند داخل امکنه فوق الذکر شده و در آنجا اجرای تحکم نمایند مگر اینکه برحسب خواهش خود پاپ یا کنکلاو یا کنسیل باشد

سیم — حق افتخارات سلطنتی پاپ — در تمام دولت ایطالیا پاپ حق افتخارات سلطنتی را دارا است و بلکه در این افتخارات دارای حق تقدم بر سایر سلاطین کاتولیک دارد و این حقی است که سلاطین کاتولیک خودشان بپاپ واگذار کرده اند

چهارم — حق پذیرفتن و مأمور نمودن نمایندگان سیاسی — نمایندگان سیاسی دول در دربار پاپ دارای مصونیتها و امتیازات سایر نمایندگان سیاسی میباشند و همچنین نمایندگان سیاسی پاپ که از خاک ایطالیا بسمت محل مأموریت خود حرکت مینمایند

چون مسئولیتی ندارد آیا دولت ایطالیا ضامن اعمال او در مقابل سایر دول باید باشد یا خیر؟ عقیده بلونچلی بر ضمانت دولت ایطالیا است ولی این عقیده صحیح نیست و نمیتوان پذیرفت زیرا که دولت ایطالیا حکمرانی معنوی و مذهبی پاپ را اساس نگرفته بلکه آن اساس عمل کاتولیکهای اروپا است و در پذیرفتن آن حکمرانی دولت ایطالیا موافق عادات قدیمه و میل مسیحیان دنیا رفتار نموده است

کاتب الکتاب احقر الکتاب مرتضی الحسینی البرغانی غفر ذنوبه

در ماه ذی القعدة الحرام سنه ۱۳۳۰ در طهران

با نهایت سرعت قلم باتمام آمد و در کارخانه استاد فرخنده اختر آقا میرزا علی اصغر بطبع رسید



